إنّ الله على كلّ شيء قدير

محمد ظفر الدین

مرآت دولت عباسیہ

باہتمام عبدہ محمد حسین پرنٹر و پبلشر در مطبع دہلی اردو اخبار زیور انطباع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس مر ذاتی را که احدیت لازم با وست و وحدیت واجب بدو سلطانیکه
تخت بخت اطلاقیت با دمند و خاقانیکه تاج وجوب و ابدیت بدو زیبد
منشور قدر نقش موشح بتوقیع وقیع و هو العلی العظیم و فرمان عز نقش مزین بطغرای
غرای و هو العزیز الحکیم بیت ؛ واحد اندر ملک او را یار نه ؛ بندگانش را
جز او سالار نه ؛ اوست بر هر پادشاهان پادشاه ؛ حاکمست و یفعل الله ما یشاء
سبحان قادری که باقتضای صفات جمیله جوهر خاکی را از آب عنایت
تاب قبول بر رو داده در محفل اعلی علیین بر افروزد و قاهری که بتقاضای
اوصاف جلیله جسم ناری را بهوای غوایت شعله رود در خشش نهاده بمنزل
اسفل السافلین بسوزد و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید از ابتدای خلقت آدم

آدم صفی الله علیه السلام سنت اعظم الهی جل شانه و عظمت حکمت و وسعت
رحمت و نعمت بران مقرر گشته که در هر دوری از ادوار و عصری از اعصار بنده از
بندگان خاص و مردی از مردان با اخلاص بتشریف تخصیص اختصاص پذیرفته
و بخلعت خلافت و قبای نیابت بین الاعیان اعزازی و بجمله اقران امتیازی
گرفته بمصداق لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا انطفای نائره مفاسد را کفیلی
کافی و انتظام سررشته مقاصد را وکیلی وافی معین باشد چنانکه بر وفق انی جاعل
فی الارض خلیفه تشریف شریف نیابت بعد از حضرت آدم علیه السلام بهر یک
از انبیاء عظام و اولیاء کرام و خلفاء کرام و سلاطین ذوالاحتشام علی الترتیب
تداول و تصریف یافت و سلسله جهانبانی و ضابطه عالم بوجود مسعود شان نظامی
و قوامی داشت اکنون که خلعت کرامت نیابت ذات الهی ذات ستوده صفات مستغنی
بندگان عالی متعالی امیر فلک اقتدار عالی نسب گرامی حسب عظیم الوقار خورشید
اشتهار بهرام صولت کیوان منزلت قمر سیرت مشتری طلعت اعظم الامرا عالی
گوهر فریدون فر کیخسرو سیر سکندر حشم دولت مجسم بخت مصور مقصد الحیاة و عالم
نتیجه تشکل آدم مرجع نهفت اقلیم خلیفه خداوند کریم بخشنده ادب و فرهنگ فرزند
تاج داورنگ فرازنده نام و ننگ نصرت جنگ رکن دولت و دین شمس ملت
و یقین حافظ الملک مخلص رب العالمین کهف العلماء جنته الضعفاء سیف
المسلمین ابو النصر محمد بهاء الدین خان بهادر عباسی ❊ نظم ❊ سپهر و خورد

زهره ماه نو * ز جوزا کمر بسته در پیش او * چو گیرد کمان فلک را به تیر * ز ترکش
سمای بر آید نفیر * سلیمان جم قدر گیتی خدیو * ز هولش پراگنده شد مغز دیو *
پناه جهان فخر عباسیان * ز دین دارپش زعم شاهیان * ز پیشانی آتش
عظمت حق عیان * ستاننده تاج و تخت کیان * همان کاوه گر زنده گشتی بجو
درفش فریدون سترد ی بدو * اگر رستم زال زر بیگمان * ز دست اجل یافتی
امان * میان بسته و رخدمتش می ستاد * نکردی ز کاوس خسرو بیاد * کجا
همت خسرو و جود او * مثل آن بود کوزه این آنچه * نه چو بلکه دریای ما معین
برحمت زند موج تا یوم دین * لازال الویة اقباله رافعة فوق السماک و رایات
اجلاله عالیة علی الافلاک و دام دولته مفیدة بالانام و حشمته فریدة الی یوم
القیام زینت روز زیاد و زیب ابد الاباد پذیرفت در دور همایونش عدل را
رواجی و علم را معراجی و شریعت را تصدیقی و حقیقت را تحقیقی و طریقت را طریقی
و سخاوت را روز بازار و شجاعت را اعتبار و هنرها را حرمت و پیشه ها را رفعت
جور و ظلم را زوالی انصاف و حلم را کمالی بظهور پیوست شهری و لشکری انه جمعیت بجرا
بشکر یت امنیت از دل و جان بدعای جاودان دولت فیضان طراز قیام و طلعت
دارند و لشکریان بمعونت انعام و رعایت همسایگان بمنت امداد و حمایت
بقدر امکان در خدمت ذات یزدان نوازش و زینغ می آلزند و چون از جناب
وهاب دولت ازلی و نعمت لم یزلی با ایشان کرامت گردیده در عنفوان اقبال

اقبال و نور ریاض اجلال بظلال عم نعم المشفق خانصاحب محمد مبارک خان
نور الله مرقده هر کسکه چشم امید بر جمال جهان آرای هلال افق عظمت و کامکاری
و خورشید مطلع حشمت و بختیاری میگشاد و خدایش الفاظ بر زبان میداد که این نیر نسبت
عالمگیر نورانی در اکناف ربع مسکون نور نامتناهی اش تابد و بطلها میست ثانی
که نتیجه دیو طلبان منقلبون بقوة اسم اعظم الهی بر تابد و از مرکبهای میکه آن الا تراد
نشکوه کیقباد بر مسند اجداد امجاد و تفرحی دیهایونی پای سعادت نهاد دیوار ظلمت
و ملاهی و آثار بدعت و مناهی از پا افتاد هوای غرور از سر سرکشان بدر جست و بجای
استکبار از دماغ بدمغان نشست اکابر دور و نزدیک بحبل المتین رضایش تمسک ورزید
و افاخر ترک و تاجیک بعروة الوثقای ولایش تولا گزیدند اعاظم برادری و اقسام
و اقوام اهل بشرف بیعت مقدسش مشرف گردیدند فراج مبارک اعلی که خیلی حقی ذکی
و علم دوست واقع اکثر اوقات در حسن تنظیم سررشته عظائم امور خود بنفس نفیس توجه
میفرمایند و بسیار لآلی مصالح خطیره در مرام نازک بثقب تامل سفته در سلک [illegible]
[illegible] نمایند و با وصف آن بصحبت جمیل علما را افادت تصویر و تذکار خیر حدیث و
تفسیر و تکرار کتب تواریخ ملوک کشورگیر متوجه شده باستفاضه از آن مسرور و وافیه بدان
عالمیان را مشکور میسازند و من نادان بیچاره خصم عسرت اما ی دولت رای لدلاله عز
کدا زایای بزرگ لله بداغ عبودیت آن مظهر اخلاق ربوبیت موسوم ام در سایه
همایه دولت خداداد ذی تربیت پذیرفته اغلب فوائد علم و ادب از خدمت فیض فرمایی

حضرت خدایگانی بیاد گرفته با وجود قلت بضاعت علم و کمی استعداد و چه استحقاق آن
داشتم که دست ناقص خود را بشجرهٔ بلند و ثمرهٔ ارجمند تصنیف تعریف معاملات علیه
و توعلات مهمات عظیمهٔ بهیه و خوارق عادات و شرایف کرامات اثاراً و تسبباً و تصرفات
غریبه و تشبثات عجیبه ذاتاً و حسباً که از بدو طلوع ستاره دولتش در هر زمان و مکان از آن
مظهر العجایب از قوه بفعل شتافته توانم رسانید لیکن بوسیله جمیله ذکر جمیل ایشان و اجداد
جلیل الشان که همیشه نوربخش جهان و باقی و پاینده و جاوید است و خصوص ترقیم مکارم
سعادت مرقومة الصدر نبذه اتقسم مرواند که از معرکه فرار نمایند یا با اعدا برایشان دست
فوقیت یابند پس بندگان تعالی با مید مؤید مجیبه و اقبال بر فر بپای جلادت در عرصهٔ مهمات
پیش گذاشته بدشمن کاهی با توجه کمار بذل انشاء الله تعالی فتح و نصرت باستقبال خواهد
رسید و ضمیمه آن در هر قدم ثواب عظیم غزا حاصل توانند گردید آن نجیب مجسم عالی همم ارخا
عنان بکران همت فرموده هرگاه قدمی چند پیش رفتند صدای تفنگ و دیده نور محمد خان
وغیره دلاوران بسامع افروز کامیابان آن اقبال توامان گشت و دیده حاجی محمد خان
عرض داشت که الحق برادران ما زنده اند بهره وران جناب همایون اسپ اقبال را
مهمیز داده از صولت دولت پیغام تهدید سگان ناپاک فرستادند دلاوران منصور
از دور سیاهی موکب جلالت دیده از تشبث گرمی عساکر ظفر مآثر مستظهر و از تایید
ستاره طالع بندگان خدایگانی مطمئن دل قوی شده زیاده از سابق در محاربه
و مقابله مساعی گردیدند آن گدایان سفاک مانند بنات النعش نظیر و طلوع مهر بختیاری

بختیاری ایشان محو و پراگنده گشتند و حضرت خدایگانی دست شجاعت بقبضه
شمشیر دراز فرمودند بمجرد ظهور بارقه قهر از آن سحاب فلک جلال بوارق بندوق و شمشیر
از چهار طرف ایشان در گرفت و عین انهزام مخالفان که بسرانجام زخم بندوق خورده از اسپ
افتاده رو بگریز نهاد و آتش فتنه و نخوه اکثر آن شیاطین سر آمدن باد فنا در داد و بقیه
السیف اعدی در دشت ناپیدا شد باعانت فتاح همایون و امداد اقبال روز افزون
این فتح نمایان نصیب اولیای این جناب گردید غلغله مبارکباد و کلبانگ تهنیت بکنگره عالم
و آفاق افلاک فرا رسید آن فریدون فر فتحیاب مظفر بصحرا دشت و زربخش بکلاه مرصع
هم ولی نعم خود مستفید و آن والاجناب از اتباع وسعت حوصله و رفعت همت غیره
مکارم آثار آن عالی تبار رو به حضرت بالخیر و الظفر ایشان جهان مراد دیده و ظرایف محامد
بادارسانیده گنج گران در اموال بیکران در شکرانه ایشان در دست ایشان بفقرا و مساکین
بخشیده بعده کنده سکه از سطوت حشمت ابد دولت ترسیده در مستقبل طریق مصاحبت
پیش گزید در سور طبیعت اختیار خان منددانی و توجه موکب اقبال
بتادیب او و خراسان شدن او از صولت دولت بندگان نعالی و تمسک
بدامن ایشان شرح اضافت جسارت و نافرمانی اختیار خان منددانی مراحم
صفات بندگان تعالی که وجود محمود خداوندی ذره التاج دولت و ایالت و ذروه
المعراج صولت و بسالت تا قیام قیامت باد و بقای نام کنام خود پیشه ساختند اجمالی
مقدمات اجداد نامدار ایشان والا تبار از متون کتاب روضه الصفا و منتخب التواریخ نادر

و تاریخ سنده و گجرات و قسم ثالث روضة الاحباب استنباط و استحضاره ساخته جلایل
معاملات و محامد غرایم الخلیفه برحق و آیه انوار جمال مطلق سمعاً از روات ثقات شنیده
و عیناً در اوقات التزام رکاب دولت دین و تتبع فهمیده و سنجیده است بلا اغراق تصنع
و بلا ایراد تکلفات لفظ بلفظ از قرار واقع بنگاشتم بیت زهر خرمن خوشه برداشتم
بوامانده‌گان توشه بگذاشتم . و این صحیفه شریفه را بمرات دولت عباسی موسوم می
ساختم امید که ارباب سخن و اصحاب این فن روی شاهد اقبال لایزال خدایگانی درین
مرات سکندر زمانی معاینه فرموده از جام جمشید استغنا فرمایند و اگر رسامان صافی ضمیر
و روشن طبعان اقلیدس نظیر در صفحه نقطی و یا حسن عبارتی قصوری و نقصانی دریابند
باقتضای الفت از ابدال الفاظ یا اصلاح آن دریغ ننمایند و یا بعین اغماض و عفو نظر
فرمایند بپوشند و در افشای نکوشند که الانسان مرکب من السهو و النسیان و این تصنیف
تضمین دارد بر یک تجلی و سه لمعه یعنی مقدمه و اقسام ثلثه و تجلی اعنی مقدمه مبنی است
بر شمه از حقیقت ورود لشکر بنو امیه در سنده بواسطه استحقاق تصرف گماشتگان
بنو عباس در آن و مجملی از احوال شهادت خلیفه آخرین المستعصم بالله و هجرت
امیر سلطان احمد اول با بقیه آل عباس بمصر و تمکن اوشان دوصد سال در آنجا بر سجاده
خلافت و انتقال سلطان احمد ثانی بوجهی من الوجوه بسمت ملک سنده نظر بر توطن
اعراب در ولایت مذکوره لمعه اولی یعنی مشتمل گشت بر مناقب علوم سلطان
احمد ثانی و امیر شاه ابن و غیره خوانین اولی العزم و شرح تسخیر ملک سنده از دست

از دست جلادت ایشان بدانچه مخبران آثار و منهیان اخبار از قرار تنقیح حقایق روزگار
اسبق و سیر ایلا تصحیح بر کوایف ادوار ماقبل در صورت تحقیق پیش نهاد ابلاغ ساخته تلخیص
چاکر خان قوم ابره که مرد جهاندیده و مجالس شعرا رسیده اکثر عمر اشتغال ورزیده هر آیینه بوی
صدق از کلامش مشتام صدق سرشت میر سید بطریق تفصیل گواهی و تصدیق ابیات
هندی بطرح تشریح انداخته و بوعث نهضت امیر صادق محمد خان از شکارپور بطرف
چودری و بنای شهر الله آباد و تسخیر قلعه دیراور و غیره محالات ملک کیچی نهایت
ارتحال امیر محمد مبارک خان علیه الغفران   لمعه اخروی یعنی قسم ثانی متضمن بشارت
جلوس بندگان عالی ادام الله اقباله بر مسند موروثی و بدایع اقبال خداوندی از ابتدای
سن جلوس تا سنه ۱۲۲۲ هجری به بسط وقایع کبری   لمعه ثلثه یعنی قسم سیوم
محتوی است بر رویداد شرقیه و غربیه از ابتدای شادی مبارک و زنانه فضل علیخان
و فتح قلعه دینگر شرقی و قلعه موجگر و قلعه اسلام کهر و غیره امور شریفه و فتوحات شگرف.
که انشاء الله تعالی تا دوام زمین و زمان نصیب روزگار زمانیان سرکار خواهند گردید
تجلی ای مقدمه بیر خصوص مشهدی تقاری مولف تاریخ سنده و غیره اصحاب تواریخ
آورده که در زمان خلافت عبد الملک بن مروان بعضی ماموران دارالخلافت بهت
خرید کنیزکان در اقلیم سنده ملک شده وارد گردیده بعد انقضای مهم بسبیل دریا
معاودت ورزیدند چون به بندر لاهوری رسیدند جمعی از قطاع الطریق راه بر ایشان
ریخته اکثری مقتول و بعضی را محبوس کرده مال و اموال ایشان بغارت بردند و چندی

بساحل نجات رسیده چگونگی واقعه را بحضور خلیفه ملتمس گردیدند از پیشگاه قهرمان غیرت
بتنبیه و تحریک عساکر فرمان والا اصدار یافت درین اثنا لشکر هلاک بر مملکت وجود خلیفه
شتافت و در گاه ولید بن عبد الملک بجای پدر بر تخت نشست عرضه حجاج بن یوسف
که بنا بر تنبیه خیره سران ولایت کرمان وغیره مامور و حسب الامر آمر اهتمام داشت بنظر گذشت
که اخذ انتقام قتل و غارت کم‌گشتگان مذکوره از باغیان کفار مستلزم حمیت اسلام است
ارشاد عالی در خصوص انفاذ یابد در جواب او حکم رفت که او محمد بن قاسم پسر عم داماد
خودش را زود از انجا به لشکر کثیر و سامان خطیر ارسال شده نماید فلهذا محمد مشار الیه
آلات حرب وادوات ضرب و اسباب قلعه‌کشائی هر قسم تدارک دیده از خدمت حجاج مرخص
گردیده در سن نود و دو ۹۲ بکیچ و مکران رسیده روی توجه بتسخیر سنده نهاد و چون خبر برای
داهر کامروای سیستان و دار الملک الور افتاد خیالی ساخت که در حدود مکران بمقابله
و محاربه باید پرداخت اعیان مملکتش مانع آمدند که لشکر عرب بتقاضای خشم و کین عداوت
دین می‌آیند ایشان تحمل فرمایند که در اطفای نایره غضب اسلامیان آب تدبیر و ایثار
خزاین و زر کثیر کفایت سازد در نیم حصه لشکر اسلام بقلعه نیرن کوت که حال بحیدرآباد
مشهور است دایر و بقوت بازوی جلادت بعد تفتیح قلعه مذکوره عازم تسخیر ٹھٹه
و در اندک ازمنه دست ظفر و تصرف بدان مکان رسانیده محبوسین اهل اسلام را رهانیده
روانه حجاز گردانیده بعزیمت دار الملک الور و سیوستان و میان لشکر اسلامیان و راجه
داهر محاربات صعب و مجادلات سخت واقع اگرچه کفار در دو جنگ استیلا یافتند

یافتند لیکن در نوبت سیوم نسیم فتح و فیروزی بر پرچم لوای لشکر اسلام وزید محاربین بهزیمت
سمت قلعه الور شتافتند برهمنی وزیر رایان سیستان که به پناه اهل اسلام امان جسته بود بذریعه
جوهر واقفیت و کاردانی بالاتفاق کسان سرکار محمد بن قاسم و ضبط و ربط مهمات سهمها
و نیرون کوت و سیستان سربلندی حاصل ساخت ردسا ایل چنه شکستهای لایقه رسیده
در اراضی ملکیه خود داهر بصیغه عشری جایز کرده اطاعت خلفای دار الاسلام و ایصال مالیه عشر از
قرار انجام بذمه عهده خویش گزیدند و از انست که قطعهای زمین آن روی آب متفرقه مردم
چنه را عشری خوانند و محمد بن قاسم قلعه برهمن آباد مسخر ساخته رو بدار الملک الور آورد
در مدت ده روز جنگ بمیان آمد از تایید الهی در جمیع معارک غلبه و فیروزی ارباب اسلام
بود روز پنجشنبه دهم ماه رمضان المبارک سنه ۹۳ نود و سه داهر بسه هزار فیل و سی هزار پیاده
بمیدان مقابله و محاربه شتافته آتش جدال و قتال برافروخت عساکر منصوره محمد بن
قاسم مثل سیل بر آتش ریخته بدم سموم جانگداز سیوف وجود اکثری بخاک آمیختند فیل سواری
رای داهر سراسیمه گریخته در خلاب فرو رفت لشکریان منصور تیرباران نمودند از انجمله
تیری که سنان و پیکان اجل رای داهر توان گفت بر گلوی او رسید و فی الفور طایر روحش
بموضع ما ینبغی رسید روز جمعه یازدهم شهر صدر محمد قاسم داخل قلعه الور و خزاین و چتر
مرصع و آلات و دختران رای داهر را معه دیگر اسیران مصحوب قیس و محمد بن علی همدانی با دو
سوار از راه مکران بدمشق فرستاد و لیتا بر فتوحات از شرح محاربات عرضداشت مردم
سمه که در حوالی الور بیباشند مردم لوهانه و سمته و ماچهی و رهاله و کور بنجه بزنهار محمد مشار الیه

درآمد و خلع یافتند و در عهده شان مقرر گشت که دارین دار الخلافت بغداد و دمشق را
تا بدار الملک الوهر و عازمین از ینطرف راسمت دار الخلافت بلد و بدرقه باشند و در اوایل
سنه نود چار پسران رای داهر در قلعه سکنده اعلان استحصان و طغیان نمودند اما قلعه
مذبوره در کم مایه فرصت بر دست مجاهدین اسلام باستعمال منجنیق و تیشه بازی و غیره ادوات
قلعه شکنی و عدو سوزی مسخر و دمار از روزگار باغیان برآمد و غنایم بسیار بدست ایشان
افتاد و حنفیت بیخ بر ابر اهر حاکم گماشته خود بتسخیر ملتان رو نهاد و اعیان ملتان
باستقبال شتافته باظهار رهبر ایهم و اطاعت و اقبال باج و خراج امان یافتند محمد بن قاسم
بن نصر بن ولید را بامارت ملتان منصب فرموده در نیوقت قریب پنجاه هزار سوار و پیاده
زیر علم اسلام اجتماع نموده محمد بن قاسم را الیازنی بد بیا لپور نفا سبت سرحد قنوج رسیده
رقاب رایان و حکام آنسر زمین را بر ربقه متابعت کشیده در هر بلده و ناحیه جمعی از معتمدان
تعیین ساخته خود بر جمعیت پرداخته و دنیز صبایا هم اموال و دختران رای داهر بدار الخلافت
پیوستند خلیفه اگرچه از سایر امور مسرور گشت اما چون دختران مذکور تا ان را دیده راغب
بصحبت شان گردید یکی از ان دو بعرض رسانید که او صلاحیت مشکوی خلافت ندارد
محمد بن قاسم چند شش پیش خود داشته قهرا تصرف کرده است نشاید انجرت که او خلاقی
و دهتانی پیش نبود آتش غضبان خلیفه شعله زدن گرفت و از مصدر قهرمان فرمان غضب
آمیز اصدار پذیرفت که محمد بن قاسم در هر جایکه فرود کش داشته باشد خود را در پوست کشیده
رجعت نماید مشارالیه در او دیپور مضمون حکم مطاع شنیده از غایت انقیاد حسب الامر

حسب الامر بجا آورد و بعد از واقعه مشار الیه اهل سند بقدر دو سال مطیع و منقاد نبوده
پیشش مظهر بغی و عصیان گردیدند مگر از سرحد دیبالپور تا دریای شور در قبض گماشتگان
خلیفه می بود در سنه ۱۳۲ یکصد و سی و دو که دور بنو امیه سپری گشت و ابو العباس عبد الله
السفاح بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنهم بر سریر سلطنت نشست مامورین
ایشان بممالک سنده و پنجاب آمده گماشتگان بنو امیه عزل کرده در هر ایکته متمکن و متملک
شدند در سن یکصد و هشتاد هارون الرشید ابو العباس را بحکومت سنده و غیره ارسال
داشت و روزگار تا عهد بادی خلافت القادر بالله زمام مهام ایالت این ممالک بنهج
پسندیده در قبضه اقتدار بنو عباس بازگذاشت در سن ۴۱۶ چهارصد و شانزده که یمین الدوله
سلطان محمود بن امیر ناصر الدین سبکتگین از دار الملک غزنین لشکر کشیده ملتان و اوچ را
مسخر ساخته عبد الرزاق وزیر خودش را جهت تسخیر سنده بازگماشت و در عقبش نهضت موکب
اقبال خویش بواسطه سرعت افتتاح قلاع نمیداشت و بعد از تصرف بهکر و سیوستان
و ٹھٹه حرمت مامورین دار الخلافت و رعایت احوال اعراب که در عهد خلفای عباسیه
خارج کوچ نشده گردیده از پشت ها درین ملک تمکن ورزیده بودند ملحوظ داشته اشغال
علیه و مناصب جلیله و وظایف و ادرارات هر یک فراخور حیثیت و حسب مناسب
مقرر نموده گماشتگان خود را بهر محال و بلاد منصوب ساخته خود بخراسان معاودت فرمود
چون نوبت سلطنت خراسان بعبد الرشید بن مسعود بن سلطان محمود رسیده در سن ۴۴۵
چهارصد و چهل و پنج بنابر توغلش بامور مناهی و ملاهی ملک سنده از قبضه اقتدارش

بدر رفت لیکن اعراب ستبدور سنده جمعیت پذیر بودند جده که منقو قاان بن تولی خان
بن چنگیز خان در موضع قراقرم و کلوران که یورت اصلی و تختگاه چنگیز خان بود بر سریر
سلطنت خانی جلوس گزید در سنه ۶۵۱ ششصد و پنجاه و یک واقعه ماه ربیع الاول بواسطه تنبیه
مفاسد اسمعیلیه و اطفای نایره ان ملاحده هلاکو خان برادر صغیر خودش را نامزد کرده
افقی را بخشیده و لآلی نصایح دلپذیر بگوشش کشیده که از کنار جیحون تا اقصای روم و شام
بحوزه تصرف در اری و هر کس که اطاعت ورزد بسیورغامیشی و الطاف نواخته هر که تکلیف
بحالش روا نداری و الا خانمانش را پایمال قهر نموده سرش از تن بردار و در کلیات
و جزویات معامله در سیم و یاسای چنگیز خان ملحوظ گردانی و اگر خلیفه بغداد بطاعت
نماید خاندان قدیم و جای ادب است باید هیچگونه تعرض نرسانی و در صورت بعد فراغت
از تخریب ملاحده در تادیبش غافل نمانی پس هلاکو خان بهنگام عزیمت سمت قلاع
اسماعیلیه که از امیر المؤمنین مستعصم بالله استمداد لشکر ساخت خلیفه از غایت غفلت غرور
بامدادش نپرداخت و خان ظلم توامان در سلخ ماه سنه ۶۵۴ ششصد و پنجاه و چهار طایفه
اسماعیلیان را از قلعه میمون برآورده بدوزخ فرستاد و بروفق تحریض و تحریک ابن
علقمی وزیر مستعصم صوابدید خواجه نصیر الدین محمد طوسی که حکم تسخیر بغداد که مزید کلفت
و مشقت بر دست هلاکو خان از اشکال النجم استخراج کرده بود در ساعت مختار خواجه موصوف
سبان بلای ناگهانی رخ نهاد و تا بجو نویان را در اول و سونجاق نویان را در مقدمه
اردوی کلان روانه ساخت که از دجله گذشته و با یکدگر متفق گشته جانب غربی مخیم

منجم معسکر سازند و از آنجا که خلیفه مستعصم از شنیدن آشوب عظیم و فتنه جسیم اصلا متنبه نشده بسامعه
الحان خوش و مشاهده غلمان حوروش و تلذذ بانواع ماکل و مشارب توغل داشت
ابن علقمی که سهم کید او بهدف امیدش رسید آن باطل اندیش بکیده دیگر اندیشیده بیکوضع از امیر المؤمنین
استجازه کرده در تفرقه و پراگندگی لشکر بجان کوشید و هلاکو خان از همدان ایلچیان بطلب
خلیفه فرستاد که از منازعت پادرمن خاطر کشیده بعد انهدام برج و باره بغداد و کمال
باید کرد دیده و اگر در آمدن ایشان تعذری باشد ابن علقمی وزیر خود را رخصت انصوب باید بخشید
که من از پیغامات شنیده بلا کم و کاست با ایشان رسانند هرگاه فرستادهای ایلچیان یعنی
هلاکو خان ببارگاه خلیفه رسیده مفوضه لسان را بیان کردانیدند خلیفه در جواب
با ابن جوزی و بدر الدین محمد نخجوانی فهمانیده بمصاحبت آنها جانب ایلچیان نامزد نمود و
فرمود از قبل خلیفه بخان بگویند که ای جوان نو رسیده هنوز گرم و سرد روزگار نکشیده و
تلخ و شیرین ایام نچشیده بمساعدت اقبال دو روزه چه می تازی نمیدانی که از
خاور تا باختر هر که از خدا و پیغمبر او آگاه است مطیع و فرمانبردار این درگاه است
هرگاه لشکر پراگنده من جمع شود اول با ایران و من بعد بتوران تاخته هر کس را حدی
و محلی مقرر ساخته آئینی تازه پدید آرم اگر پرده دوستی بجا داشته براهی که آمده
سمت خراسان مراجعت نماید فهو المراد و اگر جنگ آئی در محاربه دریغ ندارم
بیت سوار و پیاده هزاران هزار همه رزمجویان شایسته کارزار ایلچیان
ازین کلمات بر آشفته از مقام پنج انگشت وکیلان دارالخلافت را رخصت کرده خود

در عقب ایشان نهضت ساختند و در روز شنبه بیست سیوم ماه محرم سنه ششصد و پنجاه
و شش بطالع حمل بر سر بغداد ریختند و بجدال و قتال شور و آشوب قیامت برانگیختند و از طرفین مجانیق
نصب نموده بفلاخن و آتشبازی بس خونها که بخاک آمیختند بعد قتل و اسیر فراوان
و خونریزی بیکران هراسی مفرط در خاطر خلیفه راه یافت و باین هوا که شاید سادات و قضات
و علما را پیش ایلخان آبروی تواند بود جمعی کثیر از علویان و علما و فضلای کرام و دانشمندان
همه وان را همراه برده روز چهارشنبه چهارم صفر سنه صدر در خدمت ایلخان
شتافت و از آن خان ناقدردان درین شکل بهم سوای حبس و هلاک نتیجه نیافت
و در بغداد قتل عام رفت بروایت صاحب منتخب التواریخ ششصد هزار آدم در معرض
قتال عرضهٔ تیغ اتراک سفاک گردیدند و ایلخان بروز دوشنبه نهم ماه صفر بدار الخلافت
در آمده بر تخت نشست و خلیفه را در نمد پیچیده چنان مالیدند که اعضایش از حس و حرکت
باز ماند پسرانش را با جمعی از آل عباس بطور مذکور بعدم رسانند مصلح الدین شیخ سعدی
شیرازی درین واقعه گفته ٭ سعدی ٭ آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین ٭
بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین ٭ خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته ٭ هم بر آن
خاکی که سلطانان نهادندی جبین ٭ ای محمد گر قیامت سر بر آری زین خاک ٭
سر بر آور وین قیامت در میان خلق بین ٭ پس ازین خواجه ابن علقمی که بپاداش
آن فتنه نمک حرامی سیدی داشت بانواع عذاب و عقاب معذب گردید و چون
تاریخ نهم ماه رمضان سنه یکهزار و دو صد و چهل یک سنه مذکور نهضت رعایت و منصب ریاست

ریاست و ایالت رتبهٔ سخنوری و مرتبهٔ ارجمند سروری بوجود پسندیده کمالات دانش
منشا البته الصفات حضرت خدیو عالی منزلت متعالی منقبت نصفت آیات سعادت و انصاف
نامیح ایالت بعظمت و اعتساف ملاذ بارگاه آفرینش مردم دیدهٔ اهل بینش جامع کمالات
علمی و عملی ذوالایر سعادت ازلی بادل دنیا رود دریم ملک کل باقی الوجود و الجود هم کاشف
استتار اسرار قدم و ناقد کنوز رموز علم خداوند نعمت صافی ضمیر صاحب حشمت صاحب
تدبیر جلیل نوال صاحب یوسف جمال قاسم ارزاق سبحانی خداوندگانی محمد رحیم یار خان
المعروف امیر محمد بهاول خان بهادر عباسی ثالث بالخیر و الظفر ... المسلمین دوام
اقباله و اتبع بالبر بجمیع مقاصد و آماله بعلی و آراسته شد ... رجال ارباب دانش از خار
نامرادی تحلی و پیراسته آل دودهٔ اصحاب و ریشه را از فیض انعام عام ... الرام
ادشان طراوت و تازگی بهم رسیده شجرهٔ اقبال فضل از نسیم ریاض امتنان عمیم شان
مثمر و بارور گشت بجهت تکمیل این کتاب و الاخطاب بحراست دولت عباسیه که صورت
اتمام نداشت توجه موجب مصروف فرمودند و سلسلهٔ جمیع خلفای عباسیه اعلی الله اجداد
امجاد خویش جدانه از منتخب التواریخ انتخاب و استنباط نموده حوالهٔ مصنف ساختند که در
کتاب موصوف درج نماید تا بر صفحهٔ لیل و نهار و جریدهٔ روزگار شایع و یادگار بماند
رباعی: برین منتخب باد فضل خدا * شود منتخب جملهٔ اهل ولا * که از سماک
اسلاف راز نده کرد * جهانبانی خویش پاینده کرد * بقول صاحب منتخب التواریخ
همگی خلفای عباسیه پنجاه و دو کس بود فرقه منشعب فرقهٔ اول سی و هفت باشند که در بغداد

سلطنت کردند مدت خلافت شان پانصد بیست چهار سال بدین منوال اول ابو العباس
عبد الله السفاح که بعد قتل اکثری بنوامیه در سن یکصد سی و دو بر سریر خلافت نشست
ایام سلطنت سفاح چهار سال هشت ماه وفاتش در سنه یکصد سی و شش دوم ابو جعفر
منصور الدوانیقی خلافتش بیست و دو سال وفاتش روز دوشنبه ششم ذی الحجه در سن یکصد
و پنجاه و هشت سیوم المهدی بالله لقبش ابو عبد الله اسمش محمد خلافت ده سال یکماه
وفاتش در محرم سن یکصد شصت و نه چهارم الهادی بالله لقبش ابو محمد اسمش
موسی خلافت یکسال وفات او در سن یکصد هفتاد پنجم الرشید بالله کنیت ابو جعفر نامش
هارون الرشید خلافت بیست و سه سال و شش ماه وفاتش شب یکشنبه غره جمادی الاول در سنه
یکصد نود و سه ششم الامین بالله کنیت ابو عبد الله اسمش محمد خلافت چهار سال وفاتش
در سن یکصد نود و هفت هفتم المامون بالله کنیت ابو العباس اسم عبد الله خلافت بیست
سال وفاتش در سن دو صد و هژده هشتم المعتصم بالله کنیت ابو اسحاق اسمش محمد بن هارون
خلیفه هشتمین جهت آنکه او هشتم خلیفه از عباسیان هشتمین ولد عباس چهل هشت سال عمر یافت
و هشت پسر و هشت دختر او را و هشت ملکزاده عجمی در خدمتش کمر بستند هشت هزار غلام
از و ماند و هشت فتح بزرگ نمود و هشت قصر بنا فرمود و هشتاد هزار اسپ و درست و هشت لک
دینار میراث گذاشت هشت سال و هشت خلافت کرده در سنه دو صد بیست و پنج وفات
یافت نهم الواثق بالله کنیت ابو جعفر اسمش هارون بن محمد المعتصم خلافت پنج سال
نه ماه وفاتش در سن دو صد و سی [illegible] دهم المتوکل علی الله کنیت

کنیت ابوالفضل اسمش جعفر خلافت چهارده سال قتلش در سن دوصد چهل پنج
یازدهم المنتصر بالله کنیت ابوجعفر اسمش محمد خلافتش شش ماه وفاتش در سن
دوصد چهل هشت دوازدهم المستعین بالله کنیت ابوالعباس اسمش احمد بن محمد خلافت
سه سال نه ماه وفاتش در سن دوصد چهل نه سیزدهم المعتز بالله کنیت ابوعبدالله
اسمش محمد بن جعفر خلافت چهار سال وفاتش در سن دوصد پنجاه و دو چهاردهم
المهتدی بالله کنیت ابوعبدالله اسمش محمد بن واثق سلطنت دو سال وفاتش در سن
دوصد پنجاه و پنج پانزدهم المعتمد علی الله کنیت ابوالعباس اسمش احمد بن جعفر
خلافت بیست و سه سال وفاتش در سن دوصد هفتاد و هشت شانزدهم المعتضد
بالله کنیت ابوالعباس اسمش احمد بن موفق خلافت نه سال و نه ماه وفاتش در سن
دوصد هشتاد و هشت هفدهم المکتفی بالله کنیت ابومحمد اسمش علی بن احمد خلافتش شش
سال شش ماه وفاتش در سن دوصد نود و چهار هژدهم المقتدر بالله کنیت ابوالفضل
اسمش جعفر بن احمد خلافت بیست و پنج سال وفاتش در سن سه صد نوزده نوزدهم
القاهر بالله کنیت ابومنصور اسمش محمد بن احمد خلافت یکسال شش ماه وفاتش در سن
سه صد بیست و یک بیستم الراضی بالله کنیت ابوالعباس اسمش محمد بن جعفر خلافت
شش سال یازده ماه وفاتش در سن سه صد بیست و هشت بیست و یکم المتقی
بالله کنیت ابواسحاق اسمش ابراهیم بن جعفر خلافت سه سال وفاتش در سن سه صد
پنجاه و هشت بیست و دوم المستکفی بالله کنیت ابوالقاسم اسمش عبدالله بن ابراهیم

خلافت یکسال چهار ماه وفاتش بفالج در سنه سیصد پنجاه و نه بیست سیوم المطیع بالله
کنیت ابو القاسم اسمش فضل بن جعفر خلافت یکسال و وفاتش بفالج در سنه سیصد شصت
بیست چهارم الطایع بالله کنیت ابوبکر اسمش عبد الکریم خلافت هفده سال وفاتش
در سنه سیصد هفتاد و هفت بیست پنجم القادر بالله کنیت ابو العباس اسمش احمد بن اسحاق
خلافت چهل سال وفاتش در سنه چهارصد هفده بیست ششم القائم بالله کنیت ابوجعفر اسمش
عبد الله بن احمد در عهدش طغرل بیگ بن میکائیل سلجوقی ممالک خراسان دست تصرف
یافت و خلیفه بمقتضای عقل دوربین خلعت فاخره برای اعزاز ارسال داشت و در تعظیم او مبالغه
نمود از اتفاقات فلکی بساسیری که غلام بهاء الدوله دیلمی بود دست بدستیاری ملاحده اسماعیلیه
قصد بغداد کرد و بعد تسخیر شهر خلیفه را در قید کشید القائم بالله لا محاله از طغرل استعانت
ورزید طغرل فی الحال رسیده بعد انهزام و انعدام ملاحده خلیفه را از محبس برآورده بر اسپ
سوار ساخته اداء الامارت پاپیاده موافق حرمت خاندان عظمت بنیان حضرت در رکاب
خلیفه می دوید و هر چند خلیفه میفرمود که در رکب یا رکن الدین او بهمان ادب و انکسار
گذرانید خلافت چهل و چهار سال و دوازده یوم وفاتش در سنه چهارصد شصت و یک
بیست هفتم المقتدی بالله کنیت ابو القاسم اسمش عبد الله خلافت هژده سال پنج ماه
وفاتش در سنه چهارصد هفتاد و هشت بیست هشتم المستظهر بالله کنیت ابو العباس
اسمش احمد بن عبد الله خلافت بیست پنج سال وفاتش در سنه پانصد سه بیست نهم المسترشد
بالله کنیت ابو منصور اسمش فضل بن احمد خلافت هفده سال شش ماه وفاتش در سنه پانصد

پانصد بست سی ام الراشد بالله کنیت ابو جعفر اسمش منصور بن فضل خلافت یک سال
وفاتش در سن پانصد بست و سی و یکم المقتفی بالله کنیت ابو عبدالله اسمش محمد بن احمد
خلافت بست و چهار سال پنجاه وفاتش در سن پانصد چهل و شش سی و دویم المستنجد بالله
کنیت ابو مظفر اسمش یوسف بن محمد خلافت یازده سال یکماه وفاتش در سن
پانصد چهل و هفت سی و سیوم المستضی بنور الله کنیت ابو محمد اسمش حسن بن یوسف خلافت
نه سال یکماه وفاتش در سن پانصد پنجاه و شش سی و چهارم الناصر الدین الله کنیت
ابو العباس اسمش احمد بن حسن خلافت چهل و شش سال دو ماه وفاتش در سن ششصد و سی
و پنجم الظاهر بالله کنیت ابو نصر اسمش محمد بن احمد خلافت نه سال نه یوم وفات او
در سن هفتصد یازده سی و ششم المستنصر بالله کنیت ابو جعفر اسمش منصور خلافت هفده
سال وفاتش در سن هفت صد بست و هشت سی و هفتم المعتصم بالله کنیت ابو عبدالله
اسمش محمد بن منصور خلافت پانزده سال پنجاه وفاتش در سن هفتصد چهل سنه از دست
هلاکو خان مع ششصد هزار آدم در بغداد   فرقه دویم از آل عباس
پانزده تن که بعد قضیه هایله هلاکو خان بمصر رفتند و حکام آنجا ایشان را قبول کردند ابتدای
خلافت ایشان از سلطان احمد بن سلطان محمد که ظاهر نام داشت و این احمد ملقب مستنصر بالله
بساختند از نهم رجب سن ششصد پنجاه و نه در مصر هفت کس علی الترتیب الذی بهشت تن
از عباسیان خوان و اقران ایشان تا متوکل علی الله الی انتهای سن نهصد نوزده
هجری هشتم محرم کامران ماندند در این سن سلیم شاه قیصر روم بمصر آمده مقتضای حسد نیاسی

ایشانرا بر داشت و متوکل را حبس نمود و مدت خلافت این دویم فرقه دو صد و شصت
سال ایام خلافت هر دو فرقه هفتصد و شصت و هفت سال محمد امین مصنف تاریخ گجرات
و صاحب روضة الاحباب در قسم سوم آورده که سلطان غیاث الدین تغلق شاه در سن
هفتصد و بست و پنج بسلطنت دهلی رسید او را در ایام جهانبانی خیالی بخاطر اندیشید که بی اذن
خلفای عباسیه سلطنت بر ملک از ممالک ربع مسکون هیچ یکی از بنی نوع انسان جایز
نباشد و هر سلطانیکه بدون استیذان از ایشان بر سریر شهریاری جلوس گزید بادشاهی او
موجب حکم شریعت غرا غیر مجوز و حکومتش منقلب تواند گردید و بنا بران خودش در تمامی ممالک
قلمرو خویش خطبه و سکه دار الضرب بنام خلیفه وقت که در مصر بود قرار داد و اسامی سلاطین
که برای حکم خلیفه بوده انداز خطبه برانداخت و بعده عرایض انکسار خود بطبع لطیف انشا
ساخته منقوشات غریبه و سخنان عجیبه بخلوص باطن و خضوع دلی بطرز پسندیده و حسن ادا
دران پرداخته معه تحایف شریفه و اموال و خزاین و جواهر و غیره پیشکش بسیار بحضور خلیفه
ارسال نمود و کمال ادب و ضراعت منشور خلافت علم ولایت از جناب خلیفه بطریق
سترگ طلب فرمود چون وکلای در جواب فرستادنش برای اعزاز در رسیدند تعظیم ایشان از
حد و اندازه قیاس بیرون ساخته مسافت چند تیر انداز پیاده و پا برهنه باستقبال
ایشان شتافت و ورود ایشان را مغتنم پنداشته در پای ایشان افتاد و ایشان را
بر تخت نشانده خود بسبیل تواضع پیش ایشان ایستاد و مصحف مجید و مشارق که کتابیست
در علم حدیث و منشور خلافت که بسرفرازی او انفاذ یافته بود همه را بر تخت گذاشته

گذاشته خود با تمام امرا و ملوک بدان بیعت نمود چند نوبت تحف و هدایا بحضرت خلیفه
ابلاغ داشت من بعد تا بتاریخ بیست نهم ماه محرم سن سبعصد پنجاه و دو کشتی حیاتش بر کنار
دریای شده غریق لجه اجل و ورطه رحمت ایزدی گشت سلطان فیروز بن سالار رجب
برادرزاده سلطان محمد غیاث الدین بسلطنت موروثی پیوست خلیفه عباسی منشور
بادشاهی و خلعت اولی الامری دو مرتبه از مصر برای تحریم و تکریم فیروز شاه نظر بر صدق نیت
او درشش بدهلی فرستاد و او هم در رعایت حرمت و ادب آن جناب باقصی غایت
کوشیده در خدمتکاری کمی نکرده هرگاه شخصی از خلفای در مصر بالارث جهانبانی
و نسبی از انساب سلطان احمد ثانی بن شاه فضل بن شاه عقیل بن شاه سلطان سهیل
بن سلطان یاسین ابن سلطان احمد اول غفر الله لهم از مصر هجرت نموده نظر بکن اعراب
در رسیده بجمعیت جیل و حشم و خدم و خدام براه خراسان و سیح بکران عازم شده گردید
در ایام تصنیف و تحریر این اوراق که مرات اهل وفاق است شیخ محمد را منسوب خطیب مکه
معظمه زاد الله شرفا بامید استفاضه از دولت خداوندی بشرف حضور و در محفل
محاکات نزدیک و دور از ایشان بظهور رسید که بعضی بنو عباس بعد خروج از مصر
وارد ولایت روم و در شهر استنبول که پای تخت سلطان روم است سکونت دارند
و سلاطین آنجا یعنی قیاصره روم مقدم شریف ایشان را نهایت غنیمت میدانند و آداب
جناب ایشان قسمیکه در عهد دولت بغداد میداشتند زیاده از آن بجا می آرند و هرگاه
سلطانی از این سریر فانی بسرای جاودانی و مسند دیانی انتقال نماید ولیعهدش تا که

تا که دستار تبرک از حضرت خلیفه حاصل کرد و افسر افتخار بساز و بتاریخ قیصوری کسر نمی افراز
و بنهایت الهی و اعانت او تعالی عزت و شرف آل عباس روز افزون است حق جل و علی زیاده
ازین فرمایاد بحرمته وعزته وبه العزیز الحکیم ٭ تمت تمام شد مقدمه ٭

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم ولا تعسر وتمم بالخیر

یا فاتح ابواب علوم وحکم	یا رافع اعلام ایادی ونعم
عرفنا من فضلک ما لا نعرف	علمنا من علمک ما لا نعلم

منت ها است مر خدای را عز وجل جلاله که نعمت بالغه وحکمت کامله او در اصطلاح عالم و نظم امور بنی آدم بر طبق کل یوم هو فی شان حاصل و واصل است و مؤدای ملک الانام متداول بین الناس رموز شکرف و مصالح خطیره را شامل ٭ بیت ٭ کل یوم هو فی شان چه کمالست بیان ٭ یعنی آیات جلال تو ندارد پایان ٭ اما بعد مشاطه های عرایس سخن شناس این حکایت کهن را زیب لطافت از سر نو داده و بر زینت قدیمها حسن بر صفت ساخته چنان در محفل بیان جلوه استحسان بخشیده اند که زبده خاندان هاشمیه عمده دودمان عباسیه العالیه المسیر سلطان احمد ثانی در شبی از شبها زیارت قرة العین مصطفی ثمره الفواد مرتضی سلطان سریر قاب قوسین او ادنی نتیجه شکل لولاک و نهال مجموع ایجاد عالم و عالمین حضرت

حضرت امام زین العابدین سلام الله علیهم واجمعین بعالم رویای صادقه دریافته
بواسطه حصول مطالب امانی و مآرب کشورستانی استخارت خجسته از انجناب اشارت
بملک سند رفته پس آنخواب را دلیل بیداری بخت تصور نموده صبحی که خسرو سیارگان
از دار الملک خاور علم زرین کشیده سمت باختر هجرت گزید امیر افتاب تعبیر بصواب دید
مشیران خبیر و آرای فطانت تاثیر مقتضای غایت حزم و مآل اندیشی بدون مانع
خارجی مهاجرت از اماکن مانوسه و املاک اجداد منفعت مصلحت اندیشیده بجمعیت شش هزار
عباسی وغیره اعراب والا نژاد ٭ مصرع ٭ فرشته صفت بی نفاق و خلاف ٭
وشش هزار غلامان خانه زاد مصرع ٭ همه سنگ فرسا و آهن شگاف بهار از مغرب
عازم مشرق گردیده و از راه خراسان و کیچ و مکران در حوالی سند رسیده هرگاه در سواد
کوت کاپجی نزدیک بهر شهود شکار که مقر حکمت بنای شیوزنک قوم سنه که فرمان روای آن کشور
ولایت شده بود نزول بخشید مخطور خاطر خطیر آنذات گشته که تا تازه وارد و نا واقف
این ملک ایم با اقتضای وقت پای استقرار بجای گذاشته دست تدارک بیک نوع تدبیر
در اساس جمعیت محکم خواهیم گشاد تا تار امووی الیه بخصوص خبر ورود موکب امیر کیهان خود را
باستعداد جنگجویی عزم اراده ایشان ارسال شرف مستخبران ارشاد عظمت لشکر اسلام
که هر فرد از آنها مثل رستم و سام در مقابله تفوق و قیام مینماید حسبت حیران مانده
بارگی عزیمت بدر پیش رانده معامله را از قرار مواجهه محبت رای مستدر الالتماس ساختند
هرچند که مشار الیه را او همه دو غدغه کجا ظرکه شت لاکن چکیده از اصلاب در دولت

دفرماندهی گذرانیده و در وزنکارکاهی مرارهٔ انقلاب و تنزل بدایقه اش نچشانیده بود
باقتضای ناتجربه کاری خیلی آشفته بسته‌داخراج و انصراف عنان اشهب داعیه امیر
از حدود خود کردید چون از خیال خام او با میر اطلاع رسید یکی از پهلوانان اسفندیار
توان را که در صلابت دین ثانی سعد وقاص توان گفت مخاطب لا زمان رکاب برگزیده
وکالتاً بطرف را کوستناد و پیغام داد که ما با برادر اسمعیل داماده انتظام سررشته دوستی
نبوده‌ایم اما استعداد و سراپا فساد تو که نا سنجیده بلا ثانی نمودی عرق حمیت ما را در جنبش
آورده براند اشتک که با بود سپر دیگر نمایم شنیده باشی که از اقتضای سفر تا اینجا برسکه
برحومت خاندان یا وقت یافته است بر جاده سفر خارو مر قفت با بیای سبز شتافته
چه جای آنکه احد سد راه و مانع صدور و عبور ما گردیده تا شنیدیما که خار دیدار در سرشت
پیچیده و الله اعلم حکمت الهی جل قدرته در تضمین رجعیه اقتضا ورزیده + رباعی +
نگر تیز کاوان هیجای من + نخوردی که تندی نبوغای من + بیارام و تندی با کشا
زدست + که الماس بازر بپا بشکست + به آن شیشه می که داری بجنگ +
بگهدار سنگ با خارهٔ سنگ + را کشتار الله در جواب وانمود که او هشتاد هزار سوار
جرار کارگذار موجود دارد خدا آگاه است که جنگ با شما از بچه طفلان می شمارد اگر
برای کینه آمده اند باز گردند فهو المرام و الا همگی قشون شما تا نتفاوت یکسان از
بها دران ما نمی آرد + رباعی + که گر دم تو کار خوی کنی + که باز دو جنگجوی کنی +
اگر گردی این خوی یاران رها + دگر تیغ من چون اژدها + جها نشت و نهم

چنانست وهم بالش از تیغ تیز .:. که یا مرگ خواهی ز من یا گریز .:. بعد از اسوله بر خاتق
آمیز داجه بخصومت انگیز مصمم گشت که فردا میدان مصاف آراسته شمشیر جلادت و مجادله
آخته آید در همان شب که صباح آن معد مقابله بایستی را کموی الیه بخواب دید که شاکر حسین کشیده
اما سر وی جدا از جسد اوش یکسر بریده است از این واقعه هولناک نمود از بیم و هلاک ترسیده
علی الفجر معتمدان امور خود در ابقای ساحت مکارم ظهور دعلما رفضایل گنجور بطریق جرگه
روان ساخته در استعفای جرأت پرداخته و بوساطت بزرگان نحوی قرار یافت که در آ
مشارالیه پیاده بملازمت آید و دختر معصومه خود را با سوم حصه ملک مقبوضه متصرفه خویش
در خدمت امیر پیشکش نماید روز دیگر تائید مؤید جلشانه قسمیکه بر زبان مع کلا نظر مصالح طرفین
جریان و تبیان گرفته بود در رای مشارالیه باجابت آن ممنون گشته باستقبال امیر رفته
باعزاز و اکرام در قلعه بنکالا آورد و چون نشان نفرحی و سعادت و قلعه شهر تشریف
ارزانی فرموده بر مسند عروسی و کامرانی با رحمندی شادمانی جلوس فرمود نداوتعالی نقش
صولت در خواطر عاظم و مشاهیر سنده احسن وجه نشاند و در میان امیر و راجه یکجهتی
نماند بعد برین اوقات اعراب سالقه با شماع ترده سواری دولت امیر خیر مقدم گویان
بنهایت مسرور و شادان مشرف اشتانه ولی نعمت گشته اظهار مراسم تسلیمات و نکسار
در تقدیم لوازم نذر و نثار در پیش گرفتند و هم امیر صاحب التدبیر برای نزهت خاطر
همایون فرحت ما طرب بانی مشتمل بر باغان پخته حوض با وراها رعورفون مع شمار شمر ریغیر
شمر گوناگون و شهر زیبا نگین و حصار متین جنسین شامیه نموده نهاد و تشریف در وضع لطیف

طرح انداختند که با آبیاری هر نوع پرورش و دستکاری هر قسم پرداختند و در اندک ازمنه
سرسبز و معمور گردید بنام نامی میر سلطان احمد شرف اشتهار یافته تا هنوز به برکت حسن نیت
ایشان اکثر آثارش برقرار است ٭ بیت ٭ خرابی حسن عمل بین که روزگار هنوز ٭
خراب می نکند بارگاه قصری را ٭ در عنایت خداوند عز نصره که در کفایت مهمات ظاهر و
باطن اینجا نژادان قدسی آیت در ساعت مسعود مولود محمود بکاشانه امیر فریدون نظیر از بطن
مقدس فخر آرای دیو رنگ بوجود آمد شاه این پرورش نمودند و بعد و فرزند دیگر برادران
حقیقی شاه این متولد شدند از درازی ایام بچه آئین شبان اطلاع نرسید و امیرزاده شاه این
که خیلی قوی تمثال و در گرز و یال عدیل و همال نداشت بکسب تیر افکنی و ورزش گرز و کوپال
مهارت و استقلال ساخته ٭ بیت ٭ باندک فرصتی چالاک گردید ٭ سراپا شعله
ادراک گردید ٭ درین اثنا که امیرزاده بحلیه هنر کمال پهلوانی و جوهر رموز ملکداری
و جهانبانی و لطف ادب و حسن خطاب و رد جواب متحلی و مستطاب گشت امیر سلطان احمد
بجوار رحمت ایزدی پیوسته بود از تعزیت و تکفین و تدفین مغفور مبرور در باغ ایشان
ابواب تهنیت ولایت عهد بزرگ روزگار امیرزاده موصوف مفتوح و انجمن النجابت بساط عشرت
سینه بر مقصد امبتر گشته عماره خلافت ارثیه بر سر گرفت اعراب غیره تابعین بجهت
و متابعت امیرشاه این بجان پذیرفتند بعد ایامی که رای دیو رنگ نیز از جهان درگذشت
رای جگهر ابیشر بجای پدر نشین گشت از اتفاقات نقش اتفاق در میان هر دو جوانان
نا آزموده کار درست نه نشست بهذا امیرشاه این که طبع ایشان نهایت سنگار و سفت بوده

دوست بوده اگر گور و گوزن را گوشه کمان میگرفت یا بشمشیر می انداخت و یا به تفنگچه
دستش قبض و ناخن شکاری می ساخت بدین تقریب که اغلب اوقات بصید نخجیر تشریف
می برد و از انجا بمعاودت می پرداخت در هر قریه از قریات رای جکهرا که فرود آمدی
سپاهیان رکابی امیر انواع تکالیف و تصادیع باحوال مزارع و مزارع رسانیده رعایا را
می رنجانیدند و هر چند که رای مشار الیه بالتجا سفارش متعلقان خود مینمود امیر شاه ابن
بمقتضای شباب استغنا میفرمود و اخر الامر آن قوم رنجیده و مشورت کار خود با یکدیگر
سنجیده و عیبت بمقر ضرحیال رشته طمع از ملک ملک بریده بیخ خویشان و برادران
کوچیده قریب بقلعه بارکر بر دامن کوه قلعه نو بنا ساخته به بهته مسمی نموده وجه تسمیه
آنکه اول دران قلعه بقدر بهته دکان ترتیب یافتند پس رای موصی الیه بحصانت قلعه
استظهار گزیده زمینداران اهالی آن حوالی را دراندک ازمنه بتقالب طاعت کشیده
مستقل گردید امیر موصوف و تدبیر متمایل اندیشیده و منجر صلاح رسیده سمت را
لاکس بجولانی قوم مکاشر و اسپ سخا فر کوشک کانبره که وا بادرای دهو رنگ فی
ونهم از الف امیر سلطان محمد علیه الرحمة بود و لطف عمر سومره سپرد و ده که قلعه شکرکوت
تعمیر کرده اوست گفته فرستاد که رای جکهرا نافهمیده بناحق رنجیده کوچیده رفته است
و او لعنا هی باست آن مکان خود را حمیت نماید بجای نشت ملک پدرش ملک اوست
حاشا که اینجا نسبت مشار الیه مقصد تعرض شده باشد یا در خلاع و اخراج سعی
نموده لیکن چون او از ما رمیده و خاطر باهم از توحش او منقبض گردیده است اگر تجدید

پیوند قرابت با ما سازد هر آینه وسیلهٔ مزید اتحاد و اعتماد طرفین بتواند شد رای لاکهه
دعوهستار را ایما که بر طبق ایمای امیر معتبران خود بسمت رای جکهرا رسالت داشته بوضع معقول
ادا فهمانیدند او جهلاً نصیحت ناصحان قبول نساخت و در جواب بابراز پرداخت که سابق
ازین پدرش رای دیو رنگ نسبت دختر داده همین فایده برداشته که از خانمان آواره شده
به پناه کوهستان ها منی گزیده ایم حال از نسبت دیگر امید کدام بهی است اگر رای لاکهه با
امیر شاه ابن زور آرد اولا چاره دای با سخنش مستعد است که بزبان شمشیر باز گذارد
٭ ابیات ٭ هر گه که سمند عزم من پویه کند ٭ دشمن ز نهیب تیغ من مویه کند ٭
اکنون بوکیل و نامه نباید کار ٭ شمشیر دو رویه کار یکرویه کند ٭ برین تقدیر وکیلان
رای لاکهه دعوهستار را ایما برای جکهرا صریح گفتند که این معامله بطوالت خواهد کشید دیو کلان
موهی الیها رعایت خاندان بلند و مراقبت دوستی و پیوند امیر ارجمند بطریق اولی منظور
توانند داشت شمار احتشم هشت کمک حمایت از دشان تحصیل حاصل است مگر رای جکهرا
که از شراب نخوت رنگ جوانی بر وفق الشباب شعبة من الجنون خمار نشا داشته در سر داشت
با وجود تفهیم خیراندیشان و تهدید سفاهت ایشان بر اصرار خویش که سرمایه نکبت و ادبار
او گردید استقرار داشت تا دور زید امیر باطلاع تجاهات او حسب الصلاح رای لاکهه لشکری
گران که از کثرت و سطوت شان زمین بر آسمان بیلرزید فراهم ساخته دو سه برسر
قلعه نهنه تاخت از ان طرف رای جکهرا نیز بهارده تومن اتفاقی که هر یک از ان صاحب
کوس که نقاره و علم بوده اند سوار شده در مقابل رسید بعد تسویهٔ صفوف که بهادران

که بهادران فرامرز توران فدایی وار بلا صرفه جان کوشیدند حتی که امیر دلیر در عرصه
مبارزت سرفراز و بر آسمان جلادت مثل خورشید که تا حسام خون آشام از نیام
برآورده ٭ فرد ٭ سلاح از تنش رسته چون شیر نر ٭ ز پولاد پوشش سلاح دگر
هر کرا در برابر میدید به یک ضرب صاعقه اثرش از تن میسر بی زمانی جدید نبند کامه بیکار و معرکه
کارزار گرم ماند و بسیار سرهای سران و گردن گردنان که در خاک و خون بغلطید تا که
جنود جباره به نصرک الله نصراً عزیزاً بیادر امیر خجسته ظفر فائز و فتح الفتین را هزیمت
در افتاد اگرچه هر فرد از متقابلین داد همت و تیغ زنی در داد اما بی عنایت ایزدی
مطلق احدی در مصاف نتوانست ایستاد ٭ فرد ٭ هزیمت در افتاد بدخواه را
غنیمت سپرد آسمان شاه را ٭ نقد البیت گریخته بحصار نهیبته پیوسته تحصن جستند
لشکریان امیر در تعاقبشان گرم رفته حصار زند کور بسرعت هرچه تمامتر در دم باطه
و محاصره در گرفتند بعد چندی شیوه این نحله نجیبه سمت سمی خواهرزای لاکه که حرم محترم را
جگر ابود الطرفت برادر پیغام فرستاد که از تهی شوهرش علم خشمتش از گون گردیده
از تنگی محاصره و جنگ شبانه روز کارش به تباهی و کارد باستخوانش رسیده
اگر حق خواهری و پاس برادری یاد خاطر گرامیست زود خود در انجاح استعجال بکار
مارساند و مارا از دمن نهنگ جنگ پلنگ رها ند ٭ ابیات ٭ بگفتش که برمن
چه آمد ز بخت ٭ بگرداند از دست تاج و تخت ٭ بدان گنج و آن لشکر نامدار ٭
بیار آسته چون گل نوبهار ٭ همه چرخ گردان بدشمن سپرد ٭ تو گفتی که باد اندر

آمد بیرون ٭ اگر تو ز بهر شفاعت میان ٭ نه بندی همه سو و باشد زیان ٭ ابهدار آسے
لاکهه از قلعه کانیره متحرک گردیده عمر سوم مرده را بهم عنانی طلبیده آن هر دو میان عسکر بنا
دیره ساخته با مستشفاع عبارت رای جگهرا و اندفاع مخاصمه پرداختند نهایت [illegible]
جمیله راے لاکهه عمر انجام بران یافت که رای جگهرا رابطه نسبت دخترش در خدمت امیر مربوط
سازد و بنای اتحاد را بوضع مستحکم طرح اندازد و بنا بران اساس مصالحت موکد و بساط دلجوئی بکمال
خوبی و انبساط ممهد گشته دوی و بیگانگی از میان برخاست نقش یگانگی و یکتائی محکم نشست
ملکه بالکه طرفین در چند مقرر بدین بعد مینا حرف مغایرت بخیال هم نگذشت تولد امیرزاده
محمد کابرخان و ارتحال امیرشاه ابن بفضل مفضل حقیقی بهر انقضای مدت معهوده
فرزندی شهید در مشاهده سعید بخاش شاه ابن از حرم موصوفه اش که دختر رای جگهرا باشد تولد
یافت مسمات سمی مذکوره راے لاکهه را طلبیده التماس [illegible] چون او از نیاکان ملوک مسعود
رفیع السعادت و شجاعت انتما زد دارد تیمنًا نامش بلفظ خود گذارد مشارالیه خندیده گفت
که امیر و اجداد ایشان عرب نژادند ما خود لغت عرب نمیدانیم اگر امیر اجازت دهد
نام این نورس نونهال شهرستان سعادت در زبان هنده نهاده شود امیر و [illegible] رضا دادند
پس راے لاکهه بر زبان آورد که چون امیر سالار را شبیه تیغ کشیده [illegible] رای جگهرا کتخدا
گردیده و در این فرزند خجسته نتیجه نتیجه آن شکل غریب است فلهذا نامش کابرخان نهاده شد
و آن نوگل روضه کامکاری در سایه اقبال و بختیاری [illegible] ماجد و نیا [illegible]
قبا ض باری بکمال نشو و نما رسیده در گلشن امارت شگفتگی بدر فرید دریافت و امیرزاده

و امیرزاده سعادت سرشت بر تیره بهیه اسلاف فنون اسب تازی و نیزه بازی و تیر اندازی
وغیره رسوم پهلوانی و قوانین فرماندهی و کشورستانی تعلیم گرفته عمری بشادمانی و اوقات
بعیش و کامرانی بسر میبرد چون امیرشاه این بر سماده خلد برین خرام و آرام فرمود امیر محمد
کاظم خان بر سجاده دولت اجداد با سعادت گذشته و دست ایالت موروثی بر سر داشته
بدستور در ملک متصرفه پدر و پدر کلانش حکمرانی مینمود تا روزی در محفل بهشت آئین از هر در سخن می بود
تا که حدیث وصف حصانت و معموری قلعه بارکوه بمیان آمد و شرح حسن و جمال سکان آن محال مذکور
گشت میل طبع امیر نوجوان بگلگشت آن سرزمین کشید عزم تسخیر آن بقاع مصمم نمود بر اتصال با سه
مجدد از یک هزار سوار بر سید … لشکر کشیده تا بارک هر قسم سامان متوجه گردید کریم خان
نامی قوم … در انحصار … ودادی افراخت هرچند که دید … پای
تهور افشرده کوشش … ساخت لیکن چون بهمه وقت تائید الهی شامل حال لشکر اسلام
است بهادران جلادت نشان صفوف مخالفین را شکستند بسیاری بزخم نیزه و تیر
خسته و اکثری را در کمند گیرا به بند گرفته و سایر اسیران برگرفته رفته بمحاصره قلعه
پرداختند و در حوالی قلعه دایره وار کمینگاه کرده هر روز بر شدت و تنگی محاصره افزوده
محصورین را از انقطاع … کشیده کار بر آنها تنگ ساختند هرگاه … شاه
بدین نسق … کریم خان کور از بیم … بریسمان … ساخته در گردن … تقصیر
و رو … گرفته بخدمت امیر شتافت امیر عالی نسب بر جریده … اقلام عفو کشیده
املاک اورا باز باو بخشیدند و مشار الیه تمام … در انجاح … در صدد … رضای خاطر امیر

کوشیده انتظام علاقه قرابت باعث اطمینان حال و استقبال اندیشیده دختر عفیفه
لطیفه خود را در سلک خدمه محترمه حرم محترم منسلک گردانیده بنا بر تحصیل باج و خراج
تعلقات خویش محصلان امیر با سپهبد عالیشان بعد از امیر خورشید نظیر مظفر و منصور
تقاوینکار معاودت فرمود در بیان ولادت محمد سنگراسی خان حلیت ور
امیر محمد کاهرخان عنایت الهی خداوند تعالی که همیشه در افزایش نسل دولت
آل عباس مصروف است بعد از آنکه امیر محمد کاهرخان بفرخی همچنان عروس منبت با نوس
بسان ماه در مشتری مهبت اشرف خویش تحویل نمود و عروس جهان در نظر ایشان
خوش جلوه کرده بهرگونه حلیه مراد از هر طرف خرامان و گوهر افشان رسیده آغوش
ایشان را پر گل میساخت یعنی هر کس که شکرگذاری اقبال امیر بخت مصور می‌شنید
بپای سر دویده سر بپای ایشان می‌انداخت سران کوهستان غاشیه انقیاد بر دوش
و حلقه وداد در گوش کشیده هر یک علیحده بارتباط صداقت می‌پرداخت چون دور
فلک دوار و عنایت داور دادار تکمیل متمنیات امر اقتضا داشت درین ایام
سعادت التزام فرزندی ارجمند از بطن عروس موصوفه بعرصه وجود شهود نمود و آن
گوهر کان عصمت و لعل بدخشان عظمت از بس تناسب ترکیب و طولیت قامت و صلابت
جسم سنگراسی خان مسمی گشته بسان نور لور شب افروز در درج حمایت و مثل
اختر عدوسوز در برج عنایت بزرگوار بکمال آب و تاب رسیده چشم عالم را الضیا
بخشید روز بروز برافروخت و هر یک از دوست و دشمن جمال صورت و حسن سیرت

سپهر تا امیرزاده دیده ذخیره بضاعت دل لعبارت دیده می افروخت هرگاه
امیرزاده محمد سنکراسی خان مانند ماه دو هفته بعمر و دولت روزافزون بر سپهر بلوغ
بضاد بها و خورشید آفتاب حیات محمد کامرخان بخسوف اجل منخسف گردید امیرزاده
عمامه ولایت بر سر نهاده دالوابه فیض بدستور ابای بزرگ عالم گشاده جمیع اعراب
و متوصلان صلابت او در مهد امن دامان و فضل و احسان می پرورید و سرکشان اطراف را
بتقاضای عقل بالغ بنحویکه مناسب میدانست بعضی را در شکنجه تادیب و بعضی را در کوره
تخریب میکشید **در بیان مناکحت امیر محمد سنکرای خان و تولد امیرزاده**
نهل خان و واقعه میر شاه والیه علیه الرحمت ازانجا که گلزار جاودان
بهار خاندان عباسیه عالیه بابیاری سحاب رحمت منان باری طراوت پذیرد ایمان شده
بعد ازانکه نکهت گلبن شمایل امیر عالی انساب شام افروز عشاد دل جهان گردید و شاخ
حدیقه سعادت ایشان گل دولت بر آورد یعنی چون امیر سنکراسی خان بمقتضای توجه
باطن در قبیله اعراب ازدواج خواست و های یکانه فرزندی اقبال پیوند باوشان
ارزانی داشت عظمای این سلسله علیه و ندمای این دولت سنیه او را به نهل خان موسوم
نمودند و این امیرزاده کسب کمالات صوری و معنوی فرموده در حضور پدر نامدارش
متکفل تمشیت امور مالی و ملکی گشت امیر سنکراسی خان که مرقع خلافت را بوجود نعم العوض
خویش مزین دید رخت سفر آنگاه باقی کشید امیرزاده نهل خان بعد از تجهیز والد خویش
چندروز سوگ داشته برسم بهیه اجداد و فرازپایه ابا که فوق مرتبه بسالت برآمده در

ممالک محروسه اسلاف بهمت و انصاف توجه ورزیده و از بسکه تخم احسان در دیار زمانه بکوشش زد
عالم و باعث مزید حسد ارباب عناد بود خصوص خضر حسن امیر تهمل خان واسطه کبر نخوت
اصحاب فساد گردیده رایت دلو فرمانروای دارالملک آگره و برهمن آباد و سون میانی که از جمله
عظیم الشان و در زمان خود از تمام رایان ولایت سند امتیاز داشت مقتضای حقد
و کینه کفر همت بانتزاع ملک و اخراج امیر معظم الیه گماشته لشکر کثیر و جمع غفیر از جهال
رجال * بیت * بیابانی چو قطران سیاه * ازان بیشتر کاندر بیابان گیاه *
بسر ایشان برداشته در تعاقب بیکار برای شرارت گذاشته بمجال هر حد ریخته بجنگ
درآویختن آمده اند و لت اگرچه باقتضای نمک حلالی هر نوع تدارک مقابله و محاربه
دیده خواستند که در راه ولی نعمت قدیم نقد جان را نثار نمایند لیکن مردم سمه و غیره
متوسلان اینملک با وجود وصلت مکرره و پیوند با متوسلی که هر وقت مصدر نفاق و مستعد
زرها که میماند و بعضی از اعراب بمعنی نقش انسان صورت که از جوهر وفا و حیا معرا و بعارضه
قرابت سمه ها مبتلا و با نها بحکم جزء لا یتجزی داشته حقوق نعمت پروردگی اسلاف
نشناخته بتقاضای کفران نعمت پای را دلو شتافته اند بسیاری از منهج مستقیم صداقت
برگشتند بعضی اعراب و غیره اصحاب اسلام به نیت ما اصعد غزا شربت شهادت چشیدند
و بجلدوی جهاد اصغر در روضه خلد اکبر رسیدند لیکن در آخر چون امیر دریافت که معامله رنگ
دیگر است * سعدی * کس نتواند گرفت دامن دولت بزور * کوشش بیفایده
وسمه بر ابروی کور * از معرکه برآشوب رو تافته از دریای سند گذشته بقول مصنف

مصنف تاریخ بیان غلام شاه خان عباسی هرگاه بر کنار شعبه دریا کند کوه کراز برابر لکی
سادات بصوب مغرب برآمده و دامان کوه شکافته در زیر کراچی بندر تا دریای شور می آمیزد
و اردگشت تنخیه کیدان لب شعبه دریای زمین سیرحاصل و مکان مستحکم هست اگر قوم کوچر
کدبانان سرزمین متصرف میباشد بیکو صنع خلع نموده متصرف خود گرفته شد و بهر آینه قطعه
زمین فراخور برار وجه خرچ لشکر کابلی مینماید و هم از آسیب دشمنان انتظار نخواهد ماند بر آن
تقدیر بهادران کاوه نژاد و مبارزان قباد نهاد با وصف قلت تعداد و عدم وجود
معابر بتقویت امداد الهی و توکل او تعالی شانه مثل فریدون بر سران ضحاک منشان
تاخته آب را ایشان سراب بسر آنند رخته شمشیر شیحا جت بحکم ضرورت آخته بعد انتزاع
بونجا از مردم کوچر متملک شده جمعیت ساخته و بتنبیه سرکشان کوهستان و تصفیه خار
و خس وجود شان کمر همت بر میان عزیمت بسته با علان آثار استقلال بر افراخته شهری عظیم
که تا هنوز معمور و در ولایت سنده بغایت مشهور با سعد ساعات طرح انداخته و نامش
کاهره پیله گذاشته در نیجا بعض گردن فرازان که از هیبت حسام خون آشام ایشان
ترک اکثر انساب نموده اراده تنبیه غرجستان بکرت هجرت مبتلا بودند بوسیله عرض نسبت
دختران در حلقه بندگان ایشان در آمدند دولت ایشان از همگنان فی الجمله رو بترقی
نهاد داو تعالی جل اسمه بغایت اجل خویش خلقی که سجاده خلافت بداشت جمیل الصفات
[illegible] تازه و بی تیقی بی اندازه یاد عطا فرمود امیر تغلق خان او را امیر بهلا خان نام مرد
نمود ذکر رحلت امیر محمد بهلا خان و تولد امیرزاده محمد جینه خان زاد عمره

چون امیرزاده بهلا خان در سایه اقبال والد صاحب جلال بکمال جمال علم و هنر پیوست و بفنون جوانمردی و پهلوانی بهره ور گشته در امور دلاوری و شناس خود را بیگانه و فقدان مردم خود مستکار در صلاح و صواب هر گونه معامله در هر قسم کار با حسن وجه فهمیده بود که از روی قابل وکالت امور خلافت گردید امیر تحمل خان نیز درین ایام بمشیت حی قیوم قدیم از فنای این سرای پر غرور جنت المأوا خرامید امیر محمد بهلا خان بعد از ابطاء از جنازه و ماتم داری برابر قاعده و اندازه تقدیم رسانیده بر مسند کرامت نشسته و دستار امارت بفرق عزت بسته و دستگیر ابواب خاص و انتساب دیگر اصناف ایلات ارادت انتساب و اقسام اقوام صنف [illegible] وا داد ابواب نیز و فتوح بر روی روزگار اینها بر گشاد درین محمد خان حسب بار رحیه که قوم رونائی از اولاد [illegible] بینک خان که شیر نگین بوده تا حال باسمش نیابت دار در اظهار وجوه صفا و اخلاص زیاده از همه درین ایام مورد توجهات خاطر امیر محمد بهلا خان می بود خداوند بی فرزند بیامنتها فرزندی اقبالمند که انوار رشادت و کامگاری از ناصیه مبینش پیدا و آثار سعادت و فرماندهی از جبین مبینش هویدا میشود در زمان ارجمند شان کرامت فرمود و شوبدان را بشور و دهندگان حکمت و ستاره طالع آن نجیب نجیم در اوج شرف و رفعت دیده بیحیی خان تسمیه بخشیدند

ذکر ورود السلطان اقبال امیر محمد یحیی خان و ترقی جمعیت ایل ایشان

بمشیت الهی جل شانه از آنجا که در پس پرده غیب سلطنت و از عقب هر شب روزی تا نماید کریان [illegible] امیر اسعد اقبال بحساب اقبال احوال خلفای سابق بار و فوائین خود نشسته است که چون در

در عهد امارت امیر محمد تهل خان و امیر محمد بهلا خان فی الجمله تفرقه بجمعیت ایشان بهم رسید
هر چند که اکثر اهل و ملازمان این دودمان تقدس توامان که مثل نبات النعش در آفاق عالم
انتشار داشتند مانند پروین در جنب این قصبه برین سمای شهر در کشیده خیل خیل بتدریج فراهم می آمدند
درین اثنا آفتاب عمر امیر محمد بهلا خان بلب بام رسیده تحت الشعاع اجل مختفی گردید امیرزاده
محمد چنبه خان بعد تجهیز و تکفین و نماز جنازه با عزاز و تعزیت بسوک و کدار عامه امارت
بر سر گرفته و بر مسند خلافت ارثیه مربع نشسته نعم الوکیل حسن مرام کافه انام از اهل
موجوده و گذشته بحکمت علمی و بهبود مصلحت وقت در درگاه روزگار سواشی کثیره از
گاومیشان و ماده گاوان جمع آورده قطعه زمین از قبض همسایگان خلاص کنانیده
قریه ها مشتمل بر نهال گاومیشان بنا کرد که از انجمله دهی بطرف مشرق بیلی محمد چنبه خان
بمشهور داشته و نهال گاومیشان امیر معظم الیه در دامان کوه نواحه معروف است
و گویند که کثرت گاومیشان ایشان بمثابه که سی و دو کس شبان گاومیشان امیر مقرر بودند
و هر یکی از انها دو هزار گاومیش تنها بچراگاه میبرد و عبدالله نامی وارد نوشیبان نامی بود
که نهایت زور و قوت داشت غالب اوقات شیر ژیان و پیل دمان را بیک ضرب
شکار فرمودی و همت سخی حاتمی که خود امیر داشت مقدور بشر نیست و امور یکه او
در ان پیکار رسید ان شکار اظهار نموده از حوصله لفظ و عبارت متجاوز است بیت
هر انچه او نموده گه کارزار * نه رستم نموده نه اسفندیار ** دو داستان فرا
دستی و دست و شجاعت و جلادت او بسیار اند که انشاء الله تعالی هر یک بترتیب

در موقع خود بقلم منقح نویس درآید القصه چون امیر خیلی شجاع و مرد سپاهی دلی بمتا و شیر
پیشه وغا و نهنگ دریای هیجا و در عصر خود مساهم نداشت از زمینداران قرب و جوار
احدی مقاومتش امکان خود نمی انگاشت واگرچه هر فرد از ادشان زبان در خدمت ایشان
تملق و تلاقی می‌ساخت اما خفیه در مزرع دل تخم نفاق و کینه کاشته تا یب حقد در تربیت
و نشو آن می پرداخت امیر مؤید من عند الله علم تجلد و استقلال افراشته هر قدر ایل که در
حضورش فراهم می آمد باستمالت و تسلی مرهون منت و التفات فرموده بر مواد حشمت
و عظمت می افزود بهمین اقبال ایشان جوق جوق حشم از مجاز و حدود کیچ و مکران فضلو بیکار
برخی بندامت و بعضی بارادت در حضور ایشان رسیده کامیاب ملتمسات بر وفق تمنیات
گردیدند فلهذا تحشم و احتشام ایشان روز بروز رو بافزایش آورد بسیار قطاع از اطراف
و جوانب بحوزه اقتدار کشیده با پایه آن توجه کامله می گماشت در سن که شاهزاده
فریدون فر همایون گهر محمد مراد خلف الصدق جلال الدین محمد اکبر شاه چغتا ملتان ببیمن نهضت
فرما گردید و فرمان طلب بسرفرازی زمینداران ته ته و سیوستان وغیره انفاذ بخشید
و هر کس از آنها بقدر استطاعت خود با تدارک نذر و نثار و تحفه و تحایف دربار دیده
مقتضای منافقت با میر محمد جینه خان مکافت گردید که ایشان از سالها فی در ممالک
تصرفات ورزیده و تازه تسلط یعنی امیر مشار الیه یک رصد کثیر از ممالک در قبض خود
دارد لازم که موافق محاصل محالات متفرقه پیشکش مقبول سرکار شاهزاده عبرانجام
ساخته باتفاق ارباب و اهالی انجوالی السلام شاهزاده شتافته رسوم اطاعت

اطاعت بجا آرد اگرچه تمهید انجروف ازانها بحکم غرض نفس و نفاق جگری بود
لیکن امیر که پیوسته تلاش منصب درشد و آرزوی مرتبه رویت و رواج منظور خاطر
داشت این سفر را وسیله ظفر انگاشته جواهر پاره چند که از بزرگانش میراث مانده و بدلی
نموده که در شاهجهان‌آباد بتمام درد سر و کوشش بیابنده تیار ساز و عطر و گلاب خاصه تیار رسیده
بصرف مساعی ارجمند مهیا نموده در حقه و شیشه‌ها پرکار در غلاف ابریشمی جلکی‌دار انداخته
مختوم ساخته از مقر خویش حرکت گزیده بزمینداران مذکورین ملحق گردیده انها را باجابت
تکلیف شان و تلافی مناسب در قالب سلوک ظاهری کشیده نیاز قلت آلانغ دیار گیر
اجناس پیشکش را باعتماد مودت عرفی تحویل بعضی سفیدریشان نموده در مراحل و منازل
یکجا و هم پای ایشان گردیده بعد قطع مسافت در ملتان رسیدند و در پایت تا وقت خیمه
آرمیدند زمینداران مذکورین که سرشت عنصری شان بآب و گل نفاق تخمیر آمده باوجود
لطافت زبانی شراره حقد او شان در خاکستر منافقت همچنان محجوب و اظهارش تا بهنگام
تحرک هوای وقت بود درین هنگام که باغوای نفس و شمال خیال داخل اصحاب یمین
گشته بجای خود سنجیدند که وجاهت صورت و فصاحت لسان و صلابت دل امیر قزلباش
روزگار معتمد انجابت و شرافت خاندان ایشان جای ادب و تعظیم ملوک درینصورت
اگر بنوعی با ایشان الزامی داده شود متضمن مصلحتهاست بعد کنکاش و تدبیر و اندیشه
همگنان بدان مطابق آمد که نفایس پیشکش امیر در تفویض ماست اگر جواهر و صندلهای از
حقه‌ها کشیده بجای آن سنگریزه‌ها در پیچیده اندازند تنبیه گونه ساخته آید امیر آیینه

هرگاه نذر ادشان در حضور شاهزاده بگشایند موکل عرض کفایت تقسیم اجناس
در نظر امنای دولت نماید اینهمه سعی و هرج و خرج ایشان هبا شود و ازینو قهقهه غیرد
انتها گشته که مریدی بر ان متصور نباشد و محمد حنیف ازین پس هرگز هوس دربار سلطانی
نخواهد کرد درینصورت مخلصی قطعات ملکیه از قبضه تسلط آسمان گردونیا بران خیال خام
در دیاس سرا چنانکه باید پخته سامان نگشته برای خود اقتباس ساختند تا مکاری منا وقعت
زمینداران با فصاحت و رسانیت زبان و جمیع امیر و مساعدت تقدیر
الهی تعالی شانه با ایشان فی الحال علی الصبح که فلک مشعبد مهر را مستدوده شب
را در حقه نور نهفته لعل عالم افروز آفتاب از حقه شفق بیرون کشید شهزاده بر مسند
شهریاری پیرایه جلوس ورزیده بار سلام بخواص و عوام بخشید امیر باتفاق زمینداران سنده
نیز از مکاید شعبده بازان حقه ها مینا لطایف همراه برداشته بملازمت شاهزاده رسید
موکلان خیابها دستها پیشکشی هر کس علی الترتیب از نظر شهزاده میگذرانیدند تا نوبت
بنذر امیر افتاد عهده داران هرگاه سر حقه مینا کشاده تقسیم ظرایف بالا نقد دیدند
از غایت عبرت چون نقش تصویر حیران و ساکت گردیدند شهزاده بفرط حدت خطوط
حیرت از صفحه پیشانی آنها خوانده پرسید که این پیشکش از کیست و شمای آشفته خراب
و خاموشی شما چیست آنها بجز غرسانیدند که این پیشکش آورده محمد حنیف است و همه ریزها
سنگ و خاک بی بوی و رنگ مینماید شهزاده از شنیدن این معامله بر نیرنگ متعجب بانه
که آیا چه از رنگهاست [illegible] نظر قهر آلوده بجانب امیر انداخته پرسید که این چه آورده

چاوره امیر باطلاع این قضیه عجیب فهمید که نقش نگین مدعا بخلاف کاری آسمان به پیر در حضور
شاهزاده جوان بخت معکوس نشست همان وقت از عالم الهام که عبارت از تائید اقبال
است نوری در دلش تابید فی الفور سنجیده بعرض رسانید که این حصات از جنس
همان سنگریزه است که بمعجزه جناب مستطاب نبوی در دست ابوجهل بتوحید الهی
تعالی شانه در گفتار آمده اقرار نمودند و این خاک متبرک که از مدینه منوره و نجف مقدس
و سامره و کربلا و بغداد شریف است که از اجداد ما تبرک رسیده و همیشه از جان
عزیز تر داشته از هزاران گروه و سنگ جواهر شریفه و اشیای لطیفه گذشته
این تبرکات بسر خود و دوش جان منت کشیده ایم اکنون که اتفاق ملازمت
والاشکوه دست داده این عاجز اشیای که بواسطه نظر نذر دربار اندیشید چیزی
فائق تر و گرانمایه از این در چارسو عالم ندیدم هرچند که نذر من در ظاهر محقر است لیکن
با معان نظر ملاحظه فرمایند بشرف و تبرک پیوسته ❊ بیت ❊ نملته جارت پر جعل
من جراد ❊ تو سلیمانی کن ای عالی نهاد ❊ این محقر تحفه را بپذیر ازو ❊ مرتفع کن
دهشت تشویر ازو ❊ شهزاده نظافت و شرافت این تحفه بطلع و از عنایت تکریم
بسر و چشم گرفته لطافت تقریر و حسن ادای امیر بدرجه استحسان پذیرفته قدر و منزلت
آبای کرام ایشان را بجای بلند شناخته بخلعت شاهانه و منصب پانصدی و خطاب
عالی متاز فرموده همگی زمینداران سنده را مطیع و تابع ایشان نموده مقرر ساخت
که در استقبال بالیاقت هر کدام از اولاد باوره تا لاهوری بندر بحکومت میر محمد خان

ایصال کرده معرفت ایشان بخزانهٔ عامره سلطانی ارسال پذیرد خلعت مکرره و جاگیر
فراخور معاش مرحمت ساخته رخصت معاودت بمکان مانوس ارزانی داشتند امیر
بجزمی و فرخی سمت مقر مذکوره قدم سعادت در طریق مراجعت باز گذاشت و حسب الفرمان
شهزاده زمینی در سواد سیوستان از طرف مغرب بمسافت شش کروه پسند نموده
تبرد و دو توجه تمام شهر نو طرح انداخته به جهکار بازار مسمی گردانید و به نیروی اقبال
پرگنه کنباتیه متصرف گشته قوم کورریچه و سته و چینه وغیره هفت صنف زمینداران
ملک سنده که هر یک خطاب رانا از پادشاه حاصل داشت اطاعت ایشان
اختیار ساختند از طرف مغرب تا بسرحد کیچ ابد و از سمت شمال تا بداود جال و از
صوب جنوب بغایت بعضی اقطاع مارواز جانب مشرق پرگنه لوهری والوهر
بحیطهٔ اقتدار در آورده خلق الله را در ظل احسان امان داده بخلق و رفق پرورش
میفرمود درین زمان که گلبانگ اقبال امیر فرخنده خصال سامع افروز دور و نزدیک
گردید جام دیوا فرمانده ولایت ککراله که بصیانت و متانت قلاع و کثرت برادران
و اتباع سر نخوت بآسمان می افراخت و در زر و زور کسی را سهیم و نظیر خود نمی شناخت
انتظام رابطهٔ موالات با ایشان مفید مصلحت دیده وکیلی معتمد مع تحفه اسپ دریائی
که مثل هوا بر آب و خاک یکسان رفتی و مانند کره آتش از هر چیز و هر جا سبقت جستی
ارسال داشت در بیان تعلیم امیر محمد حسنی خان بکسب بندوق و اتفاق
شکار رکینکاما و در نکاح آوردن دختری صاحب جمال و رسیدن کهرخان

ورسیدن کهرخان و حسن خان بدر دولت شرح و فرصت گاه میشان امیر
هدادراق سابق بسمت ترقیم یافت چون میل طبع ایشان اغلب درافزایش کاه میشان
مصروف و توجه خاطر گرامی در پرداخت آن تا حدی غایت منبد ول می بود اکثر اوقات
خود ایشان در اشغال ایشان رفته شب گذرانیده نهنگامی که خواستی در دارالاماره چکار
بازار جاوه دست ساختی و گاهی آنانجا برابر متوجه بتسخیر نخجیر گشتی و مدار امور مالی و ملکی ایشان
بر ساهو نامی قوم سمه بودی او بکمال دیانت و فراست بهام وزارت پرداخته خاطر او عقد
نعمت خورسند نمودنی و سارا نامی قوم مهر ندیم خدمت امیر درگاه بیگاه حاضر مانده
طریق کسب بندوق انداختن و شکار ساختن یاد داده و ضع کمینگاه نخجیر که از زبان سنده
اودی خوهند از اختراع یافت روزی بعرض امیر رسانید که در دامان کوه چشمه آب هست
که جانوران از قسم گور و گوزن نیلگاو و کوته پاچه وغیره درانجا بخوردن آب می آیند
اگر هنگام شب بر یک طرف چشمه در کمین نشسته بصید جانوران پرداخته شود هرآینه شکار
عظیم میتواند شد و واسطه فرحت جسم خواهد بود بموجب ترغیب او مواد توجه امیر در حرکت
آمد و بر مکانیکه سارا نذکور تجویز داشت رفته در کمین نشستند مقادمای مشیت ایزدی
اثری از جانوری پیدا نمیشد تا که نصفی از شب بگذشت و نشاء خواب بر کشور چشم
هجوم آورد ناگاه آواز خرکی بگوش ایشان پیوست چون چشم کشاده نگریستند سیاهی
جسمی در آبشخور دیده شد پس فی الفور بگمان آنکه گور است یا گوزن بلا تمیز بندوق را
آتش در دادند با عانت دست قدرت الهی سر بندوق در هدف آمد لهذا ایشان دویدند

تا رسیده نخچیر را تکبیر نمایند بر وقت که قریب چشمه سار شتافتند دریافتند که نخچیر ما از
نوع حیوان نیست اغلب که آدمیست چون بساحل چشمه رسیدند او را از میان آب کشیده
پرسیدند او را که کدامی و چه نامی دار و چه مقامی او در جواب وانمود که بتقدیر خدا مرکش
از دست شما بود اکنون بدست اجل مهلت ندارد که صورت حال خود را من اوله الی آخره
باز گذارد درین انفاس واپسین همین قدر التماس بشماست که او ستاد فرزند نرینه و یک
دختر صاحب جمال دارد اگر شما مقتضای حسن جبلت برورش آنها فرمودند من جان خود را
بشما بحل کردم درین سخن مرغ روحش از قفس عنصری برآمده بموضع ما بتحقه پرواز نمود
ایشان بمقتضای حلم و حیاییت آنرا بشهر آورانیده با آیین دین تجهیز و تدفین او فرمودند
و بر طبق وصیت او که بعد تلاش بسیار و جستجوی بیشمار رهرستاد فرزندانش را مع دخترش
حاضر کردند در صورت و جمال هر یک از ان چهار تن شخص حسن را منجمله عناصر ارجه بود بند
سارا مذکور عرضداشت که یکی از فرزندانش یاد مرحمت شود مسئلت او در حضرت
امیر زنگ اجابت برر دریافت و پسری که از ان میان در علم فضیلت جیبی به سارا نگر مست
گردید و میانه گهر و خورد را محسن نام زد ساخته در سلک خدمتگاران انتظام بخشیدند
دو دخترش را بفتوی قاضی القضات قاضی برهان الدین فسوسق اداب شریعت
با برادر زنکاح کشیدند که خود قاضی مشار الیه شرط مناکحت بتقدیم رسانیند در بیان
گستاخی رای دهرا پلال عظمت امیر محمد حیثی خان و مناکحت نمودن
بخانه جمیع رایان ملک سنده روزی عبید الله داروغه کاو میشان نجیب مست

بخدمت امیر گزارش ساخت که جاموش کله سرکار را اکثر بتقاضای زور و رستی بدان روی آب
دریای سنده گذشته در گاه میشان راناڈہرا قوم پلال پیوسته بیک دو از آنجا جفت
گشته باز آمدی دیروز که بعادت معهود رفته بود چون باز گردید دیدمش که رسن ها
سخت در سر و پایش پیچیده و در پشتش از آتش آسیب رسیده در خصوص که تفحص استطلاع
نمودیم معلوم شد که دو روز پس گاه میش رانا مذکور از بیجا موش بار دو گشته بودند الیه
بوقوف ایمنی از سر جهالت و تقاضای بطالت شکم هر دو گاومیش خود دریده
دبچه ها را بیرون کشیده و جاموش سرکار را مقید ساخته و پنبه بروغن نفط و غیره
چرب نموده بر پشتش گذاشته آتش در آن انداخته بود که جاموش سرکار را از
بس قوت تاب ایذای آتشش نیاورده بند ها گسیخته بعجلت در دریای رنجید تا از
انطفای آتش در کله گاومیشان آمد نتیجه است امیر هر چند عرق حمیت بجنبش در آمد
و خواست که اساس جمعیت او بر هم زند لیکن بعضی منتسبان دولت التماس ورزیدند
که مجادله فاحش خالی از خونریزی نباشد اولی آنست که رانا مذکور در حرم عصمت
دختری دارد مانند حور بکمال سیرت بر جمال صورت لو نور آعلی نور اگر در سرای
این غیرت بیجا او دخترش را که هر روزه با یکصد و بیست و دو هزار دلش پری نژاد
برکنار دریا تفرج کنان می آید در شکوی امارت آورده شود شایان ناموس
ها هست امیر ملتمس خیر اندیشان را پسندیده بوقتی که سلیمان آفتاب از سبا الافقی
محل بعزیمت مقابله دیو شب علم نور بر افراشت و آن غول پیر را انگشتری ها از دست

افگنده بنهضت شتافت امیر آصف تدبیر بر اسپ بادپای دریاها درآمده از دریا عابر
گشته دختر رانا مسطور را که مثل بدر در صف ستارگان جلوه استحسان داشت ردیف
گرفته فی الحال بسرعت برق و باد باز گردید چون این خبر برانا مسطور رسید داو نسبان بار
از درد کنج بر روی خاک حسرت غلطید و نسبی در هم پیچیده آخر دستش با میر قادر نگشت
درینصورت لاچار انگشت تغابن بدندان تحسر گزیدن گرفت و بتقریب استغاثت
پیش سران مردم کوریچه و سسته و دل داود پنجه و برقست و لوهریه و ذو معلی و کهور و جارکچه
و جوکهه و لاسی قوم ... که هریک ازان اماکن و اعاظم ابلاد ازان سنده بوده رفته
استمداد ساخت ببرهمه معامله امیر سنگین خطر دیده در معاونت مساعدت ورزیدند اما
بجای خود سمت امیر ارقام فرمودند که تفضل مفضل متعال امیر سهال از اسلاف دهر الامرا
و اعاظم المخلفا است ننگ پروری و ناموس پرستی خلاصه خاندان ایشان است
ظهور این معنی درباره رانا دهر البعید از رسوم سفینه اجداد ایشان میباشد امیر خود بمقتضای
علو فطرت و حیا موروثی ازین عمل استحیا داشت درینصورت دختر رانا مذکور را در محفه
نشانیده با بردی و حرمت بخانه پدرش باز گردانیدند و بلطف مشارالیهم پیغام فرستاد
که رانا در معامله جاسوسی و کاوش بر قدر که از پرده برآمده با از گلیم قاعده بیرون نهاده
باد محاسبت ما در تحریم ادا ایچه حفظ عرض و نشرم نموده مراتب توجه مبذول فرموده
ایم ارباب بصیرت انصاف خواهند ساخت رانا دهر استشعر منده احسان امیر گردیده
التماس ورزید که او ممنون الامتنان و بنده بفرمان خیا تعالی است از فرط شفقت

جام بینکر که ولیعهدش بود مصحوب فرستادگان نقش اتحاف نمود و زبانی فرمود که ما هم اشتیاق
ملاقات شما داریم و یگانگی همدگر موجب انتفاع طرفین میدانیم انشاء الله تعالی بعد از جمعیت
نیز بوقتیکه فرصت بحصول میتواند شد بعد از ساعتها و کلانی جام بکر بحضور آمدند میوه و بتر
دیگر ها کوهی و کبکان دری رنگارنگ و یک سرس کرنک که مانند پلنگ اسوان ... حبشی را
بید رنگ گرفتی وغیره تحفه شریفه رسانیده حالی گردانیدند که جام بینکر محض تحصیل شرف
ملازمت بردامان کوه برابر دریای لوری رسیده انتظار تشریف شریف میبرد اگر قدم
رنجه فرموده اورا بسپهر دوستی خویش مثل هلال انگشت نمای بعالم سازد بعید نیست
امیر بر جنیبت عظمت سوار شده ❊ مصرع ❊ بفرمود کز جا بجنبد سپاه ❊ و بعد طی
مراحل گزیده روز وقت شام که ساقی فلک از جام زرین مهتاب انجمن آرایان بساط
زمردین هفت خانه بلند را شراب نور بمقتضای همت ارجمند دمادم ارزانی می فرمود
نزول نموده ساغر زلال نشاط بر روی همدگر نوشیده هردو بدید حسن اوصاف جانبین
زیاده از آنچه شنیده بودند مسرور گردیدند چون مجلس یکتای یکجهانی خلوص و صفا
منعقد گشت و هردو دولتمندان بی حجاب شده از هر در باهم سخن میگفتند جام بینکر
اظهار ساخت که من بشکار گور و کرگدن تمام شغف دارم و شنیده ام که امیر در تسخیر نخجیر
زیاده از معاصرین توجه مصروف دارد امیدوارم که از عجایب امور شکار شمه نما بر
سرور این مشتاق اگر بخبر باشند بشیرینی الفاظ نمکین و این ترصد را شکرستان فرموده
باشند بر طبق التماس مشار الیه دلها را شکر شکن زبان امیر بشاخسار بیان چنان شکر

بزیری درآمد حکایت از زبان امیر شمس قطبیر کامیر اغلب ایام بنوبت
شکار از مستقر الاماره تحرک فرموده اکثر شب در اغال گاومیشان گذرانیده اخرها
شب گاهی بصید کلنگها و بعضی شکار آهوان وغیره توجه نموده جانوران هر قسم بندوق
و تیر و کمند شکار میساخت و سوای سواران همرکاب دیگری اجازت نداشت که در رکاب ایشان
بشکارگاه درآید روزی عبدالله داروغه بعرض رسانید که شبانان سرکار از روزها بمن
یعنی صیادان شکاری میگویند که نیله گاوی در گله گاومیشان ایشان درآمده در تعدادها
بفرحت می‌چرد و هر لحظه شکل بوقلمون از قدرت قادر بیچون و چگون برنگ گوناگون
جلوه میدهد هو الله اعلم که کیفیت آن چه‌است امیر با استماع این حکایت عجیب مجدد بهادر را
بامور دولت مامور نموده خود بعزیمت صید نیله گاو و مسطور استعداد فرموده روز دیگر که بشمشیر
فلک از بیشه خاور برجسته آهوی مشکین فام شب را شکار ساخت امیر والا گهر شمشیر خاره شکاف
که تیغ مبتغ ازحیف در نیام آن در نیام تمام محتجب گشته حمایل ساخته و تفنگ نهنگ آسا
که مانند باز دوزنگ سر کلنگ در هوا گرفتی در دست گرفته بر اشهب گیتی خرام برآمده
متوجه گردید ساراند کوهم رهشتر باد پا بادیه پیما سوار شده در رکاب سامی استعداد
در زیده گله بانان بعضی راه رفته از دور نیله گاو را بامیر نشان دادند آن‌جناب فی الفور
اسپ برانگیخته بر شش جلو ریز رخش کمندی که چون چنبر گردون عالمی را در حلقه تسخیر
درآرد از زین گشاده و کمانی که قوس فلک از تیر مشتری در طاق منطقة البروج بیکار
مانند سمند دریا نورد را که در حمله از شیر گردون سبقت می‌برد بران گاو زین تاختند للقصد

شفقت و تفقدش را بکنیزی قبول فرمایند و خود بذات عالی در شهر دهونکه دهلی تشریف
ارزانی فرمایند که رانا گور بهم طوی بآئین هند منعقد کرده بذریعه سعادت حاصل تواند
نمود بنابر علی هذا امیر بیگی تومن داران مرقومة الصدر را طلبداشته بر وفق تام و ناموری
تیر تنبیه خوش و تزئین دلکش متوجه منزل او گشته قدم توجه در وثاق رانا گذاشتند
محفل شادی بکمال زینت و خورمی و تهنیت و فرحی مرتب و لوازم عیش و عشرت بوفور
و کثرت متیسر گردید درویش آرزومند باقصی تمنا موصول و مسکین و محتاج را حاصل عالم
محصول از نثار دراهم و دنانیر زمین را بر آسمان افتخار بهم رسید و از وفرت ایثار
گنج و خزاین بیت کار از عجز احمال اثقال بر شکمش چسپید + بیت + اهل زر بخشش
خود بر سخا همی نازد + چو دایگان عروس از حریص داماد + شرط مناکحت بمیان
آمد بصد هزار دینار سرخ کابین بستند و بخوبی و همایونی مستقر الاماره معاود گشتند
و او تعالی عظمت الایه بعد امضای ایام مقرری فرزندی ارجمند کرامند بایشان مرحمت فرمود
که به محمد مهدی ملقب نمودند و من بعد در سال آینده مولودی سعید در ساعت حمیده ازین
محل شریفه قدم مبارکی در عالم میمنت نهاد که موبدان خردمند و حکیمان ارجمند باسم
داود خان تسمیه اش دادند و در روایتی دیگر چنان بوضوح رسیده که سابق همه دختر
خود را در حین حیات امیر بهلا خان علیه الغفران بحباله نکاح امیر محمد حنیفه خان کشیده
بآیین افتخار استظهار گزیده بود و صاحبزاده داود خان [illegible] اسم اوست و از محمد مهدی
در عمر تفوق داشته و چون روز بروز ستاره دولت و اقبال امیر محمد حنیفه خان در بروج

طالع اوج گیرا یشد همگی رایان و راناها و زمینداران ولایت سنده و کچ و دیگران قلات
و کنجابه سر بر خط تسلیم و اطاعت ایشان نهاده بدون تابعیت ایشان لب بسخن نمیگشادند
و مهر ها نسبت دختر ها داده بانتظام اتحاد معنوی در سلک متین حمایت و عنایت ایشان
استمساک ورزیدند جام پینکر والی ولایت کنجابه که دستنگ کرته و سیوی و دهادر و مهرکه
تا هنوز کاخ او مسافت و تیر انداز از کنجابه بسمت مغرب برپا است وکیلان کاردان
بخدمت امیر فرستاده پنج راس اسپ و یک قبضه شمشیر ولایتی کار زغلامان تحفه و مبلغ یکهزار و پانصد
روپیه نقد بطریق نذر و نثار ارسال داشت و پیام ساخت که او داد صداقت و جوانمردی پهلوانی
امیر شنیده مشتاق است که دولت مواصلت نامی حاصل نماید اگر امیر اجازت دهد
دو جریده شتافته گوهر مقصود بدست آرد امیر ازین امر خیلی نشاط بسیج گردیده با عیان
امارت سنجید که جام پینکر مرد شجاع و از همسران و معاصران در همت و مکنت و حشمت ارتفاع
دارد و همانا نیت تنظیم علاقه موالات با و مفید مصالح ملکداری است جام مشار الیه که از تهیه
تحایف ابلاغ داشته ما را چه صلاح است که در جواب سمت او مرسل داریم دانایان
درگاه و مدبران کارآگاه بعرض بهره وران بارگاه رسانیدند که فی الواقع پیوند مصاحبت مخا
باینقسم عمده زمان شایان ناموس سرکار است مستثنی آنکه بر قدر اشیا که جام مشار الیه
هدیه کرده است امیر روشن ضمیر دو چندان ازان اهدای نماید فلهذا ده راس اسپ تیز رو
که بهنگام پویه دو دو مرکب ازان بر بارگی صبا سبقت ترقی گرفتی بضمیمه چند دست قمشه
لطیفه بصحبت جام مذکور و یک شمشیر و خلعت [illegible] بطرف گوهرخان برادر زاده جام پینکر

بقصد قید و صیدش در پویه انداخت نیله گاو بیرنگ آهو رمیده بسرعت از پیش ایشان
دویده میرفت و اسپ هم در تک کمتری نمی آمد لاکن اتفاق کمند آویختن و تیر انداختن میسر نمیشد
تا که غزال رعنا آفتاب از مرتع آسمان رو بغار مغرب نهاد و نیله گاو در غاری درون رفت
امیر در عقبش مثل اصحاب کهف بغار اندر نهضت نمود دید که شخصی سفید ریش نورانی طلعت
مهتاب صورت که صد خورشید از مهر رخش برات نور میگرفتند در عین ظلمات از فروغ
ناصیه خضر مثالش نور آگین گردیده بر تختی مرصع که هر پاره گوهرش از انجم منورتر بود
متربع نشسته وبالت و یک کس مرد خوش ترکیب در حضورش دست بسته ایستاده و نیله گاو
مسطور بر یکطرف در آخور دهن بچرا گشاده امیر از ملاحظه اینهمه غرایب حیرتی در نهاد
رفتاد که آیا تخت نشین و تماشای این تجلیات چیست فی الحال آن پیر خضر خصال
مهر سکوت از درج یاقوت بار لب لعل بر داشته دامن دامن جواهر سخنان اشفاق نشان
بجیب سامعه ایشان ریخته و رشحه آبحیوان التفات بر چهره روزگار ایشان پاشیده
بهوش آورده فرمود که ای اسکندر وقت خوش آمدی + بیت + بیا و یکدمی مهمان
من شو + بخوان لطف حق همخوان من شو + چون ایشان نزدیک رفتند بر همان
تخت در پهلوی خود نشاند و بشفقت مهمان داشته انواع فواکه خوشگوار والوان
اطعمه خوشبودار خورانیده و اقسام شربت وارنوشانیده ایشان را بهر وجه خورسند
نموده با ایشان وا نمود که او از چهار صد سال درین غار معتکف گشته و این نیله گاو هم
از ابتدای ورودش درین غار رفاقت او بعهده خود گرفته همیشه حاضر خدمتش میباشد

و این بیست دیگر شخص که حاضر اند همه امرا و عمده زاده هستند که بتعاقب نیله گاو درینجا
رسیده محبوس مانده اند اگر امیر از سر نیله گاو درگذرد فهو المراد والا او از دست کرو بسته
که هر کس با او بازی شطرنج باخته بازی ببرد و تیری از هفت تا به آهن بیک شست بگذراند
نیله گاو در ملک او باشد اگر امیر از عهده شرطین برآید بهتر که نقض عهد من نماید نشود امیر اجابت
کرد و اول تیر را موجب جواز آن بیرا از هفت تا به چنان صاف بگذرانید که فریاد از نهاد
حضار برآمد ❊ بیت ❊ فلک گفت احسن ملک گفت زه ❊ من بعد بازی شطرنج
بمیان آمد سه بار امیر که عقب قطره زن میوه شراغ برداشته مسابقی که ایشان در پشته
پاسبانی فرموده بودند داو در عرصه شبانروز بکمال عرق ریزی قطع نموده برابر
غار فرود آمده اشتر راز زانو بسته بخدمت امیر مشرف گشت و بازی شطرنج تا هشت روز
قایم ماند روز نهم که پادشاه بساط گردون مهره انجم فرو چیده امیر بالغ تدبیر فرزین بند
فقیر بفیل همت شکسته بیک شه رخ پای اسپ منصوبه اش بسته در مقابل شاه حریف
دو رخ نهاده شه مات داد فقیر بوفای حرف نیله گاو در خدمت ایشان سپرد و در
حضور ایشان تسلیم نمود که بازی شطرنج و شست تا به آهن ردیوش پیش نمود غرض ما
ازین تعبیه استقبال و استطلاع رتبه ولایت شما است من هر چند که افسون کامل و تسخیر
موثره در برابر شما خوانده منتظر اثر مانده ام که دل شما از من متاثر شود آخر تصرف
ولایت سوری شما و فعل و اثر غالب شده منفعل ساخت الحمد لله و المنة قسمتی که از
گنج خانه عنایت الهی تعالی شانه با جد و پدر شما گذشته بامیر حاصل است باید که در مستقبل

مستقبل نیز بر صراط مستقیم شریعت محکم مستقل باشی و صدف سوانح اولاد خود را بجواهر
این نصیحت مالامال گردانی و در مراعات و معاونت قلوب خلق الله بجان کوشی و زلات
و عیوب خادمان و ملازمان بذیل عفو و اغماض بپوشی و دشمن اگرچه بی توفیق و صغیر بود
حقیر ندانی و هر نوع معامله را که شروع سازی بلا فتور مهلت باتمام رسانی و اگر کسی را
زنگی چنان مکن * مصرع * که فردا برنخیزد تا بفردای قیامت هم * و اگر احدی را
تقرب و لطف نوازی هرگز او را بقهر و عنف نیازاری سلاطین سلف بنده را اگرچه
نشناخته نواختند باز او را بیگاه مردود نساختند درین صفت بر تو حق الهی است
ان شاء الله تعالی ببرکت این همه اخلاق جلیله خصوص مطاوعت شریعت جمیله دولت
خلافت تا ایام قیامت بخاندان شما رسنده است و استقامت نماید سبحان الله * مصرع *
کلام اهل صفا ترجمان تقدیر است * قبل ازین حدیث نبوی صادر است که امارت
آل عباس تا قوام آسمان و زمین پاینده و جاودان باشد ازین پس فقیر دست امیر
گرفته بعمارت برده قفل خزاین گشاده از هر قسم نقد و گوهر بر ایشان عرضه داد
که از هر جنس هر قدر که مطبوع طبع ایشان بود به پذیرند و برگیرند امیر از همت خسروانه
فقیر ممنون شده فرمود که از برکت دعا شما هر گونه دولت حاصل دارم و بهیچ چیز پروا
نمی آرم مگر امید دارم که با اطلاق امیرزاده ها محبوس بر بنده منت نهی و همه را باتفاق
من رخصت سعادت دهی فقیر بپاس خاطر امیر هم چنان کرد و هنگام وداع گفت که در شکم
این پیاله کاو جوهریست لطیف و در خواص نهایت اعلی و شریف خانه طلائی بفرد نقش

نورانی شود و هر جانوری که بصاحب این جوهر ده چار گردد از خط تسلیمش بیک قدم برنزود
تعلیق آن در گردن برای برص و جذام و صرع و سلام و کل امراض اعضاء رئیسه و مروسه
وغیره را بالخاصیت نفع رساند و در سموم و با استعمال آن بقدر یکسرخ در آب صرف
تیر یاقیست فایده دهد امیر تیمور می از غار مراجعت نموده آن عمده را ده بار ارخصت اوطان
ارزانی داشت و نیله گاو را تکبیر داده از معده اش گوهر موصوف برآورد نهایت روشن
و شفاف که چشم از دیدن آن خیره گشتی و من بعد در شکارگاه هر نوع نخچیر که از پیشش
گذشتی همین آن جوهر لطیف بی حس و حرکت شده ایستادی تا امیر آنرا بدست گرفتی کنون
جام بینکر آنچه از لطایف شکار بکار برده هست اظهار مینماید حکایت از زبان
جام بینکر جام بینکر گفت که او را با منجو مانق علاقه اتحاد بچندین واسطه مربوط بود یکی آنکه
خاله جام منجو مذکور در عقد نکاح خویش داشت و ثانیاً دختر منجو مسطور بجام نامزد
شده بود و در قوم مانق وده رسم دو نیزه داشتند که چوبی کلان و سخت در میدان نصب
ساخته عالم هر دو صنف از طرفین برآمده گرد می ایستند که سرگروه قوم تنها اسپ جولان
داده چوب مذکور را از زمین بیکدست کنده میبرد شیا مشروطه از طرف ثانی بازیافت
واگر از عهده اش نمی برآمد هر چه کرد از خود ادا نمود روزی مردم مانق باهم سنجیده چوبی
بزرگ و طویل برپا ساخته بمن گفتند که اگر تو امروز این چوب برکنی پنجاه کنیز و پنجاه اشتر
و پنجاه راس اسپ و پانصد هزار روپیه نقد از آن تو باشد والا همین قدر ادا نمائی
من قبول ساخته از عهده شرط برآمدم و گرد برده مرا آنها شوریده که در میدان از آستند من تنگ را

بنکار گوی سبقت بچوگان همت در ربودم تا که مرتبه سیوم عمل مذکوره بمیان رفت باعث
از خالی غلبه و تفوق بمن حاصل بود طرف ثانی نهایت خجل و شرمگین گشته مقتضای فرط
حسد از حد و اندازه گذشته درخت خربوزه را روز دیگر سر شاخ تراشیده بمن نشان زد
که اینچه در سه شرط سابقه از انها او شده یکجا در گرو همین چوب داخل ساخت خواهند
و من هم گذشته ساختم که چوب از درخت زنده و بیخ و بن آن در زمین محکم و پاینده است
و با دستور سابق پیش اسپ را مهمیز داده گرد بر گرد چوب گردانیده کار بدان رسانیدم که گرد
از میدان بیرم در بین اثنا برادر زاده ام کهرخان آمده التماس ساخت که جام صاحب هر دار
ملک و ایل خود در چوب شرط فسادی نماید من بنده و فدوی جام صاحب ام اگر سر
جانم فدای راه فدویت شود باک ندارم ٭ مصرع ٭ باید که وجود تو سلامت باشد
من یعنی بنکار کهرخان گفتم که تو فرزند جگر گوشه منی هنوز از شجره جوانی ثمره نیافتی و از نهال
آمانی تمتع بر نداشتی باید که تو بدین کار صعب و خطر ارتکاب ننمائی و از این امر گران و خطر
ناک اجتناب فرمائی اما آن فرزند دلبند من که ولی عهدم بود بید ریغ رسم شجاعت
در عرصه جلادت تاخته چون در پهلوی بیخ خربوزه رسید آن زاده آغوش کشیده و گردن
آن چنان زور ساخت که از قوه دلیری و سر پنجه شیری آن شیر مرد هم چوب خربوزه
از بیخ خربوزه بر آمد و هم کمر اسپ کمیت سواری کهرخان و هم کمر مشار الیه یکدفعه از میان
دو نیم گردید حضار محکمه در تعجب مانده غریو استغراب با آسمان رسانیدند و مرا از محبت آن
سرمایه جان آتش در روان درگرفت از فرط غم و غصه طاقت تصبر و ضبط خود ننمودم

همگی قوم داده تخصیص من شمشیر کینه کشیده بسیار قوم مانق را سر از تن شان بریدیم و بقیه السیف
گریخته بشفاعت از خانه برآمدن حیا نموده برگشتم بمجرد اشتهار الیه در خدمت سید دلیار غازی
شتافته او شان را بالطریق جرگه نزد من برداشته آورده با شفاعت سید موصی الیه از من خط
امان دریافت و این امر را غنیمت پنداشته و مهلت وقت مغتنم را نگاشته تمام قوم مانق
خانه کوچ کوچیده نزد رای کهرتی فرمان روای کرور و نیاپور مشرف گردیده نمک خود
را در کلوی او انداختند رای مذکور تعلقه لعل سوهارا در خرچ داده اسپان ایشان عطا ساخته
باینطرف دریا گذرانیده باطمینان و تسلی بکفایت خود نشانیده بمجرد قوم مانق و بر تل مکان
کلان متصل مکان لعل سوهانرا که بر ته نهیر مشهور است در برج اقامت انداخته نشسته
و قلعه بستند که تا روزگاری برین وتیره گذشت شبی پیش من از هر در سخن می پیوست
لارک نامی سکاری بیان کرد که او بر اشجوری که تیار کنانیده جام سیکرست هر روز
برای صید گورخر دام می نهد در ان میان اسپی می آید که تا گرد چرخ اثیر بحرکت در آمده
اشبهی باین شوخی در میدان جهان جولان گر نشده من باد گفتم که در اصطبل من رفته
نگاه کن که اسپان من مثل او میدیا از و فایق تر لارک بر خاسته اسپان طویله دیده باز
گردیده آمد پرسیدمش که آیا از اسپان من کدام یکی پسند تو نشسته او فی الفور گفت که بخرامش
اسپهای صحت شما قدر یک سم و آن توان داشت بنا بر ان اشتیاق من بتسخیر آن از حد
فزود دم پی لارک مذکور را همراه برداشته بر اشجور رفته بر درختی که در کنار چشمه رسته
بلند گشته بود بالا بر آمده منتظر و متوجه نشستم و تماشای گورخر پی دریا بر آب رسیده نوبت

نوبت بنوبت آب خورده میگذشتند بعد چندی یکدفعه گورخر بر آبشخور رسید اسپ موصوف
دران حلقه بیامد و باب خوردن ایستاد من شاخ درخت بکنده بر پشت اسپ افکندم
اسپ مذکور آب ناخورده رمیده دویدن بنیاد نهاد دیگر بتهٔ از چشم نهان شد بعد
فرصتی بازگشت من تنکرار شاخ دیگر شکسته بر پشتش انداختم اسپ مذکور زیاده از سابق
رم خورده بگریخت بار سیوم بر چشمه معاودت نمود درینوقت آب خوردنش مهلت
دادم و من هم بخانه مراجعت ساختم روز دیگر از غایت شوق یک لگام با خود گرفته
بر آبشخور رفته بدستور فراز درخت نشستم اسپ بوتیره مالوفه وارد گردید من از فراز نخل
دیر دزده در سر شاخ بران فشانده هرگاه از تک و دو متواتره اورا عاجز و غرق عرق
دیدم خود از درخت بجست بر پشتش سوار شدم و آن بیزبان بر دان که گاهی تحمل برگ
کاهی نموده بود از تکاپ مرا استقلال آسمان بر خود دانسته چنان قطره زن گردید
که باد صبا بگردش نمیرسید اگر کوه پیش آمدی یا دریا خواه چاه برابر از همه بلا تکلف پرواز
کنان گذشتی من درچنین رکوب لگام شو یا یالش را گرفته خود را تمام جهد و جهد قایم
و ثابت داشتم موکلان قضا و قدر او را کشان کشان بدو پاس بمحل دهها بر
رسانیدند من همینکه داردا باد گشتم و خود را بصد لطایف در عالم هوش آوردم نگاه
ساختم که مردم قوم ما لوق بکار بار میکردند بواسطه رفع عبرت نیاشناختم کا بر
نامی شبان ماده گاوان خاصه هنجو مالوق مراسم دانسته پرسید کاما چاجم بنیکر میناسئے
درینوقت مرا با مصرع + نبود از رمت گفتن هیچ چاره + بس بگفتم بلی این بنیکرم

آن شبان از سر صداقت آب در چشم گردانده گفت که ترا بدینحالت که آورده من بعد که
طاقت سوال و جواب مراندید عنان اسب مرا کشیده بخانه منجو رسانید و خاله مرا خبر داد
باقتضای استعجاب پا برهنه باستقبال شتافته فی الفور مرا دریافته بخانه اندر برده در جای
مخفی نشانیده آب و طعام لذیذه خورانید و اسب مرا دیگران محفوظ نگاه داشت وقت
شام منجو مشار الیه که در خدمت رای کهر رفته بود رجعت نمود خاله و منسوبه من پیش او نشسته
بیک وضع انتظار و ملال خود درنشین او فرمودند او که هرگز بوجهی ملال دختر خود منسوبه
مرا حال نمیکرد بلا اهمال استفسار ساخت که امروز پریشانی خاطر شما از کدام کار است
آنها از منجو عهد و لفظ گرفته گفتند که جام پسنگر بدینصورت در اینجا وارد شده اکنون
درباره اش صلاح تو چه اقتضا دارد منجو بدل خود اندیشیده پاسخ داد که ورود جام
منت بجان وارد تا بید بخت مصور درین ملاقات دهند انشاء الله تعالی در طریق
خدمتش تا سر و جان دریغ نخواهم کرد خاله من او را از من نشان داد و او بپای سر
دویده بپابوس ادب سرداری سر بپایم نهاد من آغوشش کشاده معانقه اش
خاطر حزین را خورسند ساختم او بدانچه در حوصله تصور نگنجد تسلی و استمالت من پرداخت
بعده مقتضای مصلحت در گفت که شما یکروز روپوش باشید من بسفید ریشان برادری
حکایت حرف در بار عام طلبیده شما را خواهم دید من خود از اقرار کار بستم
و او حسب المیعاد از یکی اعیان ایل خودش استصلاح نمود که اکنونکه نونهار رنجیده دود
از دودمان برانگیخته و از خانمان آواره و سرگردان کرده باشد و باز بر کلیم بیاید صلاح شما

صلاح شما دانایان چه اقتضا نماید که در باب او عفو بهتر یا انتقام یکی بشارت
بهبند کرد دیگری بقتل سیومی بهدست و پا بریدن چهارمی در پوست خر کشیدن و علی
هذا القیاس بر همه در انعدام و هلاک میکوشیدند مگر یک شخص سفید ریش که معتبر و بزرگتر
از همه بود بحسن تقریر فرمود که بلحاظ و ننگ در دایره رسمی از اعاظم خصایل و مکارم
شمایل ارباب جلایل است ؛ مصرع ؛ در عفو لذتیست که در انتقام نیست ؛
دانشوران محفل بر او آفرین خواندند و زیاده از همه منجو این سخن او را پسندیدند و بر روی
صوابنمای او شاباشش کو گردید سبب بانجام بران شد که جام بشکر در خانه او بدین تقریب
بعز ارادت رسیده است در مجلس طلبیده بتعظیم و تواضع تصفیه و تسلی او نموده شو و نیابران
مرا طلبیده نشسته بتکریم و تکریم معانقه ساخته باظهار اشفاق و توجه بی اندازه پرداختند
و بعد از آنکه جو بها را تحاذ از خس و خاره و خاک و غبار بهایت مصفا گشته آب رفته باز
بجو آمد صلاح منجو مقتضی بران شد که شادی کتخدائی مرا با دختر حسن زیب خود انجام بخشد
اما من ازین امر پهلو تهی کردم که انجام شادی بدین وضع جدید کی میان ما مرسوم
طرفین است لهذا امیجا دلبسته بسمت قلمرو خویش باز گشتم و چون حسن و جمال دختر
منجو منسوبه من مثل خورشید اظهار و کلیا اسباب آن از ذکر جمال شیرین حلاوت انگیز تر
در شهر خود که من بکاتان خود وعود نمودم رای که از راه بی ازرمی اصلا ننگ در دایره
نشینی قوم ما نیز ملحوظ نداشته بتقاضای بطالت دین و دولت آئین کامی نموده بزور
هوائی بقدر ده هزار سوار و پیاده بهر منجو فرستاده پیغام فرستاد که اگر او دختر خویش را

ارسال سمت کور نماید این لشکر در جنب سو دختش تا باز آیند و الّا در حوالی حویلی منجو
مسطور احاطه ساخته نشسته نگذارند که یک جانور پرنده از اندرون به بیرون رود
یا از خارج داخل شود هرگاه لشکری را که هر وارد لعل سو ها نزا گردید منجو ناتق ازانها
خبر شنیده درین امر بسیار سنجید لیکن برادری او زادوی نسبت دخترش جواب
صاف داده نثار نقد جان در طریق تشرم و ناموس آسان دانسته کمر همت بسته مستعد
مقابله نشستند مامورین رای که هر طرق و شوارع دخول و خروج برانها مسدود کردند
دختر منسوبه من مقتضای نجابت و شرم رفت بر وید واقعه اندیشید که مناکحت او
غیر از جام هنگام جایز نباشد گو بر تحریف جان هم برود مضایقه ندارد در ین صورت
کنیزه نامی غلام خانه زاد خود را گفت که تو از طفلی تا اینوقت از دولت ما پرورش
یافته امروز تو کاری دارم باید که حق نمک بجا آری او قبول کرد پس دختر منجو مذکور
تبدیل لباس ساخته خود را بصورت هند وقبال برآراسته و غلام خود را هم بدان
رخوه آرایش داده دو جوال و دو دبه چرمی برای روپوش گرفته و دیگر از اسلحه و نقشه
و جواهر نفیسه و مقداری شکر فیها در جوال ها افگنده دو نفر شتر خاصه که از جمله
ذلک در رفتار و برداشت بار فوقیت داشتند از کله طلبیده رفت شبانه از خانه
برآمده راه کنجاه سپر کرد لشکریان رای که هر پرسیدند که شما کیانید ایشان در جواب اظهار نمودند
که منجو ناتق از ازدواج دختر خود برای مشار الیه اختیار کرده ما را فرستاده است که رو غن
و صابون وغیره مطلوب شادی بیاریم الیهم ایشان از غایت فرحت با از سر نشناخته تا باز مصاحب

مصالح خویش نپرداختند و این شترسواران از طلایه قبیاتی بدین بهانه گذشته شهرها
را گرم ساخته قطره زن گشتند فردا که بخیه از روی کار افتاد و از قلعه هیچ یالی تا سمت
گم شدن اینها فریاد برآمد و ایشان بتلاش و جستجو برخاستند و بهر طرف تک و دو ساختند
دران ایام از سمت لعل سوها تا چندان آبادی نبود و سوای شهر ادیچ و بچهیر و مبارک
و شهر پهلوده و قلعه بهلچی بجای دیگر آثار عمارت نمی‌بود اینها را از بالای قلعه بهلچی
فقیر شناسی قریب صبح پیش آمده ده اشرفی داده گفتند که اگر کدام لشکر در تعاقب
ما عازم باشد با نها بگوئی که شترسواران شبا شب از بهلچی گذشته میرفتند تا هنوز
از دریا عابر خواهند بود فقیر بگوقتی که از سپاه متعاقبین اینها در خورد و با نها استفسار
نمودند در جواب بر طبق فهمانیده اینها کار بسته و شترسواران بجز بیت از دریا گذشته
روز دیگر در حدود کنجابه پیوسته وقت شب بحکم گوزنت اندکی راه در میدان دشت
فرود آمده آرمیدند منشو بهمن به کنیز غلام خویش فرمود که من در قطره زنی عادت کرده
طاقت نشستن و بیداری ندارم باید که تا من از خواب بیدار نشوم خبردار باشی این بیه
بخواب رفت و طاسکی رویین که آنرا در زبان هندی گهنگار گویند ببالین اینها و دران طاس
کار پلپناس حکمت که نقب بیت طلیت سازند و مضراب خفیفه دران باشد که هرگاه
حیوان یا انسان نقب حمله یک گروه بهزمین رود و از صدمه رفتارش ناسک ندگور
آوازی کند که صاحب آن از صدایش بیدار شود و هنگامی که منشو بیگر به ستکار سوار شده
به نیت مراجعت بازگشته قصد شهر خود بود هم اتفاقا در راه از دور آتشی نمودار گشت

گمان بردم که کدام قافله سالار باشند یا کدام مالدار باشد بدان طرف رهگرای گشتم منسوبه
من بر آواز طاسک از خواب برخاسته مردانه تمام استقامت بنشست غلام او بهرا رسیده
در غار روباه بگریخت و آن روباه بچه دار بود بدان غلام در آویخته ریشش را بناخن خراشید
و آن نامرد بندبست برگردیده باز نزد مالکه خود آمد درین اثنا من هم نزدیک رسیدم
آن نامرد همت بر من بانگ زد که تو کیستی و به چه مطلوب چرا آمدی اگرچه قوت سامعه
من دریافت که آواز زنست اما استقامت او پای رفتنم بند ساخت و در جوابش گفتم
که من غلامم برین تقدیر او غلام خود را فرستاده حقیقت را مفصل برین عرضه داد
من علامات و آثار رسیده مطمئن گردیده بخانه‌اش آوردم و بران اسپ که مرا داد و با
از مکان من بلعل سوار را برده بود دو کاهی در راه با زده میشد و بر پشت او سوار شده
هیچ وقت از دشمن نمی‌ترسیدم درین زمان نیز بران اسپ ارتکاب نموده به چهار
سوار چهار زره پوش خونخوار دو اسپه تاخته در بار ستایم معدود فایز بودی سو با نرا
منهزم ساختم و قوم و قبایل و عشایر آنرا از بندی که مستخلص کرده باز بجا و مکان‌شان
آورده آباد ساختم چون استماع حکایت غریبه امیر واسطه فریبه خورمی ماست از مکارم
اخلاق امیر رصد اندازم که دیگر نیز از آنچه شرایط شکار آورده باشند بیان فرمایند
حکایت فیض طوییت از زبان امیر جام محمد جینیه خان امیر جام محمد جینیه خان
که بلبل زبان را در گلستان بیان قسمی چه سنج فرمود که من بینی امیر بعادت مستمری
بهیئت شمشیر و ترکش و بندوق بر کمر بسته در خانه زین اسپ مذکور نشسته قطاع

در اقطاع ملک خویش بقصد شکار گرد کرد میگشتم روزی در کوهستان میرفتم دیدم که
که سواری دلیر بر اسپ چون شیر پیش میرود و اسپ من از و جلدتر بود چون نزدیک او رسیدم
گردن خم کرده مرا دید و گفت یا امیر محمد چینه خان السلام علیک من حیران گردیده پرسیدم
که مرا چون شناختی جواب داد که آثار تو از خورشید مشهورتر است من از او استفسار کردم
که تو چه کسی آن عیار زبرکار بر پای اسپ خود نعل واژگونه زده وانمود که اولاد کیست
و همواره گله ها شتر و غیره از راه ها در میان کوهستان حق کرده می برد امیر هم شکارها
عمده میکند و بجو اکثر داخل گشته تا عالم هست چه باشد اگر با او اعانت نماید من هر چند
که غصب مال بیگانه ممنوع و غیر مشروع می پنداشتم با بیدادی انتزاع مال و ملک احدی
از بدو شعور الی الان مرتکب نشده بودم فریفته جمال صورت و حسن سیرت او گشته از
خرد ترک رفاقت گفتم بیت + چشم او نگاهی کرد و لعل او حدیثی گفت + هوش
چیست بیخود شد بیخودی بهوش آمد + مرا که آن ترک پری رخسار از یک نگاه جادو کرد
دل از پهلوی من میکشید لاچار در پی دل مبتلا میرفتم بعد قطع مسافتی راه باستاد مرا او از دور دید
که یا امیر این شتر سوار که از عقب می آید کدام است من با او تسلی دادم که این جوان از
همراهیان ماست سارا نام دارد پس گفت که من هفتاد نفرم اگر رفقا من صد باشد
یا یکی رصد من از مال فروخته بالمناصفه بوده خدمت نیز بقدر آن همه مردان تنها بجا آریم
شاید امیر فرماید که ما دو سواریم و هنگام تثلیث و تقسیم ثلث غنیمت بمن ارزانی فرماید
در صورت اجابت تنصیف چند غنایم برفاقت من بپردازد و الا راه خویش گیرد طریق

می‌نمبت در پیش من امیر بتکلیف انقوال شیر صولت پهلو تهی نساخته بطلاوتش
تن دادم تا شب بیشتر راه بمقراض قدمین قطع کرده چون ده فرسنگ از حدود راجپهیم
باقی ماند از اسپان پائین شده شب در صحرا بسر بردیم سحرگاه که ترک چینی نژاد مهر بر خنگ
فیروزه رنگ فلک برآمده گله آهوان بدین چشم کواکب را راهی ساخت من باتفاق آن
ترک غارتگر متاع صبر و دین در خانه زین نشسته بر حدود راجپهیم تاختن آوردیم
گله شتران از دور دیده شد تا آنکه سواران سارانکور را متوقف فرموده بر شتران
حمله فرمودیم و بسیار جانور شتر که در احاطه آمد در پیش گرفته معاودت گشتیم در آخر نزد
سارا پیوسته با و سپردیم که از ما بیشتر می برده باشد و ما با تفاق تعاقب غنیم بسته
بجنگ شده آهسته از پس می رفتیم بعد از فرصت که ما نیز مقداری راه طی نمودیم یکصد
چهل سوار زره پوش از عقب رسیده بجهالت جوشیدند انقوال شیر شکار در مقابله
شان ایستاده تیری از جعبه و کمان از کیش برآورده چنان بخطا زد که سوار از خدنگ
رز میان افتاد اتفاقاً اقصوا هر گروه آن اشرار کفار یکدیگر امیدیانش برد در
مقتول دایره بستند آن مدار مرکز جوانمردی سبب جلادت جبلی خود را همین سار
وار جوش شجاعت بر زبان راند که اگر در برابر یکصد و چهل کس مخالف یکصد و چهل
تیر در ترکش دارم ما آنجا بیان فادر دستم که هرگز نشستم هیچ نبود معهود را پنج زهرا
بشمشیر خارا گذار با خود خدا جدم هست انشاء الله تعالی نخواهم گذاشت که دشمنی
از من گذشته پیر مرا و پیرزاده آبرو ستور مرا بر خاک ریزد من امیر از شنیدن ... تجلد

تقلید او انتشی در نهاد گرفتم و بر دیدی فی الجمله تجربه ازو آنهمه مبالغه اش بتصدیق پذیرفتم بتخصیص
لطافت بدن و صلابت دل او در اسطه صد گونه استغراب بود * بیت * غزال و شیر
صولت سرو بدست * پری روی بهمن بوی که دیده است * من بعد که بطرف منزل مقصود
کام زن گشتم احدی از اعدا در عقب نرسید چون منازل کوهستان طی گردید آنجوان
رعنا شمایل زبان ابرو وا نمود که اکنون بسمت جنوب عازم میتواند شد و امیر بصوب
صوب شمال نهضت خواهد فرمود غنیمت را درینجا قسمت باید داد و سارامهر آهسته
بمن گفت که مرد یکسوار است و ما دو جوانمردیم ثلث مواشی مفروزه باو کرامت ساخته
دو حصه خود باید گرفت آن نوجوان تیزهوش زو عقل اندیشیده و پایان فهمیده
از غضب چون زلف خویشتن پیچیده بلفظ آورد که اگرچه بنده وقایه امیر موجب از غیب
قلوب مخالفان است اما دیگر اسلحه که پیشین نشست بر صلاح از آنها که بهوجی امیر در آید
جداگانه بیازماید من که سابق بر جمال آن شست نازنین نام خدا خوانده پروانه دل را
بر شمع شب افروز رویش شیفته داشتم بر طبق خواهش او رضا دادم آن ترک
یغمائی ده تن بشمشیر لطیف تواضع در خدمت من گذرانیده باقی را بالمناصفه منقسم
گردانید من نهضت خود را بصوب سارامهر جانب مستقر الامارت فرستادم و حریف
من نهضت مواشی در پیش اسپ نهاده روان گشت از انجا که عشق آن سیمین تن سنگدل
با خرمن خاطر در استنباط حقیقتش اشتیاق مالا یطاق داشتم ابدا عقبش نگذاشتم
و بر فاصله دو تیر انداز از و بیشتر میرفتم تا رسیده بجائی که مردم بورش بر بالای نشسته بودند

آنهمه شتران را بر آنها حسب تفریق ارزانی ساخته مانند سریع السیر گذشت + ابیات +
رسیده آمد بپهلوی مرغزاری + در و چون آبحیوان چشمه ساری + ز رنج راه بود
اندام خسته + غبار از پا و تا سر بر نشسته + بگرد چشمه جولان روز ماندی +
ده اندر ده ندید از کس نشانی + فرود آمد بیکسو بارگی بست + در اندیشه بر نطاقگی
بست + چو قصد چشمه گرد بخشنده نور + فلک را آب در چشم آمد از دور +
پرند نیلگون اندر میان زد + شد اندر آب آتش در جهان زد + عجب باشد
که گل را چشمه شوید + غلط گفتم که گل بر چشمه روید + در آب انداخته از گیسوان
شست + نه ماهی بلکه ماه آورده در دست + ز مشک آرایش کافور کرده +
ز کافورش جهان کافور کرده + من هم در آن مرغزار پیوستم + تتمه + طواف
کرده در فیروز گلشن + بگلشن دیدم آبی صاف و روشن + چو طاوسی عقابی
بود بسته + تذروی بر لب کوثر نشسته + ز هر سو کرده بر عادت نگاهی +
نظر ناگاه بگشادم بماهی + عروسی بود چون ماهی مهیا + که باشد جای انجم
بر ثریا + نه همه آئینه سیماب داده + چو ماه نخشب از سیماب زاده +
همه چشمه ز چشم آن گلاندام + گل و بادام ور گل مغز بادام + چه در اصل
بود او در آب گلرنگ + همان ور دو همان آب و همان رنگ + ز هر سو شاخ
سنبل شانه میکرد + بنفشه بر سر گل دانه میکرد + چو بر فرق آب می انداخت
از دست + فلک از ماه مروارید می بست + اگر زلفش غلامی کرد کاری +

کاری ❊ که دارم خفته بر هر سوی ماری ❊ نهان باشاه سکیفت از بناگوشش ❊
که مولای توام حلقه در گوشش ❊ پس خود و اسلحه او برگرفتم و اسپش را در تصرف پذیرفتم
آن مهر سپهر جمال فی الحال این آواز داد که یا امیر من دختر راجه اوتم والی اوجین ام و با خود
عهد داشتم که هر که مرا تن برهنه ببیند او را بزناشوئی گزینم اکنون امیر زخود مرا این کرامت
فرماید تا خود را پوشیده از چشمه برآیم و همپای شما عزیمت دار الاماره ایشان نمایم هرگاه
این قول و قرار استقرار یافت زخود از دور بسمت او انداختم بچابکی و چالاکی نزد در برکشیده
سوی من شتافت من بهزاران شادی و فرخی مراجعت ساختم و در چندکار بازار تجربت
و فرزندگی رسیده بر وفق آئین و دین مبین و داب شرع متین بنا کحتش پرداختم بیت ❊
شگفتی چو بستم بدو دران لبی است ❊ که زان داستان در دل هر کسی است ❊ و بعد از زمانی
مستمری از ان گلرخ سپهری آوردم چون بلبل گویا و بسان عنبر بویا انوار عظمت و شهریاری
از ناصیه همایونش پیدا و آثار حشمت و دلیری از جبین نالی مهادکش هویدا بود مرا از دیدن
آن ثمرة الفواد خانه آباد و دولت شاد و کار بر مراد گشت چون هفت ساله شد فنون پهلوانی
و قواعد اسپ تازی و نیزه بازی و گرز اندازی و دیگر رسوم میدان شکنی و شیر افکنی بیاد گرفته
سرآمد گردان آوان گردید و چون او اکثر بشکار شیر پرداختی بنابران بشیر محمد خانش
مسمی ساختم محبت من نسبت بفرزند پسر دیگر با و بیشتر بود که دمی بی مشاهده جمال جهان آرایش
از اندیش تسکین نمی یافتم و گمان این را جبه اوتم که در دست والده شیر خان من کار رسید پیکان
تیرش اینقدر بعرض و طول داشت که نان نیم آثار آرد بران تیران بخشت عاطفه شما هیر ولایت

سنده بحکم استعجاب برای دیدن آن کمان آمده جهت کشیدنش مرا تکلیف میکردند از من
کشیده نمیشد شیرخان در ده سالگی باسانی میکشید روزی مشار الیه در اغال گاومیشان
توقف ورزیده و عبد الله داروغه نیز بجهة منتش استعداد گزید درین اثنا شبانی از بیشه
رسیده بابراز در آورد که دو شیر کلان در میان گله گاومیشان امیر افتاده دو راس
گاومیش را عددا افکنده میخورند شیرخان بکوشش جوانی برخاسته تیغچه شمشیر دست برده
بمقابله شیران متوجه بکار شیر گردید عبد الله هم در رکاب روانه شد شیرخان بشیر مقابله
کرده تیغچه بعلکشا به پهلویش زده از پا درآورد و دیگر هنگام افتادن پای شیرخان را در دهن
گرفت و او هرچند که هر دو فک شیر به دو دست از هم جدا کرد لیکن پای او تا ساق از کار رفت
و عبد الله شیر ماده را از جان گشت هر دو به اغال باز گشتند من با صغار این خبر از غایت
محبت سوار شده به دیدنش مجزون گردیدم و هرچند که بمعالجه و دفع همت و استعمال مراهم
جراحت اطبای آن سرزمین را فراهم آورده توجه و مساعی ورزیدم هیچ دوا با وفا یده
نمی بخشید تا که بجوار مراحم رحمانی تقرب گزید رحمه الله علیه مدفنش ظاهر شهر جهنگ بازار
است در بقیه اوصاف امیر محمد جیند خان جلایل شمایل و شرایف خصایل
امیر محمد جیند خان زیاده از آنست که قلم بریده زبان بیان آن مبادرت نماید
احسان او بر رعایا تا بحدی بود که از تجار سر صد یکروپیه و چهار کوته استقرار اجاره
گرفته نشان نوشتی تا احدی بجای دیگر در قلمرو او چیزی نستاندی و هر یک بال تجارت
از تعلقه اهتمام خود بسلامت در تعلقه اهتمام دیگر رساندی و هر جنس که کسی از صد روپیه

صدروپیه کم خرجی زکوة و حاصل آن بالکلیه باو بخشیدی و در محافل مزروعات از بعضی
معاملات عشر و بعضی ثمن مجوز بود دیگر پیاده سرکار در دیهات نرفتی و هرکس که باج او گرفته
در حضور آوردی ازو پرسیدی که آیا از مردم قرض نداری و دختری بخانه تو نمیباشد
خرج عیال بمقدار کفایت معیشت یا بیش تو موجودست اگر او عرض کردی که من ازین
حوایج استغنا دارم پس وجه خراج او داخل خزانه خاصه شدی و الا باز بنده مسترد گشتی
اما برکت حسن نیت او در جهات غلات و غیره نباتات توفیری بودی گاهی در عهد امارت
او قحط نیفتاد و در غلب محاصل سرکار او از کار ریشان وار زوانه با ماده گاوان می بود
اسپان را بسیار عزیز داشتی در اصطبل او قاعده بود که اسپ ماده ها از هر رنگ بقدر
یکصد خواه دو صد خاصه اصیل تیز رو و دراز نفس قوی بازو مهیا ساخته علیحده علیحده در
طویله ها بستی و در تواضع بایدرجه عادت داشت که با وجود این مقدار رایات و سرور
اگر کناسی در خدمت او سلام آن کریم الطبع مسرور قد برخاسته بنوعیکه لایق تو جه فرمودی
و هر که بامید توسل در خدمتش رسیدی بسلک ملازمانش بار سیده منتظم گردیده و زور
و شجاعت او ضرب المثل عالمست که تن تنها بلشکر کفایت کردی و سخاوت او نام
حاتم طای طی ساختند در ولایت خداداد او کس فقیر از غنی استتار بردی + بیت +
ندیده و نه بیند دگر روزگار + سواری علی تیغ چون ذوالفقار + و چون گل زندگانی
این جام محمد حلیم خان ببرگ ریز خزان اجل بمرض طبعی از هم ریخت و فلک دو رنگ
به صرصر تحریف کرد فتور لذ بوستان جمعیت ایشان بر انگیخت بهنگام نزع وصیت کرد که

دستار امامت با میرزاده محمد مهدی و کتاب حمایل قرآن مجید و تسبیح که بواسطه تکمید تمجید
و مصلا و مرقع که از خلفای آل راشدین در خاندان ایشان تبرک مانده و هر یک از خلفا
کرام بدان تیمن و در وقت انجاح حوایج بدان تمسک می جسته اند با میرزاده داد خانان
ارزانی باشد و در روایت صحیحه در سبب رحلتش آنست که غلامان خانه زاد درای امیر اخسر
امیر کلاه ها کاو میشان بر آنجور متعلقه امیر آورده آب میدادند بسیار امیر بنا بر تلطف فی نافع آمد
آنها با ستظهار امید گفته آتش را ناشنیده عمداً باد می دیدند این کوته اندیشان از عندل
گذشته سقط گفتن گرفت غلامان را که آمستار الیه بعد تحمل و تصبر تمام لاچار شده بمجازات
او پرداختند قضارا آتش فتنه شعله زدن آغاز کرد غلامی که خاصه زاده مومی الیه
و همشیره حرم محترم امیر بود از دست بسیار اندکوز ناحق کشته گشت مخدره حرم عصمت با استماع
این واقعه رنجیده بسمت خانه والد خویش عازم و در زورق نشسته از دریا میگذشت
امیر بشنیدن این خبر بحکم محبت و تعشق بی اختیار با ستعجال بر اسب دریایی بر آمده روان
گشت خواست که اسپ را چون فریدون بر آب زند سائیس عرض کرد که اسپ از سه
روز شدت زکام دارد روز هاست که دانه نهاری نخورده صلاح خیر خواه مال اندیش
در آنست که بسوار کشتی از دریا بگذریم فی الحال منزل کشتی حاضر آوردند آن نوح وقت
فی الفور در بحر در آمد هرگاه در عین طوفان موج خیز و در ط تشویش انگیز رسیدند بیون
سواری امیر بر ورق کشتی نشسته و آشوب لکدهای متواتر زده فرش کشتی بشکست و کشتی
در تلاطم فرو میرفت ده کس از خدام امیر که با بال سبحان و کردن دوم اسپ استمساک

استمساک نمودند بیاوری خضر حیات بساحل نجات پیوستند امیر هرچند که با وسار
و اعضای اسپ واتواب خدمتگاران و ناخدایان تشبث فرمود از مشیت حق جلت
قدرته دستش بهیچ چیز قادر نشد کوشش ما شبنا از ان لجه بلا بر آید عافیت باو آشنا
نگشت و مثل یونس در شکم ماهی درون رفت و ان شقی و حقیقة بملاحظه این حالت
نقد جان در راه وفا نثار ساخته خود را بلا دریغ در دریا انداختند امیرزاده بوضوح
این قضیه عجیبه پی و رنگ شتافته میت هر دو از شکم چهل نهنگ بعد چهار روز بتلاش تمام
بر آورده بتقدیم شروط نماز جنازه بوجه استقامه و تجهیز در ظاهر کنبایت بتدفین شان
پرداختند رحمة الله علیهما قول صاحب تاریخ میان غلام شاه خان مؤید روایت
آخرین است و آن گوهر شریف که از بطن نیلگاو برآمده بود و هر وقت در بازوی امیر
میماند و شمشیر ایشان در دریا اگرچه بسیار جستند کمتر یافتند گویند که آن گوهر
شب چراغ در قطع نهایت مربع بود و للطیفه و در وزن زیاده از هفت مثقال
طلی بود و آن شمشیر از کمر مهتر سلیمان علیه السلام انتقال کرده در زمان محمد مهدی بن
ابوجعفر دوانقی بخاندان عباسیه عالیه رسیده و در اصلاب ایشان تداول میرفته
بامیر محمد حبیب خان مرحوم مفوض گردید و اینکه راویان و شاعران کرده اظهار
مینمایند که شمشیر مذکوره امیر مغفور بمحمد هادی پسرش و او بکلهوره فرزند خود بخشیده غلط
محض است چه احوال امور ایشان مذکور نامحصور اند که این مختصر متحمل آن نداره و سزاوار
بیانست در حلیت او تحقیق رسیده عمر او بر روایتی یکصد و پنجاه سال و بعضی از بن نیز

متجاوز نمی‌نویسند والله اعلم بالصواب رضی الله عن آبائه القصه بعد ارتحال امیر
میرزو چندی فیما بین اخوان و ایل ایشان پرده موافقت بر روی کار ماند لیکن محمد
مهدی هم بجلدی در گذشت اکثر اعراب در قالب اتفاق با میرزاده داود خان در آمده
فریفته حسن سلوک ایشان گردیدند در طلب اقوام املاک خویشان و برادران او بر آمدند
با میرزاده کلهوره اتفاق و تعلق گزیدند درین صورت شورشی در میان ایشان بهم رسید
و امر جمعیت هم بنا بر تواتر اسباب آشوب در تعطیل افتاده در مخالفان اطراف
که در صدد تقسیم و فتنت بودند ولوله عظیم برخاست و هر یک از فتنه جویان هنگامه
لشکر آراست میرزاده کلهوره بغرور جوانی عرض خیراندیشان نمی‌شنید میرزاده
داود خان رنجیده مع اعراب از پرگنات ملکیه پدرش سمت ودیره جهانگیان قوم
بلهیا مالک شهر دیجی که از مدتها با ایشان دوستی‌ها داشت نهضت ورزیده آن
خجسته نژاد شرافت نهاد باقتضای نجابت و پاس دوستی باستقبال و هر گونه
تواضع و تفقد در خدمت ایشان قصور نساخت و انگشترین نگین اسم خود از
دست کشیده بخدمت ایشان داد که تعلقات ملکیه او ملک ایشان است هر قدر زمین آباد
و غیر آباد که مرضی ایشان خواهد برای گاه رواند مهمانی کرده ام میرزاده در جواب فرمود
که بفضل خدا اموال و جانوران همراه داریم زمین غیر آباد میخواهیم که باستطاعت
خویش آباد توانیم نمود و دیره جهانگیان بر رهنمونی سعادت عنان اختیار بدست ایشان
سپرد و کسان میرزاده زمین سیر حاصل طرف مغرب شهر دیجی پسندیده شهری ترتیب

به ترتیب خوش طرح انداخته به بنیاد موسوم ساختند و مساعی عرق ریزی در احداث چاه
و کاریز و شکافتن بیشه‌ها و آبادی هر نوع زراعت پرداخته قرار داد عادت به تفصیل بطور
خود کاشته بلا مزاحمت نفع‌ها می برداشتند. در بیان احوال امیرزاده داود خان
تا نهایت احوال محمد فیروز خان بطریق اجمال. درین ایام فرزند
مسعود نجابت امیرزاده داود خان متولد گردید امیرزاده او را محمود خان مسمی ساخت
چون مدت عمرای و برابر سیری جمعیت امیرزاده کلهوره خان برهم خورده بود
درینجا هر کس که می آمد طلب نان میرسید لهذا متعلقان امیر محمد حنیف خان مغفور
جوق جوق در خدمت ایشان جمع آوردند کار زراعتکاری مالداری بالا گرفت آسایش
درست روی‌ها رواج پذیرفت بعد انتقال داود خان معاش محمود خان و بعد از
رحلت محمود خان گذران محمد خان بسر بردن به آن طریق منتهی گشت و هرگاه داود خان
فرزند محمد خان مسطور بسن بلوغ رسید و مقتضای فطرت بلند و طبیعت ارجمند از قلت
محاصل و کثرت مخارج به تنگ آمده خواست که از شهر بجای دیگر تحرک نماید
اما دیده جهانگیران خورد و بست و ساحت رخصت نداده اگرچه در مساعده افزود
ایشان را اعتقاد قوی داشته از دولتخواهی و دوستی خود مسرور ساخته و درینجا بودی
مسعود نجابت داود خان ثانی پای سعادت نهاد و آن مهتاب فلک سروری به چهارده منزل
تسمیه یافت و بعد از آنکه آن هلال افق بسالی خورشید مساحت و پیمای حباب منور ساخت
داود خان آن ماه را در بیت الشرف قبله مربی مشتری طلعتی از ازدواج و اقتران بخشید

دیگر اولاد داود خان از عدد ستاره افزون بود و چون عمر ایشان از دو صد سال
تجاوز یافت ذکر همه ایشان درین سلسله طول می‌نماید فلهذا به اعقاب خورد و کلان کلهم
که ملازم رکاب ایشان بودند ایشان را بهمه وجوه کلان‌تر پنداشته به نهایت ادب
و حرمت داشته جد خویش میخواندند بنا بران تا ایندم اخلاف این سلسله همه از قدیم
و جدید و سابق و لاحق نسبت باسم شریف ایشان ابدالآباد افتخار دارند خداوند
کریم حیدر خان را پسری کرامت فرمود که علامات صلاح و تقوی ازو ظهور داشت
بنده الصالح نام مر او ساختند و این مرد نهایت نیک سیر و بجوهر صواب متحلی به نهایت
متعبد بود و اکثر شبها از شام تا سحر بیک پا قایم ماندی و در زمینه روزه داشتی منتسبان
این خاندان او را قایم اللیل و صایم النهار خواندندی بعد رحلت داود خان حیدر خان
چشم و چراغ خاندان بجمال برکمال ایشان منور گشت ایشان را در سن شیخوخیت و پیری باثر
التجای نیم شبی و دعای سحری پسری آمد بهیبت خشمگین که نشان جلال از پیشانی او ظاهر
در صورت محمد صالح خان بمطالعه خطوط خشم و تندی از ناصیه‌اش به هیبت خان
مسمی فرمود و چون این صاحبزاده بسن شباب رسید متاهل گردید فرزندی او را به بهکر خان
نمودند و او را قادر جلیل پسری بخشید نهایت قوی هیکل که نور سعادت و شجاعت از
چهره‌اش می تافت میرزاده بهکر خان او را به بهادر خان نامور ساخت و بعد از توجه
بهکر خان بفردوس جاودان خاطر گرامی بهادر خان تقاضای آن نمود که از
تعلقه بتیاره آمده هر چه متعلقان خویش ... بهادر خان ... که در دولت ملک ... از

و ملک از اولاد و دیره جهانگیرخان فوقیت دارد تحریک باید نمود طیب خان بن ولیداد
بن جهانگیرخان ثانی بن دودیره لعل بن دودیره هاشم بن دودیره جهانگیرخان اول بایل
و عیال خود پیش هرچند که بدستور مرضیه اسلاف از آرزوی تمکین ایشان به بیتیا دریغ
نکردند و عنان اسپان و زمام شتران ایشان گرفته بصد تلافی و تواضع التماس ساختند
که توقف ایشان نزد ما سعادت عظیم و تقویت بزرگ است اگر تشریف فرما شهر
بیتیا باشند طیب خان بهر آنچه در امکان دارد خدمت خواهد نمود اما بهادرخان لاچار
بواسطه عسرت معاش از انجا سوار شده جانب شهر ماده که مستقر دودیره ولیداد خان
بود متوجه و دودیره مشار الیه باستقبال شتافته ملازمت ایشان دریافت و بمقتضای
نسبت همایون مقدم ایشان گرامی پنداشته از ضیافت و مهربانی و دادن زمین آباد
و غیر آباد قصور نداشت و در هر وقت استرضای خاطر ایشان بجان منت می انگاشت
و در حدود ماده که ایشان تا اله ماشهر و دیهات اجداد شان فرموده اند تا زمان تا حال
برقرار است بعنایت الهی ایشان را فرزندی متولد شد که تیمناً بنام جد شان بهکرخان
موسوم ساختند اهل ایشان از نسبت معاش بیتیا فراغتی بهم رسانیدند لیکن چون آوازه
جمعیت ایشان سامع افروز دیگر منتسبان این دولت گردید از هر جا که هر کس می شنید
باقتضای قدویت اسلاف دودیره بخدمت ایشان میرسیدند و بهکرخان خود را
بتایید خداوند و باب فرزندی مستطاب در ساعت نیک تولد یافت تبرکاً بنام محمد شیر
ملقب گردانیدند بهادرخان و بهکرخان از تفقدات این سرای فانی احتفاظ پذیرفته

بوقت موعود بدار عیش و ایمانی استقرار گرفتند محمد خان به تمهید مراسم ترویج روح حلین
رطبین از هدیه با قران مجید و خیرات کثیره و تعمیر مزارین بواقعی پرداخته بدلداری
مردم اهل و ایل چنانکه باید توجه مرعی ساخته هر یک را بعطای وظایف و ادرارات ممنون
احسان و مرهون فیضان می نمود و تعالی عظمت الاه خلفی رشید با ایشان بخشید تا ایشان را
عارف خان گذاشتند بعده فرزندی سعید از منعم متعال با ایشان کرامت گردید
که بحکم خیر الامور اوسطها انوار همگی جلایل کردار و مکارم اطوار از ناصیه‌اش هویدا درخشید
اسمش فیروز خان گذاشتند و از ان پس مولود ثالث بوجود آمد که بالسیف خان مسمی
ساختند و این سه نجمند در سایه عنایت والد ارجمند بسن رشد و تمیز رسیدند درین وقت
که طوطی شکر شکن روح امیر محمد خان از قفس جسم بشاخسار طوبی پرواز نمود ایشان
ایل و ارکان را جواری دستار امارت بخدمت صاحبزاده محمد عارف خان حاضر آوردند
چون اوشان تجرد منش و از توغل امور دنیوی متنفر بودند دستار موصوفه بدست
خویش برداشته بر فرق مبارک صاحبزاده محمد فیروز خان نهاده سلام خانی و خلافت
بر ایشان نمودند پس صاحبزاده السیف خان وغیره خوانین و متوسلان و ملازمان
شرایط تسلیمات و تهنیت تقدیم رسانیدند الحمد لله که باز رسم قادریه جشتیه تجدید
یافت و دولت ایشان رو بترقی آورده چون مرد اولی العزم و داعیه بلند در طبیعتش
ودیعت فرموده دست قدرت الهی بوده بشغل زراعت کفایت نکرده بمضمون بیت
تنگ آمد سرش دل ز کشت و زرع * بپوشید خفتان و ترک و زره * از باده

از زاده برخاسته پیش دویره جلال خان ابره که در میان اصناف چینیه ممتاز
زمان و سرکرده اقران و اوان خود و در شهر زای استقامت داشت آمده فرود کش
کردند دویره جلال خان مجاورت ایشان و اسطه معاضدت و مقاربت ایشانرا
موجب مساعدت بخت خویش دانسته اظهار مراتب مراعات و ملاطفت ساخته
از راه بی تکلفی و اتحاد خیلی اختلاط با ایشان نموده اکثراوقات فیروز خان
بخانه خودش بشایست میبرد چون مشارالیه در قد و قامت سرفراز و بحسن ترکیب
متناسب اعضا نهایت افتخار و امتیاز داشت مستوره منکوحه دویره مجرد مشاهده
جمال نعم المثال او سابق الالتفات فریفته و شیفته گردید + مصرع + بیک
دیدارش افتاد آنچه افتاد + اتفاقاً بعد چند ایام که دویره موما الیه بتقریب
بعضی مرام سمتی بیرون رفت منکوحه اش بحکم عشق عقل سوز در تلاش ملاقات
محمد فیروز خان از هرچه تمامتر سعی اظهار گرفت فرصت وقت غنیمت دانسته مواصلت
او شان را از هر در و هر طریق بحیله و انواع لطایف حیل و اقسام وسائل و دلایل
انگیخته ایشانرا بخانه خودش بطلبید و بوساطت محرمان همراز و جادو نفسان
دمساز اصناف فسانه و فسون خوانده سینه سویدای دل بر آتش شوق سوخته و
مشتعل بر دی زدگان پیغامات سوختگی و شیفتگی با میر سلیمان بهمت میر ساز او در جوابا
میفرمودند که رسیدن با در خانه دویره از عقب او شان مناسب نیست و هرگاه
که به نجیرت تسکین با عشق او نمیشد صریح بکنیزک محرمه دلاله در انمود که من در مزاج

تکسری دارم و خصوص ادویه لطیفه ملایم مصلحته بر موضع عانه و مثانه ضماد کرده
در مداومت او عمداً آبرا خواسته بطریق تمارض چند قدم راه رفته بکنیزک مذکوره فرا
گفت که مستوره جلال خان بمقصودی که از ما درخواست مینماید از من موجود نمیباشد
و متعهد از قاصد مذکوره رفتار علیله ایشان دیده و رشته طمع و توقع منقرض ناامیدی
بریده صورت واقعه بخدمت مخدومه خویش انها ساخت و نقش تزویر او را باب تقریر
فی الجمله فرو نشانید چون دو دیره جلال خان از سفر مراجعت برد داخت با صاحب
صورتحال خیلی بر اتقای جوانمردی فیروز خان مسرور شده وظایف شکر نیت درخدمت
ایشان بیک وضع ادا کرد و نیز دو بحری اعتقاد تقوی و فتوت بر ایشان بهم رسانید
که در استقبال هر عورتی که از اهل حبیبه وفات می یافت تا کسی از خوانین آل عباس
آنرا غسل نمیداد و تکفین و تدفین آن دست سعی نمیگشادند و در عقیده خویش آنرا
مستوجب بهشت نمیدانستند و درین ایام که سن بکهر از شصت و هشت باشد
مفصل متعال فرزندان نعم المثال بلند اقبال با میر فیروز خان عنایت نمود
اول دو دیره چو دبیه داورا بعد حصول بلوغ سه پسر آمدند دو دیره بهو خان خاتم خان
و هوت خان و ثانی بهادر خان و او را دو فرزند ارشد سعادتمند متولد شدند
که اد تعالی عظمت شانه مفتاح امور جهان بکفت اقتدار اولاد ایشان تا قیامت
مفوض تواند داشت یکی امیر ملا مبارک و دوم کهنه خان و ثالث بکهر خان دادورا
شش پسر بودند میرعلی خان و سوبهه خان و تاج محمد خان و محمد شریف خان

و محمد شریف خان ثالث و نجابت خان و سنجر خان رابع خیر دین واو را بعنایت الهی دو فرزند پیدا
شدند بلاول خان و عبدالله خان و خامس عمر خان واو دو پسر داشت ناکر خان و تاج خان
بامداد خداوند تعالی قدرته هر پنج خلف الصدق امیر فیروز خان در عهد اشفاق و رعایت
پروردگار و حمایت والد نامدار عظیم الوقار آداب گفتار و کردار و دربار و شکار و نوازش
و تربیت مردم ایل و تالیف قلوب منتسبان این سلسله و انتظام شیرازه اخلاص
و موالفت خویش و بیگانه و خصوص اقدام شریعت و استقامت توحید و جاه یگانه
یاد گرفته بهمه صفات رضیه و اخلاق سنیه متخلق و متصف گردیدند شمه از احوال
اولاد امیرزاده کلهوره و دخل اوشان در امور عبادت و دعوی عمل
شریعت در اولاد امیرزاده کلهوره خان که بعد انتقال امیر داود خان کلان
علیه الرحمت اثری از ریاست نمانده بود تا نه پشت احدی نام ایشان نمی گرفت
و کسی چیزی هم نداشت مگر در سن هشتصد و هشتاد آدم محمد که نبیره در سلسله امیرزاده کلهوره
می پیوست در خدمت مظهر العجایب سید میران جونپوری که بکشف مقامات معروف
است و بخوارق عادت موصوف رسیده من بعد در لباس فقر داعیه امارت و خیال
خروج پیش گرفته در مجادله بکمایت تکاپوی سلطانی مامور و ملامت و محافظت قلعه
بهکر سر خود بباد داد بعده از فرزندانش کسی نماند که علم فقیری یا امیری برافرازد مگر زنان
سابق الیاس تعهد ولد میان داود ولد آدم محمد که بادم شاه اشتهار و در طریقه ریاضت
مقتدای یگمی گردیده و نبیره جلال خان ابن مشار الیه زعم والا همتی داشت

روزی مومی الیه پیش دودیره مهمان شده از مایده توجه ایشان تمتع یافته فردای
بخیریت مراجعت از دودیره استر خاص خشتا و دیره بشمایت مشار الیه از وفاق بر آمد
بحسب اتفاق گذر همگنان در مزروعات گندم افتاد الیاس محمد پرسید که دودیره
این زراعت از کیست جلال خان از راه ادب ظاهر ساخت که از شماست خادم میان
مشار الیه در خدمت اوشان مبارکباد گفت که دودیره این زرع را در خدمت شما
نذر گذرانیده است خادم دیگر عرض کرد که دودیره هیچ زرگاوان مزرع بخشیده است
درینصورت دودیره مقتضای بزرگی منش خیلی حجاب فرموده گفت بجاست خادم
سیومی که ابواب اجابت گشاده دید فی الفور بر زبان راند که تخم دکلہ بیل و کلند نیز
داخل نذر باشد درین امر دودیره شرمگین شده اقبال نمود من بعد میان مشار الیه دران همان
مزرع اوطاق بسته می نشست اکنون در عهد دولت امیر محمد فیروز خان میان ابو نصیر محمد
بن الیاس محمد مرحوم مرقوم در عالم عبادت مجتهد وقت گردید عامه مردم برا و گرد آمدند
داد عاقبت بینی کرده از فرط لحاظ بطرف ملتان و لاهور هجرت گزیده و بعد مدتی
از انجا رجعت در دیره در اقطاع متعلقه مردم چند رسید و بمقتضای اتحاد قدیمه
و پیوند اصلی گاه گاهی پیش امیر محمد فیروز خان رفته با ایشان مؤلفت می پذیرفت
و چون امور غریبه از مشار الیه بروز میگرفت گمان مردم درباره اختلاف داشت
بعضی میگفتند که خرق عادتش از قبیل استدراج است و بعضی بکمال اوشان مطلنه
قوی ساخته بصدق باطن دست عقیدت در فتراک اوشان انداخته تقلید هر گونه

هرگونه خدمتش بپرداختند و اوجیده علیهم و امیر و متعلقان ایشان هم بمشاهده علامات
رشادت با وشان حسن ظن داشته از تلافی و ضیافت دریغ نساختند یکروز میان
مشارالیه بمهمانی ایشان آمد امیر بکارم تصویر از توجه و مهربانی در خدمت ایشان باقصی
غایت کوشیده اوشان را به نهایت خورسند گردانید بعضی متعلقان حرم سرای عفت
و پردگیان شادروان عصمت باقتضای غلبهٔ تعلق دل با میرزاده محمد بهادرخان
از برای امیرزاده موصوف دعوات ترقی درجات و بهروزی درخواستند میا مشارالیه
از سر صفا دعا فرمود گویند از انروز رشد و حشمت امیر معظم رو با فزایش نهاد درین ایام
کهمن خان قوم بهلیم با پانصد کس جوان جنگ آور که هر یک در زور و شجاعت خلاصه
جهان بود بخدمت امیر محمد فیروز خان رسیده مستفید گردید وطن اینها کلان کوت است
اجداد کهمن خان در بهمن آباد مانده اجاره کدرسون میانی بمقابله یک لکه روپیه
سرپیاده از سرکار رای دلو بر داشته نهصد کشتی و دوازده جهاز در اهتمام خود شان
میبود و همت و جوانمردی اینها حصر و حساب ندارد و او سه پسر داشت جوکی خان
و بارو خان و جمال خان **در بیان شمایل امیر محمد بهادرخان و آمدن
ایشان پیش نواب میرزا خان و بنای شهر شکارپور** و چون امیر
زاده محمد بهادرخان بقامت بلند و ترکیب مناسب و ارجمند و وجاهت صورت
و حسن معنی و صباحت رای و صلابت عضد و استقامت عزم و استعداد بزم و رزم
نهایت امتیاز داشت درین اوقات که امیر محمد فیروز خان بروضهٔ اعلی علیین خرامید

ال عباس وغیره متوسلان این سلسله بمتابعت امیرزاده محمد بهادرخان گرائیده سلام
و بیعت با ایشان نمودند امیر جوانبخت هم بحُسن سلوک و توجه بموجه قوم و ایل خود را گرد
مرهون و از خود مسرور و ممنون میفرمودند بهرگاه و دیره جلال خان بجوار رحمت رحیمی
پیوست امیر محمد بهادرخان و دیره جو و بهه دیکهر خان وغیره اخوان الصفا باداء رسوم
تعزیت و فاتحه بیش پسران و بنی عمام جلال خان مرحوم یکجا رفتند آنها چون ایشان را
دیدند از سر اضطرار قدمی چند پیش آمده دستارها از مفارق انداختند ایشان هم
بنا بر حق شناسی قاعده دانی و تواضع و مهربانی با جلال خان ملحوظ ساختند همکنان
روش پرداختند بعده همه نشستند خواتین در دلدهی و دلداری اولاد جلال خان
بعد آنچه باید متوجه اما با وجودی که فرصت دراز انقضا یافت احدی از اقارب
و اقوام چنین توفیق و حوصله نداشت که دستارها بر سر یکسان باز نهند امیر محمد بهادرخان
دو سه مرتبه با آنها خطاب فرمود که مصداق ان الله مع الصابرین منظور نموده
صبر فرمایند و دستارها بر سر نمایند آنها هم چنان بیحوصله دل از دست داده و رو
بر خاک نهاده و زبان بنوحه و شیون گشاده بعد دیری بطرف ایشان می نگریستند و می گریستند
آخر الامر امیر محمد بهادرخان اول دستار بسر خود داشته لاچار آنها را دیگران حال
گذاشته برخاسته با وطاق سعادت خیمت پس از آن برادران سفید ریشان
ایل سنجیده که در ایل و اولاد و دیره جلال خان مغفور مردی نماید که بهادر شایسته
الحال مصلحت وقت چنان اقتضا نماید که بهمسایگی مردی خردمند نام پرست ناموس را

ناموس دوست انتقال نمایم بعد کنکایش و مشاورت پیش نواب میرزا خان افغان
بر این که از جناب سلطان اورنگ زیب عالمگیر ناظم سرکار بهکر و محافظ دره سوی دنادهر
بود رفته ملاقات کردند و مقدم ایشان بتلافی تعظیم مقرون داشته و واسطه اعتضاد و
وثوق الظهر بید داشته بخواهش تمام پیغام ها ساخت که نحوی ایشان تعلق سرکار نواب اختیار
سازند اما صلاح خوانین باجابت توسل اقتضا نه نمود در جواب بمبالغه پیش گفتند که اگر
نواب بمقتضای بزرگ منشی بر پله مروت هست زمین غیر آباد بسیار ارزانی دارد که بصرف
مساعی و بذل مصارف آباد توانیم ساخت نواب سامی الالقاب زمام اختیار از قبضه اقتدار
ایشان تحویل نمود خوانین در حدود تعلقات قلمرو نواب تجسس ساخته و ملاحظه نموده
زمینی که تا حال بلده شکارپور در آنجا آباد کرده امیر محمد بهادر خان نسبت پسند فرموده
زیرا که از یکطرف دریا و از طرف دیگر دشت و صحرا بود و آهوان و نخچیران از هر قسم
در آنحوالی بهم میرسیدند سندانی از نواب گرفته و از پرگنه تراپی (نام قریه) کوچیده بحوزه زمین
شکارپور رسیدند و زیاده از همه آب و هوای آن سرزمین مطبوع طبع محمد بهادر خان افتاد
که مزاج ایشان خیلی شکاردوست بود و اگر خلفای و امرای سلف بر یک توجه غالب
بشکار داشته است لکن امیر محمد بهادر خان درین امر مستثنی وقتا بوده گویند که این قدر
زور و توان داشت که گور و گوزن را بگوشه کمان در گرفتی و سینه شیر و گردن خنزیر
بیکضرب شمشیر خورد شکستی و مبنو خان پسر دویم چو بهه خان هم درین زمانه میدان
قوه و شجاعت علم پهلوانی بر افراشت اکثر نامداران و اغلب جوانمردان ایل وارستم

ثانی گفتندی شهر شکارپور بنا نهاده امیر محمد بهادرخان است که در ساعت سعید طرح
انداخته بتعمیر و آبادیش توجه مصروف ساخت و باله‌دنه و پنوخان تا حال مشهور است
و درین اوقات فرحی سمات بعنایت نامتناهی الهی جلت شانه بخانه امیر محمد بهادرخان
فرزندی اقبال مند سعادت پیوند تولد یافت امیر معزالیه در بودن مولود را مبارک
پنداشته بنا بر فروغ نور صلاح و سعادت که از پیشانی اش میدرخشید باسم ملا مبارکش
اتفاق را بخشید و ثانیاً پسری رشید از گنجور مواهب واهب با ایشان موهبت رسید که بنام
کهنه خان نامزد گردید و این هر دو نوبادهٔ گلستان بخت بآبیاری مکرمت ایزد باری
و نضارت عام مرحمت و الدفیض بخش طراوت کامله و نشو و نمای بالغه یافته در گلشن
سروری مثل سرو سرافراز گشتند درین روزها میان نصیر محمد موصوف که در ماسبق
بصلاح و صوابدید بود دیره جلال خان مرحوم بر مکان تلی قلعه انداخته در پرگنه چهنی به تصرف
ساخته شوری در سر داشت بفراهمی خلقی انبوه غوغا انگیخته در بر بعضی اقطاع صوبه
بهکر و سیوستان ناگهان ریخته و خون بسیاری از گماشتگان پادشاهی بخاک آمیخته
محالات کثیره متصرف آورد محبت خان ناظم بهکر و نواب میرزا خان از سوی باخراجش
کوشش امکانی مبذول ساخته جنگ‌های متواتر و چپقلش‌های سخت پرداخته اما کاری
پیش نرفت درین صورت شاهزاده والاگوهر درالتاج دیهیم و افسر شاهزاده محمد معزالدین
حسب الحکم سلطانی اشرف حضرت سلطان اورنگ زیب عالمگیر از ملتان متوجه
و بعد جنگ میان مشارالیه را دستگیر کرده بشاهجهان آباد بردند چندی محبوس ماند بسبب گراز

که از فرط قهر از شاهجهان آباد بواسطهٔ اختلاسش سمت قلعه گوالیار ارسال داشتند منشار الیه
در عرض راه فرصت یافته با سه کس همراهی بگریخت اول بجیسلمیر و ازانجا باوچ و سیته پور
وارد و چون پیش از ورود شان فرامین قهرمان سلطانی برای مواخذه اوشان در هر جا
رسیده بد لهذا خوانین قوم کهر که در انزمان سیت پور و علی پور وغیره تعلقات دیره
غازیخان مرالی صاحب شوکت و شان بوده اند بانسداد طرق و معابر دریا جد و جهد
تمام ورزیدند لکن اینها بهر طور نزد مردم مزار فایز و آنها تا بشکارپور پیش امیر محمد بهادر خان
رسانیدند امیر والامنش باوصفی که نشاندن اینچنین مغضوب منافی مصلحت میدانست
اما همگی همت و فتوت بکار برده میان موصی الیه را مهمان کرده بوده که مدتی بابذال الوانی
و انواع ضیافت مشغول ساختند و مواد غضب سلطانی نیز تسکین پذیرفتند و جهتی همراه
داده در پرگنه چاندوله باستقلال نشانیدند

در بیان توجه معاش خوانین بامر زراعت و جنگ ایشان با مردم قوم کهر و حصول فتح و نصرت بملازمان خوانین

ازانجا که معاش خوانین درینوقت بر دوام مدار داشت یکی صید
و تسخیر نخچیر و دوم زراعت برین تقدیر بر قدر امکان وقتی که منقود و خویش می یافتند
باحداث کاریز و ناله دکاشت مزروعات همت می گماشتند تخم جواری از نواب میرزا
خان قرض کشیده در زمین پاشیده بمضمون این بیت * کیمیا خواهی زراعت کن
که خوش گفت انکه گفت * زرع را ثلثشان زر است و ثلث باقی هم زراست *
امیدوار فیضیان فیاض مطلق گردیدند چون حدود مزروعات ایشان بحدود مزارع

شهر پهلی اتصال داشت و کریم دیته مهر در انجا کامروایی می بود ایشان قوم مهر که بنابر
چریدن گاه یله می گشتند اکثر اوقات از حدود ممالک گذشته بمزروعات اینطرف
خوانین اینطرف آسیب میرسانیدند و از بسکه هر دانه تخم بقدر دانهٔ مروارید و هر برگ
سبز بمقدار لوحهٔ زمرد بایشان منظور بنابران متعلقان امیر محمد بهادر خان که بکسان
کریمبدند ممانعت میساختند آنها بخیال نخوت و پندار از گفتار اینها متاثر
نمیشدند نهایت کار متوسلان امیر به تنگ آمده اسپان آنها گرفته گوش و دم
و دستهٔ راس از آنها بریده بعد دیری بسمت اکنه مالکان سپردادند کریم دیته موصوف
بشنیده و دیدن این امر برآشفت و از بس غرور و تکبر بکثرت قوم تا گنجیده چهار هزار سوار
و پیاده و یکصد بست دهل مبادرت ورزیده بجنگ ایشان رسید چون خوانین لوا
سکار و بتقریب بعضی کاربار بهر طرف رفته بودند امیر معظم الیه با دو صد نیزه قچی
حکم انداز و مبارزان یکه تاز بحکم ضرورت از سکار پور برآمده بمقابله ایستاده وکیل
خردمند بطرف اوشان فرستادند که مجادله بطرفین مفید نیست بسیار نفوس نفیسه
که رایگان معرض هلاک توانند پیوست آشتی و صلح از پرخاش اصوب و بهتر است آن
جهال دیو مثال با فسون وکیل رام نشده صفوف جنگ آراسته مستعد شدند خوبر خاشجو
اهرمن سیرت از قبل خود ارسال داشته پیغام دادند که اکنون کار بدست و شمشیر است
بیت ❊ دو شیر گرسنه یکی ران گور ❊ کباب آنکسی راست کو راست زور ❊ تا حالها
شما محاصل زمین دیه مفت خورده در حدود ما تصرفات زیاده از اندازه کرده اید

کرده اید بیت * فرستاده بر جنگ تعجیل جست * بهادر نیاید درین کار سست *
هرگاه اتفاق محاربه دست داد بهادران لشکر امیر و دلاوران معرکه دار و گیر به نیروی
یزدانی و تایید آسمانی دلیرانه قدم مبارزت در میدان مقاتله نهاده باران تفنگ
و تیر بیدرنگ بر سر مخالفین باریده قیامتی گرد هیجا از عرصه وغا برانگیختند که ترک فلک از غبار
آن چشم پوشید عساکر اعانت الهی مصداق انا فتحنا لک فتحاً مبیناً یاوری لشکر منصور
امیر توجه ساخته اعلام ایشان را در هوای نصرت برافراختند درین زمان دودیره جنید خان
ابره حسب الایمای دودیره جلال خان با یکصد سوار و پیاده برفاقت ظاهری ایشان
رسیده مردم مهر اکثری کشته و خسته هزیمت یافتند و برجعت قهقری واپس شتافتند
لشکریان امیر تعاقب کرده شهر ککی غارت فرمودند غنیمت بسیار در دست ایشان
افتاد و با فضل مفضل متعال در عین عشرت و مسرت با ایشان روداد گویند که اسباب
شتران و اسپان گرید نه مذکور از نقره و زر بوده حصول این فتح غیر مترقبه برای
ایشان از امداد بخت خداداد توان دانست امیر مظفر و منصور بمستقر خویش معاودت
فرموده دوگانه شکرانه بجناب واهب واحد یگانه ادا نمود در بیان مراجعت
خوانین به بختیار خان پسر نواب امیرزا خان و رحلت امیر محمد بهادر
خان و بر مسند نشستن ملا مبارک خان چون سنت الهی تعالی شانه
ازل و آفرینش بر آن مقتضی گشته که هر ربیع را خریفی و هر روز را شبی در پی باشد
بلکه فلک دورنگ نیرنگ ساز هر لحظه رنگی تازه برروی روزگار آرد و سپهر شعبده

هست با ظهار رشید و دیگر برگمارد مطابق این الفاظ معامله امیر محمد بهادرخان است
که چون بمددگاری مؤید دادار و شکرگذاری فلک دوار بر کار فتح شهر بلکی بخواهش
حاصل و بکیفیت فراغت معاش با بنیان مجمل و قشر گشت حتی که عاید خواطر گردید
بر طبق اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة در این اثنا آسمان بازی دیگر انگیخت
و رنگی دیگر ریخت یعنی نواب میرزا خان که نسبت خود زمین را رابطه نکوخواهی و مهربانی
داشت بمرض طبعی از جهان مستعار بگذشت و در حینی که بر بستر مرگ صاحب فراش بود
مقتضای شفقت پدری از بختیار خان پسرش استکشاف ساخت که میرزا خان را
وقت رحلت است و بختیار خان را از سرکشان این ملک گردن کشان ایل خودش
از هر که وغدغه و ا همه خلاف بوده باشد نشان ده که میرزا خان سابقاً خاطرش
از غبار استغفار وجودشان مصفی و گلشن بسازد و در انتظام ما در زاد محض بخیال باطل
و هوای نفس بیازده کس از سران ایل خویش عداوت خود وانمود میرزا خان یک یک را
طلبیده سرشان از تن ببرید پس بعد میرزا خان بجایکه استحقاقش بود رسید بختیار
خان قایم مقامش گردید اثر مهابت ظلم او در قلوب خویش و بیگانه تا نزد جا کرد
بلکی قوم او بقول شیخ شیراز بیت * از آن مار بر پای راعی زند * که ترسد
سرش را بکوبد بسنگ * از خوف جانهای خویش و رسید اخراج و انتزاع او
مستعد شده و او شکسته و گریخته سوی آستانه آل عباس ملاذی نیافته به پناه امیر محمد
بهادرخان شتافته و خان او را بر طبق صلاح رو داد چندی در میان شهر شکارپور

نسکاریو مخفی داشت و به برادران و اعیان ایل مشاوره ساخت که نواب میرزا خان
بما احسان فرموده و اکنون پسرش از وارد است فلکی در حمایت ماست بهتر آنکه در جلدوی
رعایت نواب مرحوم خدمات نیز دبواقعی نمائیم بعد سخنش دلکالیش مقرر گشت که از
حاصلات فصل تعلقات نصف معاملت وادم رودادند با وداده نصف با مینیدا
همگی خوانین تفریق ساخته خواهند گرفت نیاز علی نام اشهر بختیار پور بواسطه امکان او
طرح انداخته او را در آنجا مسکن ساخته از هر دو جهت استمالت و تقویت خاطرش را الیه
پرداختند و گفتند که او بخاطر جمع در بختیار پور نشیند و تدارک رونق امور خویش در پیش
گیرد که ما در هیچ وقت از رفاقت او غافل نخواهیم بود بختیار خان باستظهار خوانین در
صدد انتقام کشی مستعد گشته اکثری از سران ایل در شکنجه عذاب گرفته سرشان را بریده
و بسیاری را در خاک و خون کشیده بعد تصفیه میدان ملک سیوی از خاشاک حسام
هر قسم ناهموار حقوق امارت و معاونت آل عباس نشناخته و بیرون ناقدردانی در جرگه
خلافت تاخته اندیشید که آل عباس تمام پرزور دیده اند که سوای خداوند و حد تعالی
از احدی لحاظ ندارند خصوص ما در ایام قتل امیر محمد بهادر خان فرزندی تراده و ستمان
بیسر باد جود هزار خشم چشم خود بر حال همچنین بر آن تلخی گشاده و بصورت اگر او
یکسر دست تبر با ایشان نماید و سلسله زید شورکشش باشد تا من بعد کسی هم متقاد مست
باو نرند درین ایام از اتفاقات سماوی فرمان زمان است سهوی غیره بدستور
پدرش از پیشگاه سلطنت بنام او اتفاق یافته سهم دیره جود به داول امیر

محمد بهادر خان در عقبش بفردوس اعلی یافت اعمام و اخوان و اعیان این سلسلهٔ عالیه مبارکخان
را بر وساده امارت و سجاده خلافت اجداد امجادش جلوس داده امیر محمد مبارک خان
لقبش نهادند اگرچه در رسانیت و کاردانی ایشان بوجهی تفاوت نبود اما ازانجا که
در ابتدای ایالت و سروری جای بوس خیره سران میشود و منع از امیر خورد سال نا باشد
برین تقدیر بختیار خان که اماده فتنه و پرخاشها بود اینموقع را منتظر داشت
همگی همت به تکلیف و مزاحمت ایشان گماشته دقیقه از دقایق تعدی و تطاول
مهمل و نامرعی نگذاشت بیان مخاصمه فیما بین آل عباس و بختیار خان و ادّت
مخدوم و مصاحب مخدوم گنجبخش برای تصفیه ایشان و ذکر شجره مخادیم
اوچ و هجرت خوانین از شهر شکارپور در سن چون جور و کشیدگی بختیار
خان نسبت خوانین بر ملا افتاد و مخبری شرح اینواقعه در خدمت خادمان کرامت نشان
حضرت شیخ عصر مقتدای دهر مخدوم شیخ حامد گنج بخش ثانی بن شیخ شمس الدین ثانی
بن شیخ عبد القادر رابع بن شیخ شمس الدین اول بن شیخ عبد القادر ثالث بن شیخ حامد
گنج بخش اول بن شیخ عبد الرزاق بن شیخ عبد القادر ثانی بن شیخ محمد غوث الحسنی
الحسینی الاوچی تقدس اسرارهم عرض داد عظمت و جلالت ایشان معروف و کرامت
و سطوت با ایشان موصوف و حضرت شیخ محمد غوث انار الله برهانه از زادهم بکرمان
و ازانجا بملتان تشریف و باوچ تشریف آورده یکبار سیر معموره عالم بقدم تجرد و ثانیاً
بتجمل و حشم بسیار و توابع و لواحق بیشمار نموده در اوچ توطن فرمود بادشاه وقت

بادشاه وقت در سلک ارادت ایشان درآمده رابطهٔ بندگی بملازمان ایشان مربوط
ساخت و نبیرهٔ ایشان مخدوم شیخ حامد گنجبخش دو فرزند داشت سید نظام الدین عبدالقادر
ثالث و کمال الدین ابوالحسن شیخ موسی پاک شهید که مرقد منورهٔ اوشان در ملتان است
و این هر دو برادر در باب خلافت خلافی ساخته مرافعهٔ قضیه را بوالی زمان رجوع فرمودند
سلطان اوان پس از تحقیق روایت صاحب اخبار الاخیار بتاریخ دهم شهر ربیع الاول
سنه ۹۸۵ نهصد و هشتاد و پنج فرمان بنام ناظم صوبه ملتان نوشته بایشان داد سواد
فرمان شاهی کمال الدین شیخ موسی و برادر کلانش نظام الدین شیخ عبدالقادر
مدت مدید بنا بر سجادگی وغیره باهم نزاع و مناقشه داشتند بعد تنقیح حکم فرمودیم که آنچه
مدد معاش مشخص و مقرر خواهد شد برادران از قرار مناصفه متصرف خواهند گشت
و آنکه عبارت از اکثر جاهای و اراضی تعلقه بود بر آن شد سه حصهٔ آن ببرادر کلان و دو حصه
ببرادر خورد متعلق است و مقام اوچ بشیخ موسی تعلق دارد و شیخ عبدالقادر ثالث
در حامد پور در که متصل غازی پور ریبا ساخته اقامت نماید القصه مناقب اینخاندان
مقدس مستغنی از آنست که خامهٔ عبودیت طراز بعرض رساند و از آن نتیجه سرخروئی حاصل
آورده در عالم روشنی کاغذ خود را میان ضمیر نجبای جهان وانماید اندابدیجره
مصدوده اختصار رفت و حضرت شیخ محمد غوث الحسنی الحسینی بهشت واسطه نجبا
خورشید قباب ملایک آب حضرت غوث اعظم نتیجه پنه عالم شکل عالم محبوب سبحانی
شیخ المشایخ حضرت عبدالقادر ابو محمد معین الدین جیلانی رضی الله عنه و ارضاه میرسد

بدین طریق شیخ محمد غوث بن شاه امیر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین
بن سید السادات منبع البرکات سید سیف الدین عبد الوهاب بن قطب الثقلین غوث
الثقلین موضوع طریقت محمول حقیقت علت غائی جهان انتخاب صحیفه انس
و جان شیخ السموات والارضین شیخ عبد القادر محی الدین رضوان الله علیهم اجمعین
و خلفای عباسیه از عهد مستنصر بالله که معاصر حضرت قطب ربانی است بجناب ایشان ارادت
آورده حلقه صداقت در گوش جان گرفته چه در بغداد و چه در مصر باذیال احفاد
امجاد آنحضرت استمساک پذیرفته بعده ورود در ملک سنده بدامن مکارم میامن اولاد
شیخ محمد غوث الحسنی الحسینی نور الله مضجعه اعتصام نموده در هر زمان و مکان بنیابت ایشان
حمایت بجسته اند بدان اقتضا خدام حضرت مخدوم گنج بخش ثانی سمت بختیار پور متوجه
کرلالی شاه سوار نصیحت بگوش آن بدبخت کشیده در تصفیه او بجوانین کوشیدند اما انجار
نکبت و ادبار بد باطنش پیچیده فقط سامعه و باصره او را مبتلا گردیده از دیدن و شنیدن
طریق و لفظ حق باز داشته بود لهذا نرد منافقت و مخاصمت در ششدر شقاوت درباخت
و حضرت ایشان را بی انجام و مقصد رخص ساخت هرگاه مخدوم صاحب سعادت نموده «
از دریای سنده عبور میفرمودند یک سگ در رکاب حضرت بود بوقتیکه ایشان در کشتی
سوار گردیدند آن ناپاک بی سعادت را که در کشتی کشیدند مقتضای اجل گرفتگی بستر خرید
خلیفه دایه سجاول شمشیر بر او انداخته گفت که ای سگ قتل بختیار افغان بفرمان
دفرعون شادی دید که باشند او چگونه بسزا رسید کسان مشار الیه که بمتابعت خاندان عالی

عالی شتافته در ملازمت معلّی افتخار اندوختند بشنید کلام خلیفه بنهایت رسیده گزارش
ساختند که غلام حضرتم از حضور انور در باره بختیار خان امداد عاشد ول شود مخدوم
صاحب بلفظ تشریف آوردند که حرف این خلیفه در محل اجابت فایز گشته از استرداد
بعید است بالجمله چون خوانین دریافتند که سوء مزاج و اختلاف بختیار مختلف بهیچ علاج
اصلاح و استوا نمی پذیرد و مواد فساد او هر روز افزایش طغیان میکرد و در صحبت او
فقط با مکان خود ممکن نمیباشد بنا برین باهم سنجیده اول محمد بنو خان مع اطفال
و عیال حسب الایمای امیر صاحب اقبال از سکارپور کوچیده در تهی میران شاه قدوم فرسا
جهانخان پسر مشارالیه رسید و جهانخان تشریف شریفیا ایشانرا محترم و موجب
مزید صولت تصور دیده مراسم تبجیل و مروت مرعی داشت قلعه زمین بسیر حاصل بود که
بنوخان بطریق تواضع و ضیافت ساخت و محمد بنوخان قلعه منیع و وسیع مکان رفیع
اساس اندوخته با بادی تعلقه کما ینبغی پرداخت من بعد امیر مع اهلی خیل خدم و عیال
و حرم نهضت نموده بقلعه بنو خان نزول فرمودند جهانخان در خدمت ایشان رسیده رسم
وظایف تکریم و اداب تسلیم بتقدیم رسانیده و باظهار اقسام رعایت و نیاز زیاده خورسندی
خاطر ایشان افزوده نقش اتحاد و ائتلاف بخدمت امیر محمد مبارکخان مرتسم گردانید
و بوسیله تلافی و حسن خلق ملتمس گردید که مردم و سکنه شهر ادباوره از مدت باد
مخاصمت وارند از مساعدت تقدیر است که امیر بدین صلوه زونق بخشیده و استحاله رسوم
معاشت اگر در باره او انزال یابد و او بپای مردی و توجه ایشان از دشمنان خود

انتقام بکشد از جلالت قدر امیر دور نخواهد بود امیر باد تسلی داد و بر طبق التماس مشار الیه
در طریق معاونت مردانه وار بیع تمام لشکر ظفر کردار با همت بمیدان نهاده دست
جلادت به تیغ زنی و خصم افکنی بگشاد و جنگ خوانین بواسطه معاونت مردم
مهر مردم دهر در اول و بمساوات بقا من بعده در حصول فتح با ایشان
مردم دهر بمقابله ایشان برخاسته لشکری چون کوه بکمال حشمت و شکوه در برابر آراسته
شمشیر خون آشام از نیام کینه و بر نیه رخته جنگی ساختند که دبیر فلک از تحریر تعداد
کشتگان و خستگان هردو گروه بستوه آمد از مبارزان فیروزی نشان نصر محمد بیوخان
نوی در معرکه محاربه کوشش نمایان عاجز بظهور رسید که بنده کج سپهر از سهم سهامش چون تیر
بجانه قوس خزید با مداد جنود غیبی و تایید لاریبی لشکر امیر غالب آمد و فتحیاب گردید و نسیم
نصرت بر پرچم لوای ایشان وزید دلاوران شیر شکار بتقاضای جرات بندوق
زنان و مرد افگنان تا به بازار شهر دوید و رفته بسیار سرها مقابلین بپای شان
افکندند از شهر شهر بن نعره الامان برآمد برین تقدیر قسمیکه هرگونه باطن جهانخان بود
توجه والاگهر زیب انجام پذیرفت و از انجا مسرور و منصور با رجمندی در قلعه بیوخان
که اکنون بشهر میرپور مشهور است هجرت فرمودند و در تیر حصه ایام که بجناب مردم دهر توجه
داشتند سید شیرازی از ان رضوی تعلقداری که پرگنه تعلقدار از جناب سلطانی در آن وقت
بجاگیرش مقرر بود بپاس خلاص مردم بتعلقه تهی میر پیر شاه و قلعه بیوخان تاخته انواع
مزاحمت و تعدیع که بسبب انحطاط بر ساخته بود بنده امیر ناگزیر بواسطه تادیب و عبرت

وعبرت دیگر اشرار بعزم کارزار بسمت بقار روانه گشتند سید مشار الیه و منگن نامی زیرش
جمعیت کثیر و جم غفیر فراهم نموده بمقاومت رسیدند مبارزان رستم نشان و دلیران
اسفندیار توان کارنامه مبارزت بنوعی پرداختند که اگر فردوسی از مرگ مهلت داشتی
و بر فنون دلیری و قوة شمشیری ایشان اطلاع یافتی بر شاهنامه قلم کشیدی و متصدی
تعریف ایشان گردیدی شاهنامه اگرچه ثبت بود بر جریدهٔ ایام ✤ رسوم
یلی کیو و مردی کشواد ✤ بجا حکایت ایشان و قصهٔ ایشان ✤ زمانه قصه
ازین خوبتر ندارد یاد ✤ پنج روز در میان عسکرین آتش پیکار اشتعال داشت
طرفین در معامله سخت مانده هیچکس از فریقین نجات خود از آن مهلکه ممکن نمی‌دانست
اما بحکم ناموس پا برجا بوده میدان مجادله نمیگذاشتند ابیات ✤ دو لشکر بمردی
فشردند پای ✤ نرفتند چون کوه آهن ز جای ✤ بناموس رایت همی داشتند
غنیمت به بدخواه نگذاشتند ✤ روز ششم که فریدون خورشید بر تخت جهانبانی
فلک بر آمده ضحاک اژدها سرشت شب را بشمشیر نور پهلو شکافته بطور عدم فرستاد
جوانان مردانه شیرانه بساحت هیجا شتافته از بهر گرد و کینه و پرخاش مستعد
بیت ✤ چو زنبور کیلی کشیدند نیش ✤ جهان را بزنبور کردند ریش ✤ آخر الامر محمد
نیز خان در مقابل وزیر منگن که بسان اژدهای آشفته بهر سو از دم زهر آمیز آفت خیز
از کشته‌ها پشته میساخت پیاده و بتقویت نیروی یزدان پرستی پیاده تیغی بر سر آن
اهرمن نشین انداخت که عالم را از شر و ایذای آن اژدها باز پرداخت دیگران را تاب

مخاصمه نماند هر یک مرکب هزیمت بوادی پس راند سید شیر ارزان بمعرفت امیر محمد مبارکخان
زنهار خواست ایشان بر حسب مراد گره مصالحت بر رشته معامله داده بفرخی و ارجمندی
معاودت نمودند دانستن خوانین که از مردم همراه رفقت ایشان در معامله
شکارپور ممکن نیست و گذاشتن قبایل را در قلعه نیو و روانه شدن
جریده بسمت ملتان بحضور شاهزاده و چون مقصود از تشریف امیر
نزد جهانخان و تمهید مساعی جمیله و مرافقت جریده شما آن بود که شاید تدارک
روبکار بختیارخان ازو شان صورت میتواند بست در هیچ وقت که با وجود اینگونه
مماطلت و معاونت سترگ و معاضدت بزرگ از کف اقتدار مشار الیه از کفایت
مهم بختیارخان مشهود نشد بدان اقتضا مردم قبایل و اطفال و مستورات و جمعی از جوانان
رغبران و خویشان و اعیان در قلعه نیو گذاشته خود امیر محمد مبارکخان مع بهرخان
فیروزانی و پسرانش سنجرخان که سرآمد بهادران و جوانمردان وقت بود و هوتی خان
و سوبهه خان و بالاتفاق محمد نیو خان و هوت خان ولد آن دلیره و جود دهه
و دیگر جوانان کار دیده جنگ آزموده بقدر سیصد تفنگچی حکم انداز دشمن گداز در اوایل
شهر ربیع الاول سنه ۱۲۱۳ یکهزار سیزده بر طبق مقوله معروفه اگر خاک برداری از توده
کلان بردار بعزیمت ملتان کمر استعداد برافراشتند شمه از نسب خوانین
کهرانی و رسیدن ایشان بحضور شاهزاده و خدمت نمودن ایشان
در جنگ دیره و سرفراز شدن چگونگی احوال بهرخان و حسن خان در مناقبت

در مناقبت امیر محمد جیند خان علیه الغفران سمت ذکر یافت در عهد امیر محمد فیروز خان جنت مکان علی خان کهرانی برتبه مردی و مردانگی انگشت نما عالم شده در خدمت امیر مغفور نمایان بنیکو خدمتیها گردید و از اخلاق مجید چهار پسر بخشید اول بخشا خان ثانی حاجی خان ثالث الله خان رابع مدبو خان و اگر چه از ایشان اولاد بسیار زیاده همه بهتن روزگار راندند و ذکر هر یک در ضمن معامله مذکور شود انشاء الله تعالی چون در نیو وقت دلاور خان پسر الله خان در زور و توانائی اسفندیار روزگار بوده که کوه الوند را بخم کمند از جا کشیدی و ذرّه فلک را سهم کمانش پهلو دریدی ❊ بیت ❊ چو شیری که از تیغ زدم برزند ❊ هم مادیان را بهم برزند ❊ درین زمان که نهضت امیر ملا محمد مبارک خان بصوب ملتان بنا بر طلب مستغاثه شهزاده معز الدین و استعانت از جناب سمکان قلعه پنوخان اتفاق افتاد دلاور خان و غیره جوانان شایسته بمقتضای جدّ و قوت جبلی بر کسب سعادت امیر شتافته دولت وفاداری دریافتند و اگر چه ملتان فایز و بسلام شهزاده مستفیض گردیدند لیکن چون ایشان را سابقه معرفت بدربار شهزاده نبود و معهذا نواب اختیار خان با طلاع عزیمت خویش از قلعه نیو ملتان دکیلان بتعجیل فرستاده زر ریزی ساخته شکم و دهن امنای سلطنت پر کرده بنحوی تدبیر کار خود پرداخت که امدی بکجرف منافی صلاح امور او بعرض شاهزاده نرسانیدندی ایام کثیره و انتظار بعید آید مگر باتفاق حسنه بطبق اذا اراد الله شیئاً هیّأ اسبابها نواب غازی خان مررانی باغوای قطبخان و ضیا خان روزکار و زیر نیش از جادهٔ مستقیم اطاعت اولی الامر

انحراف ورزید شهزاده حسب الفرمان معلی عالمگیری بتادیب نواب مشار الیه لشکر
کشید از انطرف نواب مع وزیرانش لشکرها ملازم و اتفاقی فراهم آورده بمقابله در رسید
تسویه صفوف از طرفین بظهور پیوست شهزاده بر فیل سوار شده هشت هزار سوار
و پیاده و رکابی که از جناب اشرف بحفظ و حمایت ذات کامل الصفات شهزاده
مامور بودند آنها از درگاه جهان پناه قرق بود که بدون شدت ضرورت از قرب
شهزاده دور نشوند بهمه آنها ها لدوار بر گرد پیرامن آنماه سپهر شهریاری حلقه بسته
ایستادند و دیگر لشکر پنجاب و ملتان حسب الامر شهزاده در مقدمه عسکر دست جلادت
بادیرزش کشادند شهوران انطرف سخت جوشیده فداوی وار کوشیده بحمله های صعب
و چپقلش ها شدید غالب گشته لشکر شاهزاده از پیش برداشته قدم جسارت بمیدان
نکبت و خسارت گذاشته بر عماری خاصه سواری شاهزاده تیرباران میکردند چون
غلبه غنیم بافراط پیوست امیر محمد مبارکخان و هوشت خان و سنجر خان فیروزانی و دلاور
خان الالی بجمعیت خودها که دران اوان بجنب فیل سواری شهزاده التزام داشتند
و مقتضای شجاعت دلاورانه قوت رسوم همت و دلیری در کارزار اشکار ساختند
شاهزاده بر دید آثار جوانمردی از ایشان امر فرمود که سنجر خان با اکثر همراهیان خویش
سمت فیلان سواری پرستاران حرم محترمه رفته بامور حراست قیام نماید و امیر موصوف
وغیره رفقای ایشان در عرصه غا قدم پیشتر نهاده نقش تجلد بر پیشگاه بساط خسروی
منقش سازند ایشان بر وفق اشارت شهزاده کار بسته هوشت خان و دلاور خان

دلاور خان در پیش نظر شاهزاده نحوی داد شمشیرزنی دادند که ترک فلک تو این خونریزی
و عدوربزی شکنی از ایشان بیاد گرفت بعد متواتر صف لشکر مخالف شکسته قلعه نشینان
مذکوران را که مبدع و موجد این فتنه عظیم بودند زنده اسیر کرده روبرو شاهزاده از حسن شجاعت
و نیکوخدمتی ایشان که آب رفته در جو آوردند خیلی مسرور شده قامت ارجمندی میر محمد مبارز
که در آن وقت سن عمر مبارک ایشان از دوازده سال قدری ترقی نموده و تازه داران فرمان
ورزش بندوق گشته مفخر بودند بخلعت فاخره سربلندی بخشیده و منصب پانصدی بایشان
ارزانی داشت و همین قدر اشفاق به محمد خان بند دل ساخته بخلعت و منصب نواخت و سر
عزت دلاور خان باوج تبجیل و اعزاز برافراخت و هر یک را از خوانین علی ترتیب درجاتهم
بانعام و اکرام معزز و مباهی گردانید هرگاه فرده جمعیت انگیز رشک آمیز بسنجر خان رسانیدند
چون موکلان حرم مقدس و خواجه سرایان سابق ازین بنا بر حرم پرستاران خواتین
سرادق عصمت را در خرگاه عفت و عظمت فرود آورده بر دور آن حلقه اقبال کوه مثال
استعداد مقاومت داشتند اگرچه سنجر خان با ایشان وانمود که من بجمعیت خود بواسطه فرقت
شما را هم اگر در حلقه این دایره اقبال باراجاه باشد موجب بدمعاضدت ایشان خواهند
بود بندوستان اول اینکه بخت ارباب بنده نمی فهمیدند تا بنا رسیدار ابستگاه داشتند لاچار
بمیان دایره مکدر مشتغل و آن شیران بیشه مصاف در میدان اعتساف استقامت ساخته
بانتظار لطیفه غیبی چشم ترصد باز داشتند و بعد استماع خبر سرفرزندی خوانین زیاده از بیشتر
از حد انجوا هستند که نوعی از دوشان نیز کدام خدمت دست بسته سرانجام یابد با تراجابت

و علاوه شان سادات بیست پور و جلالپور ملازم نواب غازیخان بقدر هشت هزار سوار
جلوریز بر دایره حرم دویده هرگاه در مقابل سنجرخان وغیره خوانین فیروزانی و عاربانی و کهرانی
رسیدند ایشان بخوبی پای تسلط و تهور افشرده لوازم جوانمردی ظاهر نموده بندوق ها
بپیچش بکمال حوصله شست بسته زدند که ارواح اکثری از آنها به پر های تیر و تفنگ و خدنگ
و پیکان ناوک و گوله های بندوق و تفنگ عین جلو هوا گیر گردید بقیه را کار شمشیر خونین رسید آیه
نصرت کیش سخت کوشیده وجود بسیاری علف حسام خون آشام گردانیده در دستبرد
تفوق ورزیدند اگرچه سادات حمله های مکرر و یورش های لاحرفه نمودند اما از آنجا که فلک با آنها
مساعد نبود بالضروره پشت داده در دبجاده انهزام نهادند بس از جمعیت شان چندی
مقتول از میان حلقه بدر آمده سر های مردکان بریده بخدمت شهزاده جوانبخت رسانیده
از جانفشانی و تیغ زنی خود بلاف گذاف خالی خاطر شهزاده گردانیدند از مشاهده
اینقسم معامله معکوس سنجرخان وغیره خوانین سخت بورطه حیرت فرو رفتند که مایان
بامید منفعت نام و ناموس اینقدر سعی و رنج بر جان خود آسان پذیرفتیم و نقد حیات را در
معرض نقصان و هلاک گرفتیم مشکل که این شکل نتیجه بالعکس داد و هیچ چیز سود مند نیفتاد
و شهزاده که بعد فراغت محصول فیروزی از سلام گاه خواص و عوام اندرون حرم سرا
تشریف برد. خواتین که از شبکها خرگاه تماشای جلادت و سربازی خوانین میدیدند
شمه از آن سبیل حکایت و حضور شاهزاده گذارش ساختند که جوانان هندی لباس
بر تیغ جبا از خیال امروز در وقت جنگ نزد دایره فیلان مردانه ایستاده مصدر نیکو

نیکو خدمتی باز گشتند و جلو و جنگلیش سادات را نیکرا شکستند مغولان بامور محافظت تسکین
سواد آشوب سرها مردکان بریده در حضور حضرت کشیده اند شهزاده متعجب و متحیر مانده
بتقاضای غیرت بماندم بدیوان سرای معاودت فرموده امر نمود که سنجر خان و غیره
عباسیان را احضار نمایند چون ایشان حاضر آمدند شهزاده بآواز بلند تحسین ها فرموده
و مکرر حسنت و شاباش گو گردیده از لفظ شریف بسنجر خان خطاب فرمود که نوابی
سنجر خان حکم خنجر کمر بند داری فی الفور بخلعت شاهانه و هرگونه نوازش خسروانه
و منصب پانصدی اعزاز بخشید و قامت بهرخان و عمر خان فیروزانی و حاجی خان و الله
خان کهرانی بخلاع اصطباغ بیاراست و خواطر همه بتفقد و عنایت از ملال پرداخت
خوانین چون دیدند که نقش خدمت ایشان در پیشگاه حضرت شاهزاده بحسن جبه
نشست در وقت سینه ملتمس گردیدند که نواب بختیار خان از شارع انقیاد سلطانی
منحرف و زرها عالم را بظلم و تاراج متصرف است و خلق الله از دست تطاول او
بجان رسیده اند مساکین و مظلومین از ایذای او بفغان اگر شهزاده از ینجا براه تخریب
او نهضت نماید مسافت بعید نمی باشد و منافع دینی و دنیوی در ان مندرج اند و او هم
غافل است و در ینجا مدارک مقاومت و قرار و سامان هزیمت و فرار از و ممکن نیست
مهم و مشکل او با آسانی انجام تواند یافت از انجا که خوانین بوسیله حسن خدمت در حضور
شاهزاده گنجایش ساخته در خلوت و جلوت جا داشتند وقت بوقت بعرض مبادرت
نموده تحریک عسکر مظفر خسروی بنابر تادیب بختیار بهر قسم تدبیر که میسر آید تعجیل

آوردند و بختیار باطلاع این اخبار هوش ربا وسایل و وسایط برانگیخته مبالغ خطیر و نقد کثیر
بدر خانه ریخته تحایف نفیسه شریفه و نفایس عده لطیفه در هر منزل برای نذر شهزاده
میفرستاد و شاهزاده که از سر لطف و مهربانی صلاح معامله و راز دل با ایشان در میان
می‌نهاد خواهی نخواهی بمقتضای حداثت و دانای رویداد او را برنگ دیگر در حضور شاهزاده
وانموده عرض میکردند که بختیار خان اینقدر دولت و مال مظلمه بهم رسانده که آنچه از هنگام
نهضت اعلام شاهی از ملتان همراه و از آنجا در عرض راه شکارپور بحضور عالی نذر و تحفه
ارسال گردانیده هشت یک کسر از لشکریان خود میدهد و چون استیلای عساکر فیروزمند
در اهتمام پیشخانه خیمه بعهده خواهی بود در صورت از هر جهت تا سر ساحل گشته بمنازل طولانی
تحرک داشتند لیکن بعد از ورود شکارپور و بختیارپور را حدی را جدن دریافت [illegible]
صوابدید خود بحضور شاهزاده نمیگذاشتند هر گاه قدر دو منزل از شکارپور باقی ماند
جرگه سادات و علما مرسله بختیار خان با ایشان در خوردند خواهی نخواهی بهم تجنبیده بیک
نوع حیله و تلافی انها را پیش خود معطل ساخته در حرکت و کوچ اردو با استعجال بیست
دو منزل راه یکروز طی کرده از جوش حمیت بی آنکه از حضور شاهزاده ارشاد در دو جنگ
در انداخته بجناب عالی گذارش نمودند که بختیار خان نفر درادبار با ما او پیشش دارد
قشون ظفر کردار نزد او باعانت پسر شهزاده عالم باستماع این خبر لاچار بجلدی متوجه
هنگامه ری و نو غیبان حکم سر و مرا انقیاد بخشید که همه بتعجیل رانده خود را بامداد خواهی نخواهی ساخته
با ابنای والای [illegible] جوشش زده [illegible] وار پسر [illegible] از جهار بخش گرفته خواهی

خوانین بشنید اخبار ظهور رفاقت داشت گرمی وودید اثار کوکبه سواری از کمان توقف
بسان شیر بر گور دویده بعد قتل بسیاری به بختیار زند کور که از بخت یاوری او نفور بود
رسیدند گهر خان فیروزانی مع ناگر خان و تمامی خان پسرانش و سودی خان و سوبه خان
بکهرانی و علیخان کهرانی و هاله خان در تاختن و جلوکردن نقد جان را در شاهراه صداقت
باخته بسر منزل جنت الماوی شتافتند دلاور خان از تپش آمده گریبان زره آن
بی روز بد و رکشیده جهان بر زمینش انداخت ✤ بیت ✤ بدرید خفتان زره پاره کرد ✤
گل پیرهن که فولاد با خاک کرد ✤ و سنجر خان بر سینه اش نشسته خنجر زهرآب شتاب بر حلقش
نهاده زبان بخطاب و عتاب بر گشاد که ای ظالم بد نهاد از تعدی ها که بحال ما پسندیدی
دیدی بسزای خویش چون رسیدی در این اثنا خوانین یعنی مردی از خوانین بانگ زد که ای
سنجر خان مغرور چرا این مقهور را تا هنوز زنده داشتی بعده سنجر خان فی الحال سرش
بریده مع اسلحه او در نظر شاهزاده کشید شاهزاده فرمود که جسم بختیار را چهار بخش
کرده پاره در بختیارپور و پاره دوم در خانپور که او خودش بنا کرده بود و پاره سوم
در سکارپور و پاره چهارم در قلعه بکهر از دروازه ها آویزند طول پای او مقدار دو نیم
ارش دیگر او را برآورده وزن نمودند از یکمن یا دمنی و زنشد گویند که بر محمد سر عکر
او سه پا بود و ندمش بعد شهزاده بفتح و فیروزی تشریف فرمای سکارپور و خوانین را موافق
ضابطه مناصب هر یک نوازش و مکرمت ساخته سکارپور و بختیارپور و خانپور جاگیر
ایشان بطریق خارج جمعی مسافات دمر توسیع از تکالیف قلم و زبان عطا نموده وا دا د

وجوه مراتب بر محال سوی و غیره حواله فرموده سرپرستی قلعه بهکر بعهده ایشان مقرر کرده
خود بجهة تنبیه و گوشمال میان یار محمد خلف میان نصیر محمد که در سن مرقومة الصدر در گذشته
چاندوله خروج ساخته تعلقات وسیعه تحت تصرف کشیده بجمع مال و منال و فراهمی جبال
رجال برتبه ایالت و مسند بسالت متمکن گردیده بسیاری زمینداران سنده را از املاک
شان با نتزاع نموده هر نوع سامان تملک و ترشیح گزیده بود و ارسکاری پور متحرک گردیده چند
که با ایشان امر فرمود که خوانین تا یکسوی معامله یار محمد در رکاب همایون مشرف باشند
اگر رو بکار مجربه بر خاش و پیکار گشت یکمرد از خوانین بمنزله یکصد بل از آن بسیار است
و موجب تقویت خاطر ما خواهد بود و الا بعد صلاح شورش او ایشان را با جستم ام رخص
ساخته سمت ملتان مراجعت توانیم فرمود خوانین با قتضای همت بلند و فطرت ارجمند
رعایت صله رحم نموده با ظهار عذر معذرت معقول خود را از این تکلیف رهانیده بیک
وضع در استعفای میان یار محمد توجه مصروف گردانیدند اما مدعای طرفین در ینجا
حسن تطابق نیافت و شهزاده در بهکر دایره انداخت میان یار محمد از مهابت
سطوت سلطانی خود بجولستان شتافت و موتوبل و غیره و کیلان معتبر فرستاده
با بذال مصارف بی انداز در سال جرگه سادات و علمای ممتاز صرفه نکرده بالکل
بحکم دفع الوقتی بر پله ملامت آمده آتش فتنه و تشویر با آب تدبیر فرو نشانیدند
نا قدردانی میان یار محمد و ظهور مخاصمه در میان خوانین و میان
یار محمد نوبت اول بحکم ضرورت بتاریخ فلان چون بعنایت کالمله

یکی دیگر حکایت شمایل الهی جمعیت خویش رو به تبرا نهاد چنانچه اشتربان که از قبل میان
یار محمد ناظم حکومت نوشهره سیروزی می بود بعد از آنکه میانه موصوف با خراجات
متواتره خطاب خدایار خان و منصب ماهی مراتب از پیشگاه مکارم حضرت گیهان
خدیو عالمگیر اورنگ زیب طلبانیده سر آنکبار کشیده و دار رسانید نامبرده باستظهار
موکل خود دست اقتدار را به تجاوز در اقطاع مردم چنین دراز گردانید هر همه از تظلم
و تصرف او عاجز گشته داد و استغاثه بخدمت امیر محمد مبارک خان آوردند ایشان
اول بطریق عقل و قالب صلاح او را فهمانیدند لیکن آن متکبر سیه دل از فعل تفهیم
ایشان منفعل نشد لاچار لشکر کشیده خلق الله را از شر ضرار رهانیده ده پرگنه نوشهره
دکهای انداخته و برهمن آباد متصرف گردیده سپاهی گران و فوجی بیکران جمع ساخته
مستعد او استقلال ورزیدند میان خدایار خان بی آنکه حقوق اتحاد قدیمه و روابط
مراعات و داد جدیده صمیمه محفوظ کرده بکدام طور حرف و حکایت بمیان آرد خود بخیال
محاربه از خداآباد سوار شده آمد ایشان هم بمقابله برخاسته لاچار بمجادله صفوف
آراسته شش روز زد و خورد و سبیل محاذ نمودند روز هفتم جنگ عظیم در پیوست
از کشته ها پشته و از خون رود ها روان گشت و زمانه بسیار طعم بسیاری در نوشت
سنجر خان و دوست خان فیروزانی و بخشا خان و مسند خان علانی و دلاور خان
تالانی در آغاز پیکار رسید و ق و در آخر کار شمشیر ها مردانه زده دستبردی نمودند
که ترک فلک دست ایشان بوسید تا که شب در رسید * بیت * چو کوه بر آورد

گاو زمین + بر ودن جنبت شمشیر سپه از کمین + مبارزان بی‌همتا از عرصهٔ وغا بوعدهٔ فردا
معاودت نموده تمام شب الحاح و دعا و عرض والتجا خلوص داشتند + فرد + غنوده تنها
مردم از رنج و تاب + نه در هر زبانی در آمد بخواب + نیایش کنان هر دو لشکر براز که ای
کاشکی بودی امشب دراز + فرد + مگر این درازی نمودی درنگ + بدید آمدی
بدید آمدی روز جنگ + علی الصبح که اسکندر آفتاب لشکر نور عالمتاب از مستقر
السلطنت مشرق با هزاران تیغ لمعات بر آمده بر تخت زمردین فلک جلوس ساخت
ورنگی سیه چهرهٔ شب بعد فنا عساکر ستارگان با نهزام شتافت بهادران
هر دو معسکر کمر کینه جهت بسته فتنهٔ دیرینه را از سر بیدار نمودند بازار کشش و کوشش را
رواجی دیگر خواهش و مقابله را عدو بازاری بهم رسید در عین گیر و آویز و هنگامه رستخیز
بخاطر امیر خورد در دقیقه بپاسخ رسید که طرفین بیک وجود و یک استخوانیم اگر اجزای جمعیت
اعادی از شیرازه بر افتد اندکی پریشانی آن بدیگری هم استلزام باید + بیت +
بنی آدم اعضای یکدیگرند + اگر میان خدایار خان برعایت انیمعنی پرداخته
تندی جلدی ساخته است مضایقه نیست + بیت + درین ره فرشته راه
نبرد + که آید یکی بوده می‌رود + بهتر است که تا طریق مردمی نکرده وکیل دانا
ارسال داریم که محاسن و مقابح مخاصمه با وشان لهاند از توافق مقدر بسته نیز
در عین تحاش و کنکاش ایشان معتبر میان معظم الیه وارده و باز در آورد که خیاست
بجانبین فایده نمیدهد بعضی بعضی + فرد + آمد که آنکه عهدها تازه کنیم + شاید

شد آنچه شد ای صنم گذشت آنچه گذشت ؛ و از نیطرف نیز بهوشیاری بمرافقت او
تعین گشت تا شام از آمد و شد وکلا کاری نگشود و روز دیگر که معتبران سرکارین میدان
مصالحت تگاپو نمودند بعد عرق ریزی ها انجام بران یافت که خوانین تا برداشت
فصل اقلقات تازه متصرفه در برهمن آباد متوقف باشند من بعد با کنه خود ها معاودت شوند
و تاله محمد واه فیما بین سرحد مقرر باشد بنابر علیهذا میان معزالیه خدایار و الهدطا فته عهد و پیمان
فرمود و نیز ایشان تا مدت معهوده در برهمن آباد توقف نموده بعد برداشت محصول جو دا
فصل محالات جاگیر رجعت ورزیده جمعیت پذیرفتند با عافیت و اسباب مطلق هر قسم
اسباب دولت و کامرانی و وجوه ثروت و شادمانی برای ایشان حاصل و لغایت
سنه ۱۱۳۱ یکهزار یکصد و سی و یک بوجهی انتظام هم در منکش خاطر نمود و بتاریخ یازدهم
ماه ذیقعده در آخر همین سال میان خدایار خان وفات یافت و میان نور محمد خان
پسرش دو ماه ماتم داشته یازدهم ماه محرم در سنه ۱۱۳۲ یکهزار یکصد سی و دو بر مسند ایالت
صوبه نشسته تقدیر چهار سال راه و رسم دوستی و موالات بخوانین مسلوک ساخته در سنه
یکهزار و یکصد و سی و پنج باقتضای حسد ورزی و حقد اندیشی بر جمعیت خوانین رشک
برده اندیشید که آل عباس همراه ابن امیر محمد مبارک خان تمسک ورزیده جمعی کثیر فراهم گردیده اند
چون اجتماع اینقدر مردم یکدل و یکجهان موجب اختراع فتنه عظیم تواند شد مفید مصلحت
آن باشد که بنوعی حیله برانگیخته و شعبده غریبه بدان آمیخته بنای کنیم که بدو اسطه کسر انکسار
اساس حشمت روزافزون ایشان شود برین تقدیر اشتهار دادند که بیدبیر واسع فرمان سلطانی

درخصوص جاگیر جانپور و شکارپور باسم خود از درخانه معلی حاصل آورده دم نشان قبضا
جریان در ماده شورش بنام میان مشار الیه صادر است لهذا در اول صلاح لشکرکشی بسنجش
درآمد و چون نیک سنجیدند فهمیدند که معامله دو طرف دارد ؛ بیت ؛ مباش غره چو داری
عصای عقل بدست ؛ که دست فتنه دراز است و چوب را دو سر است ؛ بنا بر آن ملا جنید
ابره را مامور فرمودند که پیش خوانین رفته از طرز حرف طریق گردی بخوانین فهمانیده
از شکارپور دست بردار نمایند و حسب الامر کاربند گشته پیغام مفوضه بلسان بیان با ایشان
در جواب گفتند که این قطعه زمین را خداوند پاک مالک الملک بما بخشیده و بقوهٔ و نیروی
او تعالی بزور بازوی جلادت و صرف جوهر اران نفوس نفیسه بابای اعمام و اخوان
و اعیان و اقوام پرگنه زمین از خیره سران برگزیده قابض گردیده ایم و در خدمت
بادشاهی هما امکن قصور نکرده در جنگ شیره غازی خان آنچه در حضور شاهزاده پیش پای
فیل از دست سعی ما برآمده اظهر من الشمس و البته بسمع شریف رسیده باشد و شاهزاده با ما عهد
بسته که تا عهد سلطنت عالمگیری گاهی محالات شکارپور وغیره از ایشان انتزاع
نمیشود اند گردید و بعده نیز اگر خلافت بعهد معزالدین رسید لفظ شاهزاده بر وفق این مضمون
؛ بیت ؛ عهدی که نخست با تو بستم ؛ آن عهد بجاست تا که هستم ؛ بما لست که در
صدور ترقیم یافت در صورت غلبه ظن اندازیم که فرمان بادشاهی اصلی نخواهد جعلی را
معتبر نمی انگاریم هرگاه ملا جنید این جواب شنید شتاب برگشته در خدمت میان موصوف
سبز گردیده بر سواد ابشوب شورش برافزود لاکن جاگرنمان قوم چینه که از قسم حرفت

حدوث اکثر روایات صحیحه از نقل گرفته و خصوص بسبب مناقضت میان نور محمد با میر
محمد مبارک خان بنحوی بیان نمود که چون میان مشار الیه را دولت شایگان از میراث
آبای بی دست رنج رایگان بحصول آمد هوای طبعش در هوای تخیلات محاله اوج گرا شده
خواست که سرکشان سند در ربقه اطاعت آورده شود برین تقدیر بسطوت و تحکم
اول از سلطان سپهر دیده جهانگیر خان و ثانیاً از جلال خان خورد نبیره جلال خان
قوم چنه مرحوم نسبت تا شایسته آنها را مطیع و منقاد گردانید و دیگر نامورانِ ملک
سند را مثل موم زر نگین ارشاد نرم و نقش پذیر ساخته از غایت اقتدار بجا
ملا جنید نظر استحقار فرموده تکلیف نمود که دختر والده ابره که منسوب با دست ثمرات
ایجاب قبول مبنا تحقیق یافته اطلاق و ابرا ساخته در سلک خواتین ایشان منتظم نماید
دادای امر را عار روزگار خود دانسته از ترس جان هراسان گشته گریخته در حمایت
ملازمان امیر پناه برده و ایشان که نظر بر دولت و سامان میان نور محمد متفاوت
پادشاهانه خارج امکان میدانستند متوکل عنایات الهی جلشانه هر چیز گوارا ساخته ننگ
دروازه رسمی مقدم داشتند و در میان حفاظت و رفاقت او قدم جرأت بدلیری
و پردلی گذاشتند میان مشار الیه باطلاع این معنی نهایت طپیده و نار غضب بر خود چیدن
ماریچیده بخاطر دوراندیش سنجید که شکل اتصال و اتفاق آل عباس و مردم چنه
نتیج نتایج خطیره میتواند شد اصلح انست که جنید خانرا که اهم طریق از خواتین منفک
سازیم و بعد تفریق تیمار که هر یک جداگانه پردازیم پس آوان حریف جا دو نگار

جادوزبان سحربیان که بیک حرف تبسم آسمانرا غرق توانند ساخت و در نور خورشید
وجوهش فرق خواهند انداخت برگماشت که دام طمع و دانه توقع در راه ملا چیند اخان
نگذارند اگرچه مرغ زیرک هست اما بگمان اسیر نتوانند شد مامورین حسب الایما کار بسته
بطریق حکمت عملی کار بسته معده آزار او را بسبب دوانه درایهام و دنانیر و اشرفیه عده ها
دلکش و عقل پذیر و مواعید جان سوز و گلوگیر با استعمال عزیمت و تسخیر در حقه تدویر
گرفته بخدمت میان معزالیه حاضر آوردند اگرچه خوانین از سر عقل بالغ هنگام روانگی
تنها برده گفتند که طلب داشت میان موصوف برای او مشعر معانی خطیره و متضمن مفاسد
کثیره مینماید لیکن در لباس اشفاق نوازش نما است + بیت + بر تواضع های
نکبه کردن ابلهیست + پای بوس سیل از پا افکند دیوار را + لیکن آن مجبور
از عقل معذور بر سخنان ابله فریب گماشتگان میان مشارالیه مغرور گشته بلا تمیز
و شعور روان گردید و میان معزالیه هم بمجرد ورودش خلاع گرانمایه و پیش قبض طلای
و یکه و تکمه مرصع و شمشیر کمر مطلا ارزانی ساخته بعطای مناصب اعزاز بنواخت و بشرف
التفاتش سربلندی بخشیده بآب تلافی و تقاریر دلاویز غبار وحشت و رمیدگی
بالکلیه از صفحه خاطرش پاک شسته او را چنانکه باید از خوانین گسیخته در رشته نفاق
خویش کشید و هرگاه نقش وفاقش ارتسام یافت و امید میان معزالیه علائق
اتحاد و اطراف قطع ساخت میان صاحب باو فرمود که شما را در عالم صداقت
ثابت قدم گمان داریم اگر شما واقعی از خوانین گسسته بما پیوسته اید دلاور خان

دلاور خان بالانی کهرانی را بنحوی که میسر آید بکشند تا از وقت یقین باشود که شما را نحو این
هیچ جهتی نماند من بعد توجهات خارج حوصله کمال شما خواهیم فرمود برین تقدیر یکطرف
از طرفین بمیان آمد و جنید خان بتوقع منافع حال و ترصد مقاصد استقبال و مآل داری
بخاطر نیاورده شخصی عیسی نام را که آشنای دلاور خان و حلال صمیمد خودش میدانست
بطرف سکارپور روانه کرده که دلاور خان از قبل او بپیغامات شیرین ذهن نشین نموده
نزد او بیاورد فرستاده چون پیش دلاور خان رسید و مقولات زبان با براز رسانید
مشار الیه بزور دلاوری و همت خود و در اعتماد دوستی جنید خان بلا واهمه مستعد رفتن
گردید خوانین و وڈیره خود و مشار الیه مانع آمدند که رفتنش همراه عیسی که وارد مآل کار
از علی که مضرت خواهد انجامید مستحسن نیست که دلاور خان نرود اما مشار الیه با اعتقاد موالات
آنها و اقتضاد قوه بازو و سر پنجگی خویش اصلا متوهم نشده با استقلال روانه نزد جنید خان
رسید و دید که او بجماعه برادران حلقه بسته است مشار الیه بعد معانقه درمیان برادر
زاده و خواهرزاده جنید خان تنگ نشست بیخبر از آنکه دوستدار غدار او بسر منافقت
از در مخالفت درآمده خفیه کمسان خود اشاره کرده که در کمین ترصد متوجه گشته وقتیکه
دلاور خان در مجلس او نشستند با مورین از کمین گاه جسته و از پشتش شمشیر زده از قبلش
رسیده اقدام نمایند تا برآن وز زمانیکه هنگامه مداکات گرم شد و جنید خان
بدلاور خان خطاب نموده سلامه دوستی منافقانه بگوشش خروش نمود در ردیه جانبان
دغا باز بفریب انداز مخفی از عقبش شتافته شمشیر خونریز از نیام آمیخته چون آن

شمشیر بر خاک ریختند با وجودیکه زخم کاری در جسم آن ناستم وقت کار میکرد و در اخذ
قصاص خود کوشیده برادرزاده و خواهرزاده جنید خان را بهر دو دست از خائنین
زیر سینه کشیده بشل خود میان خشت خدمتگار دلاور خان که جلو اسپ سوار مرحوم را
گرفته بر دروازه عمارت الا جنید خان نشسته بود خبر این واقعه شنفته به اسپ مذکور
سوار گشته بجناح استعجال رفته در خدمت خوانین والاگهر صورت حال عرض داشت
از آنجا که دلاور خان مغفور در شجاعت از معاصرین خویش ممتاز و در چشم منافقین
و معاندین حکم خار داشت خوانین بر حسب حدوث این حادثه مقتضای عاقبت بینی و دور
اندیشی میانصاحب را دشمن منجی تصوریده آنچه تدارک فراهمی ایل و استحکام قلعه شکارپور
می بایست بظهور رسانیدند بالجمله بر روایت مولف تاریخ میان غلام شاه هرگاه ملا
جنید خان معامله خوانین به لباس دیگر در خدمت میان موصوف بعرض خود غرضا
و صریح بیان کرد که خوانین هرگز متابعت میانصاحب اختیار ندارند و میگویند
شاهنامه بیایید تا جنگ سازی کنیم * بمیدان کین ترکتازی کنیم *
شما را دو دست است ما را دو دست * ظفر هست موقوف حکم الست *
خدا گر شما را چنین زور داد * بما نیز این ملک معمور داد * میان مغزالیه
با صغای این سخنان خشم انگیز و الفاظ آتش بیز زبانه آتش کینه مشتعل گشت و سیل
غضب او شان از اندازه گذشت ولی عوض ساختن امیر محمد مبارک خان
میان صادق محمد خان را و آمدن میان نور محمد به شکارپور و محاصره

محاصره کردن و هجرت خوانین از حد شکارپور در سنه[۱۱۳۶] یکهزار یکصد و سی
شش بمقتضای حسن جبلت و مکارم منش در خاطر قدس مصور امیر ملا مبارک خان که آئینه
انوار ولایت و گنجینه اسرار هدایت بود پرتو انداخت که سجاده متبرکه جدا ورا بوجود مسعود
خلف الصدق امامت و گوهر معدن کرامت یعنی امیرزاده محمد صادق خان در حین حیات
زینتی داده دیده را نوری و سینه را سروری عطا کرده شود بدان اقتضا موبدان خرد
و بعد مشیران کیاست مصور مشاوره ساخت بعد یکسوئی صلاح اعیان و توافق
آرای ارکان در اوایل سن یکهزار یکصد سی و شش عمامه خلافت بدست خود بر سر امیر
زاده موصوف نهاده و مصلای امارت بدیشان ابواب نزهت و شادمانی بر روی
جهان کشاده اعاظم برادران و افاخم ایل را با ایشان بیعت کنانیده و هدرین سال
میان نور محمد سرانجام سامان جدال ساخته اول میر شهداد خان تالپر را در مقدمه
معسکر بطریق منقلای ارسال داشته خود بجمعیت موفور و عساکر نامحصور در عقب مشار الیه
تحرک پرداخته هرگاه پرگنه لارکانه مخیم معسکر او شان گردید بقدر شصت هزار
سوار و پیاده زیر لوای بهم رسید و میان موصوف از آنجا وکیل زباندان بسمت خوانین
فرستاد که با نفوذ لشکری چون ملخ و مور آمده ایم الحال هم اگر فهمیده جا پور شکار
پور بتحویل گماشتگان اینطرف نموده بفتراک اطاعت اعتصام نمایند فهو المرام
والا . بیت . من اینک رسیدم چو ابر سیاه . اگر جنگ خواهی برو کن سپاه
خوانین استقامت پژوه گروه شکوه بالفاظ تهدید از جا بر رفته عساکر بمقابله کشیده

منها دست ورزیدند و قاصد جواب صاف فرموده وانمودند که میانصاحب را بر عیال
و بستگان رشته ما افواج آوردن و بتقدیر تعدی دستی درکردن از رسم شیمهٔ امرای والا نسب
خاندان پادشاهانه نهایت بعید بهیچ سمت و ملت آزردن مردم بی آزار روا نیست
ما خود بگوشهٔ عافیت نشسته بقطعهٔ زمین خداداد خورسند گشته هر وقت تبارکا زشکرانه
الهی و تکرار دعا سبب پادشاهی مواظبت داریم میانصاحب که هم در صدد انتزاع ملک ما است
انشاء الله تعالی هر آنچه دست توفیق است در ابذال شرایط میزبانی دریغ نخواهیم کرد
میان موصوف استعداد خوانین و کثرت تعداد لشکر ایشان دیده بسبیل خدع و فریب
حرف مصالحت بمیان آورده یکبارگی از دریای سنده عابر و معاودت نموده کسان
خود را برگماشت تا هر ساعت اخبار احوال خوانین معظم الیهما رسانند بعد که خوانین
بر مراجعت لشکر میانصاحب اطمینان نموده سپاه اتفاقی و ملازم آنچه همراه و فراهم
شده بود رخصت انصراف بخشیده از هر وجه مطمئن گردیدند گماشتگان میان مشار الیه
غفلت ایشان دریافته بجناح استعجال درحضور موکل شتافته عرضداشتند که اکنون موقع
کار است اگر میانصاحب زود از دریا گذشته قلعه شکارپور محاصره نماید تسخیر آن
آسان میتواند شد برین تقدیر میانصاحب فی الحال عطف عنان ساخته وارد دهی هم
سنگی رپور شاه بهار را بالطرف غربی و میان راجه بیلی بصوب شرقی و مراد کلیرسی
و مردم کهوسه را بسمت شمال دائر فرموده خودش از جهت جنوبی فرود کش نموده حلقه
دار دایره انداخته و از چهار سو کمینگاه ساخته هر روز جنگ مردانه میفرمودند خوانین

خوانین از بسکه عساکر دیگر رخصت کرده بودند بنابر قلت معرکه بیرون نشتافته برج
وباره مستحکم داشتند * بیت * بهر روز جمعی ز اهل حصار * همی آمدی بر سر کارزار *
حقا که کشش محاصرین و کوشش محصورین را اگر قلم مثل سوسن صد زبان گشته شمه از آن
شرح دهد صحیفه بهار لاله زار گردد صاعقه شمشیر برق لمعه آتشی در خرمن جان میزد و رعد
تفنگ رعد صدای بی درنگ زهره نهنگ میشکافت باران تیر رسان ابر مطیر و سهام
تقدیر بی خطا رسیده بر اجسام رجال گرفتگان کارگر و اثیر می کرد محمد اسحق قوم نیواز عبدالله
وغیره منسوبان میرزاده محمد صادق خان در اوقات شب و محمد یوسف خان علانی
و سلطان محمد خان بالای در روز بر سر مقابلین تاخته و تا چشمه ها و مکامن انها شتافته
هر کس که با انها دو چار رسیده نفر شمشیر و زخم شد و کارش تمام میساختند مدت یکماه
برین وتیره در خونریزی نائره حرب چه بلاد آشوب نامنقضی گردید همراستی بیدور دلها
محاصرین بهم رسید مصنف تاریخ میان غلام شاه منصفانه گفته * بیت * در آخر
هژبران میان حصار * نهادند دل بر سر کارزار * کشیدند شمشیر کین از غلاف
شده گرم بازار جنگ مصاف * بهادران شیر شکار و بهادران نهنگ آثار
هر وقت دلیرانه در میدان مقابله دویده سرهای بسیاری از محاصرین بریده نعش
اکثری بپای قلعه کشیده می آوردند تا که ماه ششم نصفی گذشت و میان نور محمد خان از
وفرت فریج و کثرت برج و ازبان محاصره و دوام مجادله و مخاطره تنگ آمده تمام
عسکره مورچال فتاده می خیز بود که از جنگ شبانروز رستاکه دلکسوز بهتر است که همگی

لشکر بیکی و یکدفعه یورش ساخته بر سر قلعه تاخته کار محصورین پرداخته آید برین تقدیر
علی الصبح از طرف جنوب مقابل دروازهٔ شیخ افضل حمله آورده جلو کردند خوانین که بنا بر
مقاومت مقابلین متصل دیوار صف بسته ایستاده بودند بر کاه لشکر میان صاحب
شتابان و جلو ریز نزدیک آمدند جوش حمیت و تقاضای شجاعت بدان اقتضا فرمود
که بهادران کوه شکن و دلاوران رویین تن دیوار قلعه اندرون بر در رسیده دست
شکسته بیبازران طرف ثانی آویخته بشمشیر و پیش قبض یکدیگر را میکشتند * بیت *
دو لشکر چو مور و ملخ تاختند * نبرد جهان در جهان ساختند * بشمشیر پولاد تیر خدنگ
کمین گاه کردند بر مور تنگ * منه‌بو خان خصوص سنجر خان کهرالی استقامت
کرده در اقلیم ان رستخیز و آویز فرمودند که از سر تا پا بهر سو مقابلین زخمی رسید
و از انها هیچ وجه خم زدن منه‌بو خان قصور و عاجزی نشد از یکطرف محمد معروف
خان پسر مدبره حاجی خان لسان بیل دمان در معرکه دلیری ید طولی داشت و از طرف
دیگر سنجر خان چون شیر ژیان با شمشیر آهیخته با دشمنان چنان آویخت که در عرصه
هیجا نمودار قیامت برانگیخت * بیت * دو دستی چنان برگذارد تیغ * که گرد
خصم را جان نماید دریغ * چو بر آب دریا غضب ریختی * ز دریا آب آتش انگیختی
چو بر فرق پیل آمدی خنجرش * فرو ریختی زیر پایش سرش * از شیر و نهنگ سر کاه
امیر محمد بخش خان و حاجی خان علانی منجمله سر کردگان شربت شهادت چشیدند
و دیگران که در خاک و خون می طپیدند و دلاوران و تهمتنان که شیرانه در معرکه جان فشان

جان‌فشان گردیدند عدو آن از تعدد متعذر و از سمت میان صاحب مبارزان خارا
شکاف و بهادران سراپا اعتساف که در معرکه مصاف جان باختند تعداد شان
عقل هیچ عاقل در نیافت و دیره مندهو خان بخته خان کهه دوچار شده در مقابله
زخمها شدید بر یکدیگر زدند و دیره مذکور چهل زخم شمشیر از دست حریف برداشت
و او را هم بزخمهای متواتر و کارگر بیکار ساخت آخر الامر چون طرفین از خونریزی
و خونخواری عاجز آمدند راجه بیکی بمیان صاحب فهمانیده نایره جوشش خونین غیرت بمرتجا
ملایمت و ملاطفت نشانیدند و بعد بیشتر مکالمات و تمهید مقالات مرضی میان معظم الیه
بران مقتضی شد که حاصلات تعلقات مانپور و شکارپور و غیره منصرفه اقطاع
رئیس ملا مبارک خان چهار بخش کرده یک ربع بمیر راسخ و در ضمن موجب مشار الیه یک ربع بمیان
صاحب داد باقی نصف یعنی دو ربع از چهار حصه امیر سابق الالقاب مع تمام ایل
و انساب میگرفته باشد اگرچه بعضی خوانین جوانسال این معنی را قبول نمی نمودند لکن
امیر باقتضای خرد رسا و مغز معامله بتامل نگاه فرموده سنجید که مردم بی اندازه درین
کشاکش عرصه تیغ بیدریغ گردیدند اگر زیاده برین کوشش رود خالی از هلاک بسیار کس
نخواهد بود اولی نسبت که بالفعل دفع الوقتی نموده شود و بعد قمر و تشخص انجام غور نموده آید بصدور
میان صاحب خود بسمت حیدرآباد و مصاحب و دو ملا جنید خان مذکور را که سرمایه فتنه و فتور
بود در میان کوشک که بر آن کنار شکارپور واقع هست نشانده سلیمان خان قوم
کهوسه و حکیم خان و دلاور خان و فرید خان بلوچان را بواسطه رفاقت و پشتی گری

او را مامور گردانده تحصیل محاصل مشخصه بذمه او باز گذاشت لشکر آوردن میان
نور محمد بار دیگر بسر شکارپور و کنارج کردن ایشان بمقتضای مصلحت
وقت بلا طائلی چون ششماه بخیریت منقضی گشت مزروعات فصل بجنگلی رو آورد
ملا جنید که سراپا غرور و ماده شرور بود محض به فساد طبع بی اطلاع میان صاحب طرح تکاپوی
میان نهاد هر چند که سلیمانخان و غیر رفیقانش فهمانیدند عقل او راهیت نداد چون خوانین
دانستند و فهمیدند که آن بدسرشت اماره با وصف تفهیم رفقایش که هر چند حکم نفس ناطقه
نداشتند اما از عمل بورمیت مقصر نمانند بدون گوشمال واجبی و تهدید واقعی اصلاح
نمی پذیرد لهذا در صدد تدارک اخراج او هر گونه سامان تدبیر و تجویز پیش گرفتند
ملا مشار الیه بوضوح داعیه رنجش خوانین در سنه ۱۱۳۷ یکهزار و یکصد و سی و هفت بمقتضای
ضعف دل گریخته بخدمت میان صاحب رسیده بدانچه قاعده راستی باشد بیان طراز
گردید ❁ بیت ❁ تبا خوب صورتی شرح داد ❁ که بدمرد را روی نیکی مباد ❁ میان
صاحب بر شفقت در اول نهضت موکب خویش سنجیده مگر موسم طغیانی آب دریا
مانع آمد بنا بران ملیحه خان کلهوره و قبول خان بلوچ جانبی نامزد گردید که باز ملا جنید را
بدستور مستقل ساخته چند روز محدود حارس او باشند و بعد سپری شدن ایام طغیان آب لب بر
برهوند و خوانین که بعد از هزیمت ملا مذکور سرانجام فراهمی عساکر گردیده از دریا عابر
و همراه لشکر میان صاحب گرفته مستعد جنگ نشستند پس از فرود رفتن آب هر گاه مقابله
عساکرین واقع گردید مبارزان طرفین داد جدال و قتال داده دست به بندوق و شمشیر گشادند

شده از صبح تا شام در افکن و تیغ زنی لحظه نیاسوده گرد آشوب از جهان بر انگیختند
و زمین با آسمان در آمیختند که ناگاه حاجب شب از دیوان قضا و قدر رسیده پرده نیلگون
ظلمت برروی عالم فرو هشت فریقین بحکم ضرورت بمنزل گاه خویش آرمیدند میانصاحب
نور محمد که وتیره الحرب خدعة استمرار و روز مره کار و بار خود فرموده بود وقت نیمه شب قاصد
اوشان بسمت گماشتگان دررسیده و لطف هر سبز گردید که مقاتله استحسان ندارد و لفظ
انجام میانمعزالیه بجواب این هما نسبت که سابق جواز یافته :: مصرع :: بر همانیم که بودیم
همان خواهد بود :: و در باطن بجای خود جانب مامورین پیغام فرستاد که اینک من هم
متشکر با شما روسا ان بسیار پیر سم شما را باید که بدیدن نوشته و شنیدن گفته شب
در منزل کشتی انشسته نجوی که مقابلین شما را آگهی نشود رفته محاصره قلعه شکارپور نمایند
آنها از انقرار رحل آورده تجی که شمع جهانتاب افتاب در فانوس زمردین سپهر ضیا
افروز محفل گیتی گشته و سیاه سینه نیابر امتیاز حق از باطل گردیده بهادران عساکر امیر که از
معاندین استطلاع یافته اثری از اثاران اشرار بر جا نبود چون نیک تفحص و تجسس تر
بایضاح پیوست که گماشتگان میانصاحب از دریا عبور ساخته بر شکارپور رسیده
اند لهذا ایشان هم فی الفور تعاقب اوشان تاختند از اندرون لشکریان شکارپور
و از عقب شان این جوانان پر زور شیر افکن دست بپرداخته چپکلش تا سخت و آویزش
تیز با نها ساختند و در روز روشن بقلعه مستحکم گشته مخالفین را تا محاصره نگذاشتند
بلیه خان و قبول خان و ملا جنید بحضور میانصاحب عرضه داشتند که او محاربه بر روز ه

بهتر آن می‌نماید که میان موصوف تدارک بالاصالت دیده زود بر سر خوانین باید که کارشان بتوافق
ساخته آید و خاطر از انتظار یکدیگر فرو داشته شود و ایشانیان میان صاحب را خدا یاد استخلاص فرموده
در قلعه شاهکبیر رونق افزا و شاه بهارا و میان تا جبه‌سر راجه فقیر ایکلی مرحوم را مامور نمود
که موید امور بن سابق گردیده قلعه سنگار پور مسخر نمایند آنها بر طبق ایمای خداوند خویش
از دریا گذشته گماشتگان پیشین درپیوستند و در آنجا دریافتند که خوانین استقلال بکمال
و استعداد درست دارند تسخیر قلعه خالی از صعوبتی نباشد بنابران در حضور میان صاحب
برنگاشتند که کار خوانین سنگین است اگر خود میان صاحب تشریف آورده متوجه تمشیت
آن شود تاهم در مدت مدیده و صرف اخراجات کثیره انجام میتواند یافت درینصورت
میان صاحب اجازت فرماید که با ایشان بکدام رنگ حرف مصالحت بمیان آورده بکوچ
ابروی معاودت کرده آید چون عرض مستقیم امرا عظام متعهد مناط بود در جواب ارشاد صادر
که بهر طور بر آنچه صلاح خیراندیشانه شاه بهارا و میان تا جه اقتضا نماید نتیجه شاهد مرام
بجنای فرجام رنگین ساخته زود بمراجعت پردازند مشار الیهما بطریق هوشیاری حسب الامر
بعمل آورده در خدمت میان صاحب مشرف و من بعد خورشید میان مشار الیه بخدا با سعادت
و متوجه گشته و چند ماه بحریت انقضا پذیرفت ملا جنید که اصل فتنه و مولد فساد بود از
بازار سر آغاز در خیال معاندت خوانین افتاده گاه بیگاه حکایات تحریص و انتقال بتجدید
میان صاحب گفته ذهن نشین ایشان ساخت که تا اخراج خوانین از سنگار پور صورت نه بندد
بر ناموس ایشان بر ستی قلوب همگنان نمی‌افتد غرض که بچندین گونه تحریک مزاج میان صاحب

میانصاحب را بران آورد که محمد خان برادر خود و میانصاحب در ابتدای سنه ۱۱۳۸ یکهزار یکصد
و سی و هشت بمعامله خوانین مامور و مشار الیه با گزار آئین شده و جمعیت کثیر عازم شکارپور
و خانپور گردید چون محمد امین خان فرزند بختیار خان مرحوم و محمد معروف و علیخان و طیب خان
و طالب خان پسران حاجی خان مغفور بالاتفاق سندو خان وغیره سرکردگان لاور
و سرکشان مبارز آمادگی مجادله در قلعه خانپور فراهم گشته سر شورش داشتند که محمد خان
مومی الیه بقصد محاصره عازم خانپور گردید خوانین شجاعت کیش جلادت اندیش بتقاضا
همت و جمعیت در عرصه مقابله شتافته باظهار رسوم مردی و مردانگی در افشای لوازم
تجلد و فرزانگی قسمی پرداختند که هر کس از باده خون سرمست گردیده بساقی التفات
نپرداخت خوانین منصور گوی سبقت بچوگان دلیری برده بدستور مستقل و مستقر در قلعه
نشستند لشکر میانصاحب چندی در پس فتح کاخ ملا جنید پناه گرفته توقف جسته
حقیقت رویداد در خدمت نوشتند میان موصوف بر خبر هزیمت سپاه و خصوص مردان
بسیاری از ناموران مثل حکیم خان بلوچ که خیلی مرد شجاع و کاردانی بود نهایت رنجیده
و از فرط غضب بسان مار پیچیده فرمان داد که عساکر از هر جا بسرعت آمده در خدا آباد
فراهم شوند بعده در اول سنه ۱۱۳۹ یکهزار یکصد نه نوبت سیوم بداعیه اخراج خوانین از مستقر
خویش متحرک و منقد بر ایزدی در این اوقات ملا مبارک علیه الرحمة من الراحمن
شربت ناگوار مرگ از دست ساقی اراده گرفته بمحفل قدسیان گردید میان توجه
فرمود و امیر محمد صادق خان بخیال عاقبت اندیشی حراست قلعه سیوی شکارپور از امکان

تجاوز دیده هر همه در قلعه خانپور تحصن و تمکن ورزیدند و میان نور محمد در شکارپور رسیده
شاه بهارا و میان تاجیه و جام هندا و سلامتخان و خیرا خان و جام جهته و دانه کهاوره صاحب
خان و خیرا خان ثانی وغیره بیگی‌ها و دیگران مشاهیر سرکار خود را بجمعیت بی انداز و هر نوع
سامان ترکتاز تسخیر خانپور برگماشت و خود بیاوری و پشت گرمی گماشتگان توجه
کلی مبذول داشت خوانین دریافتند که میان معزالیه خیال مزاحمت ما از سر بدر نمی‌سازد
و هر روز بی سامان مقابله ما می‌تازد و مرکبش را سُم نمی‌افتد و اتشش را اجل دم نمی‌کشد
از چند سال مزروعات فصل و آباد ملک برباد رفته از کمی محاصل و عسرت معاش
عیش بر ما تنگ گرفته معهذا هزاران جوانان شایسته از برادران و عزیزان ما درین
مخاصمه میان نور محمد بسر منزل فنا پیوسته اند و میان معظم الیه لشکر ما برادری ندارد
جهال رجال که در حکم حشرات الارض اند بر وی گرد آمده ما را هیچ وقت در دو غم احدی
ز اقربا رشته دار از دل نمیرود و میان موصوف را اگر صد هزار از لشکریانش بمیرد پروای
نیست رجال که تدارک کلی ساخته بر تاخته است مفید مصلحت آنکه بر طبق قول مصلح الدین
شیخ شیراز + سعدی + نه هرجای مرکب توان تاختن + که جاها سپر باید
انداختن + کار بند شده بالفعل محاربه را طرح داده بجای متحصن و مکان مستحکم
پای استقلال نهاده باطمینان ظاهر و باطن دست تدبیر و حیله بتمشیت هر قسم
امور خویش گشاده خواهند شد بنا بر علی هذا از خانپور بطرف بیت دبلی که پیشه بر آب
و از چهار سمت دریای زخاری کنار داشت شتافته رسیدند و دیدند فی الواقع آب دریا

آب دریا بر اطرافش دایره گردیده و آن قطعه زمین را نقطه وار در حاشیه کشیده است
ایشان آن مرکز نشین را قلعه سنگین و حصن حصین اندیشیده تمامی اهل و عیال و اهل و اطفال
اساس اقامت انداخته آرمیدند لشکر کشیدن میان نور محمد بر سر بیت دهلی
و مجادله بخوانین و شکست خوردن ایشان میان صاحب باطلاع
ماجرای مرقومه سنجید که خوانین انتقال از ملک شکارپور بنا بر معارضه و مزاحمت اوست
قبل از آنکه اینها بجای رسیده و جمعیت پذیر گردیده بنوعیت انتقام کدام بلای عظیم کشیده
آرند دفاع و دفعه آن از پله امکان گران گردد و صوب قواعد حزم آن می‌نماید که فی الحال
بلا اهمال باستعجال لشکری بر سر خوانین فرستاده آید در [illegible] صورت میر شهداد خان تالپر را
مامور ساخت که گماشتگان سابق را از خانپور [illegible] برداشته بهر نوع تدارک کشتی ها و غیره
قدم تهور در جهت مذکوره گذاشته خوانین را از آنجا خلع سازد مامورین از آن حسب الامر
ولی نعمت تحرک ساخته چون در حوالی آنجا رسیدند از طغیانی آب که داخل در دایره مقصود بود
ندیدند بنا بر آن معتبران هوشیار سمت دیره غازیخان و [illegible] فرستاده کشتی ها
بقیمت و منت بقدر بیست هشت [illegible] جمع آورده بعد [illegible] [illegible]
و ساز ضروری نموده با وجودیکه خوانین ظفر قرین در میان [illegible] آب [illegible] دریا آتش ها
مهیا داشته اینها مانند نهنگ کشتی بر آب زده [illegible] توابت و سیار [illegible]
لیکن آن نهنگان قلزم مبارزت شیران جگر مقاومت نخوردی بمقاتله و مقابله پرداختند
که ناگاه [illegible] آن می جست و ماهی را از وقوع این واقعه در آب سلامت در رگ

وخشکی هم متصور نمیگشت بعضی بها دران معسکر امیر بسیاری کشتی ها تقابل ورزیده بزور بازوی
شجاعت بسیاری را از ریش تا گریبان کشیده در دریای فنای غرق میساختند چندی را سرگردان
گران سنگ از طرف سنگ آسا در آب ماندند و چندی مثل افراسیاب بسبب بر آب داده جان
خود از مهلکه طوفان مرگ رهاندند هرگاه نوح زورق نشین سپهر بساحل مغرب پیوست
مبارزان طرفین بر سواحل دریا چنانکه اتفاق افتاد در جان نشستند جان سوز شب را
بروز آوردند سحرگاه که یونس فلک از بطن حوت برآمده بر فلک زبرجدین آسمان نشست
جنگجویان جانبین لنگر کشتی ها برداشته بشمشیر آبدار آتش کارزار را آب تازه و بتفنگ
آتش بار در آب دریا تف و تاب ولی اندازه انگیخته یک دریای خون میریختند فرید خان
بلوچ دوگر دولت و بیاره قوم کهوسه من جمله امرای صاحب غریق لجه اجل گردیدند
و از عوام لشکریان او نشان که با تش شدید دق سوختند شمار نتوان کرد جام جبه که سرگروه
نامور آن طرف بود زخم های شدید برداشت و دیگر از مردم کهوسه و نفره احدی نماند
که برق شمشیر و تگرگ تفنگ با و تهیب سخت نرساند فتح محمد و کهر خان تالانی و جهان خان
کورکیچ که از اکابر معتمدان و سپهداران امیر بود جرعه از زلال شهادت که آبحیوان ازل
استعاره از دست چشیدند در آخر بیاوری خضر امداد الهی حمل بفهره بادبان فتح از طرف
امیر ارتفاع یافت و کشتی خصم از جهت قهقری در ورطه نکبت شتافت بیان الحصا
بر وقوف نقیضه نامرضیه از سوء تدبیر مامورین خود رنجیده بعد ببند و بست متعلقات
سکتارپور و خانپور و حیدرآباد و سعادت ساخته آمدن خلفای مخادیم اوچ متبرکه

منبر که بحضرت امیر و تحرک ایشان از بیت دهلی بسمت چودری ها
ورفتن امیر بکلیان و معاودت از انجا باعزاز و بنا کردن شهر الله آباد
و مسکن گزیدن خوانین در انجا خدام جناب ملایک مآب حضرت شیخ عبد القادر
پاک شهید که چون شیخ شمس الدین ثالث بن مخدوم شیخ حامد گنجبخش ثانی انار الله برهانه
پیش از بلوغ بجوار رحمت ایزدی پیوسته و ایشان که اقارب آنحضرت شده اند بر مصلای
سرابت اوشان نشسته بودند با وجودیکه در لشکر مقدس اوشان بنا بر قلت محاصل و محال چندان
فراخی و یسرت نبود چنانکه ایمای در ینباب در صدر اندراج پذیرفت باقتضای مکارم
موروثی و مراسم ارشد خادم و خلفا بصوب امیر محمد صادق خان فرستاده پیغام
دادند که ایشان از قدیم مرید خاندان معلی میباشند اگر در اوچ مبارک تشریف آرند
بمساعده امکانی دریغ نیست دیگم گلگشت جلالی در خطه برج جمال شیخ حامد نوبهار سجاده
آرای قطب العالم بندگی حضرت شیر شاه سید جلال الدین حیدر قدس سرهما بمقتضای
جود طبعی خدام ارسال ساخته فرمودند که اگر بدین طرف اوشان ابیر اقبال بقصد توجه
نمایند بلا تکلف خانه خانه اوشان است و توقف بیست مذکوره هرگز صورت ندارد
چون قبل ازین بواسطه کثرت سیلاب بهنهه وغیره کم میسر میشود و دواب نیز در انجا
خراب می ماندند بالضرورة در سنه یکهزار یکصد و چهل از بیت مسطوره متحرک و داخل
رنیمالک از ضلع لاروناپح مربگهی که از ترس آمدن لشکر خوانین در قلعه نامی ناچی مجتمع
گشته بودند متوطن شدند هر گاه عبور و گذار ایشان قریب بدان قلعه واقع شد

وچون تقاضای حمایت بر سر راه آمده نمایان جهالت گشتند حمیت ایشان بدان
تقاضا فرمود که اول جهلای کوته اندیش را تادیبی نموده شود بنابران روی توجه بطرف
آورده عنان بکران بهمت تسخیر قلعه بکر کابی انگیخته بشمشیر دو دستی + مصرع + سر کوتوال
از دژ آویختند + غنایم بسیار از مواشی و زیورها زر و نقره و ظروف و اسباب هر قسم
نصیب خوانین منصور گردید چند روز در انجا توقف ورزیده اکثر انکه اطراف و جوانب
در حوزه تصرف کشیدند چون تعلقه او باوره و پرگنه اوج تعلق بصوبه ملتان داشت
بنابرین در سنه الف یکهزار یکصد و چهل یک امیر صاحب التدبیر قدم سعادت بملتان گذاشت
ازانجا که کلاه نگ عظمت نسب و شرافت حسب و شجاعت و همت ایشان مشهور آفاق
بوده نواب عالیجاه معلی بارگاه میرزا حیات الله خان ناظم ملتان مقتضای
بزرگ منشی و قدردانی توجه موفور بحال ایشان مبذول فرموده خیلی التفات نموده امیر
بر سایینت خردکار رسا و معاونت بخت جهان نواز در خدمت نواب صحبت آرا گشته
با ملالان قواعد بزم و رزم قسمی جا کرد که نواب عالی اتفاق خوانین نامی گرامی سرکار
صوبه منتج مصالح ملکی پنداشته مراعات احوال این نوع دلاوران بی همال اولی و جوب
انگاشته تعلقه چودری در جاگیر ایشان مقرر نموده رخصت بطرف ارزانی داشت
و امیر بنابر بانی وارجمندی بحال جاگیر معاودت جمعیتی یافته سبب بنای شهر الله آباد پرداخت
لشکر کشیدن و دیره منده خان بر سر جیسلمیر و قید کرده آوردن همر
برادر راول اکهی سنگه درین ازمنه راول اکهی سنگه والی قلعه جیسلمیر فوجی از کفار

از کفار نابکار بارها در ملازمه (?) باطله تاراج مواشی خوانین حسب الایمای میان صاحب
میان نور محمد ارسال داشت و آنها تاخته رمهٔ شترهای تبری (?) خاصه اسیر کرده بردند اگرچه
و دیره مندهوخان احاطه فرموده کشتن (?) در کوشش فراوان نمود لیکن نسیه‌کی (?) راه
قطاع الطریق از دست ایشان گذشته بمامن خویش پیوستند و لشکریان اسلام ناکام
کار برگشتند. راول بعد ازین سمت میان نور محمد خان نوشته فرستاد که دیره مندهوخان
بر سر جیسلمیر لشکر کشیده بود قسمی بمشار الیه سزا دادیم که مشهور عالم است در آخر حلقه ریسمان
کمند آسا در گردنش انداخته اورا [illegible] ساختیم میان مشار الیه مکاتبهٔ راول مذکور بخیسی (?) مصحوب
وکیل خود جانب مندهوخان ابلاغ فرمود و زبانی وا نمود که جوانمردی مندهوخان و غیره
خوانین بخاصیت آب سنده بوده شاید تاثیر خاک کیچی در طبیعت ایشان اثر کرده که از
چنین کافر بدین مغلوب گشته بدست کسانش اسیر گردیده غازه خجالت بر روی روزگار
کشیده (?) است مندهوخان فهمید که پیغام میان صاحب سراسر شرارت و فساد است باوجود
مقتضای غیرت اسلام و لازمهٔ شجاعت اکثر بهادران ایل و مبارزان این سلسله گرامی
همراه برداشته بسیاری اقطاع مضافات جیسلمیر غارت ساخته بر مکان داری که از قلعه
جیسلمیر دو کروه فاصله دارد فرود آمده راه آمد و رفت بر سکان آن شهر بند کرده گله‌ها و
گاوان خاصهٔ راول و دیگر مواشی رعایای شهر بالکلیه تاراج نموده بصحابت پیادگان
سپاه ارسال [illegible] و خود با برادران (?) دشمنان با یکی سواران رستم توان منتظر نشستند
اتفاقاً نهرسنگه برادر راول [illegible] بمدافعت ایشان از قلعه بر آمده اوباش همراهی او

که از پانصد تجاوز داشت بجوش تهور تیغها مردانه زدند و ازینطرف اسلامیان در محاربه
و مقاتله سعی بر کمال بعمل در آمد سندهو خان را به بهرسنگه اتفاق مقابله افتاد و از اول زخمها
متوالی بر همدگر رسانیدند آخر الامر تا بید ایزد دمنان سندهو خان بران اهرمن‌کیش غالب
افتاد و رسن در گردن او انداخته مع دیگر بندیان و اسیران کفار در جوار کشیده آورد
و از آنجا باصلاح امیر محمد صادق خان مصحوب معتمدان در خدمت میان صاحب روان ساخت
و با بلاغ پیوست که بامداد او تعالی شانه جوهر همت و شجاعت در جبلت این طایفه علیه
ودیعت نهاده دست قدرت اوست جل جلاله انشاء الله العزیز گردش ادوار روزگار
و مقراض آفت بازیل نهار اوراق صحیفه دولت و صولت ایشان را هیچ گاه و هیچ جا
منفصل و منقرض نخواهد ساخت آنچه بالفعل درباره راول الهی سنگه بظهور شتافته از احوال
بهرسنگه مفصل توانند دریافت من بعد هم بمقتضای حمیت اسلام هرقدر که از دست امکان
دریغ نیست و راوایل ایام سن یکهزار یکصد و چهل چهار زمینداران قوم
لکهویره از اطاعت سلطانی برگشتن و کفایت این مهم از دست
امیر و تسخیر شده و غیره درین ایام زمینداران قوم لکهویره از راه خیره سری
در صنوف سلطنت مصدر جسارت گردیده به بعضی اقطاع مضاف صوبه ملتان مزاحمت
بطریق سرقت و قطع طریق میرسانیدند نواب عالی کفایت این مهم از کف شجاعت امیر
محمد صادق خان بسان اندیشیده ایشان را بوضع لایقه و طرز مهربانی طلبیده باقسام اشفاق
و استمالت استعانت ورزیده سند جاگیر و خلاع ملکیه زمینداران بدستور خلاع فاخره

خاطره بایشان بخشیده مرخص ساخت امیر موصوف بتوکل خداوند قدیر بجمعیت ایل خود
عازم سمت مامورہ گردید فرید خان لکهو بره که سرخیل آن اشرار واز فرط استکبار سر غرور
بگنبد دوار می افراخت دلیرانه بمقابله ایشان پرداخت مراسم جهد وجد از طرفین بذلها
یافت آنها خیلی کثیر واینها بنهایت قصیر وقلیل بتقویت امداد مؤید حقیقی محمد معروف
خان وعلیخان برادرش بضرب شمشیر خاراشگاف سرها اکثر دشمنان از تن آنان انداختند چون در عالم
اعیان معین گشته که چندین امرار عالی تبار وخواتین فلک اقتدار از صلب مبارکش
مثل آفتاب بر سپهر کامگاری جلوه گر شده ساحت کون ومکان بفر الهی ونور اقبال
ابد اتصال نامتناهی منور نمایند قوة بخت اینهمه صاحب دولتان قوة الظهر وپرتو
طالع اوشان از مطلع پیشانی صبح مثال امیر بتافته مصداق کم فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة باذن الله اثار وجود منحرفان بسان ظلمت لیل از میدان جهان باز پرداخت
فرید خان زنده دستگیر گشت اکثر اشرار از خویشاوندانش مقتول ومجروح ومقید گردیدند
قلعه هشت مع مضافات بانتزاع فتنه سرشتان کلهم در قبضه تسخیر ایشان مسلم شد
امیر دانشمند انتظام مرام انجا نموده بفرخی وفیروزی سمت مستقر خویش عنان نهضت
منعطف ساخت وحقیقت روبکار از ظهور جماعت رکابی رحمله خواتین عظام وبذل
مساعی عرق ریزشان در انجام مرام وحسن تدبیر وعظمت همت خویش در تفتیح معامله
تفصیل بخدمت نواب عالی برنگاشت رسوم پر دلی ایشان بحضور نواب عالی استحسان
یافت امیر بر گاه لنکان چودری بواله اباد تشریف آورد کسانیکه برکاب عطامی التزام

داشتند غنایم وافره بانها عاید آمد و دیگران که در مستقر گذاشته بودند بتقضای
شیمهٔ کریمهٔ بخشش و در همه غنیمت رحمت فرمودند **بیان در فتح قلعه دیراور در سن مرقومه**
چون راول رایسنگه زمیندار آنجا بنابر عرصه تشریف امیر بعزم تسخیر بهت از راه ضلالت
وادبار چند بار بر متعلقه جودری الله آباد و اوچ مبارکه تاخته دست ایذای بجان صلحای
مسلمین و رعایا و مساکین کشوده اموال غربا و مواشی آنها بغارت اسیر بوده بودند باوجود آنکه تو
بالعافیت امیر و تهدید و تفهیم نصایح دلپذیر بحصانت و متانت قلعه دیراور تحصنات
دستگیر و ورزیده بهمان نسق سر از گریبان جسارت برآورده از تاراج خلق الله دست
در آستین نمی کشید نزد امیر اقبال تصویر که باقتضای عزم بلند خیال کدام محال نشکین و قلعه
متین بخاطر خطیر از مدت مدید محظور داشتند و معهذا حمیت اسلام عرق شجاعت ایشان را
متحرک نمود درین صورت بودیره محمد معروف خان بهادر خان پسر دلاور خان مرحوم
خلوت فرموده سنجیده شد که قلعه دیراور بچه تدبیر مسخر کرده شود بعد کنکاش آرای
همگنان برآن تصمیم پذیرفت که خیرا خان کوریچ مدد جهانخان مغفور با راول رای سنگه
رابطه موالات بمنزله مواخات دارد که مشارالیها دستار با همدیگر بدل کرده عهد و پیمان
مصادقت مستحکم ساخته اند اگر خیرا خان را که همیشه بواسطه اخذ انتقام از مردم جوبجه
سکنه جوستان برابر بر ... از خدمت امیر مستفید و متمایز جاگیرات دهیم که بالفعل بحسب
مصلحت وقت بمجلس ... آورده بفرستیم او از راول رایسنگه که دوستدار است و رفاقتی
خواسته دل لشکر ... از مدعیان خود قصاص بکشد مضایقه ندارد و او که از راول

راول استعانت بیسارزد و اغلب که مشار الیه در طریق مودت تقصیر نمی پردازد و پیش ازین نقره
هرگاه لشکر و جمعیت راول متفرق گردید قلعه دیراور در اندک ایام بی مزید محنت و مشقت
بدست امیر میتوان رسید بنابرآن علیهذا خیرخان را طلبیده بوضع استمالت اجازت بخشیدند
داود که در لحاظ حق نمک مانده تیسیر این حسن اتفاق از دو جانب عظیم الاشتیاق بصد آرزو ببهجت
بمجرد شنیدن این مژده بغیر توقف زود بلا فرصت نزد راول مرقوم که برادر خوانده اش باشد
رفته بر دو المود داعیه استدعاء کمک ساخت مشار الیه بپاس دوستی اگر سه سوار ان
داشت سواران همراهش کرده باظهار امداد از فرار واقعه پرداخت ایشان بمجرد رسیدن
همین خبر سلطان بتخریب کفار و تسخیر حصار تدارک دیده به نیت خالصه بر طبق حدیث
الحرب خدعة در اواسط سنه یکهزار یکصد و چهل شش بتاریخ بست هفتم ماه جمادی الاولی
در وقتیکه عروس خاور بحصار مغرب درون رفت و حضی که شب در فرش اژدها گون مثل
علم فریدون بالوان جواهر زرانده و مرصع نموده بر باره فلک بر افراشت از مکان خود در
متوجه شدند علی الصبح که رستم دستان مهر برخش سپهر بر آمده قلعه بازندران آفاق را
بشمشیر شعاعی از ظلمت وجود دیو شب باز می پرداخت خوانین بر گرد قلعه ورود فرموده
چه برکار دایره عساکر قلعه را در گرد اور در گرفتند و کمین گاه ساخته جنگ با مردانه و حمله ها
بر بانه نمودند لشکر محصورین نیز بدانچه مقدور شان بود بر نواد تهوری افزودند
بندوق و نشانه و تیر و جزایر دست ستیز میگشودند باعانت الهی فتح نصرت بر وقت و بهر بها
غلبه مر عساکر ایشان را حاصل گشت سواران راول رفته تا حیزه زمان که بهمپای مشار الیه

بعد حصول مأمول معاودت نموده هرگاه قریب بقلعه رسیدند از شنیدن اخبار محاصره برگشتن تیمور
جوشیده مستعد مجادله گردیدند جبرا خان ازین معامله اتفاقی رنجیده و خیلی تنفر ورزیده
برابر از انجا بقطع علایقه از ایشان سمت سند بقصد توسل سرکار میان صاحب روانه شد
خوانین باطلاع معاودت لشکر راول باهم سنجیده هر قدر سپاه که بمحافظت مکامن کفایت
نماید در کمینگاه گذاشته دیگران بمقابله معاندین شتافتند حربی عظیم دست داد و جنگی
شدید پیوست محمد معروف خان دستبرد و صعب کرده اکثر کفار نابکار را از هم گذرانید
و محمد بهادر خان بعظمت کوتوال که در برزویال و ورزش بندوق و گوپال همتا و همالی نداشت
روبرو گشته شمشیرهای کاری و زخمهای عمیق بهم گرد زده از مجادله شتافته طاقت شان بیطاقت
گردید هر دو گوشش بهادر خان ازین منقطع شدند و در سرش نیز جراحتها رسید و عظمت
مذکور از شدت قروح و جروح جان بلب گشته در سایه درخت اراک به تنه آن تکیه نموده
بنشست که موریه خان داود پوتره او را دریافته از جان گشت و پکا نامی کوتوال
که معتمد و مصاحب راول بود گریخته تا درخت خرنوب که از قلعه دیراور شش کروه میشود
و خرنوب مذکور الی الیوم بدانبام او مشهور است بر اسب باد سواری خودش قطار زنان
رسید از آن پیش باسپ سواری او از راه رفتن فرو مانده از سر خشم دست و پایش بریده
روانه پیشتر و چون او کاهی با پیاده نیز رفته بعد قطع مسلقی راه آنکه باگردید اول بار چه
ردا از آن پس افغت دستار با تا به ساخته متعلقه محمد درهی بار رسید زمینداران آنجا پسکی
با وداده تا باوج منبر که رسانیدند و او از خدمت خادمان کرامت نشان حضرت مخدوم صاحب

محمد و مصاحب شیخ حامد نو بهار استبدال زاده را حمله نموده آنجناب بمقتضای عنایت
خرج و سواری مرحمت فرموده نامبرده را بملتان فایز ساخت از اتفاقات نواب
حیات الله خان جانب لاهور بغرض نظم و نسق مرام صوبه آنجا متوجه و نایبان نواب عالی
که بنظام امور ملتان مامور بودند بیکا مسطور رخنه حقیقت سمر حوار با وشان حالی کرده
در استمالت و استمداد ورزیدنا بیان مشیت استخاره گزیده پس ورود اجازت لشکری
وافر مسلح ششند نامبرده در اوایل شعبان سن صدر لشکر مرقومه کشیده بر سر قلعه دیراور
و محاصرین جلادت آئین بوضوح تهمتی استقبال لشکر ملتان نموده مقتضای شجاعت
قسمی لوازم آویزش و کارزار باظهار رسانیده که قایم چشم فلک از بیم تیغ خارشکاف
ایشان از جا رفت عساکر ملتان اگرچه با ایشان سخت آویختند لیکن در آخر تقاعد
ریختند غنیمت موفور از سرب و بارود و اسبان و شتران و اسلحه بدست ایشان افتاد
بهادران منصور مظفر و مسرور برگشته زیاده از سابق به تنگی محاصره نمودند احتیاطی
فرمودند که سوار از خارج بداخل و از اندرون ببرون مدخلی و مخرجی نماند تفنگ
اندازان کامل هنر ید طولی ساخته پای سور بر خشت کنگره به تیر بندوق میدوختند که در
اندک ایام از خندق و دیوار گذشته باندرون پیوست محصورین که از غایت حرص
و تلاش بر یافت تقیه نقب روز و شب نمی آسودند و هر مرتبه از کمال جدیت و تعمق
سراغ سوراخ نقب گرفته بدفعیه آن کوشش نمودند از اول از آنجاییکه از ناتجربه کاری
دل برجا نداشته سراسیمه بوسیله استعانت سمت ملتان روان گردید محاصرین بازار

سر اجتهاد و مساعی بالغه بکار برده مرتبه سیوم حفره نقب از صوب جنوب باختیار اتمام
کنده بتاریخ بستم ماه ذیقعده سن صدر بارودت وافره دران رخنه اسباب انهدام مخالف
برانگیختند سحرگاه که سکندر خورشید از کمینگاه مشرق برآمده طلسم آتشکده فلک از شرارها
انجم باز پرداخت و برمج و باره آفاق از خون زرتشت شفق آسا ساخت مبارزان
رویین تن و دلاوران کوه شکن آتش بهمین نقب انداخته خانمان کفار را بنایره قهرمان
بیرون فروسوخته نقبل اسپهکاران اهرمن منش ذخیره سعادت جهاد اندوختند و بوسیله
وزاری سنگه دبیره اعتمام دنیا الکرامه دل رای سنگه یکی نخرده تن سرگروه از محصورین زهراب
اجل خورده بتنگنای بوار دجوار غضب قهار شتافتند داز قلعگیان ملازم و متوسل
راول مذکور بیک عالم تقبل رسید بیان درآمدن سلطان نادرشاه انار الله
برهانه و نواختن امیر محمد صادق خان را در سنه یکهزار یکصد و پنجاه و دو هجری
سلطان کشورستان نادرشاه بعزیمت تسخیر سنده در ابتدای موسم زمستان بتاریخ هفتم
ماه رمضان از کابل نهضت فرموده برای پیشکش و دیره اسمعیل خان بموکب عظمت عنان
موکب اجلال نموده بهرگاه و دیره غازیخان مخیم سرادق ساختند امیر محمد صادق خان
که بعد فتح قلعه دیراود و دیره محمد معروف خان را در قلعه نشانیده خود با آله آباد پیشتر
آورده بود با استماع اخبار ورود رایات سلطانی برهنمونی بخت موافق با چندی از عمدگان
و بزرگان و سفید ریشان و دلاوران ایل خود بدر خانه معلی شتافته ملازمت بندگان
ارفع اعلی دریافت جناب نادری چون ذات ستوده صفات ایشان قابل صدگونه

صدگونه عنایت و رعایت انگاشته بالطاف خسروانی مشمول ساخت میانصاحب بیان
نور محمد خان را بشنیدن آوازه توجه الویه خاقانی از هیبت و حیرانی زمام تماسک از دست
رسیده در چولستان بقلعه عمرکوت تحصن ورزید بادشاه کشورکشا باقتضای عزم
شاهانه بر سر عمرکوت تاخته قلعه را مسخر و میانموصوف را مطیع و منقاد ساخته بطریق
نظر بند در سنده آورده معزالیه هر چه از زر و جواهر پیش خویش داشت معرفت لاله
ناجنبهل حیدر راقم الحروف نثار خاکپای مقدس ساخته باستعفای جرایم پرداخت مراحم
سلطانی قلم عفو بر جریده جبارت او کشیده ولایت سنده و کوهستان بسه قسم قسمت
نموده صوبه تهتها مع مضافات و بعضی محال سنده بمیان نور محمد خان بخشیده اورا
بخطاب موروثه خدایار خان و لقب شاه قلی خان مخاطب و ملقب گردانید و بعضی تعلقات
سنده که بکوهستان اتصال دارند بعالیجاه محبت خان بلوچ بروهی سفید ریش و سرگروه
بلوچان عنایت کرده سکارپور پرگنه لارکانه و ضلع سیوستان و بلده چهتر و سیوی و گنداوه
داودپوتره مفوض و مکرمت فرموده قامت ارجمندی ایشان را بخلاع نوازش صدرایاسع
برآراست و فرمان واجب الاذعان اصدار یافت که ایل داودپوتره از نواحی سرکار جرودر
دارالله آباد کوچیده باز در وطن و ارکنه موروثی آمده آباد شوند و سرکار بهکر و دیگر محالات
خالصه خاصه کنندگان اقدس خود بدولت مقرر فرمودند شیخ صادق که متوسل
سرکار امیر و خیلی صاحب استعداد و هوشیار و کسان بی نظیر از طرف امیر بکار گماشته
در دربار تشرف ماموره و اکثر باین تقریب تشرف یاب حضور سلطانی می گردید و جناب نادری

فصاحت بیان و طلاقت زبان او در عرض معروض می‌پسندید در ینوقت امنای سلطنت
بواسطه تفویض مهام خالصه او را برگزیدند دادیم که مستعد نشو و نما و فی الجمله انحراف
مخفی از ایشان در خاطر داشت سعی موجبکار برده بنظامت انهمه اقطاع عز امتیاز یافت
مشیران دولت نادری که بر صدق و صفای باطن میان نور محمد خان اطمینان داشتند
و در معامله محبت خان نیز پای انتظار درمیان بود ماموری شیخ صادق بامور خالصه
محض تقویت و اعتماد خلوص اخلاص امیر محمد صادق . و در معرض عرض
بندگان اشرف بصراحت وانمودند خالصه از تحکیم بدون حمایت امیر موصوف
استحکام نپذیرد چون شیخ صادق خلاصه ازو نشان است مصلحت برا می‌نماید که او را
متصدی مرام خالصه ساخته او بعهده امیر معظم الیه مسلم و مفوض از جناب
حسنه دانی رفاقت پرداخت امور او بذمه همت امیر تقرر پذیرفت و بعد توثیق و تاکید
این بنیاد بندگان ارفع محمد مراد خان و غلام شاه خان فرزندان میان خدایار خان را
برغمل گرفته سمت ایران نهضت فرمودند امیر صایب التدبیر خود مع بسیاری
از برادری و ایل و صاحبزادگان والاتبار محمد مبارک خان و محمد فتح خان بالکل
قدیمه توجه نمود و صاحبزاده عالی نسب همایون حسب محمد بهادرخان خلف ارشد
و ولیعهد امیر باکثر ایل و رعیان در مکانات مالوفه متمکن ماند ابا من طالع روز
مزید ایشان جمعیت و مکنت آل عباسی درین ایام تمام کثرت در رفعت رسید و هر یک
در سایه عنایت و حمایت ایشان از فیروزانی و عاریانی و اسیانی و کهرانی و حسنانی

وحسنانی وکهرانی وغیره بدولتها پیوسته صاحبان کورکه ونقاره و اعلام گشتند دریں ایام
فاضل خان پسر سنجر خان بکهرانی از جانب شمال قریه جن پور ساداتشهری بنا کرده بمعموری
آن پرداخت وخود صاحبزاده قوی طالع بصوابدید وویره محمد معروف خان و بهادر خان
از طرف شرقی لعل سوهانرا بر مکان تانوی شهری بترتیب وپسند طرح انداخته وارایک
ازمنه تعمیر وآباد فرمود ومحمد پناه کهرانی بر مکانی که الحال خطه دارالسرور بهاولپور درانها
معمور ور شکک کشمیر ولاهور است کوشک پخته بنا ساخته و بلاول خان پسر خیر دین خان
فیروزانی وعلیم الله خان فرزند فاضل خان سنجرانی برابر لعل سوهانزا و بهادر خان پخته قلادر
و ملا علی پسر وویره حاجی در لعل سوهانزا ومحمد معروف از طرف مشرق محال تانوسی
قریات وویره جات بستند در تعمیر انکند وکاشت فرزوعات کوشش بلیغ بکار بردند
محمد معروف قریه خود را بخیرپور موسوم نمود واینهمه خوانین بعنایت صاحبزاده بزرگی
مرادات مرفوقه الصدر کامگار در سایه حمایت ایشان روزگار بخوبی میگذرانیدند
و بر قاعده فدویت ورسوخ ارادت مستقیم بوده هر قدر که کم خواه بیش از هر نوع ابواب
بخوانین حاصل می آمد وجه محصول بسرکار صاحبزاده رسانیده باظهار ادب بلحاظ قرینه
برای خود ذخیره سعادت متصل میگردانیدند و ببرکت حسن اتفاق ونیکو بندگی اینها
در خدمت ولی نعمت امدی تاب رمقاومت باینیان ندانشت وهر کس از اینها
در عالم ناز ونعیم علم کامرانی از سماک بسماک می افراشت ودرسرکار بور دولت امیر
محمد صادق خان هم خوانین رکابی ایشان روز بروز در افزایش بود در بیان

قضیهٔ شیخ صادق و توجه امیر بسمت صفهان و ماموری سردار طهماسب
جلایر از جناب نادری بمقابله خواتین و مقاتلهٔ اوشان بمشار الیه
بر مکان ستاها چون حشمت آل عباس ترقی کامل دریافت ناگاه چشم زخمی بدولت
ایشان رسید مفصل این مجمل آنکه شیخ صادق در امور خالصه شریفهٔ خاقانی غالب اوقات
تکالیف غیر امکانی با ایشان اظهار می‌نمود میر با تدبیر بکیفیت فسخ العزم همراه بیواسطه
فرموده بلحاظ ادب پادشاهی و مصلحت وقت با وجودی که او را نوخته و پرورش یافتهٔ شان
و نمک خویش میدانست هرگز نمیرنجانید و شور فراجش را بلطایف و مدارات باصلاح میرسانید
روزی شیخ مذکور شخصی را بدزدی متهم کرده در چند تعذیب ادبیر دخت و آن بیچاره فرصت
یافته خود را رسانیده در پناه خواتین فایز گردانید شیخ بر اطلاع آن جمعی از غلافت بر آمده جمعی را
باسترداد او بازدار سال داشت امیر روشن ضمیر مقتضای سمت حوصله و رفعت منش عاقبت اندیشی
فرموده در برابر شوخی و شنگی آنها حروف ملایم بلفظ آورده از غایت تمکین و سنگینی پا
از ادب پادشاهی بیرون نگذاشت لکن بعضی نوجوانان که از تلخی سخنان آنها بذرق
جان تیغ و نیزه ساخته مستعد پاداش و پرخاش بودند با این جرأت او که ترک طریق
حق نمک کرده بدان ارتکاب ننموده نیاورده بمقتضای ننگ بیدرنگ بتاریخ چهاردهم
ربیع الاول سنه یکهزار یکصد و پنجاه و هشت شیخ صادق و مع پسرش شیخ عاقل بضرب
شمشیر در خاک و خون کشیدند و همین موجب آشوب عظیم و فتنه قوی گردید هرچند که اکثر
همراهیان شیخ مقتول و بعضی محبوس گشتند لیکن پسر خورد او شیخ فاضل واقعه را مصحوب ساعی

مساعی مشروع در حضور نادری بیهوده گذشت و امیر دانا دل از راه مآل بینی بر وقوع این قضیه
خیلی رنجیده و مشیران دولت سنجیده تا تلافی شیخ را در شکنجه تنگ کشید و خود از سیاست
قهرمان نادری اندیشیده صاحبزاده محمد بهادر خان را در شکارپور طلبیده مردم مستورات
و مخدرات حرم عفت مع هردو صاحبزاده محمد مبارک خان و محمد فتح خان ارسال سمت چودی
والله آباد فرموده محمد بلاول خان را در شکارپور و عبدالله خان پسر خیر دین خان فیروزانی
و شیخ شاه محمد کهیری را در قلعه کیله با اسباب استقلال نشانیده مع شیخ سنبل خان کهیری و
بسیاری از دلاوران وفاکیش خواص خدم صداقت اندیش متوجه بدرخانه معلی گردید
و قبل از ورود ایلغار نادری که اخبار قتل شیخ صادق بعرض اشرف رسید سردار طهماسب
جلایر که در سلطنت نادری از اعظم امرا و عمده سرکرده ها بود بقشون از شمار افزون در
اواخر سنه صد بامور انتقام شیخ مذکور گشته از پای تخت خلافت باینطرف حرکت
ورزیده منزل بمنزل تاخته قریب شکارپور وارد گردید بلاول خان قوه مقاومت در خویش
ندیده مردم قبایل و اشیای ضروری برداشته قلعه شکارپور گذاشته بمکان سیتا میان
پولستان که از مضافات جیسلمیر است باتفاق خوانین باموری و سکان شکارپور رفته بیارامید
و سردار بعد ضبط محال شکارپور بصوب قلعه کیله انصراف عنان نموده افواج او که زیاده
از امواج بحار و جلد تر از صرصر بهار بودند بر سر قلعه تاخته محاصره فرمودند عبدالله خان بتقاضای
ادب با دنیاهی ملازمت سردار شتافت و سردار ناقدردان بلا تامل مشار الیه را محبس
انداخت غلام محمد خان اسبانی و شیخ شاه محمد باستحکام قلعه پرداخته تا آخر تکمیل

چهره شاهد حیات در مرآت نجات ندیده عورات خود را به تیغ کشیده یازده کس جوانان
سر باقیمانده بودند مسلح و مردانه از قلعه برآمده دلیرانه همت بلده چهتر روانه شدند سردار فی الفور
دسته افواج تنکار نیز به تعاقب ارسال داشت چون اعانت الهی و نصرت حامی و موید
دلیران نصرت توامان بوده چندی از آن ستم پیشه‌ها مغرور را از اسپ نبرد و دم شمشیر
به خاک هلاک افگنده مستعدان براه نیز رفتند و در کنف حفظ خدا جل و علا بسلامت در چهتر
پیوستند درین وقت میان خدایار خان فرزند خودش میان عطرخان را بخدمت سردار
فرستاده و بزبان مشارالیه پیغام داد که محمد بهاولخان ولیعهد امیر محمد صادق خان
مطاع و منقاد سرکار انگلیز است تعلقه چودری قلعه دیراور در تصرف دارد مدعیان او
در ملتان وغیره مستعد فتنه نشسته اند بهتر آنست که اول سردار قلعه دیراور را از دست اقتدار او
مستخلص گردانده داد خواهان را بداد رسانند بر طبق تحریض مشارالیه موکب سردار بطرف
دیره غازیخان در حرکت آمد و راول رای سنگه حسب الایمای مشارالیه بالاتفاق نواب
میرزا مومن خان از ملتان شتافته ملازمت سردار دریافت و مخدوم صاحب شیخ محمد راجو
صاحب دستار نوباوه بوستان کمال و شمع شبستان جلال حضرت مخدوم سید سلطان
حسینی الحسنی البخاری الاوچی قدس سره العزیز از سیت پور بعسکر سردار رسیده برفق
ترغیب میان عطرخان بر سواد استعداد سردار برافزود و عالیجاه نواب خان ستار گجر
ستانه از دیره نزد سردار رفاقت نشد و موید این امر گردید و ملکیان بالاتفاق ذمه بردار گشتند
و سردار را از دیره غازیخان متوقف ساخته براه الهآباد و چودری تحرک در زیده برنگان

بر مکان سنبیکا کیفیت کرده بطرف مغرب از دیراور واقع است چابکدستی آباد کنده
طرح استقلال افکندند چون قبل ازین صاحبزاده محمد بهاول خان بمجرد خبر ورود سردار
درسنگاربور از سر خرم پرستاران حرم را همراه برداشته اسباب و اثقال در راه بادر گذاشته
به قلعه دیکم پور عازم و محمد معروف خان بهادر خان و غیره را در قلعه دیراور نشانیده بود
درین زمان که این همه واقعه طلبان بهیئت مجموعی بر قلعه زور آوردند خوانین بتقاضای عاقبت بینی با
دقت بیوقت برسرشان تاخته قلاع عنصری آنها از تسلط سلاطین ارواح می پرداختند
در آنها باهستگی خریده بعد ایام موفور و فطا بر قلعه رسیده محاصره دایر گردیدند از جانبین در
زد و برد و ضرب و خورد دریغ نمیرفت مگر از متانت و رفعت قلعه و جلادت قلعگیان
گره از رشته کار نمیکشود محاصرین عاجز گشته قفای خجالت ساختند میان عطر خان
از همچنی نادم گردیده بکیده دیگر اندیشید تفصیلش آنکه موسی نامی قوم بد بخیه در اول
ملازم سرکار امیر محمد صادق خان بود بسببی از ایشان رنجیده بسرکار میان صاحب
خدایار خان تعلق گزیده الحال در رکاب میان عطر خان التزام داشت میان مشار الیه
در چشم نابرده سرمه طمع کشیده باو جایزه کرد که اندرون قلعه رفته بدیره محمد معروف
بگوید که امیر محمد صادق خان پیغام داده است اگر محمد معروف خان قلعه دیراور تفویض
گماشتگان سردار نماید فهو المرام والا پرده اوشان بر در خانه معلی باقی نمانده سابقا
از معامله شیخ صادق محبت امیر در رنگ دیگر است در صورت ندادن قلعه دیراور قسم عظیم
عاید نتواند شد هرگاه موسی مذکور بطور مقصود یعنی بالای قلعه رفته کلام میان عطر خان

لفظ بلفظ بلا کم و کاست ادا ساخت خوانین باور نداشتند و گفتند که اگر موسی مذکور بکلام الهی
قسم عهد کرده خواطر ایشان ایمن نماید در دادن قلعه دریغ نتواند رفت آن خدا ناشناس
بد سرانجام مصحف مجید برشته ایشان را نشان داد که او فرستاده امیر سابق الالقاب
است و پیغام مذکوره بلا تفاوت اظهار امیر است خداوند علیم شاهد است الحال ببابا محمد معروف
خان برگفته پیش اعتماد کرده برسالت همان موسی جانب میان عطر خان ابلاغ نمود که هر چند
امیر ما گفته فرستاده است لیکن اگر شما با ما عهد نمایند قلعه خواهیم داد و الا تا که ده سال
بگذرد دیر وای نداریم بنا علیه بحلف قرآن شریف برواد اطمینان ایشان برافزود
خوانین بضمانت قرآن مجید طمانیت گزیده بملازمت عواد بیرون خرامیدند اول بار
مخدوم شیخ را چو سر در گردیده سپس نواب جان نثار خان و میرزا مومن خان و دیوان حسین بیگ
را دیده در خیمه میان عطر خان که از نسبت دیره ها دیگر بقلعه نزدیکتر بود رسیدند
آن گرامی نسب ظالم مزاج بناموس آبای تاج اصلاً رعایت نفرموده محمد معروف
و رفقایش را پیش خود نشانید و خویش را تخلیف حلف انگشت نمای عالم گردانید
در صورت بقیه محصورین مضطر و سراسیمه گشته کلید قلعه تفویض ساخته خود ها را از مهلکه
رهانیده نزد اطفال و برادران شان که بر مکان ستانا از هر طرف گرد آمده فراهم بودند
رسانیدند مخدوم و نواب وغیره بعد اخذ قلعه دیوار و برج آن مسمار کرده راول رانیکه را
بکام دل که عین ناکامی از توان گفت فایز نموده جمعی از سپاه سلطان بحراست انجا
مقرر فرموده هر یک با مکنه خود شان معاودت کردند میان عطر خان باتفاق نگاشته

نگاشته و الا خویش پسر دار ذهن نشین ساخت که گرفتن تنکاریور و کشیله و قلعه دراور
تحصیل حاصل است خوانین داود پوتره بر موضع ستانها صحیح و سالم نشسته اند همینکه سردار
ازین دیار پشت میدهد آنها بیکبارگی همت اکنده ناموس را آورده بهر کس که در طریق
مرافقت سردار مصدر اقساسی گردیده است پاداش و پرخاش خواهند نمود و همین بعید از ناموس
سلطنت نادری است برین تقدیر اولی آنکه سردار بوضع جیادل خاک ستانها تاخته
کار تادیب خوانین بیکم تنبیه ساخته آید بعد ها سردار و میان عظیم خان بجمعیت ده هزار سوار
چیده خویش آنجا سپه بعبر ستانها ریخته و خود این هر دو شمشیر کینه آهیخته بجنگ درآویختند
محمد معروف خان و بهادر خان و کرم خان پسران حاجی خان کجشانی و میرنخان و شیر اخان
و اختیار خان هندانی و دیره محمد خان ولد میرنخان مسطور و غیره دلیران عرصه وغا
و شیران بیشه هیجا تقاضای غیرت عرض و ناموس دست از جان شسته اول اکثر حرمها
محترمه و مستورات عفیفه مطهره را جوهر ساخته در میدان مبارزت بمقابله قدم جلادت
افشرده و دست بسیوف خارا شکاف برده بکلی همت بشمشیر بازی و بندوق اندازی
مصروف داشتند محمد معروف و کرم خان بیشتر از همه نمایان مردی و مردانگی گشت باداد
اعانت الهی و زور بازوی شهامت مغلی افغانها انگشتند که بعد قطره زنی عرق سر و قیسها
درست کرده در مقاومت ایشان پا دار نده بست به بندوق و شمشیر گذارند اکثری از آنها
مقتول و بسیار مجروح و سرکردان تلال ریگستان و از تشنگی لب خشک دل طپان
برگشته بحسرت و عطش جان دادند و چندی با طهماس و بیان عظیم خان باد اهای خسته

و اعضای شکسته و جراحت‌ها بسته و عنان استقلال گسسته برجعت قهقری بجاو سنده
گردیدند معاودت امیر بخزبیت از دربخانه پادشاهی تبکاریو همراه عسکر
علی و شهادت ایشان امیر فرشته نظیر که در اصفهان بدربخانه معلی پیوست
هرچند که هوای وقت متغیر دید لیکن مقتضای عقل بالغ در خدمت ارکین خلافت انواع
لطایف الحیل بکار برده دامن خود را از معامله شیخ صادق پاک و صاف نموده نقشه
صحبت خود بیاراست . و در ایلغار روم مستلزم رکاب و مصدر همه جمیله خدمات
بلاحسا نبانده قسمی نقش جلادت و صداقت در پیشگاه بساط نادری مرتسم ساخت
رفت پادشاه جم جاه وجود محمود ایشان را اعتضاد سلطنت و قوام مملکت دانسته
و دوام حضور ایشان در معارک می انگاشت بنای دولت سلطانی بصلاح اوامر دیوانی
و مصالح ملکی سنجیده با میر محمد صادق فرمودند که تعلقه غزنین مع مضافات در جاگیر
ایشان از دربار مقدس مقرر نموده شد باید که امیر ایل خود را خانه کوچ در غزنین
آورده آباد شود و فی الواقع خود حضرت نادرشاه بهمت و شجاعت ایشان
یقین داشت از سخنان آن شهریار گیتی ستان است که من از روم تا هندوستان
دویدم و اصناف اقوام و ایلات در هر ملک دیدم لیکن ایل داود پوتره در عالم
مردی و تنبه دقیق زلی ثانی ندارند و الحق غزنین مکان خطرناک است هرآینه بندوبست
انجا بدون نشست تقسیم ایل امکان نداشت بنا علی هذا امیرزا عسکر علی برفاقت
ایشان مامور گردید که ایل داود پوتره کوچانیده بیاورد و امیر اورا همراه گرفته از اصفهان

از اصفهان بخیریت وارد شکارپور گشت فتح علی خان نایب سردار طهماسپ باستقبال
ایشان برآمد میانه صاحب خدایار خان معاملات ناخوشی را برده داده برای دیدن
ایشان در لوهری تشریف آورده بملاقات یکدیگر خورسند گشتند صاحبزاده محمد بهادر خان
و محمد مبارک خان و محمد فتح خان که بعد از مراجعت و انهزام سردار طهماسپ مع همگی خوانین
در تعلقه تانوی و چودری تشریف فرما شده محالات خود را معمور و آباد ساخته
بودند باصغای بشارت معاودت امیر نشاط سنج گشتند صاحبزاده اوسط و خورد والی
و صاحبزاده ارشد من بعد از وشان در شکارپور رسیده بحصول دولت ملازمت والد
بزرگوار خورشید اشتهار مشرف گردیدند امیر عالی گهر چون بر عقل صایب صاحبزاده
ولیعهد اعتماد کلی داشت روزی با ایشان خلوت نموده فرمود که ما را از جناب
نادری بدان رخصت کرده اند تا ایل خود را خانه کوچ بغزنین برم در صورت باید که
تو ای فرزند آنچه صلاح دانسته باشی بگوی صاحبزاده ساعتی تامل ساخته بالتماس
پرداخت که خوانین ایل از دست بندگان نادری اقسام تصادیع کشیده زن
و بچه ها خود را کشته و از آتش غم و غصه برشته اند هرگز دها جرئت از انملاک اختیار
نخواهند کرد معهذا هرگاه بغزنین رفتیم تدورهای وراه گریز برای ما نتواند ماند نحوی که
درباره ما از دربار شرف حکم رود بدون سپهر حمایت الهی هیچ چیز حایل نخواهد بود
برین تقدیر اصوب آن مینماید که شمشیر مجادله از نیام همت برآورده عسکر علی و غیره
مامورین سلطانی را از میان برداریم و پای تجلد در عرصه منافقت باستواری

بگذرانیم اگر بعد از آن کدام محاربه پیش آید ∴ مصرعه ∴ من و تیغ و میدان افراسیاب ∴
امیر جواب داد که والله ∴ مصرع ∴ صلاح ما همه آنست کان تراست صلاح ∴
مگر در سرکار رپورت لشکر بقدر مقابله عسکر علی موجود نیست لازم که آن فرزند بچودری و تانوی
رفته همه خوانین را باستمالت و دلدهی جریده بیارد و من رفتن شما را انبا برآوردن ایل
بزن و بچه ایشان شهرت داده تا باز آمدن شما بلبیت و لعل خواهم گذرانید مناسب
شیوه سعادتمندی آنکه یک لحظه در راه نیاسایی و شب و روز باستعجال راه بپیمایی
و خوانین را در طریق جانفشانی بخود متفق و یکدل نمایی و مثل باد صبا باشکر بهار باز آ
صاحبزاده انگشت قبول بر چشم داشته در وادی مقصوده فی الفور پای توجه گذاشت
و امیر عسکر علی تسلی داد که اینک محمد بهادل خان برای کوچانیدن ایل میرود هنگامی آیند
حسب الحکم معلی کار رسید میشویم و صاحبزاده در خیرپور و تانوی و لعل سوها انزاد ورود نموده
محمد معروف خان و بهادر خان را همراه برداشته در چودری و واپس آمده و دیره محمد خان
بر سواد جلادت و غیرت ایشان افزوده وا نمود که اگر چه جنگ نادرشاه کار نشستنی
لیکن حیف است که سردار ما در محکمه و مهلکه باشد و ما در آرام بگذرانیم ∴ مصرعه ∴ فلک را
سقف بشگافیم و طرح نو در اندازیم ∴ بگفته آنش خوانین را دل قوی شد و عرق
شجاعت در حرکت آمد جمیع خوانین عاربانی و کهرانی از چودری بعزیمت جلال و قتال
روانه گشتند صاحبزاده بحضور والد ماجد بر نگاشت که ما بتاریخ دهم ماه ربیع الاول
سنه یکهزار یکصد و پنجاه و نه پس جمیع از الله آباد نهضت نموده ایم انشاء الله تعالی

انشاء الله تعالی در عرصه هفت روز رسیده بملازمت عالی مستفید میشویم قاصد بتاریخ
سیزدهم شهر صفر وقت شام فایز و محوله دست و زبان رسانیده خاطر خورسند گردانید
و هنگام شب نوشته مخدومی شیخ را جوه نواب جان نثار بنام عسکر علی صدور یافت باین
مضمون که مبادا امیر محمد صادق خان باشما در خصوص طلبانیدن خواتین کهرانی خانه
کوچ مشتمل خلاف متضمن فریبی باشد لازم آنست که مطابقت مشار الیه گذاشته
بدلالت عقل هوشیار در امور کلی و جزوی بازرسی چون نوشته این نوع عمدگان که پا
از حد و رسم اجداد بیرون گذاشته قلمی ساخته بودند مطالعه مشار الیه در آمده همه شب
خوابش نبرد و در خیالات و قیاسات تا روز بسر کرد صبحی تدبیری سنجیده گلاب رای
نامی ملازم امیر که مهماندار او بود گفت که من امروز ضیافت امیر میکنم باید که شما اول با امیر
خبر کنی و هرگاه طعام تیار شود من اشاره کنم همه خواتین را طلبیده بیار و او در ظاهر
اجابت ساخت و چون خطوط تغیر و شوریدگی از پیشانی او بتفرس دریافت از دیره ش
که نزد هر سنگار پور در میان باغ بود اندرون قلعه شتافت و در خدمت امیر شنیده
و فهمیده خود را عرضداشت و من بعد که عسکر علی بر عکس قول کل سر اذا جاوز الاثنین
فشاع برفقای خود در معامله امیر مشاوره نمود و شیخ محمد زمیندار سنگار پور آشنای امیر
که نجو شاند در خدمت عسکر علی احضار روا داشت و مشار الیه او را یار و رازدار خویش
می پنداشت بر وغدغه عسکر علی مطلع شده پوست کنده با امیر ذهن نشین گردانید که توجه
امیر بدعوت عسکر علی منافی مصلحت هاست لهذا امیر ترسیده بمقتضای فراست و تیز فهمی

در احتیاط قلعه شکارپور پرداخت و زنهمینی بر طلا افتاد عسکر علی بوضوح این خبر روز چهارشنبه
چهاردهم شهر ربیع الاولی سن صدر وقت ظهر بجمعیت خود بر سر قلعه دویده از دروازه شیخ
افضل جلو ساخت خوانین مردانه تفنگ‌ها دلیرانه زده جنگ شیرانه نموده چپقلش آنها را
بزور شکستند تا نصف شب محاربه سخت بمیان آمد چون خوانین کهرانی و غیره در حضرت
امیر غیر معتبر و مردم راجوجه و پاچی وکهانه در را از اعاظم معتمدان او شان منظور بودند
درین اثنا طریق حق نمک گذاشته بعسکر علی اتفاق ساختند لشکرش برفاقت مشار الیهم
از طرف مغرب و شمال بقلعه درآمده هنگامه پیکار و بازار کارزار گرم نمودند خوانین شیردل
بجوشش حمیت جوشیده در کوشش نبرد دقیقه نامرعی نگذاشتند شاه محمد خان و رضا محمد خان
شنبوانی حسب الحکم امیر بقتل پستاران حرم اقدام ورزیدند و علیم الله خان پسر فاضل خان
گریخته در خانه مردم تهم پناه گرفت امیر صادق محمد خان زخم بندوق بمقتل خورده
بیفتاد و اسحاق نواره میر و سه قادر و دنبه دار و دغه اصطبل نقد جان نثار در مقدم ولی نعمت
نثار ساختند میر محمد خان چودهانی و سماره خان و عظمت خان کهرانی و الهیار خان بشرف
شهادت چشیدند فتح خان پسر شریف خان کهرانی زخم قوی در ساق پا برداشت
و غنی محمد خان و جعفر خان و رستم خان و خوشحال خان اسپنانی و حرمت خان و شاه محمد خان
شنبوانی خواستند که از دروازه شرقی برآیند هر چند که زور کردند قفل در نشد فتح خان
بر وید بعجز ایشان بر زبان راند که اگر او را تا بدروازه رسانند مشار الیه در قلعه بهر طور
خواهد گشاد بنابران او را به دوش گرفته به در قلعه رسیدند مشار الیه بیکدست در را از زمین

از زمین فراگرفته از مارعملی بیرون نهاد و بقیة السیف صبحی روز خمیس از قلعه برآمده راه عافیت
سپر کردند اگرچه شرح این واقعه در اکناف آفاق انتشار یافته و خوانین نیز اخبار مجادله
با این روآب دریا سروده شنفته‌اند لیکن بتقاضای شجاعت و حق نمک بجلدی از معابر
گذشته پیشین روز خمیس در شکارپور بعسکر علی آویخته دریای خون بر خاک ریختند صاحبزاده
سلیمان و محمد معروف کوه شکن و دو دیره محمد خان شیرافگن در معرکه جلادت نمود از قیامت
برانگیختند عسکر علی و همراهیانش آنچه باقی ماندند بگریختند پس صاحبزاده سکندر شکوه
موسی شرفنامه + نشان جست کان سرور نیک پی + کجا خوابگه دارد از خون وحی
هرگاه در فضای عمارت خاصه خویش رسید + ــ + تن مرزبان دید در خاک
خون + کلاه سروری همی سرنگون + بسیار ازین واقعه خسته خاطر گشته فرمود
تا شهر شکارپور غارت نمایند و از مردم باجی و دابوچه و کهانه را هرکرا یابند قتل فرمایند
صاحبزاده محمد مبارک هم زخمی داشت حکم شد که تدارک مرهم و مالش برای ایشان بعمل آید
جسم مطهر امیر را غسل داده و باقسام روایح معطر و بانواع فوایح معنبره ساخته با جسد
دیگر شهدای علیا علیهم الرحمت در ظاهر شکارپور مدفون نموده از جوش خون بتقدیر
جوانان روز جمعه بر سر قلعچه طهماسب که متصل شکارپور واقع است تاخته ساخت آنرا
از وجود عسکر علی و طهماسب باز پرداختند گویند هر دو گوش سردار طهماسب درین
جنگ بضرب شمشیر از بن منقطع شده بود راوی دیگر بیان کرد که گوشها سردار در روز
جنگ سنتا بریده بود بعد فراغت ازین مهم صلاح نوائین بمقتضای حزم بران مقتضی

شد که جمع شکارپور از دل افکنده بیکسوی در تعلقه چودرنی و تانوی طرح اقامت انداخته
و قطاع دیگر در آن ضلع مسخر کرده ضمیمهٔ اضلاع سابقه ساخته آید برین بنای همگی اشیا
و اسباب و متوسلان و متعلقان همراه گرفته عازم اخید و گشتند بسر شهداد بلوچ داوکی
از مکان لهری لشکر کشیده مع علی خان افغان حاکم سیوی و در تعاقب ایشان پرداخت خجسته
خوانین بنصرت آیین انعطاف عنان انتهاض نموده بیک حمله صعب روی شکسته کثیر
برادران و همراهیانش را کشته و بعضی را دست بر کتف شان بسته و اسپان و شتران و نقاره
شان بغنیمت گرفته بفیروزی و ارجمندی از دریا گذشتند مخدوم شیخ رجو و نواب
جان نثار خان و زمینداران نهرسده را ایشان گردیده بانسداد معابر و ضبط کشتی ها
اهتمام ورزیدند سبازران فتح مند قسمی مراسم استعداد نمودند و از سر شجاعت اظهار
جلادت فرمودند که پای استقلال شان از جا رفت خوانین در رکاب صاحبزاده
بهورمی و روزبهی در تعلقه الله آباد و چودری و تانوی نزول اجلال ساخته بنشاط و شادمانی
پرداختند و چون خوانین این سلسلهٔ علیه کلهم در عهد امیر محمد صادق خان علیه الغفران
ممنون تلافی و قدردانی ایشان گشته بدست توسل دامن نوازش ایشان محکم میگرفتند
و احسان ایشان در هر کار روبا سرمایه نشاط و غمگسار ایشان بود در حصول غنایم غیر مترقبه
بر مواد امتنان شان برافزود در همه بصدق دل و صفای باطن سلام و تسلیم امارت
با ایشان نموده زیاده از سابق رتبهٔ انقیاد ایشان در گردن جان پذیرفتند
و در عصر مهاراجه کورال از حضیض ذلت بمعهدهٔ مختاری برآمده باوج عزت نیابت

نیابت ملتان از خدمت نواب معین الدوله خلف ارشد نواب وزیر اعظم قمرالدین خان
سربلندی یافت ذکر درآمدن مهاراجه از راه کچهی بجنگ نواب جان نثار خان
و رفاقت نمودن ایشان بمشار الیه و مروّت کردن مهاراجه درباره
ایشان و ترقی دولت خوانین و بنای شهر بهاولپور و غیره مصالح
در حیات میر محمد بهاول خان اول بعد از آنکه مهاراجه نواب شهنواز خان
عزت حیات الله خان را بظاهر ملتان در معرکه کشته بفتح و اقتدار متصرف گشت
مناقب شرف نسب علو همم امیر محمد بهاول خان شنیده بمقتضای فراست و خردمندی
سنجید که اگر رابطه مخالصت و پیوند صداقت با ایشان مربوط و مضبوط ساخته آید مفید
مصلحتها است لهذا به تنظیم سلک وداد و استحکام اساس اتحاد پرداخته بارسال خطوط
اخلاص آمای و وکلای دانا مبانی دوستی را موکد ساخت و بحکم رعایت علاقه که بسمت
لاهور بخدمت منیب خویش عزیمت نمود نواب جان نثار خان درین عرصه از قالب
اطاعت بادشاهی برآمده باغوای مخدوم شیخ راجو در تعلقه سیت پور لوای عصیان
برافراخت مهاراجه از حضور نواب معین الدوله مامور گشت که از لاهور براه قصور و خطه
منوره پاکپتن و پتن فرید خان لکهویره عازم تادیب او گردید وکیل هوشمند قبل از
خود بخدمت امیر ارسال داشت که ایشان را چنانکه باید در مسلک اتحاد آورده دست مواخات
ورزیده و از وجه مساعده بدانچه مناسب نمود در خدمت امیر رسانید هرگاه مهاراجه بحدود
خیرپور و تانوی گذشت امیر مع همگی خوانین بملاقاتش خورسند شده برطبق آرزو

مشار الیه در طریق موافقت و معاودت بمعنانی موسی الیه متوجه گشتند موکب ایشان بالاتفاق
مهاراجه بر مکان بهتر فرو کشش کرده قلعه خان بیله و دیگر و تسخیر فرمودند مهاراجه قلعه مذکوره
مع مضافات با ایشان ارزانی ساخت نواب جان نثار خان هشت روز در مقابله ایشان
مقاومت داشت در آخر وقت شب خیمه ها و دیره و اسباب گذاشته بر کنار دریای چناب گذرا
گذاشته رو بفرار نهاد و این بخت آشنایان از دریا گذشته غنیمت فراوان بدست آوردند
مهاراجه وصول این فتح از دست همت ایشان دانسته مراسم هر نوع مدارات با ایشان می ساخت
چون در شهر خیرپور اول بسبب کثرت سیلاب و طغیان آب بسکان مکان آسیبی میرسید امیر محمد
بهادر خان که برفاقت خداوند نصیر بیگی همتش مصروف رفاه رعایا و آسایش اهل و دست بیابی
و دیره محمد معروف خان بجای شهر خیرپور شهری که الحال در سایه دولت بندگان خداوندی
عالم پناهی ابدالاباد و آباد باد عمارت فرمودند و از سر عنایت بتعلیم خان عربانی مرحوم شهر
کوتهه برای مشار الیه بسمت شرقی خیرپور متوجه امیر فیروز بخت بنا گردید و همان الاسیر او را
بلقب میر منجمله پسران افغان خجسته شهر حاصل پور باشفاق ایشان بنام حاصل خان کهرانی
که فوق از اجداد در طریق صداقت و نیاز از امثال ایشان اختصاص تعمیر فرمودند و باج خراج
سرکار را بین بهسته شهر تقرر گرفت اگرچه سید ملا علی و طبیب خان و طالب خان پسران
و دیره جانی و کرم خان کشانی و دیره محمد خان و رستم خان و لاران امیر خان و شهباز خان
خلف اسمعیل خان مندانی در متعلقه خیرپور حسب الحکم جوار امیر محمد بهادر خان مشخص گردید
لیکن فوقیت و فضیلت از همه جهت در امور مالی و ملکی و جهه در رصد حاصل نوازش جناب

جناب امیر برای دودیره محمد معروف را سفیدریش و کلان‌تر از خود ها متصور داشته از محابای
رد تجاوز نمیکردند و حاصل سایر و محصول تعلقه بسرکار رسیداوند و در ظهور فساد طبیعت
و سوء طویت بهادرخان هالانی و هشیارخان و دودیره محمدخان
و شهبازخان سندهانی و برداشتن صاحبزاده محمد مبارک خان را
بمقابله امیر و تعمیر شهر کهاول پور در حقیقت خونین هر قوم مردم
کج اندام بدسرانجام که سرشت آنها باب نفاق تخمیر یافته بنیه را تخم طلب بوده مستعد تلاشها
دست‌اویز بیباشند و در وقت بهم رسیدن حجتی آب جوهر خود را رایگان بر خاک مذلت ریخته
ره در خسار سلامت نباختن شامت منجر شد بنیه این تقریر و منشا این تمهید احوال دودیره
محمدخان و بهادرخان و هشیارخان وغیره خوانین کهرانی است که بعد تفریق تعلقات
شهر قیه از نسبت دودیره محمد معروف حسد برده و تخم رشک در سینه پرورده در خدمت
صاحبزاده فرخنده نسل خجسته خصال محمد مبارکخان تبادیلات بی معنی انسب و منافات الاینبغی کار پرورش
ساخته ذات تقدس منزل ایشان را مصداق شعر نور العین وقت .:. فرد .:. یار دلم شکسته است
دوست ولی نترسیم از رقیب پاشمشیر ان چه صفت کنم باز جوشش هر بیتی .:. از مطاوعت
امیر و متابعت برادر ولی نعمت منحرف ساخته در مقابله او شان نخالی برداشته و دودیره
بکهابلوچ بشکار آراستند از لطایف امیر محمد بهاول خان بصلاح دودیره محمد معروف در پیش
قایم خان و حاصل خان در بعل سوها نرا فروکش فرمود چند روز گفتگوی کشمکش میان بود
در آخر آرای مشیران سرکار امیر بدان اقتضا نمود که ذات جمیل الصفات محمد مبارکخان

مجمع حیا و حسنات و منبع عواطف و کمالات است اوشان را بیک صلح طلبیده شود تا شور
بختان فساد انگیز نادم و پشیمان گشته انهزام پذیرند و در ورطهٔ نکبت و مذمت غوطه‌ها فروگیرند
پس بر وفق اشارهٔ ایشان شیخ بهار خان کهیری رفته محمد مبارک خان را از قتل برادر کلان
به پیغام توجه شرفیاب نمود و آن نیک جوهر والاگهر از فرط خلوص و ادب * مثنوی *
ز ادب پر نور گشته است این فلک * وز ادب معصوم و پاک آمد ملک * بصفای
سینهٔ بی‌کینه توجه فرموده بادراک نعمت مجالست برادر رشید مجید مستفید گردید [illegible]
شیشهٔ فریب و هنگامهٔ آن نادانان بسنگ حیرت رسید پس علیمراد خان برادر فاضلخان
پسر سنجر خان را بجانی برگرفته بالاتفاق بلاول خان خیرزانی از قطعات شهر قریهٔ بهرت
ورزیده بلاول خان بر مکان کهوندی که تل زرک ویران افتاده بود و زمین حوالی آنجا
نهایت قابل زراعت میشود محل اقامت گشاد و همین توجه مشار الیه ویرانی آنجا رو بآبادی
نهاد و اختیار خان بیک اسپ چکر و یک آدم خدمتگار که عبدالسبحان نام داشت
در آبای او بکسب معاش دشوی سرکشی مشهور اند توسل بلاول خان اختیار کرده قصور
زمین بکنیم جبلایر در وجه جاگیر ملازمی گرفته بعد مرور ایام بیک گونه حرفت مقتضای
ترک حق نمک در غصب اقطاع ولی نعمت خود یعنی محمد بلاول خان کوشیده تدبیر توفیر
مال و منال پرداخت و منه مو خان ولد اسلام خان بن رستم خان بن بیبر نکهان نیز از توافقت
اختیار خان تعلق بلاول خان متصرف ساخت محمد علیمراد خان در دیوره تردد انشسته
شهری بر لب دیوره ترتیب داد که تنزیده علیمراد خان معروف است بهادر خان باقتضای

باقتضای این خان عالیشان بنفر سید محمد باچهی و جام بده و هر رابطه دوستی مربوط ساخته

و بیک قسم حیله در اغماض خان مشار الیه بر بنیاد شکوه تصرف اندوخته شهر بهادرپور

بنا گذاشت و شهباز خان بتقویت خان موصوف زمین دو جهلا را از امام دین خان دهر زمیندار

باقرپور در لباس مصادقت ستانده و چند روز بسلوک گذرانده باهستگی بر سواد جمعیت قروه

کهری شهباز پور را اساس انداخت و دو دیره محمد خان نبیره داد خان مشار الیه از کبیر خان دهر

متملک پرگنه لنهوا این زمین چند جهلا گرفته شد از که تمام متعلقه و سیوه بقبض خویش نیز گرفته

شهر محمد پور آباد کرد و هم حاصل خان و قابل خان کهرانی بنابر شور طبع از امیر محمد بهادر خان

رنجیده کوچیده بعلیمراد خان ملازمی گزیده بر طرف مشرق ترنده علیمراد خان آرمیده

ناله کلان حداث کردند ابتنی بر بنیاد که بهادر خان ثالث در خدمت خان معزی الیه

نقش صحبت ایشان واژگون نشانیده طبیعت خان از ایشان شور آمیده فلهذا

مشار الیها کوچیده بار بسمت جلپور معاودت نمودند و شاه محمد و رضا محمد شهوانی

نیز از اوضاع علیمراد خان رنجیده بسمت شرقی موضع شدانی شهری بسته سید پور نام نهاد

و هم درین اوقات دو دیره محمد معروف و رئیس قایم خان تنازع لفظی باهم آشفته

با یکدیگر جنگیده و رئیس مذکور رنجیده بتعلقات عربیه روان گشت امیر عالی گهر ظهور این

امر از مشار الیها ناپسندیده دو دیره قوم را لفظ زا مارت فهمانیده باد سنجیده معتبران

فرستاده رئیس قایم خان را طلبیده بجایش قایم نمودند و از دید اوضاع و حرکات

ناملایم ایشان صلاح سراپا فلاح امیر عالی نسب تقاضای آن فرمود که شهری علیحده

هرچند که مقر امارت شاید و مسندگاه ریاست را باید بتر ترتیب شایسته اساس نگذاشته
شود ابتدا محمد پناه کهرانی را از کاخ مشارالیه بطرزی خیزانده از کوشک سید السادات مصدر
البرکات مظهر کمال جلال مخدوم سید راجو قتال حسینی الحسنی الاوچی بطرف گوشه مغرب
و جنوب نشانده خود بفرخی و همایونی در ساعت مختار منجمان ثقات بجای کاخ او شهر
بهاول پور بطرزی بی نظیر تعمیر نمودند بمساعدت توفیق الهی در اقرب اوقات شهری وسیع
بعمارات رفیع ترتیب یافت و خان نو در شهر نو بحصول فتوحات تو بتو و وصول مسرات
نو بنو تنها بشادمانی و کامرانی اشتغال ورزید و من جمله ملالی بخاطر امیر رسید درین زمنه
دبیره محمد معروف برتبه وزارت امیر مستفیض ملتمس گردید که در میان چولستان چاه
آب خوشگوار مهیا شد مردم باریچه بران نشسته متصدی ایذاء خلایق میشوند اگر انها را
اندفاع نموده قلعه منیع بر انجا ساخته آید صلاح دولت است امیر ذیشان اقبال توامان
عنان موکب عزیمت بدان سمت معطوف داشته قدم سعادت بدان سرزمین گذاشته
موضع پسندیده برگزیده تدبیر شگرف بصرف مبالغ کثیر در تعمیر قلعه سنگین و متین پرداختند
در ایام معدوده قلعه مذکور بتمام صلابت و متانت تیار نموده بموجگره موسوم ساختند
کفار باریچه از صولت دولت امیر چون ابلیس از قول لاحول معدوم گردیدند و امیر از راه
اهل پروری و پرورده نوازی نصف حاصل زکوة رهگذر که بود دبیره محمد معروف ارزانی
نموده متصدیان سرکار را ارشاد فرمودند که نصف حاصل بود نگاه داشته نصف ثانی
و داخل سرکار مهیا داشته باشند درین اوان قادر و نیه خان خلف کهنه خان بن بهادر خان

بهادرخان فیروزانی از انجهان بسرای جاودانی شتافت احمدخان پسرش با شهر احمدپور
کهنه که حال ویران افتاده است مشتمل بر کلبه‌ها شده و فی خانه چند بنا ساخت و امیر
عالیجاه بر مکان پسرائی که در اصل یکجا آب شیرین داشت و مردم بالا را بران می‌نشستند
بکار برد و ازان امر نمود تا ناله از دریا گهاره احداث کرده بر سرزمین مسطوره گذرانیده بخانوا
مسمی ساخته و زکثیر آبادی زراعت پرداختند و رعایا را چه کو زل مشار الیه اقتضای یکتای
تعلقه آدم و ازین سبیل استمرار بر ایشان جایز داشته ایشان ناله بهاولواه در سرزمین
کنده بمعموری پرگنه و رفاه رعایا توجه برگماشت و حضرت امیر خلق را که ودایع بدایع
آفریدگار اند بانعام و احسان بار انده وه از خواطر شان برداشت و در سن یکهزار یکصد و شصت
و سه بدرد هر بند اعضا که آنرا وجع مفاصل خوانند در جوار رحمت ایزدی پیوست گویند
بعضی بدخواهان در باره اوشان تعویذات جادو و سحر بکار برده بودند شاهنامه
فردوسی برفت و سرآمد ورا روزگار + همه رنج او ماند ازو یادگار + جهانا مپرور
چو خواهی درود + چو می بدروی پروریدن چه سود + برآری یکی را بچرخ بلند +
سپاریش ناگه بخاک نژند + در تاریخ آن امیر پاک تصویر اینمصرع نیکو گفته اند
دُرّ من قال بارحمت ایزدی به پیوست + محمد مبارک خان بعد تدفین و تکفین آن مرحوم
در ظاهر دار السرور بهاولپور تدفین جسم مبارکش پرداخته بر حسب اقتضای مصلحت
اعیان و ارکان آن جهان حشمت و اقتدار را برحمت عمیم نعما سپرده چون خلفی که خلیفه
اوشان تواند شد نداشتند در صورت ایشان بحکم ضرورت بسایه چتر حمایت و عنایت

ایشان بر چار بالش دولت فرمانداری و وساده عظمت و کامکاری برآمده در انتظام
سررشته دین و دولت و ملت و سلسلهٔ ملک توجه فرمودند عواید برادری و ارکان ایل خاصه بمهد بیعت
و لیطاق اطاعت بدوش جان گرفتند امرای قرب جوار بدستور خان مغفور بنای دوستی
در خدمت ایشان مجدد و مستحکم گذاشتند مهاراجه کوپال هم موافق راه و رسم قدیم ریاض
موالات و فیض صحبت سابقه را با بنیاد مصافات و موافقت لاحقه نضارت کامل
داده سفیران نامور بحضور خانصاحب فریدون فر همایون گهر فرستاده بادای
رسوم تعزیت خان علیه الغفران و تجدید بنیان اخلاص بالغ عنوان پرداخت

در فتح قلعه مروت و دیره محمد معروف که در عالم انقیاد برسوخ ارادت
باوصاف راستی و درستکاری موصوف بود و بشرف پایه وزارت عز امتیاز داشت
در خدمت امیر محمد مبارکخان گذارش ساخت که قلعه مروت تعلق بممالک بادشاهی
دارد و خیلی بمکان قلب و مستحکم است مردم ناریخچه در آن متصرف و در صدد تقصیر قلوب الله
مساعی میباشند غیرت اسلام و صلاح ملک داری بر آن می آرد که عساکر وافر
فراهم آورده تسخیر قلعه مروت نموده آید فلهذا باجتماع ایلات و قشونات حکم
مبرم النفاذ بخشیده در اندک زمان لشکری انبوه بخدمت امیر فراز رسید امیر موید
من السماء و موفق من عند الله خود بذات متوجه گردیده در خیرپور فرودکش فرمود
و عساکر را بسرکردگی محمد معروف خان و ریش قایم خان و دوست محمد میر ملا علی
و حاصل خان کهرانی بتسخیر قلعه مامور نمود هرگاه لشکر اسلام و ردی هر قافله اسلام دین

دین برافراخت قلعگیان بکوشش تهور سوار و پیاده برآمده در مقابل ایشان صف کشیده
بر بعضی شترسواران سرکار که از عقب اردوی می آمدند حمله آوردند مبارزان فیروزمند
انعطاف عنان ساخته بیکبارگی رکاب برآنها ریخته از ضرب بندوق و دستبرد
شمشیر خون بسیاری از کفار و شتران و سپاهیان شان بخاک آمیخته تا در قلعه برآنها آویخته
دمار از روزگار شان برانگیختند بقیه السیف نعره الامان برآورده بدامان ایشان استمساک
ورزیده بعد حصول نوید سلامت اندکی از آنها در بیرون قلعه طرح اقامت انداخته
چندی بسمت اوطان رجعت پرداختند قلعه استوار در قبضه اقتدار ایشان مفوض گشت
خوانین بعد تحصیل فتح فرده مبارک بحضور امیر عرضداشتند و بهمین اوقات زمین پکهری
که الحال شکارگاه خاصه بندگان خدایگانی است و موضع مدواله از زمینداران نهر
و بیت دو مان از مخدوم شیخ راجو نبر خریده آباد سرسبز نمودند چون بامداد جانبخش
جهان افروز ستاره اقبال خان نجم المثال بر افق جاه و جلال نور روز افزون بتافت
نظر بر رفاه ایل باقطاع شمالی دار السرور بهاولپور تشریف ارزانی نموده
اکثر مواضع بحسب مناسبت مردم برادری و ایل تفریق و غابیت ساخته خود بدولت
در شهر بهشت لکهویره که رونق بخشیده شهر مبارکپور بنام سامی و نام نامی آنحضرت
بنا گردید در بیان آمدن سردار جهانخان بدرگاه سلطنت از نادرشاه
با حمدشاه درانی انتقال یافت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج حسب سعایت
و تحریص نواب علی محمد خاکوانی مشاجره سردار جهانخان درانی و فلدکی از حساب

اوشان مامور شده باراده ناصواب شیلرفت وارد دیره غازیخان گردید نواب
جان نثار خان از ملتان بملاقات او مسرور گشته از راه حدت بنا فی الضمیر شش
اطلاع گرفته مقتضای رابطه مصادقت که در حضرت امیر جنت مکانی مجدد و موکد
نموده بود در ایمای برگشت خاطر مغفرت نشان اد اصلاح فرمود که برابر با توسے
فراهم گشته نشسته شود لیکن سردار بایلغار مع جان نثار خان وارد چچ سیتر گردید
داکثر ایل بسرداری سمت چول تحرک ورزیدند صلاح قاطع بران انتهنا گزید که قبایل
بجای محفوظ مثل قلعه موجگهر وغیره نشانیده باز یکجی مراجعت فرموده آید از تالوی تا نهضت
نموده بموجگهر رونق بخشید محمد معروف خان که دران هنگام بقلعه مروت بابیان
وکهرابیان دو قلعه مردوسمی به بویره تازه تیار ساخته در آنها فرود گشتن داشتند پروانه ها
عالیه بنامی آنها اصدار یافت که فلان تاریخ قبایل سپاهینده بابا از سعادد خیرپور
شده بنای ملک سردار خواهم ساخت موافق میعاد شما بر سر سرکرده تمام ایل
که درمیان قلاع نشستند بخیرپور وارد شوند سرکرده ها بعرض رسانیدند که داودپوتره ها از فرار
ناگهانی بعضی بقلاع و اکثر در چولستان پراگنده گشته اند تا یکجا شدن آنها در روانگی
ماکه بعرض مکرر توانیم نمود در حرکت سواری دولت حضور مهلت نگردد بعد اجتماع عساکر
هر سه سرکرده فایز خیرپور شده عوض نخباب حضرت خلد آشیانی معتبر آنها در چولی راه
خلا ساخته بود بعد از سه روز بخدمت امیر جنت منزلت رسید مجرد اطلاع آنجناب
چند پیر رادکی لگا انصیانت و حفاظت قبایل گذشته بقدر سه هزار لشکر چیده جرار

و چهار فیل احمد خان و بلاول خان فیروزانی و دو دیره دار محمد خان و نور محمد خان سدوزائی
و ملا علی و ملا طیب خوانین حسنانی و رحیمانی وغیره همراه برداشته بخیرپور نزول دولت
فرمودند لکن همرکوکان از اختلاف سپاه و بعد انتظار سبنبت پاس و ارسال پروانه فلاح نزد کوه
شدند و سردار پس از ورود به بهاولپور بطرز فرار خوانین خود در بهاولپور ملکشت ورزیده
هشت هزار سوار کارگذار بواسطه چپاو ایلغار بخیرپور وغیره حدود شرقیه ارسال داشته بود
و ناگاه آن خون گرفته ها را برابر کهنباله که طرف مغرب یک کروه از خیرپور میشود بلشکر نواب
خان رضوان مکان اتفاق مقابله افتاد بعد چپقلش سخت و حمله ها صعب لشکر
سردار فرار یافت خوانین مقدار ده کروه کامل تا نعل سوها سر تعاقب کرده از اوبر ایشان
و کوشش دریغ نکردند بعد حصول فتح و معاودت منصورین بخیرپور صلاح والا اقتضا
بران نمود که بنابر داب پادشاهی وکیل بخدمت سردار فرستاده خود بلوچکپور معاودت
فرمودند و سردار که از هزیمت لشکر در کار روزگار متامل و متردد بود رسیدن وکیل
فوز عظیم دانسته تمهید بنای مصالحه پرداخته از بهاولپور مراجع و برابر فتحپور از دریای
کهاره گذشته براه ملتان و خراسان بسال هشتاد و دو ملی روان گشت و ولادت
همایون و دخول سعادت مشحون بندگان تعالی متعالی حضرت خاص
خدایگانی محمد بهاوالدین خان عباسی دام الله و ضاعف حشمت
اجلاله و عم نواله با کبت عمر روز افزون وقت سعادت مشحون ارادت
بیچون الهی عز اسمه از بدو ابداع و بنای ... مشحون بران مقتضی که بر فلکی از افلاک

یکی از کواکب تخصیص جسته و هر اقلیم از اقالیم سبعه به هر یک از آن کواکب تعلق پذیرفته
سعادت و معموری آن به تأثیرش متعلق گشته علی هذا القیاس هر صنفی از اصناف مخلوقات
و هر قوم از اقوام بنی نوع انسان که ذات مجمع فیوضات سلطان سپهسالار در میان آن
حکم نیر اعظم دارد خداوند عالمیان هرگاه خواهد که قسمی را از اقسام بنی آدم بشرف امتیاز
در عالم مباهات بخشد اول در میان شان سلطانی و یا امیری رشید مقبول تا بیمن افضال
و کمال توفیقات اقبال آفرینند تا بمجرد طلوع ستاره طالعش ظلمت رویداد شان
به روشنی جمعیت و ارجمندی تبدل گزیند مصداق این سیاق بدایع اقبال بندگان نوابی است
که معاش خواتین عباسی قبل از تولد مبارک ایشان منغص بانواع در آمد چون عنایت
الهی تعالی شأنه اقتضای آن فرمود که آستانه آل عباس مثل خلفای رشیدین مجدداً
مرجع و مساس نواحی عالمین گردد با مداد کامله و سعادت شامله او بیست هفتم ماه صفر المظفر
سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش روز چهارشنبه آخرین که اولین روز سال سعادت
فرخنده ترین ایام سر فصل دولت و افادت عبارت از وست مطابق بیست چهارم
ماه اردی بهشت جلالی شمسی در اسعد و اعلی اوقات در احسن اسنی ساعات که نظار کواکب
مساعد و مطابق و آثار افلاک موید و موافق بود در کاشانه گنبد آشیانه میان صاحب
فرشته سیر مکارم منصور میرزا ده میان فتح محمد خان هنگام برج صبح صادق که صبح عید
سعید فرخی توان گفت این گوهر دریای نوال و خورشید افق کمال در درج عظمت
و مهتاب برج میمنت بطالع حمل که نیر اعظم از بیت الشرف بیست و یک درجه طی نموده بود

نموده بود این ماه بختیاری طلوع تولد فرموده کوکب بخت مجسم بعالم وجود توجه فرمود
و با عقل اول بنظام جهان درین قالب ظهور نمود چون دران زمان فرخی توامان انظار
و آثار سبعه سیاره بکمال سعادت و همایونی شامل بود چنانکه در متن زایچه

سمت تسطیر یافت بهند انجمن دقیقه شناس و حکمای میمنت اقتباس قران جنا
کواکب را که در بیوت موافق بدین طریق باشد اتفاق قمریه خوانند یعنی مولودی که در

طالع مولودش این نوع سیّاره بتقسیم واقع شوند صاحب تخت و افسر گردد بنازم
بامداد الهی که خداوند نعمت با سعادت ازل و ابد حاصل دارد ❊ بیت ❊ در احکام
هفت اختر آمد پدید ❊ که دنیا بدو داده خواهد کلید ❊ انشاء الله تعالی صاحب
این طالع همیشه در سایه افسر اقبال باشد و از بدو ابتسام صبح دولت هر قدر که در عمر
ابد اتصال ایشان ترقی شود قوه بخت هر روز متضاعف ماند و مریخ که در یازدهم
بدلو آمده بعون عنایت الهی سر مهمّی و مشکلی که پیش آید اگر چه در بادی النظر از قبیل مشاکل
نماید لیکن بامداد مؤیّد متعال شکرگذاری اقبال بآسانی انصرام پذیرد و عواقب امور
بخیر و خوبی حسن فرجام گیرد و در خرید جواهر خصوص لعل و یاقوت توجه تام مصروف
باشد و هر گونه اشیای سرخ بر طبع عالی مطبوع آید و در سر درد انتفاع افزاید
و چیزی که نحس نماید فی الفور در حضور ایشان سعادت گراید و سپاهیان و شتران محبت
باشد و خزاین ایشان از طلا و نقره معمور و خاطر ایشان مسرور ماند و زحل که در نهم
بقوس وارد شده اکثر دشمنان بشاره چشم و حکایات حکمت آمیز محو و خراب
شوند و در مجادله آنها انتفاع ملکی و ملکی با ایشان شود و از مشترب اگرچه گاه گاه
انتظار گذرد لیکن ترقی اقبال و ازدیاد جاه و جلال از منصوب بحصول رسد و چهار ستاره
که در طالع آمده اند قوه غضبی بر طبع شریف مستولی بود اما آب رحمت و صلاح زود
مواد غضبان را تسکین بخشند و از مخدرات حرم عفت و صاحبزادگان خاطر مبارک
کشیده بود و از سوار شدن اسپ در یا و در همه جا خطر ماند و از تنها کم و از صفرا در اول و از ریح

ریح در سن کهول تقصیر دارد و جری و سریع الحرکات و مخنث کش بود و اگر در تخیل باشد
و در پهلوی راست بریکجا از ضربه چوب خواه سواری نشانی رسیده بود و بتاثیر دو قوس ع
زهره و مشتری و ثالث صاحب هنر و هنرپسند و جوهرشناس شود و از برادران
تنفر ورزد و در آن‌که در ششم است توجه خاطر عالی بخواتین و بر نیاید و انحراف التفات
بجلدی فرماید الحاصل بمساعدت طالع از قدوم ارجمندی فردوس عشرت عالم بهشت سیر
و شد نشئت جهان بفرحت و عشرت تبدیل یافت صدای تهنیت و ندای مبارک باد
در گنبد هفت طاق سپهر سامع افروز و بلند گردید و نوید سراپا امید این بشارت ورود مولود مسعود
عاقبت محمود در خدمت انور کیوان مکان رضوان آشیان محمد مبارکخان بعرض رسید
آنحضرت که فرزند صلبی نداشت ولادت این نجابت بیدار در خانه برادر حقیقی از یاوری
و بیداری بخت خویش دیده شکرانه ما فوق طاقت بشری بجا آورده ابواب احسان
خیرات کثیره و عطیات خطیره بطایفه مساکین فقرا و جماعه درویشان صغار بشکر
این عطیهٔ سنیه و نعمت بهیه باثبات پرداخت مورخان هوشمند تواریخ عده مضامین
بلند گذارش گردید بعبارات ارجمند بهره‌مند گشتند مصنف این الفاظ در اثنای
تصنیف تاریخ ولادت همایون عالی که معروض صدر گشته گویا از عالم الهام است

لمصنفه
چو از برج سعادت اختر سعد * درخشان گشت بر فیروزه گون طاس
تاریخ سعیدش فکر کردم * سروشم گفت نجیب آل عباس *

و هنوز نصف
ساعت از آن روز فیروز بر آمده باشد که شتر سواری از جانب مغرب دار بود و خبر ارتحال

میان خدایار خان کلهوره رسانیده خواطر را از انتظار رهانید اینجسیم اقتدار گردون
وقار پیغامش شنیده نفاذ دل نیابت فال گزیده بلفظ آورد که این اول مرتبه اقدام
ارجمندی التزام برادرزاده ماست میان نور محمد الملقب بخدایار خان از کار برکشیدن
بابو و درستکاری پور چه قدر تصاریح که مباز رسانیده دو رنمیلاست نیز از اظهار تکالیف
بجا آورد خود را معاف نگردانیده بصولت همین این نوگل گلستان فرخی در جلال فزونیها
بوستان دولت و اقبال آن درخت کهن سال بصرصر اجل از پا ریخت من بعد بامداد
مهمن اشتغال و نیروی میامن عمر و اقبال این بهترین قسم خامه قدرت دلخوشترین
حرف سرلوح فطرت احوال محاسن اشتمال و دودمان عظمت بنیان همایونی آمیخت
و چون دران ایام وجود ذی جود علما ر درپی حکم عنقاد هشت اند حضرت فردوس
مکانی بندگان خدایگانی را که باقی جاوید ایشان را عمر خضر کرامت فرماید تیمنا باسم
محمد جعفر خان مسمی نموده بودند در سن یکهزار و یکصد و شصت و هفت نواب جانشار خان
ناظم دیره غازیخان بخلاف ماضی از در استغفار درآمده در رابطه موالات بحضرت خان
خلد آشیان مربوط ساخت و چون قمم نظامت ملتان در اوایل سن یکهزار و یکصد
و شصت و هشت بنام نواب مشار الیه اصدار یافت معز الیه در انتظام سلک مرام
صوبه ملتان نایل نموده دست تایید ایشان را حداوسطا امور صغری و کبری نموده
باستدعای تشریف ایشان پروا حضرت جنت مکانی بر طبق ملتمس مشار الیه بلحاظ
ادب سلطانی در دیره رونق افزا گردیده مرمی الیه را بملاقات خویش سرور بخشیده

بخشیده بنابر مصلحت کار خویش بجلدی معاودت نواب معزالیه در معاودت ایشان تعویق
و تقصیر صلاح اوامر خود انگاشت مضمون این بیت فی الفور بحضور بر نگاشت * بیت *
تنها میان دو باره که شکل تو کام ماست * ترسم نتیجه تا نگر شود وسط * بنا علی هذا
بپاس خلوص آشنائی و تقدیم خدمت بادشاهی بنگرار در ملتان تشریف برده نواب موصوف را
مسرور و ممنون کردند معظم الیه بدانچه می بایست از ادای مراسم اخلاص و تعظیم دریغ
نداشت حضرت رضوان منزلت بعد فراغت مهمات ملتان بخوبی و فرخندگی معاودت
ساخت ذکر در بنای خیرپور خورد و احداث دجله اورنگا و استقرار
اختیار خان در کهری شادی فقیر سربراهی و مرمت کردن مشار الیه
آنرا و بهم رسانیدن جمعیت دران محمد بهاول خان فیروزانی که بواسطه عسرت
معاش از کمی محاصل تعلقه کهوندی در عهد محمد بهاول خان کلان علیه الرحمت من الرحمن
از مکان خودش کوچیده هشت کروه از بهاولپور سمت مغرب قریب چاه یعقوب
بلوچ طرح اقامت افگنده بتدریج و تدبیر در آبادی زمینات لب دریا توجه می گماشت
و تجویز معاش بیک وضع درپیش داشت و برادر او شان عبدالله خان نیز بعد از
کهوندی آمده با ایشان همنشین شد درینوقت که ستاره بخت آل عباس از افق ترقی
نورافزای ساحت کیهی گردید ایشان هم در شعاع آن باهتزاز آمده بر چاه مذکوره
که چهار پنج کلبه بردوره نشیمن آباد بودند شهری ترتیب داده بنام خیر محمد خان بچه عبدالله
خان خیرپور نام نهاد و سایقه دجله اورنگ که در زمان حضرت اورنگ زیب عالمگیر غازی

نور الله مرقده کنده بودند از بسا لها خراب افتاده و در بعض جا آثارش باقی می نمود
بامداد اخراجات احداث کرده برای زراعت نهای خاطرخواه بعمل آوردند و اختیار خان
مسند عالی که در عقب بلاول خان و عبدالله خان روی شاهد مراد و در آئینه خیال دیده
متعلقه کهوندی متصرف گردیده بر سامنیت حسن فهمی اندک اندک بر سواد جمعیت می افزود
تا که نفر صت درستگی در قلعچه شادی خان متوسل مراد خان کل که از اعاظم امرای میان
خدایار خان مرحوم نسبی رنجیده درین ملک رسیده باستجازه از محمد بلاول خان چهار
دیواری برای نشست عیال و اطفال عمارت ساخته بود و در افواه عوام بکهری شادی
اشتهار داشت دست مداخلت سابینده بدرست بر چه تمامتر و استحکام از حد زیاده
باسم خود منسوب گردانید و در میان آن رخت اقامت انداخته لوای غرور بر آسمان
افراخت در میان روی کار دیده غازیخان و لشکرکشیدن حضرت جنت
منزلت بامداد برخوردار خان بجسر و درین ازمنه که تباشیر انوار و لمعات
آفتاب اقبال حضرت فردوس منزلت در اقطار عالم با انتشار رسیده اعاظم هر دیار
داکن برقرب جوار دولت ایشان را مغتنم عالمیان در آستانه سامیه را مرجع جهانیان
تصور دیده ارباب معاملات در استمداد از همت عالیه ایشان انجاح مرام اندیشیدند
چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هجری در ابتدای سال نواب جان نثار خان بجبر
المعروف محمود خان برکاب سلطانی احمد شاه درانی در سیاق سند و ستان از این جهان
فانی بملک جاودانی انتقال نمود از جانب خانی بمقتضای مراسم قدردانی رقم بحالی

تابع فرهنگی سانیه مستقیم
و نیز دو اسلحه
کرچین آن ...
رنگه ۱۴

بحالی نظامت دیره باسم خلف رشید اوشان عالیجاه نواب الهداد خان انفاذ یافت
و چون نواب عالیجاه چهار ساله که نیابت صغر سن ذات بنی عمش برخوردار خان بتکمیل
امور مالی و ملکی گردیده بوضع ناملایم خزاین و اموال و اقطاع اوشان باسراف برباد میداد
احمد خان قوم تمن دار بلوچ که در ابتدای ملازم نواب مرحوم و از تندی و بلندی طبع او خاطر
نواب مغفور از منصب او را یاد رود فرموده بودند و او پیش مخدوم شیخ محمود صاحب سجاده
پیران سیت پور که دران نزدیکی نواب مبرور صبیه عفیفه خود را باوشان وصلت داده بودند
تعلق گرفته بدرجه وزارت رسید و چون خیال حکومت و کامرانی در دل مکنون داشت اکثر اوقات
داستان اشفاق نواب مرحوم و دلسوزی خود بطریق حکایت در خدمت مخدوم ممدوح
بعد ظهور خوارق برخوردار خان که او را کاسب سخن بهم رسید تقریر دلپذیر و بیان
پر تدویر به مخدوم صاحب حالی ساخت که نواب مغفور ایشان را بعین حال و بال نگذاشته
برای همچو روز زر البته قرابت منتظم کرده اکنون که برخوردار خان نواب الهداد خان را
وقعی ننهاده وجوه زر و مال اوشان رایگان تلف ساخت و در شهر و ملک شور آشوب
انداخت و عنقریب اقطاع ملکیه اوشان و قطعات سیر حاصل دیره با بنیاد و تبذیر
تواند پرداخت اگر مخدوم صاحب باقتضای نگاشته سجاده ناموس فاقت فرمایند هم
انتفاع و هم نیکنامی است و در صورت تغافل معامله شان از دست بعید تدارک را فایده
نتواند شد بر حسب فراست و لسانی بتحریض ها خویش آیینه اوشان را بر پله اعانت
آورد چنانکه مخدوم شیخ محمود لشکر ملازمی و اتفاقی از تعلقه سیت پور در اچ پور وغیره

بلوچستان فراهم کرده بسمت دیره شتافت و از طرف برخوردار خان عساکر موفوره
گرد کرده مقابله ساخت مخذول و منصور علیه الرحمت مخدوم الملک حامد محمد گنجبخش خامس سجاده
آرای جناب قطب عالم غوث اعظم رضی الله عنه و ارضاه در طریق مشیخت و رعایت خویشی
و قرابت متبرکات پوشاکی خاص بدست خادمی معتقد بسمت برخوردار خان ارسال فرمود خادم بجناب
در جام پور رسیده متبرک رسانید برخوردار خان دستار متبرکه زیب سر و لنگی زینت
فرو کش و جامه مبارک را خواست که فتحا را آغوش ساز و از غایت سمن و جسامت
جسم جامه موصوفه بر قامت مشار الیه تنگ گردید بحکم ضرورت شکل بارانی بر کتف
کشید قضا را بهان روز اتفاق مجادله بهم رسید احمد خان مذکور مظفر و منصور بر چهره
کامرانی گزید و در پیش نواب عالیجاه بهرگاه صاحب اختیار رسیده اصلاً دیگری را
نمی پرسید برخوردار خان گریخته شکسته و ریخته شب در میان باوج پیوسته دست
بدامن امداد جناب محبوب سبحانی آویخت حضرت مخدوم از فرط شفقت خلعت پوشاکی
مقدس مکرر بمشار الیه مرحمت ساخت جامه ملبوسه خاصه درینوقت بر قد اوشان
درست و فراخ گشت سبحان الله ✤ بیت ✤ جانور فربه شود از نا و نوش ✤
آدمی فربه شود از راه گوش ✤ پس مخدوم صاحب شیخ الهداد چشتی را که از
اکابر خلفای ایشان بود بسمت حضرت خلد آشیانی فرستاده استدعای امداد
ایشان فرمودند خان علیه الرحمت من الرحمن بالاتفاق دیره جات محمد خان
سرو خانی و غیره تمامان این صفحه سینه متوجه و مشرف ملازمت مخدوم صاحب گردیدند مخدوم

مخدوم مرحوم که خیلی دانا و با خلاق حمیده و شمایل خانه متحلی و متخلق و هرگونه اوصاف
بزرگی و تالیف قلوب بنیک پیدا نسبتند تنگ معاونت برخوردارخان بهیک و فتح
خوشترین در گلوی مبارک ایشان انداختند استعانت ساختند و فرمودند که در میان
مخدوم صاحب و خان صاحب من وجه مغایرت نیست شد آمدن برخوردارخان در اوج
گویا بر دروازه خانه الیست در ملک شان توجه نمید ول شود خان علیه المغفرت من
الوفا را امتثال ارشاد مخدوم صاحب وسیله حصول افادت ظاهر و باطن پنداشته
بهادرخان ملائی را که بنا بر زیارت پیران ملتان رفته بود و اختیار خان وغیره
خوانین شرقی و غربی را طلبیده بجمعیت خداداد در اوایل سن یکهزار یکصد و هفتاد
و یک در ضمان امداد رب العباد و توجه تائید برخوردارخان و تسخیر دیره گردیدند هرگاه
نواب عالیجاه در محمدخان خبر رسید اگرچه از رعب و ترس عساکر موفوره و بندوق
با حیطه عدد زکن کوه شکن خوانین جام استقلال احمدخان شکست و نشه غرور از سرش
بدر جست لکن بلحاظ ناموری مقابله ضرور گشت لشکر از جوانب و اطراف طلبیده استقبال
در زیر خوانین از دریا گذشته به دیره رسیدند که تلاقی فریقین دست داده کارزار حرفت
و حکایت دکلا زبان آتش شمشیر بیک پیکان اتفاق افتاد احمدخان در معرکه مقتول
و لشکریان رو بفرار نهادند نواب عالیجاه را که مقتول مرحوم در پاکی سوار ساخته تیراسی
السم همراه خود پیش ملیاست آورده بود لشکریان خان نجیبان در خدمت حضرت جنت
مکانی رسانیدند فتح عظیم نصیب خوانین عباسی گردید هر یک از ایشان را غنایم وافیه

بهم رسید حضرت فردوس آشیانی صدف مسامع برخوردار خان وغیره ارکین دیره
بلآلی نصایح امیرانه مالامال نموده بفیروزی و فیروزی باماکن خودها معاودت فرمودند و در سنین
سن مرقومة الصدر واقعه شهر شوال لعلو نامی سنه و سکنه حدود جیسلمیر پیش بهادر خان
علائی رسیده ابراز گردید که او مکانی لایق بنای قلعه که بشرط اعدادت چاه آب فره دار
خوشگوار خواهد بر آمد نشان میدهد امیدوار است که بر حسب خدمت مشغول نگردیست
شود بهادر خان که خیال ریاست بدیک داغ می پخت لعلو مذکور را بنواخت و آدمان
هوشمند همراه کجلال همراهش ساخت که در جبل رسیده مکانی که نامبرده نشان میدهد
دیده و پسندیده چاهی بکنید و قدری از آبش برای انظر رسید فرستادگان همچنان
کردند از حسن اتفاق آب شیرین بر آمد بهادر خان نوشیده بمنزله آب حیوان تصور نموده
برهبری خضر خرد بالفعل برجی بر سر چاه تعمیر داد و راول مولراج را بوضوح انجیر خرد و حل
افتاد و وکیلی بحضور حضرت احمدشاه درّانی فرستاد که بهادر خان متمرد است و ما مطیعان
سلطنت و فرمان بردار باد شاهانیم بر دور و زمین مملوکه اجداد ما پای تصرف نهاده
مستعد فساد است + بیت + گر نبود سطوت سلطان دوران + خانه مظلوم بگیرد
عوان + توجه جناب حضرت سلطانی بداد ما برسد بندگان اعلی از رفع محصلان
فهمیده کار دیده با متنازع بهادر خان مامور فرمودند بهادر خان بابها از در تملق
و ملاقی در آمده برادران هرگونه چیز و اعزاز و تمیز خورسند کرده در جواب عرض نمود که بفضل
الهی بندگان اعلی مؤید اسلام و او در افکار رواج مسلمانی قایم بسیار زد امیدوار است

است که از جناب سلطانی تأیید و محکمی آن بظهور رسد و عنایت شهنشاهی معاون اسلامیان
شود مصلان بحصول جواب بتحصیل حاصل بازگشتند و مشار الیه بتدبیر و تدریج تدارک دیده
قلعهٔ پخته مستحکم بنا نهاد که راول مذکور را تزلزل در ارکان جمعیت افتاد و بهادر خان
قلعهٔ مذکوره را بدینگهر تسمیه داد شرح برآمدن میان غلام شاه خان از ملک
سنده و رسیدن بخدمت حضرت فردوس مکانی و رفاقت
ایشان بمشار الیه و شمهٔ از خیره سری و نفاق بهادر خان علانی
و اختیار خان منده‌هانی و بنا کردن بهادر خان قلعهٔ دینگهر را
بعد از ارتحال خدایار خان کلهوره محمد مراد خان فرزند اکبر ایشان مدت پنج سال
بایالت سنده بتمام استقلال نمود و بعد چندی که امنای ریاست اوشان از خوارق عاداتش
رنجیدند و در مخالفتش تکاپو نیز طول طویل اندیشیدند آخر مشار الیه را گرفته در حبس
کشیدند و یکبان بالاتفاق میان غلام شاه خان را بامارت گزیدند و مشار الیه
بیعت ورزیدند میان عطر خان ولد میان خدایار خان مرحوم که خود را از میان
غلام شاه خان در نسب و حسب مفتخر می انگاشت درین آوان بجناب اعلی
احمد شاهی عز احضار داشت رقم ایالت سنده باسم خود حاصل آورده باتفاق
سردار حاجی عطائی خان فوفلزئی بکمکی شاهان بسمت سنده روانه گردید و از قندهار
در سال گذشته بشکارپور رسید و اوضاع امر جه سراسیمان برگشت و میان غلام شاه
خان بقدر شش ماه ملک را خالی کرده ناگاه راه جیسلمیر پیش گرفت یکی سرکردگان سرای

از احمدآباد ترک رفاقت میان موصوف نمودند و میر بهرام ناسپر از مکان کهابهنه که از
مضافات جیسلمیر است طریق بیوفائی پیموده میان معظم الیه از آنجا به بیکانیر متوجه گشته
و از هر جهت هیچ وجه فایده نگرفته بحصول ناامیدی از همه سو تقویت توقف نکسید بروز
آل عباس که از اعاظم خصایل و اعلی شمایل ایشان است وکیل معتبر نجیب بیت حضرت
مکانی فرستاده و نیز بانشی پیغام داد که برادر کلان من میان خداداد خان که بی اجازت ازراه
کچهی بهندوستان رفته من یعنی غلام شاه خان از رهگذار ماروار راه ارسنده قطع
تمنا نموده بقصد شاهجهان آباد تیار میباشم اگر حضرت فردوس منزلت اعانت
مرا بدل پذیره و کامروائی و کامرسانی مرا بذمه خود گیرد پیشتر ایشان بیایم خان خلد
مکان پیغامات میان غلام شاه خان شنیده و چند بار مشیران و ارکان ایل
سنجیده سوده خان قوم کهپا و محراب خان قوم مهر را الحضور طلبیده وکالتاً میشت
میان صاحب بصوب بیکانیر مامور داشته جواب پیام ایشان در طریق ادب
و ابلاغ ساخت که ما در رفتن خداداد خان بطرف هندوستان راضی نبودیم و در راه
و رسم یکتائی و یکسو بوده آنچه مناسب نمود فهمانیدیم که رفتن شما بملک بیگانه
فایده ندارد و کچهی خانه شماست اگر توقف انجا مصلحت آید در خانه انجا دید آنچه
امکان نسبت تلافی خواهیم کرد و شمان را جاذبه انگور دخواهی ناخواهی بهندوستان
کشیده برد میان غلام شاه خان التماس تشریف آورد خانه خانه زد ایشان است
بحکم یگانگت و یکان باموسی و هندشاهی مراسم رفاقت دریغ نخواهد جست و هم موا

وهم هوای سنده درین عرصه قریبه بدماغ عالی ایشان فایز خواهد گشت برده کیلان فتح کوټ
میان صاحب را باظهار تسلی و تقویت در اواخر حسن بکهرا رو بکصد و هفتاد و یک سوار کرده در موجکهر
آوردند خانصاحب فردوس آشیان که بواسطه صلاح بعضی امور باتفاق میان صاحب محمد فتح خان
علیه الغفران وغیره خوانین در قلعه موجکهر تشریف داشت بر خبر ورود غلام شاه خان محمد
فتح خان را باستقبال فرستاده در ظاهر موجکهر آورده پایین ساختند و مقدم ایشان را
بانواع حرمت و تواضع و عزت مقرون نموده اقسام اشفاق کریمانه بوتیره ایرانه بجا
رسانده ایام توقف موجکهر الوان ضیافت و تلافی ها کرده بر همه یکجا یکجی تشریف فرما
و میان غلام شاه خان را یکبار ناله خانواده دیده داده خود بدارالسرور بهاولپور رونق
افزا ر و نمیدید هر گونه تفقدات تازه و هر روزه مهمانی های اندازه ایشان را مسرور
میفرمودند میان عطر خان که مرد عیاش و از توغل نا و نوش چیان سیه مست و مدهوش
ماندی که سوای طلب جام سخنی از صلاح مالی و ملکی بر لب براندی و از غایت سرشاری خماری
بهیچ از معاملات نرسیدی و بجز دی نشاط هان عشرت بر احدی راه ندیدی بنابران فتوری
در حصول مملکت سنده واقع و آثار رعیت و تظلم در قلمرو ایشان پیدا گشت محصلان سلطانی
که بنابر تحصیل مالیه دیوانی در سنده می آمدند بلادریغ جبراً و حکماً در پرده ناموس شرفا رخنه
می انداختند و در روز روشن خانه و دکان مردم تاراج می ساختند ⁂ بیت ⁂ چو شهر
گردد خراب از آب انگور ⁂ ولایت کی تواند داشت معمور ⁂ برین تقدیر اراکین
سنده از غفلت مزاج عطر خان بجان آمدند و عامه رعایا از دست تطاول رقیبان

و بدیک بطریق پنهان عهدنامه ها نوشتند و بسبب میان معز الیه ملتمس گشتند که باسمه منتظر
قد و هم همینست لزدم ایم بهر گاه که تشریف ارزانی فرمایند مقصد نیکو خدمتی توانیم شد
میان صاحب این معامله را نجابت خان و مهتر شیبانی در میان نهاده مستقلانه دستاد و ساخت
ازانجا که افاضت و امداد خلاصه خاندان عظمت میان آل عبا بر حست در سن یکهزار
و یک صد و هفتاد و دو صلاح تسخیر سند مصمم و حضرت جنت مکانی لشکری گران
بسرکردگی میان صاحب محمد فتح خان برادر حقیقی و مهرو خان و احمد خان فیروزانی و محمد
حاجم خان علانی برفاقت میان معظم الیه مامور ساختند و شتر و میان معظم الیه وکیلان
معتبر ملتان فرستاده سعدالله خان و شیر محمد خان وغیره افاغنه تسخیر عمده لازم
برگرفته زودی عازم منزل مقصود گردیده بر وقت از سواد الله آباد بدان طرف گذشت
بهادر خان علانی و اختیار خان مندهانی به سپاه اتفاق شده راه عبور لشکر مذکور گشت
چون دست اعانت حضرت فردوس آشیانی بمیان و واسطه اعظم اهم مسطور بود موافق
تفهیم و تهدید آنجناب ازان جرات و حرکت ندامت پذیرفته بر همه بانکه خود با معاودت میان
غلام شاه خان و محمد فتح خان بطی مسافت فایز مکان لوهری فازان طرف میان
عطر خان باتفاق برادرش اختیار خان تمام لشکر آراسته همراه برداشته بمقابله
رسید محاربه سخت و مجادله شدید واقع گردید طوفان آسیا تیغ از سر جانها درگذشت
خون غیرت داود پوتره متقاضای ناموس و ننگ در پیش سردار خود از جان فشانی در معرکه
جنگ و رنگ نمودند و آتش پیکار را بدم شمشیر آبدار رود و بالا برافروختند هم لشکر ملازم میان

میان غلام شاه خان از سربازی و جان نثاری صرفه نداشت و خره برادر راجه لیکهی نقد
جان برادر در قدم ولی نعمت نثار ساخت سپاه همراهی عطر خان و احمد یار خان با وجود کثرت
زخمها تا میدان مصاف را واگذاشتند میر بهرام خان تا پسر در عین مقابله سعادت ارادت
میان غلام شاه خان دریافته اوشان از دست حوصله تقصیر بی وفائی او از سر بر
نیاورده حوالی تا میر بهرام فرمودند که السلام علیک یعنی هر چند که تو مرا در سفر گذاشته
رفتی لیکن چون خداوند مالک الملک شده را گرفتم داو دست بسینه نهاده جوابا عرض
نمود و علیکم السلام یعنی من هم از ترک فا خجالت کشیده و سرداری ترا بدل گزیده
در خدمت رسیدم حضرت میانصاحب مرحوم میان غلام شاه خان را در سنده مستقل
نموده و بهزاران اقبال مراجعت فرموده در کچهی بخدمت برادر بزرگوار فلک اقتدار فایز
شده مورد الطاف آفرین و نوازش گردیدند عطر خان و احمد یار خان از انجا گریخته براه
کنجابه و قلات بعزم قندهار رو بدرگاه در قلات رسیدند میر نصیر خان هردو را بقید
کشید دیوان گدومل که از عهد خدا یار خان وکیل سنده بجناب سلطانی مقرری بود
باستماع این خبر بخاکپای مبارک عرض داشته بادشاه حضرت احمد شاه را بر سر قلات
آورد و چهل روز محاصره قلعه بنا بر صعوبت در پیش ماند بعده اشرف انور را نواب وزیر
اعظم شاه ولی خان علم دسته خود بدست گرفته بقصد یورش و عزیمت جلو بر سر خندق
آمده نشست و در اردوی معلی جار زدند و امر کردند که مردم زود بیایند و بر سر قلعه جلو زنید
چند دسته ها سپاه از هر طرف جوق جوق می آمدند دیوان مشار الیه بخاطر اندیشید که اگر

قلعه قلات بجلو مسخر گردید غالب که لا حاصل و بیفایده بنظر می آید و مشکل انعقاد صلح مرتب
نتیجه بعکس نماید بنابران از جوشش نمک دویده و بخدمت نواب وزیر رسیده بطریق مصلحت
ملتمس گردید که در جلو و یورش مردمان کارآمدنی بکار خواهند آمد و هزاران نفوس نفیسه
رایگان و عبث ضایع خواهند شد اصلح آنست که نواب وزیر بمقتضای حسن تدبیر خود
بذاته اندرون قلعه تشریف برده میر نصیر خان را بملازمت بندگان ارفع بیارد و در صورت
نه مشکل از عظر خان و احمد یار خان آسانی بر دارد ازانجا که نواب وزیر مربی و حامی
میر نصیر خان بود تقریر دیوان بسندش آمد بنا بر هم براسپی بیانه سوار شده با یکنفر ناظر
متوجه بقلعه گردید میر نصیر خان چون این خبر شنید باستعجال دویده بشرف ملازمت
نواب وزیر رسید نواب وزیر او را استمال ساخته بسلام بندگان اقدس باریاب و مستفید
گردانید داد بر در خانه بخلعت شاهانه متفر گشته بخدمت وزیر شکرانه نوازش در ستر
خاص صحبت شرف حضور پذیرفت نواب وزیر بحکمت عملی تا مخلصی عظر خان و احمد یار خان
در آمدن شان باردوی بنشین خود او را نشسته ورنشست و بعد مخلصی متوجه نواب وزیر و سعی بولن
موصی الیه قسم ایالت سنده باسم مشار الیها اصدار یافت و هردو به سنده گشتند میان
غلام شاه خان که خیلی با تدبیر و دلاور بود بجمعیت نمایان بمقابله شتافت آخرالامر
بعضی امرا سنده درمیان افتاده ملک سنده را بنهم بسه حصه تقسیم دادند تهته و مضافات
آن در حصه میان غلام شاه خان مقرر و خدا باد و احمد آباد و تالوهری وغیره در حصه
عظر خان و احمد یار خان تقرر گرفت چون هردو برادر بقلوق بهد گر علیش دوست و بهم

و همه اوقات خمار سرشاری بودند نظام مهام تعلقات آنها از سررشته و پیوند گسست
و بعضی از اول دعامه‌های مخصوص افاغنه محصل بالیه زبان فسکوحه مسلمین را قهراً تصرف
می‌نمودند و باشان بیباک سفاک و ستمگاران کسان هر بازاری ربودند بر بنیاد [illegible]
و رنگ پدید آمد و محاصل پرگنات رو بنقصان نهاد و دور اجاره خساره افتاد
انهای ایالت و شهرات ممالک محروسه بیان غلام شاه رجوع ساختند * بیت
عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ * که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند * نه آنکه
ره بستان سراید و طریق عشاق بپاید و آهنگ حجاز و حسینی نماید و میان غلام شاه
خان که نجابت هوشیار و خبردار و با خلاق انصاف و سالاری موصوف و با وصاف
شجاعت و سرداری معروف بود لشکری انبوه بحسن تدبیر فراهم آورده باخراج
برادران عاقل همت برگماشت و نیروی خداداد آنها را از جا برداشت عطر خان
و احمد یار خان بمقتضای یوم یفر المرء من اخیه فرار بر قرار اختیار کردند * شاهنامه
چه بندی دل اندر سرای سپنج * که هرگز ندانی یکی راز گنج * زمانی جواهر همی
آید بچنگ * زمانی عروسی پر از بوی و رنگ * پس گریخته‌ها رشته امید
گسیخته پیش نهاد و خان علای در بختیار خان سند هالی رسیدند احمد یار خان راه
هندوستان روانه گردید و عطر خان در کهری توقف ورزید ظهور این امر خطیر
بخاطر عالی حضرت فردوس آشیانی منتها حال اندیشی نهایت ثقیل آمد و از
وکلای عقلای مرسله گشته هر دو را فهمانیدند که نشستن عطر خان پیش پیشان مظهر خوبی

نخواهد شد نظر بمنفعت قلیله عالیه خورسند نبوده مضمون اِنّ الامور بعواقبها مقابح
و محاسن پایان کار میران خرد سنجیده او را نزد خود نشایند و بدانید که تازه غلام
شاه خان را رفاقت کرده و بر سند مسلط ساخته ایم اکنون بسعی او را نزد خود جا دادن
نه در عالم ننگ است تحسین نه بحکم صلاح مستصوب خطر ذات بها آنست که بسو روش و ادبار
ملک سنده کذاشته و کربت غربت ترود کرفته و میان غلام شاه خان مرد سست
که بر در باروی اقبال بر پا ایست و نکبت تمکن پذیرفته و فرق میان هر دو بقدر نعمت
و نقمت است غرض که ازین قبیل مواعظ ارجمند و نصایح چند درچیدند که ثمر حسنات
حال و مال و استقبال باشند اصدار و ابلاغ فرمودند از قساوة قلب و تساهل جبلی
از اینهمه وفا تر و داستانها حرفی بگوش دل شان نرسید و بجای بیدار و غبار
استکبار بدماغ شان پیچید و از اول مولراج که خار قلعه ذیکر از سر کفر و جهالت
بدلش می خلید و چون مار بر خود پیچیده انتظار وقت میکشید درین ایام که میان
غلام شاه خان بملک سنده تسلط گزید و نفاق و سرکشی بهادر خان بواسطه نشاندن
عطر خان بر پای خودش فی الجمله ذهن نشین میان موصوف گردید مشارالیه موقع
یافته وکیل نشان بخدمت میان غلام شاه خان فرستاده استعانت ورزید
میان صاحب که بهادر خان پیغام کردند و در جواب حضور میان صاحب ننگ
اسلام را شفیع انگیخته دست استمداد بدامن حمیت و دین برادری ایشان
آویخته اند از اطراف نیز ننگ پاس بر شیشه تمنایش زده باده آرزو از جام حیاتش

خیالش بر خاک ندامت ریخت و سر بتیغ شمشیر کینه آمیخته و صفای امنیت و خیریت اهالی
جیسلمیر بکدورت قتل و غارت آمیخته مبلغ ده روپیه نقل بوسیه خود بر سایر شهر جیسلمیر
مقرر ساخته طرح آشتی بمیان انداخت تفصیل در فتح قلعه دیراور و قلعه
انوپگڑه و هنگامه برداشتن بهادر خان علانی بواسطه برفاقت
میان عطر خان و کشته شدن او از دست لشکریان میان غلام
شاه خان و ظهور نفاق اختیار خان عنایات متواتره متوالیه
الهی تعالی و تقدس که همیشه مؤید و مشید نظام سلسله علیه عباسیه است بدان مقتضای
در سن یکهزار یکصد و شصت و نه فتح قلعه دیراور و انوپگڑه نصیب روزگار
اولیای دولت حضرت فردوس مکانی گردید شرح تسخیر قلعه دیراور که در اوایل سنه مذکوره
بعمل آمده آنکه راول رایسنگه بعد انهدام بروج و باره قلعه قدیمه مجدد و ساختن دیوار
مختصر و برج محدود پرداخته خود در آن میان مع قبایل می‌نشست و خواجه رحمت الله
از طرف ناظم ملتان بحفاظت آن مکان بفوج بیگران مامور و همراهیانش بیرون
قلعه و خود و خواجه مشار الیه در برج کلو متصل دروازه که از بنای سابقه بر جا و برپا
مانده بود تمکن و استقرار می‌جست و آنچه حاصل زکوة اموال صادر و وارد تحصیل می‌گشت
نصف راول مومی الیه و نصف در خرج لشکر متعینه انجا خواجه مشار الیه می‌گرفت
و معهذا از مشار الیه باقتضای طبعش آنکه ایست جابجا براول می‌پیوست و حضرت
خلدآشیانی که خلاصه وجود جهان و همت ارجمند و استعداد و داعیه بلند داشتند اکثر

اوقات صلاح اخراج راول مجوز نموده توجه تبدارک آن می گماشتند زیراکه حمیت اسلام
و غیرت انتقام در هر مقام و هنگام عرق شجاعت ایشان را در حرکت می آورد و راول
مذکور از شنیدن این خبر لرزه بر هفت اندامش می افتاد و از غایت حزن و هم روحش
از دل و نتراین رو به تخلیل می نهاد و در بنیاد قاسا از فرط توحش و خفقان بخدمت
خدام کرام حضرت مخدوم و مصاحب جا محمد گنج بخش بنجمی قدس سره مستفیض شده التماس
ساخت که مهابت اقبال خانصاحب محمد مبارک خان در دل من جا کرده صولت
دولتش تاب مقاومت از من برده خدام موصوف شفاعت فرموده تصفیه انجام
من با ایشان فرمایند و قلعه دیراور از راول بخانصاحب باشند خواجه مسطور را که از مدت
حکام در قلعه نشسته است بیک گونه تلافی و مدارات خوش کنانند بنا بر علی هذا خدام
عظام خان جنوان مکان را پیش خویش خوانده بنای تسخیر قلعه بیک وضع مشخص نموده
قلعه زمین چوحتی که قریه ایست از قریات مضافه بهاولپور جا داده و جه ملازمی باسم
خواجه مذکور جایز فرموده اجازت دادند که لشکر منصوره حضرت جنت مکانی رفته قلعه را
بقبضه اقتدار گرفته راول را از ارک قلعه کوچانده خواجه مرقوم را مع قبائلش در قریه جاگیر رسانند
رسانند + فرد + بلی در دسر نیزه درآمد پیکان + آن فتح که مفتاح امان بود برآمد
و حضرت فردوس مکانی قلعه مفتوحه را حصن حصین و محال شکین دانسته تمهید قلعه استوار
و متین تمام صلابت و استشداد و پیش ساخته باسعد ساعات و اقرب اوقات بنا نهادند
و من بعد در جمیع از منه تاسیس و تشیید مبانی آن بنای دریابانی که با مداد در آبانی بنفر جا داده

جاودانی برای دولت خدایگانی با منظور این جناب بوده که امروز هر کنگره اش سر بکاخ
فلک میساید + ع + سپهر منقش پلنگی درو + چو البرز هر پاره سنگی درو +
بعد تکمیل بنای دیوار و تحصیل هر نوع تسلی در اواسط شهور سن صدر حضرت خلد
مکانی بمسرت و شادمانی بنا بر صلاح ملکداری متوجه تهیهٔ و غیره تعلقات شرقیه
گردیدند سوداگران و سکان آن مواضع بعرض رسانیدند که قلعه داران الوپ کهر
متعلقه بیکا نیز از تعرض و تصدیع تجار غربا خصوص ابناء السبیل دست نمی کشند
ازانجا که حفاظت و حمایت رعایا بر ذمهٔ امرا از منجمله مفروضات و ضروریات است امیدوار
اند که مقتضای نشهٔ امارت تنبیه قطاع الطریق بعمل می آید حضرت جنت منزلت که بعلو
همت آسمان پیوند و نیت ارجمند اوشان مبذول ترفیه رعایا و تجار و قطع نسل
اشرار بوده در تدارک این امر از دل توجه ساخته ساحت قلعه را از وجود مفاسد
بپرداخت و این فتح عظیمه ضمیمه فتوحات سابقه گردید و هم در اواخر سن مذکور بهادر خان
علائی اختیار خان منده‌ای وغیره خانان عربی را فراهم کرده بزور غرور استعداد
مرافقت میان عظمخان پیش گرید باوجودیکه حضرت خلد مرتبت علام شاه خان را
بر مسند سند متمکن فرموده بودند لیکن بتقاضای شفقت نسبت بهادرخان دریافت
حال و خیال علام شاه خان بواقعی نموده بتمام خوانین شرقیه اعلام فرمودند که علام
شاه خان بکینه معامله عظمخان مستعد گوشمال و تادیب بهادر خان است و لشکر
بسر شعر کشیده می آرد شما بکمال اعانت و تائید او نمایند جمیع خانان خیرپوری

ونیز کلمهٔ عجز نمودند که بهادرخان مبالغ کثیره گرفته در مقام رفاقت اوست ما از عطرخان
چه خورده ایم که بغلام شاه خان جنگ نمائیم اصلاً نتوانیم از داود پوتره باوصف
تکرار ارشاد بحضور حضرت جنت مکانی هم حاضر نشد تا اصلاح کمک او مجوز و لابد نمی آید
و میان غلام شاه خان که رفع خار انتظار عطرخان باعث قوام قوایم ایالت خود
میداند است باستماع خبر خیره سری بهادرخان تمام لشکر رسنده سوار شده عازم
تخریب او گردید و بطرف حضرت خلد منزلت پیغام فرستاد که میان عطرخان
برادر شریف ماست اگر مصرف شما انجام ساخته جا داده معاش بقدر رفاه بفراخور
امیرزادگی بگیرد دریغ نیست تا در مصالحت احتمام مظهره مسلمین از آسیب مقاتله مامون
مانند والا الزام محاربه بجوانب داود پوتره بر ما نخواهند گرفت که بهادرخان بزور بازو را
بسر خود می کشد بنابران درین وقت هم حضرت فردوس آشیانی بسمت عظیم داد خان
اطلاع دادند که ما در نوشته ایم و شما دران نزدیکی تشریف دارید بمقتضای اتحاد
نا انسی بهادرخان را بفهمانند که مجادله با میان غلام شاه خان کار او نیست ازین
خیال محال درگذرد و خان مشار الیه بر طبق ایمای خلد مکانی بهادرخانرا احضار فرمودند
و با او گفتند که شما اگر مخاصمه با حق بر میان بندید اگر مامور مطلوب است بوجه احسن
میشود جاگیر بقدر اخراجات و مارت برای عطرخان از غلام شاه خان بدهانیم
دهزاران مومنین و مومنات را از غدر سبب چه گناه جز جهت و بیجا بدهانیم چون چوب
دو سر دارد و معامله مبهم است + مشهور نما . . + زمانه را که رسا زمی کنند +

ستاره بجان که بازی کند چو در شکست بهادر خان معلوم نیست که بر سر پسماندگان
او چها خواهد رفت بهر طریق آشتی اولی از کارزار است بهادر خان از جهل گرفتگی
پنبه غفلت بگوش هوشش گرفته درباره میان غلام شاه خان حروف بیهوده بر زبان
راند که فلان بچه مسمات فلان چه طاقت مقاومت ما دارد اگر علیمراد خان
جمعیت را کار فرماید با رفقا و توابع ایشانیم چنانکه حضرت جنت مکانی غلام شاه
خان را برفاقت امیرانه کامیاب شده ساختند تو او از ناموس بدور و نزدیک
اندوخته اند مشار الیه که از مبارک خان کم نیست برای او شان ازین چه بهتر اما
علیمراد خان تحریص منافقانه او نشنید و بدانچه در ظرف بیان نگنجد در دامن مسامعه او
ریخت نگار و نفرو در گشت که درشت از پیش علیمراد خان به پرسش روی بر خاسته لاف
زنان روان شد از دروازه می گذشت که پایش بلغزید و دستار از سرش افتاد
علیمراد خان تیر پرسش روی بر خاسته این خبر شنیده بنی اعمام خودش داود خان
بن فتح محمد خان بن محمد شریف بن بهرام خان فیروزانی را فرستاده که او را بایک وضع
بازگردانند با وجود آن بهادر خان همچنان بر استعداد خود استبداد داشته پیش و دیده
محمد خان رفته و بدره استغاثت نموده محمد خان او گفت که بمقابله غلام شاه خان
ایستادگین ست و در امکان با ادشما متحد و بهرحال چون از صلاح شما بیرون نمیباشم
لاچار حاضریم پس مشار الیها سبز نخان و اختیار خان و محمد خان پسر شهباز خان
منده حانی و فرید ماچهی و غیره عالم سپاه را فراهم آورده روانه گشتند درین هنگام نیز علیمراد خان

رستم خان نوحانی را که نسب او در اصل بصنف ابره میرسد بصوب بهادر خان ارسال
داشت و پیغام ساخت که شما چند روز در عرض راه تحمل نمایند میان غلام شاه خان با سامان
توپخانه و جزایر و شاهین و لشکر وافر همراه دارد انشاء الله تعالی نمک شما بدامن حضرت
جنت مکانی می اندازیم البته توجه و لطایف حیل اوشان لشکر خوانین شرقیه نوبت
باقت شما خواهد رسید من بعد مخاصمه و مصالحه بآسانی صورت توان گرفت بهادر خان
در جواب گفت که ما را طمع مال و جاه برین پله نیاورده محض بپاس اسلام که عطر خان
بر دروازه ما آمده از سر و جان در گذشته میخواهیم که یا مشار الیه را بر ولایت سنده
مسلط سازم و یا نقد جان براه ناموری در بازم علیمراد خان که خودهم بمرافقت نکرد
و از دست مانع میشود بامداد الهی هرگاه ملک سنده مسخر کرده برتشم مشار الیه را از ولایت
خلع ساخته بقسمی که در خور دانش علیمراد خان از شبانی و چوپانی مناسب دیدم بدان مامور
خواهم نمود از انطرف میان غلام شاه خان با حشمت تمام وارد مکان لوهری
و تجمل و سامان هرچه زیاده تر متوجه میرپور گردید و از ینجانب بهادر خان معه خوانین
اتفاقی عطر خان را بر دوش داشته بمقابله در رسید برابر او باوره تلاقی عسکرین واقع و از
طرفین آویزش سخت و چپقلش صعب بمیان آمد بهادر خان جابجا حمله ها رستمانه نمودند
میر بهرام خان تا لب شمشیر مردانه زده خدمت نمایان بجا آورده و محمود خان
دستنبجانی کوشش فراوان ساختند لشکر میان غلام شاه خان اکثر مقتول
و بسیاری زخم غلیظ بر دوش داشته از معرکه بر جهت بدر رفتند میان موصوف لشکر نیز ازار

بششش هزار سوار از خواص خدم در مصاف پای استقلال افشرده انتظار لطیفهٔ غیبی
می برد درین اثنا به بهادر خان خبر گفتند که سپاه میان معظم الیه همگی بگریخت و فتح از ثماست
از کمین بیرون بیایید او بتمام نخوت برخاسته و بر اسپ سواری ساخته بمقابله میانصاحب
روان شد باهو خان افغان بحضور میان موصوف عرض داشت که بهادر همین است
که رو برو می آید مأمورین میان معز الیه جزایرها سر دادند از قضا دو تیر جزایر باسپ
بهادر خان و دو تیر مکرر بر تهیگاه نامبرده رسیدند آتشش و او یکجا سقط شدند کسان
میان غلام شاه خان دویده سرش را بریده بحضور آوردند کبیر خان برادرش که از
مدت رفته ملازم سرکار میانصاحب گشته درینجا از عقب میانصاحب ایستاده بود و تماشا
سر برادر بنهایت رنجید و بر تن خود لرزید میانصاحب حظوظ عبرت از لوح ناصیهٔ او
خوانده سر برادرش باو حواله گردانید و بگفتار فرمود که جسدش هم آورده باو رسانند و دلیر
محمد خان و شیر خان درینجا به بهادر خان ردیف مرکب اجل گردیدند اختیار خان مجروح
و مع قایم خان برادر بهادر خان مقتول و احمد خان فی الجمله استقلال داشته سوطر خان را
همراه ساخته بقیة السیف راه گریز نهادند پیر بهرام بعد انقضای شرایط غلبت
و ظهور لوامع نصرت بمیان خضوع در گردن و کلاه خشوع در دوش گرفته بخدمت میان
غلام شاه خان عرض استدعای تقصیر و بیوفای بیکران کابل شد و میانصاحب خط عفو
بر جریدهٔ قصورش کشیده مرتبه مرتبه اورا بمدارج مصاحبت و وزارت رسانیدند و سوطر خان
میانصاحب بهرام اولاً به بهادرپور رفته بعده در کهری فرودگش ساختند و میان غلام شاه خان

مزاج اختیار خان و مکان کهری متعلقهٔ او را منشاء و مکمن فتنه و آشوب دانسته توجه بر آن
گماشت که بنای هر دو بر هم زند اما حضرت فردوس آرامگاه بمقتضای بزرگی و علو منش
رنگی ریخته در استشفاعت انگیخته و هم علیمراد خان فیروز زادی حسب الایمای جنت مکانی
دست استشفاع جرایم اختیار خان بدامن میان غلام شاه خان آویخته اوشان را
از سر جولان و بله قهرمان گذرانیده اختیار خان و شهر کهری را باز رهانیدند و میان غلام
شاه خان از او باوده عنان مرکب حشمت تافته از بسکه تدبیر صائب عقل کامل
داشت عساکر کارآمدنی و وافر بهم آورده بصیانت و محافظت ملک پسنده پرداخت که تا بیه
خطیره مدارک دیده بجناب معلی ارسال ساخت و هر یک از امرای سلطنت بعوائد قرب
جوار بحسن سلوک و خوش وضعی با خود رفیق شفیق گردانید و بهادر خان که پسر صلبی خدا بخشت
خان علیه الغفران محمد قایم خان را بدستار بهادر خان نواخته جانشینش فرمودند و محمد اسمعیل
خان را در سیبی پور بجای پدرش و بیره نشان خان را بر مقام محمد خان قایم مقام نمودند
مستلزم آن بود که چون بهادر خان وغیره بدون اجازت و بمرضی اولی الامر خود مرتکب
این نوع جسارت شده بودند از سرکار برای خانان غریبه سرزنش میرفت چه جای
آنکه آن حق ناشناسان کوته بین اشفاق آنجناب را کان لم یکن پنداشته و بیره خان
محمد خان زاده به تهدیدات فریب آمیز و تند و بیرات شور اکثیر فریفته آزادی تحصیل اخراجات
ورزیدند و عوام این سلسله که طبایع شان مجبول بهوای نفس بود این امر را دستاویز
تنگرفته پیشه ساختند علی الخصوص کهرانیان غریبه از باج متعلقات آنطرف که از سرکار

که از سرکار بعلیمراد خان امداد و تعلق باوشان داشت علانیه بعصیان پرداختند و خواستند
که احمد خان و خیر محمد خان فروزانیان را از ربقهٔ طاعت بدر آرند مگر حضرت خلد آشیانی
بمزاحمتی وقوف تدارک آن برداشت و منبعد اختیار خان قدر عنایت و حمایت حضرت
جنت مکانی و شفاعت و رعایت علیمراد خان نشناخته از دست اتهام ناانسبت
انگیخت میان غلام شاه خان و قتل و خرابی بهادر خان طراز و امن علیمراد خان ساخته
دست تعدی و تصرف در تعلقات خان مشار الیه برکشاده و در ارتکاب بمفاسد
و فساد برادری داد سوء مزاجی و نفاق براد در نصوبت مشار الیه و سکندر خان
فرزندش از ظلم و زیادتی اختیار خان همیشه در خدمت خان علیه الغفران استغاثه
می نمودند خان علیه الرحمت موجب شان و ناموس سرداری آنچه مناسب داشت
بیک وضع می فهمانید اما بنوعی فایده بران مترتب ندیده می رنجید و در بنای قلعه
و بجروت و سخاوت طبع امیر محمد مبارک خان علیه الرحمت
و آبادی شهر بهاول پور سوریا نامی داود پوتره از صنف جسرانی که در
عهد خانصاحب محمد بهاول خان مغفور بر مکان باردار یان که محال الشت باروی
است چاه کهنه به تحقیق بعد احداث برانجا تملک جسته بزر شتر سوداگری موازی
چهار اسه تشجیر می گرفت و بعده علیمراد خان بکهرانی چاهی دیگر در برابر آن کنده با عنصا
سه رکن ربزی ترتیب داد و از سرکار هم بر چاه سوریا یک برج تعمیر فرموده سحال
سوریا از قبل خویش بدانجا نشسته داشتند درین ایام که علیمراد خان فی الجمله انحراف

خود بسمت بالا زمان بسرکار اظهار ساخته مصدر خیال گونه گردید خانصاحب عنوان مرتبت
بعلیمراد خان وانمودند که با وجود تعلق مکان بارواریان محدود قلعه دیراور توسل
نموده با بسرکار گردیده و دانسته پاس شما داشته از عمارت برج منع نفرموده ایم اکنون
که در برابر حسبان مظهر خلاف میشود محض تقویت همین مکان چرا ایست درینصورت
انتزاع آن از علیمراد خان مصلحت دانسته سهراب خان مهر و محراب خان قوم کهتاران را
فرستاده میان برحسین مذکور بنا بهاس قلعه کهنه که دینجا نامی بنا ساخته و سلطان
علاء الدین غوری آنرا از پا انداخته بانهدامش پرداخته بود بتلاشش دریافته
قلعه مستحکم تعمیر کرده گماشتگان علیمراد خان را رخصت دادند چون کثرت اخراجات
سرکار رضا آن جنت آشیان بواسطه نظام هرگونه مرام و لوازم سرداری لازم داشت
وخصوص صادر و وارد اطراف و آمد و رفت ایلچیان هندوستان و خراسان و ورود
عوام روزگار زیاد بر انقلاب روزگارشان و توسل بعضی شرفا و عمده زاده ها
بدر دولت ایشان و علاقه ارباب فطانت و اصحاب صنایع بسرکار ایشان و ارسال
معتبران بطرف حکام ملتان وغیره جهت انجاح امور خوانین این سلسله علیه و ایصال
مالیه دیوانی و نگاهداشت لشکر بقدر کفایت حراست ملک و تادیب منحرفان و مصالح
امرا بالت منجمله مهمات [illegible] و [illegible] جاری از محصول گذاری هر چند که متصدیان
از عسرت معروض داشته درباره تخفیف خرچ و یا تنبیه و گوشمال خوانین استجازه
نمودند لیکن حضرت خلد مکانی اظهار مراسم نسق بحال شان منجر باستخوان شکنی انها

شکی آنها از کاشته متوجه و مجوز آن نمیکردیدند و نه تقلیل مصارف و دریغ عنایت از
هیچکس مناسب شان و شوکت روز مزید می پنداشتند و باوجودیکه ملا غنی خان وغیره کمرانی
بزور جهالت کسان سرکار را از عبور نالهٔ خانواه بسمت مغرب مانع می آمدند تا بمحل دخل
مزارع چه رسد وودیره جان محمد معار بانیان دکمر ایشان صریح می گفتند که اگر خان صاحب
از ممالک قلاع چول را بر نوشته بدهد محصول تعلقات کچهی بر قدر که مناسب نمود برداشته
بسرکار خواهیم رسانید حضرت فردوس منزلت ابدال نگاه فرموده و از نقصان حال
هیچ خیال ننموده در جواب شان بلفظ تشریف می آوردند که با فرتدبیر و اصلاح بیدماغی
و تکبر شما امکان داریم که قرار واقعه برسیم مگر رفت سرور که مقتضی رعایت و حمایت
است و من خاطر می کشد عنان معامله شما بقبضه خسپیا روزگار می گذاریم انشاءالله تعالی
بمساعدت وقت خود بیجا نسب خواه صاحب اقبال از اولاد و ما نذارک کار شما خواهد نمود
و شما همه سرکشان خیره منش را بنهج اطاعت بیری کرده گره از رشته مدعا تو گشود
و خلاصه معنی این الفاظ بخاطر مبارک آنحضرت آن بود که چون بنور باهره ولادت مورد
لمعات آفتاب اقبال از مطلع پیشانی بندگان خدایگانی ظاهر میدیدند دل ارادتمند
را تقویت می بخشیدند که انشاءالله تعالی نیر اعظم طالع برادرزاده کامگار فرزند
نامدار عنقریب از افق تابنده تا انتهای جل افره طالع شده ظلمت
لیالی گربت خواهد ساخت الحمدلله والمنه که همگی مرام بر طبق خواهش باطن بهسام
سواطن او شان حسن انتظام یافت و صورتی که در مرآت ضمیر ملکوت تاثیر نقش می بست

بحال افزون از حال پرشمهٔ شهود شتافت القصه توجه چند روزه بسمت مبارکپور
ششر قیه مفید مصالح در بسته دیوان بعلداس را که غلام قدیم بخدمت صلابت انتساب
است در بهاولپور گذاشته خود بنفس نفیس در نواحی نهبت و مبارکپور تشریف برده
بافزایش آبادی و مزید معموری انحوالی توجه خاطر عالی مبذول داشته تا اکثر زراعت
قطعات زمین آنروی آب دریای نیلاب که برابر بهاولپور بحکومت علی در تصرف افتاده
بودند و احداث و جلهاء سمی مبارکواه و نظرواه و سردارواه و خانواه معتمدان کاردان
برگماشتند و بهدرین شهور ساهوان ملتان از تظلم و بیداد نواب علی محمد خان مستاجر
آنجا جان بلب گشته کلبانگ عدالت و نصفت آنحضرت شنفته در سایه عاطفت و عدل
حضرت خلد آشیانی آرام گرفتند بعد ورود شان رونق و معموری شهر بهاولپور افزونی
پذیرفت تجار و اهل کسب و پیشه هر دیار صیت و احسان ایشان شنیده بظلال رأفت
آنجناب استظلال ورزیدند درین همین ایام میان غلام نبی خان و میان عبدالنبی خان فرزندان
میان خدایار خان کلهوره مرحوم مع قبایل بالاتفاق تهماخان قوم جونیجه که نایب
شان بود بدروازه سرکار رسیدند حضرت جنت مکانی فراخور قدر و منزلت شان
بمهمانی و تلافی متوجه گردیدند میان روزگار را نوبت کهره و مقابله بمیان غلام
شاه خان و لشکرکشی راجه بیکانیر و تباهی قلعه سردار کهره و حصول
فتوحات نمایان حسب حضرت جنت مکان در هر دو معرکه راجه گجسنگه
والی بیکانیر که از مقدمه الوب کهرجن مارد رنجابت بسیار باهی آب شب و روز

روز در اضطراب باشنده بنهایت می‌ترسید و با خود می‌اندیشید که اگر تمکن این بهادران
شجاعت‌نشان و دلاوران فیروزی توامان در انوپ‌شهر مداومت نماید مستلزم آنست
که بیک حملهٔ شیرانه و سرپنجهٔ هژبرانه خوانین و مطابقت تقدیر واحد یگانه بیخ بیگانه نیز
و بیگانه پیرایان از پا درآید چنانکه شعر مصلح الدین سعدی شیرازی قدس سره متضمن این معنی است
❊ بیت ❊ درختی که اکنون گرفتست پای ❊ به نیروی مردی برآید ز جای ❊ وگر
همچنان روزگاری هلی ❊ بگردونش از بیخ برنگسلی ❊ لهذا صلاح آن دیده که استعفای این امر
بخدمت مهاراجه جی سنگه والی جینگر و مهاراجه ابهی سنگه راجه جوده‌پور نموده استمداد
کرده شود و بعد که کاتبش و کیلان متعهد بهر دو طرف امور رسایل داشت لیکن والی جی‌نگر
بعذر بعد مسافت متعذر و راجه جوده‌پور بپاس دوستی سرکار از علاقه نه برآمد و ادوجیار
شده بر وفق قول کسنوی مغلوب یصول علی الاسد تمام لشکر ها نیز همراه گرفته متوجه
دار و نعوذ بحال سایر که در جانه آتش مراد مقصدیان می‌بود بمحاصره انوپ‌شهر برگماشت
سید حسن شاه قلعه‌دار بمقتضای نجابت نسبی و شجاعت ارثی و دیگر سپاه جلادت
دستگاه با دای حق نمک مردانه شمشیرها زده بتقبل و قطع کفار فضیلت جهاد حاصل آوردند
و از قلعه برآمده خواستند که نخل بیگانه‌سرو ازدام شان بصرصر همت جوانمردی لشکر اسلام
از پا در افتد درین اثنا بعین مصاف که بازار کشت و خون به نهایت گرم بود مشتری
هلاک الموت بسرعت هرچه تمامتر آمده جوهر جان سید مذکور از معرض هلاک بیک حبه
شربت خریده برد بنا بران لشکر سرکار باندرون قلعه متحصن و آن قاصر همتان کالا بازار

در چهار سوی قلعه رخنهٔ ادبار افکنده تهورانه می کوشیدند و دلیران عساکر اسلام مثل
فیل مست و ابراز جوهر شمشیر بصبا عقدهٔ تیشه و تفنگ گوله‌ها بندوق خرمن وجود ای
شان بآتش در آب فنا میرسانیدند و میجنگیدند که بجز در کثرت همراهیان روزی بر سر
قلعه بطریق چپکلش ریخت و بجد و جهد تمام بجنگ درآویخت چون جمع غفیر ازان تهور پیشه‌ها
نزدیک رسیده مبارزان لشکر اسلام تیغ‌ها خون آشام از نیام کشیده آب حیات
اکثر ایشان بدم سموم آبدار بجز آتش دوزخ بوار ریختند بسیاری ازان نابکاران بهیاک اسفل السافلین
رفتند و خورشید آن خیره سر سفاک بجهنم پیوست راجه جسنگه از تیغ بهتر و دو کس را سلیمه
گشته وکیلان معتبر در حضور میان غلام شاه خان فرستاده استعانت ورزید از نظر
نیز نظر بر چند نیکو خدمات ایشان و حقوق رفاقت توقع آن بود که اعانت این مقدمه مقتدار اسمه
نشود لیکن میان عطر خان که بعد انهزام از جنگ میان غلام شاه خان در کهری اختیار اقامت
توقف داشت در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار رقم خطاب احمد شاهی بنام سردار
میر نهر ارخان که بقول علی محمد خان خاکوانی نظامت ملتان بنام او قرار یافته
بود بنابر تسخیر ولایت سند حاصل کرده بواسطه تحریک و لشکر کشی بملتان رفت
و سردار از سنگینی معامله و حشمت عساکر میان غلام شاه خان متامل شده در ورطه
اندیشه غوطه‌ها خورد و برخوردار خان که در ان ایام بملتان پیش سردار حضار داشت
عطر خان را بتسلی بیت ثالث سنه باغ نموده بدیره اسمعیل خان بهوت برد بلوچان اتفاقاً
دیره برخوردار خان را بجان کشتند عطر خان مایوس گردیده براه کهری رسید و درین اوقات

درین اوقات هم حضرت جنت مکانی باقتضای دانش کامله مکرر باستماع اختیارخان ابراز خفته
که نشانیدن عطرخان در کهری باعث ظهور مفاسد خطیره تواند شد اصلاح دادولی بمناسبت
که او مشار الیه را پیش خود نشانده و مواد غضب میان غلام شاه خان برخود فشوراند
نگران گودن مدعی ازراه عجب اصلا بسمع رضا اصغا نکرد و این امر موجب تحقیر یک میان
غلام شاه خان گردید و میان موصوف بیک نوع مضمون دلاویز در جناب سلطانی عرضداشت
که نائب خزین عباسی منفر و متنفر منحرف گشته بتشییر عطرخان در پناه او شان نشسته
الحال علی محمد خان مستاجر ملتان که چندین وجوه مالیه بذمه او لازم هست بجبر پور
رفته در حمایت شان بهوای بغی سر گرفته اگر ارقام مطاعه باسامی عوامل ایلاک صدار
یابد البته من غلام شاه خان خدمت دست بسته خواهم نمود و برین تقدیر حسب الالتماس
منه الیه ارقام سلطانی بنام ناظم صوبه پنجاب و مستاجر ملتان و دیره جات و دوابه سی
جوده پور وغیره صادر و غلام شاه خان بعظمت شان و بهر قسم سامان و عساکر بیکران
از اطراف طلبانیده در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج بعزمیت تنبیه اختیارخان
نهضت نمود و از آنطرف راجه جسنگه موقع وقت یافته از بیکانیر بحرکت آمده دوابی
جوده پور برعایت در بی قسم بادشاهی و تحریص میان غلام شاه خان آرزو تسخیر
و بیجاجت جسنگه فوجی وافر بکمک او مامور ساخت میان معظم الیه که در دور خود
سر مباهات می افراخت و از ایلات و توابعات ولایت سنده هر گروهی که
میفرمود در طریق اطاعت و سرانجام نمی شناخت قوم جوکیها و نهمردی وغیره بلوچان

بهوای ملازمت قدسی دجاگیسر خوار کرده لوای اوشان شرف حضار داشتند بلا صحبت
برکاب انما لیجاه شتافتند و آن امیر الامرا بفراهمی یکی اعیان سنده و سران صنف
همراهی و سامان توپ خانه و هرگونه اسباب ضرب و حرب سازد و عده داد با وره واقعات
متعلقه که از انیاق جنوبی تلف و تاراج ساخته در خان بیله دایره عساکر انداخت خوانین
جنوب لاچار مضطرب وار بسایه حمایت حضرت جنت مکانی بدیر اور رسیدند و رعایا
اینجا بسبب بیع قبایل و اموال بقلاع جبل شتافتند خوانین شمالی بعضی در میدجکهر
و بعضی بقلعه سردو پهوله و بعضی به براوراهان نشستند و میان غلام شاه خان که حضرت
خلد مکانی را رفیق خویش می اندیشید و هم از اخبار تشریف ایشان بسمت ته مبارک
پور می شنید لهذا بدون استطلاع از آنحضرت استعداد انهدام کهری و انهدام اختیار خان
در پیش داشت و از حد افزون است که تحری حضرت جنت منزلت بسیر و شکار اضلاع
شرقی متوجه باشند تا اوشان بلا حجاب و بی مضایقه دمار از روزگار اختیار خان آرند
اما حضرت فردوس آشیانی زود بمقتضای لوازم حمیت در رفت سردارکی و از نایان
امور و مهمات ضروریه مامور داشته خود باطلاع ورود میان غلام شاه خان و خان
بیله و رسیدن سران ایل در قلعه دیبراو رسا ودت فرموده بقلعه مذکوره رونق بخشیدند
و بر وفق شیمه کریمه نوازا اغماض بر زلات اقدام هر کس از آنها انداخته به تسلی و تقویت
ظاهر و باطن کوشیدند میان غلام شاه خان اتفاق و انتظام این سلسله علیه دیده [illegible]
بخدمت مخدوم شیخ حامد محمد گنج بخش نعمت بلید ار حمت که مصلحت طرفین ساعی بمصالحت

بمصالحت بودند فرا نمود که ما را از تادیب اختیار خان بوجهی دریغ نبود هر کجا که بسرفت
تعاقب او مینمودیم و راجه بیکانیر که می گوید که من غلام شاه خان برفاقت او آمده
ام حاشا و کلا اختیار خان بی اختیار مرا آرزوی امیر محمد مبارک خان شرمنده ساخت
اکنون هم هیچ نرفته اگر بازوی عطر خان بمن بدهند جسارت ها او را فراموش کرده
ازینجا برمی گردم هر گاه اینهمه مراتب لفظ بلفظ بحضرت خلد مکانی و غیره خواتین
معلوم گردید اولاً همگی عظام اهل برکنار تالاب پیرا در نشسته باهم سنجیدند بعد کنکاش
صلاح دادن عطر خان مجوز و مسلم شد اختیار خان علانیه میگفت که سابق در نشاندن
عطر خان چه قدر مناقص که او بمال و جان خود بر داشته الحق اینهمه سزای خلاف امر
حضرت فردوس مکانی است .:. فرد .:. هر کس که نصیحت ز بزرگان نکند گوش .:.
بسیار بخاید سر انگشت ندامت .:. و چون انجناب این الفاظ شنیدند خیلی رنجیدند و فرمودند
که ما بر استقلال طبیعت اختیار خان وثوق کلی داشتیم الحال که عطر خان را برداشته در خانه
با او در دست چه نیز داشته که ما ترک طریق ننگ و ناموس خواهیم نمود بنا بران برخاسته
خود بذات شریفه در مجمع خواتین بر سر تالاب تشریف گرامی ارزانی ساخته با آواز
بلند گفتند که عطر خان بر کلیم ما آمده سود در بهبود او بکردن ما است کاهی در بهبود ما این
نوع بدرسمی بظهور نرسانیده ما که مطابقت جدود و بزرگان خود لازم میدانیم انشاء الله تعالی
در بهبود قول و فعل ما هر قسم از امور صغری خواه کبری متضمن [illegible] موضوع بر ناموری تواند بود
مقبول هیچ یکی نباشد که ازین شکل نتیجه بالعکس آید مبادا نصاحب اگر راه و رسم ما اینهمه را

مرعید گشته و حال نیز شفقت مند دل وارد با هم مستقبل آباده خیراندیشی؟ توانیم ماند

و در صورت ❊ بیت ❊ چه بد گشته در جهان نیست کس ❊ سپهدار تنها همون است و بس ❊ بعد اسوله در جو به بسیار حسب اصلاح مخدوم صاحب احمد خان سیما به خان فیروز ابادی

را بملاقات میان غلام شاه خان فرستاده ایشان را بتعظیم و تکریم از انجا باز گردانیدند

که درین ایام که مکان خان بیله مخیم خیام میان صاحب بود لشکر ایشان بهر طرف چپاول

و ایلغار مینمود روزی مردم نزد ارو لند وغیره بلوچان حیزه سر بقدر شش صد سوار فراهم

شده بر قلعه دنیکهر تاخته مواشی انجا جمع ساخته پیش بردند علی اکبر خان تعلقدار ان

تیباقت شتافت و جماعه سارقین را دریافت اگرچه آن ظالمان اینها را اندک دیده

بزور کثرت خود نه رسیدند لیکن ان رسم وقت تنها از صد اسفندیار غالب بود خصوص

که ده کس دلاور سوار با خود همراه داشت آویزش سخت میان آمد بسیار کس را از دست

خود کشت انها هراس خورده گفتند که اگر نصف مواشی مفروقه گرفته از جان امان

بخشند زهی حسبان علی اکبر خان راضی نشد متقابلین دست از جان شسته بپای همت

استقامت پذیرفتند قضا را تیر تفنگ بیدرنگ بر مقتل او رسید بعد از جراحت سخت

بسته کس را از قید قفس عنصری نجات بخشید قایم خان علاقی که این ماجرا شنید سرگاه

میان غلام شاه خان از خان بیله معاودت گزید برابر قصبه هروهی سر راه گرفته سه صد

کس را با نتقام برادر از هم گذرانید و از طرف راجه بیکانیر بعد مردن مرحوم انجام

بران یافت که ملازمان سرکار قلعه نو و زمین متعلقه را جه علی الزعم کفار ترتیب داده قلعه

احوال ناظم محمد ... قلعه ... ۱۲۰۴

قلعه انوپ کهر سبیل منت بوالی بیکانیر واپس دهند بنا بر علی النقش حرف مصالحت میانه
نشست و فساد و منازعت برخاست بیکانیریان بهمت اوطان رجعت نمودند خاقان
جنت مکان چند سال در مبارک پور رذیرکش فرموده تنبیه خار و خس اندبار پرداخته
تادیب اشرار آنجا مثل محمد عظیم قوم مانس وغیره بواقعی ساختند و خدام حضرت شیخ
عبد السبحان را که متولی سجاده قطب السالکین و قدوة الواصلین موضوع طریقه انیقه چشتیه
محمول سلسله سنیه بهشتیه علیه سراج الملت والیقین شیخ فرید الدین گنجشکر نور الله مرقده
که اکثر ایلات و جماعت دواقین اقصای پاک پتن متبرکه مرید آنجناب اند در تقبل ارادت
خدام موصوف در عهد شان چنانکه باید در رقاب آنها بود بیکبار ضبع مشغول السالک سلوک
در آورده و دیگر خیره سران و چیره طبعان را بقدر سوء مزاج هر یک ادب تنبیه واقعی
داده اکثر اضلاع وسیعه تصرف خود کشیدند بعد تسکین هوا و طغیان کلها سنگها قلعه دار
که در پیش کرده بود راجه گجسنگه نفوذ آشتی را کان لم یکن دانسته با متاع پیش آمد حضرت
خلد منزلت از وسعت حوصله و فراخی دل اول وکلای صداقت نشان و عقلای
فصاحت بیان فرستاده خواستند که بهیچ نوع از بیرنا بیره حسد و حقد او را باب
اصلاح نشانیده بخار خیالش مرتفع و ساکت نماید از شعبده مشتعل ساخته کوی مقصد بچوگان
ضبط در آرند با اسب خود او سکندری خورد و رفقایش نیز همعنانی او در نشیب
نکبت فرو رفته بیت راز بلند نشناخته طرح مخاصمه انداختند و او راجپوتان عظیم
الشان و اعیان ملک خود و شمار امرا جرده پور مع عساکر جرار و سواران جنگی بقدر

دوازده هزار مبلغ عمارت قلعه سردار کهر ارساله است چون عزیمت سرمایه حمیت شان بسمع
جاه و جلال رسید مقتضای حمیت اسلام و غیرت امارت و احتشام خیر محمد خان و مهردل خان
فیروزانی و نور محمد خان برادر و دیره جان محمد و رئیس کرم خان عاربانی و دلیل خان جلیل خان صلح خان
کهرانی را بالاتفاق ملازمان حادث نشان در مقابله شان روان نمودند و دیوان اعلی جس
را به اسم برای سلارسات و حوایج تقسیم لشکر منصوره همراه فرمودند مجاهدین بی باکی جگر
استقامت نهاد شتاب و ادای مراسم حق نمک و فامردانه وارد طریق مقصود شتافته
مقابلین را دریافتند و انها بسم تقاضای تهور که شعار آنهاست سواز صدمات
بوارق سیوف بهادران اسلام برنتافتند دلیل خان و بعضی دیگر از ارباب غرور مقتضای
یقاتلون فی سبیل الله شربت شهادت چشیدند باوجود ان یکی خوانین فیروزی
توام استقامت ورزیده مصدر آویزش و چپقلش های سخت گردیدند بر وفق ما جنود ربک
الا هو اعانت الهی با مداد لشکر اسلام رسید و جماعه راجپوتان بر طبق جاء الحق و زهق
الباطل شکست فاحش خورده فرار و انهزام گزیدند و شجاعان جهاد پیشه اکثر اشرار
مفارقت شعار را به تیغ جرات از عصیان وجود ایشان بریدند بعده تعمیر قلعه سردار کهر
باحسن وجه قرار گرفت و چون حضرت جنت مکانی متی در بهار کپور تشریف اقامت
داشتند چند نوبت مردم سنگهان و بار با مردم صلابت پیروه و ادمیره و چکوکه دو تو و غیره
واقعین که بسر کشی و کذاکی و بیباکی ضرب المثل اند بمجا لعنت خان عبد الرحمن رنجات
و بمقابله لشکر ها آراستند تا بید جناب ایزدی که شامل حال حضرت خلد مکانی بوده نجات

رنجماعه جهال نهزیمت ناکری یافته عاقبت غاشیه اطاعت آن حضرت بردوش جان
برداشتند بیان مقابله حضرت فردوس مکانی بگبنده سنگه و غیره و شجاعت
بهادران ملازم سرکار و حصول فیروزی بایشان در سنه یکهزار یکصد
هشتاد و کنده سنگه و جبنده سنگه که دران زمان طایفه سکهان در ملک پنجاب
سر شور و شر افراخته دران نواحی استیلا و غلبه یافته بین الاقران احتشام تمام
بهم رسانیده بودند و هر سنگه هم درمیان ایشان بغرور پندار با دهشت می‌نمود پس این
هر سه که بمنزله شیطان نفس هوا بوده اند دیگر اشرار و لشکری کثیر از کفار نابکار
مثل حواس تابع و مجبور ساخته از جوشش بکثرت بانبوهی فراهم شده بمجادله آمدند خاقان
موفق بتوفیقات رحمان لشکرگران از برادران و ملازمان و تابعان گرد آورده بتقویت
امداد موید و اداره بتنبیه آن سرگشتگان وادی ادبار توجه فرموده بر کناره دریای
نیلاب رسیده صف کشیدند لشکر سکهان خذلان توامان بران لب دریا استقرار
ورزیده داد و پوتره اشجاعت اندیش پاک کیش باعتصام بعروة الوثقای عنایت
بی‌همتا ساخته بندوقها و کسبت در گردن حمایل وار افکنده از آب پایاره گذشته
بجنگ در آویختند و با تش تفنگ و آتش شمشیر بسیاری را سوخته آبروی اکثر آنها بخاک
مذلت ریختند بعد انهزام که هوای نخوت از سر سرکشان بدر رفت بعضی اشراف و عقلا
درمیان آمدند بعد رد و قدح قرار بران گرفت که بانطرف اتک تصرف سکهان
و باینطرف تملک سرکار باشد در رسیده ملازمان سرکار بآنها تعرض نفرمایند و آنها یا از

نگاه ادب و حد خود بدر نمایند بنای قلعهٔ اسلام گهر و شرح بنای میلی چاره

گرفتن بعضی تعلقات آنرو آب از نواب علی محمد خان و قتل

نواب مشار الیه از قهرمان سلطانی اختیار خان که جوهر جبلت او خیلی

بخیال بلندی و خودکامی آشفته بود و همیشه سودای آن در سر داشت که مکانی قلب در کوهستانها

بهم رسانده بنای خودسری خود را مقرر و مستحکم سازد و در آغاز سن یکهزار یکصد و هشتاد

جلال و شجاعت و غیره مسلمین قوم سرهنگ المعروف کوتوال که از طرف راول لولراج

بحفاظت قلعهٔ تهور از اجداد تعینات بوده اند به بهانهٔ خرید و فروخت اشیا در گهر

می آمدند اختیار خان با نها کارسازی ساخته باصناف مروت و چرب زبانی نقش

اشفاق و مهربانی خود در دل شان انداخته در خلوت بکوضع وانمود که اگر آنها قلعهٔ تهور

باختیار خان تفویض نمایند اول آنکه حق مسلمانی از عهدهٔ خود ادا کرده باشند و ثانی از مال

و زر شان را مستغنی گردانم و بدادن جاگیر سیر حاصل و ملازمی دایمی و داد و دهش روز مزید

آنها را بدرجهٔ قبول رسانم و زیاده از آن بر کسی اعتماد نمایم چون در ایالت رافع ضعف

کلی پدیدار شده بود از اخراجات سپاه از مشار الیه بجز اعتذار کوتوالان مذکور از

عسرت لاچار * شیخ سعدی شیرازی * زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد *

وگرش زر ندهی سر بنهد در عالم * و از غایت عجز و اضطرار ترک طریق وفا نموده

شیخ سعدی * بدوزد طمع دیدهٔ هوشمند * درآرد طمع مرغ و ماهی به بند *

کلید قلعه باختیار خان دادند و مشار الیه بعد قبض اسلام گهر نامش نهاده دست [margin: ... اسلام گهر]

ودست بر نجن مکلل طلای و خلاع مناسبه بانها بخشیده از ایفای وعده ها اعراض گزیده
گفت که از سر هنگ دفاحبتن کار ابل فرهنگ نیا شده بعد رین شهور ابراهیم خان فرزند
دویده محمد معروف خان از جانب غربی قلعه موجگهر موضع آب شیرین یافته قلعچه تعمیر ساخته
دنبگهر نامش گذاشت در آخر سن مرقومه بصدر علی محمد خان افغان فاکوانی بعد جوادث
کشتی ها که نبطامت ملتان افتخار داشت عالیجاه سر بلند خان سدوزی رقم جار دیده
غازیخان از جناب معلی سلطان احمد شاه درانی باسم خود حاصل آورده بتنظیم و نسق
امور دیره پرداخت علی محمد خان که بهیشه مجوز غرایب نفاق و مخترع عجایب متعینات
بوده مصدر نیرنگ تازه و بازی ها بی اندازه می گردید باطلاع ضعف سلطنت درستی
مشار الیه صلاح ضرب دیره و تسخیر تعلقه کیچهر وغیره مضافات آن که داخل اسم بکهی
جنوبی باشند بجای خود سنجیده از حضرت فردوس مکانی استعانت ورزید و فیما بین انجام
بران مشخص گردید که هرگاه ملک بکهی مذکوره در قبض در آید میان طرفین بصیغه بالمناصفه
مشارکت باشد بنابر علیه علی محمد خان لشکری سنگین بهم رسانید و حضرت خلد آشیانی
حسب القرار باداد عساکر جرار کارگذار بکهی روی توجه آورده بشتیبش مستظهر و قوی
گردانیدند بفضل الهی بعد فتح بر طبق جواز مجوزه معهوده ملک بکهی بشراکت بنیا قرار یافت
و علی محمد خان که از اعانت حالیه و رعایت و حمایت ایام ممکن خیر بوده هر قسم مروت
در منافقت زبان با نمیه ممنون و بواسطه استعانت در استقبال متوقع و از توجه ایشان
چشم داشت باشترک داشت بدان اقتضاء اغلب اوقات بخدمت حضرت جنت

منزلت ابلاغ می ساخت که در عالم اتحاد اگر مشار الیه انجاح نوعی از امور التزام یابد متضمن
افزایش دوستیها ست انشاء الله تعالی نواب موصوف مطابق خواهش ایشان کار بند
تواند شد حضرت فردوس منزلت از تقریر مشار الیه دلالت کلی بر تصدیق نموده مردم کهرانی
فتحانی که در اراضی زمینداران قوم میسلی تصرف داشته روزگار رهزنی و ملاحی گذرانده
راه رسم اطاعت اولی الامر اصلا آشنا نشدند و محمد جام خان خلف ملائی کهرانی
که خیلی متشرع و آثار صلاح و ارادت از پیشانی او ظهور داشتند اولا مصلحت ملکی اقتضای
آن کرد که بپاس شریعت غرا و بنا بر قلع بنیان بدعت مردم فتحانی را از اراضی مذکوره
قلع نموده بمحمد جام خان ارزانی فرمودند و نواب معظم الیه فهمانیده مبلغ چهار صد روپیه
استمرار سالتمام بابت زمینداران قوم میسلی مقرر و باو سند نوشته بیده دادند
و آن سعادتمند ارادت سرشت بامداد حضرت خلد مکانی قلعه استوار در آن زمین
معمور ساخته که بمیسلی معروف است و با قرب الاوقات و حیله کلان کنده بعلیپور مسمی
نموده بمزید آبادی تعلقه پرداخت و هم تعلقه شیخواهن و امام دین پور که بدان طرف
جیرپور واقع است از نواب سابق الالقاب اجاره گرفتند خلعه فتحپور مع لواحقات بیکصد
روپیه واقع در این زمینات مضافه ناله سردار داده از متراپا و غیره قطعات
آنزد آب دریای نیلاب محقه خانزاده کهلوان و مسواران جز کل المقابله هشت هزار روپیه
بشمر آباد محصول نقد معین و تا زمان نظامت نواب موصوف احدی از متصدیان
ملتان مجوز زیادتی نشده طریق اخلاص سلوک داشته تعلقات مرقومه الحق معاف

معافت دم فروع القلم می نویسند و نواب مشار الیه حقوق حضرت جنت آشیانی را
نصب العین ساخته همواره در تجدید مبانی یگانگت میپرداخت چون علی محمد خان در هنگام
تسخیر ملتان عالیجاه نواب محمد شجاع خان درانی سدوزی را در مضافات گرفته بمحبس نشانده
بود و این معنی بخاطر مقدس بندگان حضرت احمد شاه بنهایت ثقیل آمده در عوض این جرات
تادیب او مرکوز خاطر سلطانی و ابتدا در سن یکهزار یکصد و هشتاد و یک از هندوستان
مراجعت نموده عنان موکب اجلال بصوب ملتان معطوف فرمودند و اخبار تشخص افواج
امنای سلطنت و عزم شان باخذ انتقام از مشار الیه غایبانه بنواب رسیدند و بهم از
حقیقت داعیه ارکان دولت بحضرت جنت مرتبت کماهی آگاهی گردیده بود و نواب
موصی الیه بعضی مستورات و اطفال خود را مع شطری از اشیا از دریا گذرانیده در حدود
مبارک پور نشر قبیله نزد سران قوم کلهوره که نواب موصوف برای همچو روز با آنها قرابت
داشت رسانید و متعلقان نواب بعده در قلعه بوجلهر امان جستند و نواب تهیه کشتی ها
دریای چناب و نیلاب فراهم آورده بکهی خان فرزند خود را در ملتان نایب گذاشته
بعزیمت ملاقات و استصلاح از حضرت خلد مکانی بصوب صواب تشریف فرما
شده در کشتی اسواری داشت و خدمت فردوس آشیانی اطلاع داد حضرت
جنت منزلت که ملکان بمبادی اصلاح عاقبت اندیشی جریده رونق بخش گردیده
مخدرات حرم عفت و صاحبزاده والا همت و اسباب ثقیله قلاع را حول ارسال
فرموده متوجه بمصالح امور ملک شایل بودند بعد وضوح خبر ورود نواب مقدم آن کاردان

مامور نمودند که تلافی نواب بعمل آرند نواب از غایت وداد و خلق اتحاد و اعتقاد بر یکان
ناموسی و اعتماد بر کمال عقل حضرت جنت آشیانی بمواصلت ایشان رغبت ساخته بهدگر را
دیده صلاح معامله با ایشان سنجیدند حضرت جنت مکانی که نهایت عاقبت بین و دور اندیش
بودند مصرع + مرد آخر بین مبارک بنده ایست + با آن کار اندیشیده محاسن
و قبایح روزگار با وشان حالی ساختند که از آیین خلافت احمدشاهی بر همه از شما
مشخص و بندگان ارفع خود بذاته بغیرت بیغیرتی نواب محمد شجاع خان بشتابی پرده
توانند شد در اوقت تدارک از امکان متعذر اولی و انسب اینست که نواب ممدوح
کشتی ها را یکی و تمامی روانه سمت منزل بیا زد و خود بیش چند ایام در ملازمت بندگان
ارفع متغافل پرداز و چون تیرماه الهی است و موسم نهایت گرم که سموم میوزد و با
دهای را میکرد افاغنه درانی هرگز تاب توقف نخواهند آورد و نواب محمد شجاع خانرا
که تخلیص از ایشان علت غائی تشریف موکب سلطانی است اول خلاص کرده متلافی ما
خوش گردانند و یا بدر خانه مغلی رسانند لکن نواب معظم الیه تقاضای اجل گرفتگی بجهه
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود + حرف مصلحت نشنیده و مسلک نجات نرسیده
کشتی موکل قضا و قدر بلا کوشش روانه در خانه پادشاهی گردید هرگاه ملتان خیم
سرادقات جاه و جلال سلطانی شد از پیشگاه قهرمان خاقانی امر اشرف بانفاذ رسید
که علی محمد خان و پسرش یکی خان را بیاسا کشتند و ارزوی فسق بکشتند تا آینده ایچ
یک مرتکب این تقسیم جسارت نشود و من بعد قسم نظامت ملتان بنام نواب مستطاب

ستلاب محمد شجاع خان مرحمت وايالت ديره پات بتقسيم ولايت سنده از حسن
تدبير ديوان كدو مل بغلام شاه خان بكرمت گشت بيان تشريف ميان غلام
شاه خان بديره و ملاقات امير محمد مبارك خان با وشان
وحسن سلوك آنحضرت با وشان در آواخر سن صد كه ميان
غلام شاه خان بنا بر انتظام سررشته مهام ديره بسا كرگثيره وحشمت خطيره از سنده
بديره تشريف تشريف ارزانى فرمود بياد حقوق مرافقت و پاس مروت ونعمت
آرزوى مواصلت حضرت رضوان منزلت باقصى غايت مينمود در اكثر مجالس بلفظ مى آورد
كه سنده وديره محض براى خان داد آحقوق ايشان از در بار معلى حاصل كرده ام
لهذا آنحضرت جنت مكانى اشتياق قلبى فرا گرفته استدعاى ملازمت ساخت
حضرت فردوس مرتبت نظير با فرونى روابط يكانكى از درياى نيلاب وچناب
عابر شده برابر على پور رسيده گر را دريافتند ميان معظم اليه از بزرگى وعظمت نسب بلند
حسب مرتبت پيوند صله رحم ومراعات منت ها ايشان باحسن وجه واكمل طريق مطمح
نظر داشته استرضاى ايشان از اظهار شرايط استقبال وتعظيم وتلافى واسطه
نامورى پيد اشت دارا قمشه لطيفه واسلحه شريفه ورسيان كروايران آنها پرداخته
نصف يكى خوبى با اسم مى خان عليه الغفران حسب المعمول بطريق تواضع جايزگذاشت
درسن بكهزار يكصد و هشتاد و دو كه رايات جلال احمد شاهى از پنجاب براه اوچ
فقير كل محمد بهمت ساتو وحضرت فردوس منزلت بلحاظ نرم ودور بينى متوسلان سركار

و رعایای ملک خداداد سمت قلاع چول کوچا بینده معتبری محضر عرضداشت صداقت
و اخلاص با رده ی محلی با مور و ارسال داشت امنای سلطنت وکیل ایشان از نجابت
شاهانه نواخته رخصت انصراف عنایت ساخته رقم مبارک بنام نامی خان جنت
مکانی مضمون عاطفت اصدار فرمودند الویه عالیه خاقانی پرتو حشمت بسواد دیره اسمعیل
خان افکنده متوجه کابل و ارعرض اقدس سردار جهانخان به تنبیه سکهان فتنه سرشت
که دران ایام باقتضای ملتان شعله فساد برافراخته استعداد ضعف نفوس نفیسه با آتش
فنا سوخته نواب محمد شجاع خان را در محاصره گرفته بودند مامور و مرخص فرمودند و هم
درین تاریخ رقم نظامت دیره جات بنزل بنام غلام شاه خان باسم
سردار انفاذ و مرحمت نمودند سردار مشار الیه حسب الامر شرف براه دیره جات
نظاهر ملتان شتافت حضرت خلد آشیانی که مقتضای غیرت اسلام لشکر فراوان
بر اسم آورده از دریای خیالاب عبور بدان سو آب فرو کشی داشته استعداد
آویزش سکهان داراده تقدیم خدمات سلطانی و استظهار نام و نامورمی نهاده داشتند
درین اثنا رقم محلی متضمن تاکید اعانت گماشتگان و قلع اخراج سکهان
باسم خان علیه الرحمه مع تعلیق سردار ورود فرمود ایشان را لشکر بسمت ملتان
ضرور نموده سردار نیز از دریای چناب عبور ساخته داعیه آن داشت که سرکار آن
جماعه ناپاک کذرک به تیغ جلادت بیدریغ بر خاک هلاک انداخته استیلای فساد
آن مفسدان و رحال دو تنقال از ملتان رفع نماید آن طایفه ناپاک باطلاع

باطلاع توجه لشکر اسلام از دو طرف مطابق مضمون این بیت * خود از برون
درون جلوه کرد و من زمیان * چو سایه محو شدم گرد و سو چراغ آمد * بیت
دوپاشده بر جمعیت خیبری است وطان گریختند و خاک ذلت بر فرق روزگار خویش
بیختند و چون میان لشکر سردار و عسکر حضرت فردوس مرتبت فاصله بعیده بود در وقت
رسیدن با سردار رو مصلحت وقت برای آنحضرت بملاقات سردار اقتضا نمود و شبا بر
سنجیدن محاسن و قبایح این امر سواد را جوری که پیش فرمود هر چند که در محفل قورلتای
ودیره جان محمد خان انده ویردوقر سبب افاغنه درانی بعرض نمایند لیکن حضرت خلد آشیانی
بتوکل حمایت و عنایت الهی بمحض برخواسته بملازمت سردار شده جان محمد خان را
بمحافظت اردوی منصور مامور داشته متوجه بدایره سردار گردیدند سردار موصوف
نواب سرطاب محمد شجاع خان وغیره اعاظم را باستقبال ایشان فرستاده بلا تکلف
بجانصاحب هر یک از ارکین دولت ایشان معانقه کرده بملاطفت پیش آمده انواع
تلاقی و تکریم بافسر نمود و فی الفور خلعت فاخره بایشان ارزانی ساخته برای
معاودت رخصت نمود و بعد چند ایام نواب حاجی شریف خان سدوزی که باتفاق
کرم خان علیزی دریها و پور بخدمت ایشان ارسال داشته نصیحت کیی جو سلی
بشرح صدر و امورات از روآب دریای نیلاب متعلقه سرکار خانصاحب وغیره
منتسبان این سلسله علیه با حسن وجه انتظام داده سابق و دوستی با آنحضرت محکم نهاد
و فرزند سیت خداداد خان تعلیم علوم و آداب با عزم و قسم و شرح اشفاق

حضرت فردوس مکانی دربارهٔ بندگان عالی و انجام شادی
همایون و امداد ولایت عهد در حضرت فردوس آشیانی که فرزند صلبی را نشست
چشم امید تماشای جمال نعم المثال قرهٔ باصرهٔ دولت و اقبال غرهٔ ناصیهٔ عظمت و جلال
مهر سپهر حشمت و کامگاری ماه سمای شوکت و بختیاری گوهر اکلیل ایالت درة التاج
بسالت زیب مسند امارت و نامداری زینت چار بالش خلافت و سرداری
نتیجهٔ شکل روزگار رعنای نسب والاتبار بندگان عالی حضرت صاحبزادهٔ گردون وقار
خورشید اشتهار محمد جعفر خان زاد الله تعالی عمره و اقباله می گماشتند و دودمان نگاه
بمشاهدهٔ لمعات عالم افروز تاییداتی از جبین مبینش مالامال ساخته و گریبان تمنا
بتجلیات مه و سوز توفیق نامتناهی از سیمای متینش پر گل شناخته در چهره نعمت
نعم الوجود ایشان از اکابر نعمای خداوند نعیم ندیده شسته الفاظ حمد و سپاس بر زبان
راندی و در ظهر سعادت آن سعید ازل و ابد از اعاظم آلای وهاب کریم انگاشته
سورهٔ اخلاص بحفظش خواندی بمقتضای رافت خداوندانه خواستند که اولاً معلمان
دانشمند و مودبان ارجمند که از هر قسم علم و ادب بهرهٔ وافی داشتند بتعلیم علوم دینی
و رسمی و تهذیب اخلاق بشری و ملکی آن دانندهٔ علم لدنی مامور نمودند و با وجود آن
از نهایت محبت جگری خود بحضرت نفیس نفیس شرایف ساعات در تربیت لوازم
ملک گیری و ملک داری و مراسم سروری و سرداری و ترتیب اوصاف انصاف و عدل
و تمهید صفات عفو و فضل بآن خوانندهٔ حروف دینی مصروف فرمودند و چون روزی

روزنی از انوار غیب فیضان لاریب بر ساحت دل مواهب منزل ایشان بضیای
روزافزون می تابید فلهذا بتعلم حرفی حقیقت صد کتاب من اوله الی آخره دریافتی و تامل
اندک در کیفیت دقایق نکات اولی الالباب فی جمله الشیتا فی در ایام قلیله بحفظ ام الکتاب
و حسن خطاب و لطف جواب سایر قراین و آداب مملکت و انکشاف عقاید ارباب
مصلحت و استحسان قواعد بزم و استعمال قوانین رزم و آهسته آهسته جزم و قدامت عزم
و کمال ظاهر و باطن و جمال صورت و معنی برگزیده عالم گردید * بیت * ندارد پدر هیچ
شایسته تر * ز فرزند شایسته بایسته تر * بر دید عجایب آثار و غرایب اطوار
ایشان غنچه خاطر حسرت فردوس مکانی مانند گل شگفته و در دل مقدس انصاف صاحب مروت
و مظهر فتوت رسید که اولاد اعیان مهمات کلیه و مقدمات جزئیه کلیه در قبضه را
اصابت انتمای ایشان گذاشته و ساده و لیعهدی بذات مصدر کمالات خدایگانی
مزین و آراسته آید بر این تقدیر ایمای مبرم و اشارت جزم انفاذ بخشید که تا احدی
از زبانی خدمت و ثنای دولت در هر امری از امور بی حضور و دستوری خدایگانی
مبادرت نمی ورزیدند و در ظهور آن مجمع بدایع صفات و منبع مکارم عادات
که دست آموز استاد ازل بصورت عقل اول است جل جلاله دفاتر معاملات و مکاشفه
رموز خفیات و اطلاع مناصب اهل شهر است شمار رود قوت مراتب امرای قریب
جوار و فهم حقایق پر دیار و درک دقایق هر کار روبار و شغل جاوس و روبار مشق نزد و قا
بشکار توجه گزیده بر معارج معانی باین عالی فرامید و از غایت شفقت قلبی ثانیاً

بحکم الهام بر لفظ شریف گذشت که این دُرّ شهوار صدف ولایت را لمرجان دریای
عصمت و طهارت انسلاک و انتظام داده شود بنابران بدختر معصومه بهادرخان بن
کنبه خان که اختر برج عفت و رفعت توان گفت بمهر فلک سعادت منسوب و درسن
یک هزار یکصد و هشتاد و سه ماه را با مشتری وصلت بخشیدند   قران السعدین
در عالم موجب فرید   و تهنیت را رواجی بهم رسید در اظهار توجه بندگان
عالی او لا انجنگ سکهان نابکار و حصول فتح و نصرت بلازمان
سرکار و شرح حوصله ذات مبارک در اوایل سن یکهزار یکصد و هشتاد و
پنج که گنده سنگه سالار جماعه سکهان در زمان خود جمعیت یک لکهه که عبارت از صد هزار
سوار باشد بل زیاده از آن بهم رسانیده اخبار ضعف ناظمین ملتان و بخیال تصرف
در آن از آنکه خود متحرک در اطراف ملتان نایره مفاسد افروخته خانمان سکهان
قربات جوانب دار الامان با آتش غارت فرا سوخته چون از آنجا بر الحال تدارک
تنبیه داند فارغ او محال بود از این سبب ذخیره برای نگیت در سر خود بیاند وحشت او بهان
غرور در ولایت سرکار حضرت فردوس مکانی و متعلقات خود از این سلسله عالیه طمع ساخته
محاسنگه نامی سرکرده معتمد خود را با هشت و تصرف اضلاع کهاهی فسیح الله نور بجمعیت
کثیره مامور نمود و او نیز از روی جهل و تهور به فوریت بهم ایشان عزم شد دست تعدی
باحوال خلق الله خصوص رعایای متعلقات سرکار دراز کرده همت بغارت و قتل
برگماشت حضرت جنت مکانی درین روزگار شیاور قه پرداخته مقرر فرمودند که صاحبزاده

که صاحبزاده بلند اقبال فرخنده خصال یعنی حضرت خداوندگانی بحمایت و تایید ربانی شده از
تخریب و پریشانی آن دشمن دین و ایمانی متوجه گشته برطبق شریعت غرا شدند از فتح کفار
دیباچه فتوحات که اگر فته بمشق شمشیرزنی و عده و فلکی ورزش فرمایند لهذا خوانین
شدقی لشکرها ملازم بحضور طلبیده و هر یکی را طریق مبارزت بلمی لطف و عنایت
آن فریدون فر عالی گهر فرمایند و بمعانی ایشان عز رخصت ارزانی فرموده ادعیه
ماثوره و حرز یمانی برای حفاظت نگهبانی آن جهان کامرانی دمیدند و آن شهمند
بخت بلند در ساعت ارجمند از خدمت عم بزرگوار خلافت پیوند بر همت تنبیه آن
آن بدکیشان و اژدهان و شیرند سوار شده از دریای نیلاب عابر + شعر فنامه +
بهمیرفت لشکر گروها گروه + چو دریا بجوشید هامون و کوه + جهان تیره شد
روز روشن ز گرد + تو گوئی که خورشید شد لاجورد + بتوفیق یار و یاور مطلق
تیغ بیدریغ شهامت جهاد با فنای بطلان فساد و اثبات [illegible] و سداد
از نیام غیرت کشیده و خصوص بعضی غازیان شجاعت نهاد در مقدمه عسکر مظفر
بجوشش حمیت دویده با آتش تفنگ در میدان مصاف بان [illegible] شوم
کار رجوم قسمر بنمودند و آن شیاطین سیاه باطن [illegible] آمده هر یکی از ایشان
با سیف تازی [illegible] اندازی مصدر کوشش و دست بازی [illegible] گشته
چنانکه روز تیره آنها [illegible] نمایان [illegible] پذیرفته و [illegible]
[illegible] تاز با زر [illegible] کار [illegible] گرفتند اگر چه بسیاری [illegible]

مبارز و غازیان دلاور شربت شهادت چشیدند لیکن نور محمد خان معروف فانی و شاه محمد خان
حسنانی و ملا علی وغیره داود پوتره با سیزده تن که هر یک مثل رستم دیو بند و کوه شکن بودند
در مرکز معرکه استقرار ورزیده زخم های متواتر بر جانهای معاندان می کشیدند غلامان خدمتگار
جناب خداوندی دویده در قلب عسکر رسیده بحضور عالی ملتمس گردید که مکان برزه پر شیران
شرزه تفوق گزیدند الحال وقت اعانت اقبال خدایگانی است آن والا نژاد شکوه
و همت خداداد مبارزین همراهی را مصداق آیه کریمه و من یتوکل علی الله فهو حسبه تحریص
و ترغیب آگهی بخشیده جان محمد خان را که در رکاب سعادت مستفید بود روبرو طلبیده صلاح
پرسیدند آن نهنگ دریای غزا و پلنگ بیدای هیجا عرضداشت که نور محمد خان وغیره بهادران
صدهای سابق بهارت درآمده حضرت جنت مکانی از اتباع جرأت ورزیده و از اقسام
مکاید و اندیشیده اکثر اوقات از زلات او درگذشته بلحاظ استخوان شکنی و بلاشت خونریزی
مسلمین چشم اغماض پوشیده روی تنها هدایت معامله را از نقاب حجاب بدر نمی کشیدند و در آخر
سن یکهزار یکصد و هشتاد و پنج که اختیار خان دست از آستین ادب قاعده برآورده در
تغلب اراضی مضافه تنزده علیم او خان بصراحت از انداز گذشت و هم تحدید و تعلقات
سرکار ممهد تعرض و مزاحمت گشته ... خان مشار الیه و کاردار آن کار بعرض حضرت
خلد آشیانی پیوسته خان صاحب حسب مقوله معقوله شیخ شیراز که ملک بی سیاست پایدار نماند
مصرع: چو نرمی کنی خصم گردد دلیر. عمل نموده از سیاست گوشمال منحرفان بدسگال
از زور بازوی اقبال صاحبزاده سعادت مال سهل میدانستند بنابران ایشان را جمعیت

بجمعیت کثیر و سامان خطیر روانه فرمودند و آن خورشید فلک ایالت و بختیاری برگاه
بسمند اجلال و کامگاری سواری نموده در عرصه دلیری و نامداری اشهب سطوت را
جولان دادند اختیارخان که در مقابله بشور تمام برخاسته لشکر مقاومت آراسته
بود سلک جمعیت او بی اختیار چون بنات النعش از هم پاشیده ثوابت و سیاره نیز متعلقان
و اتفاقیان او بهراسیده یکسان از پرتو جاه و جلال صاحبزاده نعم المثال انعدام و اضمحلال
پذیرفتند اختیارخان بالضرور بطریق التجا و الحاح دست بدامن آویخته عفو
و رحمت صاحبزاده عظیم الوقار گردن فرستاد از وسیله استشفاع انگیخته خط عنایت
از جناب ولایت و زحمت حضرت فردوس مکانی که ابر کرامت و دریای فیض و مکرمت
بوده اند حظوظ ندامت از صفحه پیشانی او شسته نوازش ها را بعهده عاطفت خداوندانه
پذیرفتند حضرت بندگان عالی بکمال ارجمندی و بهروزی در خدمت عم نامی گرامی خود
مشرف گشته رضا خاطر آنحضرت حاصل گرفتند در بیان ارتحال حضرت
خلد منزلت سلطان احمد شاه درانی و میان غلام شاه خان
کلهوره و خاتمه صاحب علیه الرحمه و انحصار مهر مبارک خان
و خاتمه قسم اول ازین کتاب در اواخر سنین موقعة الوقوع سلطان
احمد شاه درانی بمرض ناسور که از بینی آغاز کرده تا مخ و دماغ رسید ازینجهان فانی
بعالم جاودانی ارتحال ورزید و در اواخر سنین صدر میان غلام شاه خان کلهوره که در
عهد خود بعالم مروی و مردمی یگانه و بهشت هنگام سعادت از ملازمت خانه بعلیا انجمن دیگر جهان

بجان آفرین یگانه بار سپردند گویند که اوشان بواسطهٔ تعمیر قلعهٔ حیدرآباد قبور قبرستان شیخ
محمود انصاری المعروف بپیرکی که بر کوه نیرن کوت واقع بودند حسب الاصلاح میان راجه
بیکهو از جا کنده آجرهای آن قبور برآورده به بی حرمتی می افکندند اینهم پیرکی برآشفت
و از تصرف رنج بر قد و جسم حرارت اجل گوهر جان افروز جان آن امیر در سلک موالی بسفت
محمد سرافراز خان خلف الرشید میان مرحوم بمسند ولایت دارالدنا مدار خورشید اشتهار
جلوس فرمود امرای عظام و غلو نیبان فخام و سرداران با تمام در خدمت آن شان بیعت
و اسلام نمودند چون وجع کلیه و مثانه بواسطهٔ تکون و تمکن حصات در آن از مدت لاحق
مزاج فردوس مکانی می بود و از بس ازمان و استیلا رو در مستقر ساخته بود از پنج ششماه
بود پرداخته باعث تسلسل و تقطر بول و از شدت درد موجب تشویش عنصر لطیف
و ضعف روح شریف می گردید در اواخر ماه صفر سن یکهزار یکصد و هشتاد و شش
که مرض مذکور اعاده کرده با قتضای تقدیر هر روز بر طبیعت آن شان غلبه یافته هیچ دوا
و تدبیر و خیرات و صدقات کثیر باصلاح نشتافت علمای عامل از خواندن عزایم
و ادعیهٔ موثره و اطبای حاذق و حکمای کامل از استعمال ادویهٔ مجربه مایوس گشتند دست
عجز در انگشت اضطرار و در آستین ندامت گرفتند ✤ ابیات ✤ درین دقیقه بماندند
جمله حکما ✤ که آدمی بکند با قضای کن فیکون ✤ وصول نبض چو شد منحرف ز جنبش
اصل ✤ بلای عجز فرو رفت پای افلاطون ✤ صلاح طبع چو شد سوی فساد درو نهاد
بنا ✤ بیهوده در دست بوعلی قانون ✤ آخر الحیل سیوم ربیع الاول سن [illegible]

صدر هنگام شب قفس عنصری ایشان بشکست و طایر روح بر فتوح علوی آنحضرت
بروضه خلد برین شهپر گشت تاریخ ارتحال حضرت فردوس آشیانی از مصنف این کتاب
چنین گذارش پذیرفته «یکون بجنات خالد ابدا» فلک درین حسرت انگشت هلالی
بدندان انجم گزید و خورشید خاوری گریبان افق تا بدامن درید میان صاحب محمد فتح خان
تخصیص بندگان عالی که نایب مناب و قایم مقام مرحوم مغفور هستند تسلی و تسکین از
عموم هر یکی برداختند و هر کس از وضیع و شریف خورد و بزرگ ذات مبارک خداوندی
را نعم العوض ایشان شناخته دلها از غم و غصه تهی ساختند و بدعای مزید عمر و دولت
ایشان اشتغال داشتند متصدیان سرکار حسب الامر خدایگانی اسباب تجهیز و تکفین
مناسب نام و ناموس ترتیب داده اکابر علما و اعاظم اولیا و اتقیای وقت
بجنازه حاضر آمده نماز جنازه باحسن وجه گذارده جسد مقدس آن قدسی نهاد بآیین
دین در ظاهر شهر بهاولپور بجوار مزار محمد بهاول خان کلان علیه الرحمت والغفران
مدفون گردانیدند و چون اعیان اهل مدار کان این دولت جمیع مشاهیر ملک هر یک
بجای خود ماتم داشتند و تا که بکلیان خصوص جان محمد خان مدار دولت خاصه نیابه
امر بیعت ناگزیر در تاخیر و تصور کمند بخت بلند خانصاحب خداوند که آماده
تسخیر رقاب ارباب جبال بود دستگیر کاری بکار برده کلهم سرکشان را انجا بیت
منتهای ربیع الاول بر آستانه اقبال بکیفیت تقریب تسخیر آورده و همه بالاتفاق خاصه
جان محمد خان بخلوص وفاق آثار اقبال و انوار جلال در پیشانی ایشان ظاهر دیده بدامن دولت

از دل تنک وزیر دستهند اخان مغفور در حین حیات از چند سال ولایت عهد خود
با یشان عطا و رشته زمام خلافت بقبضه کفایت ایشان واگذاشته بود و از تائید مسبب
علی الاطلاق که حسن اتفاق عبارت از وست انکه فیاض صمدانی در شب غره ربیع الثانی
بخانه صاحب خدایگانی فرزندی ارزانی فرمود و بواحد بخشش خان سمی نمودند قول یکی از فصحا
آن زمان است که عباسی زاده عباسی مرد عباسی بر مسند نشست با مداد الهی و اقبال حضرت
عالم پناهی قسم اول ازین کتاب مستطاب ثبت دولت عباسی روز چهارشنبه پنجم ماه
جمادی الثانی سن یکهزار و دو صد و بست و چهار در بلده دار السرور بهاولپور ترتیب
پذیرفت و تاریخ تصنیف و تکمیل این قسم از همش استنباط گرفت انشاء الله تعالی
در استقبال شروع بقسم ثانی که مشتمل مکارم آثار بندگان خدایگانی است تواند رفت
بعونه و توفیقه و ما توفیقی الا بالله همین کتاب مستطاب قسم اول مرات دولت عباسی
از دست فدوی شکسته رقم آرا مقدم آرا که از ایام طفولیت پرورش یافته نمک پرورده انها
بساط کرامت مناط سرکار فیض مدار حضرت خان صاحب مخزن عنایات و خیمان منبع
مکارم و احسان مجید نعمت و فیضان مهبط الطاف ایزد سبحان ادام الله اقباله
و ... و لسان لاله بداغ عبودیت و غلامی بندگان سامی موسوم و مشتهر است فقط

نسخت تمام شد

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

حلاوتی که مذاق جان و ذائقهٔ روح و روان را شیرین دارد شکر گزار حضرت واهب عطایا
منشی است جلت نعماؤه که تعیین خلیفه که نایب الله تواند شد و متخلق باخلاق الله
منتی بر عالمیان گذارد ☙ بیت ☙ حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین ☙
خاص کند بنده مصلحت عام را ☙ تا آن موید من عند الله و مشید بحبل الله در ایجاد
منافع و اندفاع مضار و تقویت اخیار و تهدید اشرار و ضبط جرائد مصالح هر قسم
مرام و تفتیح ابواب محاسن هر نوع مهام کافهٔ انام بمقالید تدابیر عقل رسا و مفاتیح تجاریب
خرد و ذکا و یمن درایت و عنایت کفایت نماید مصداق این مقال و مطابق این
حال جلوس حضرت خدایگانی خدیو ذیشان محیط حشمت و فیضان محمد بهاول خان بهادر
عباسی است بر سجادهٔ امامت و حکمرانی و وسادهٔ ملک و کشورستانی بتاریخ غرهٔ ماه

ربیع الثانی سنه یکهزار یکصد و هشتاد و شش در ساعت مختار منجمان دقیقه شناس و
موبدان هیئت اساس * منظومه * بساعتی که تولا کنند بدان انجم * بطالعی
که تفاخر کنند بدان تقویم * بروز همایون و وقت سعید * بتاریخ فرخ چو نوروز عید *
برآمد بمسند شه کامگار * جهان یافت سرسبزی نوبهار * تو گوئی فریدون برآمد
بتخت * و یا شاه جمشید فیروز بخت * و یا خود سلیمان عالی نژاد * و یا شاه
گیتی ستان کیقباد * اعیان برادر و ارکان ایل کلهم حلقه متابعت در گوش
و غاشیه اطاعت بر دوش خاصه دودیره جان محمد خان سرخوفانی که در آن زمان
ممتاز این صنف سینه بود در جبهت پای حضرت را افشانده پیشانی و سر را در ادای
آداب کورنش خم داد و از کمال فهم و آخربینی اول از همه دست بیعت گشاده از
فرط رسوخ و خلوص بطریق واعظ تفهیم و تنبیه سران این الوس مهمیت مانوس
ایستاده خوانین فیروزانی و عاربانی و علائی و کهرانی و حسنانی و رحیرانی و غیرهم از
وضیع و شریف بترتیب شرائط بیعت و تسلیمات بجا آورده نذور و نثارها نمودند
و مخادیم و مشایخ و مشاهیر تبرکات مناسب و مضمون تهنیت با حسن العبارة گذرانیدند
و رؤسای نامدار و اکابر قریب و جوار مراسم مبارکباد بالازمها باز رسانیدند خلیفه
الله تاریخ جلوس فرخی از مؤلف این تألیف است چون ذات عالی بعنایت
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا بل باعزاز یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ
معزز و بنفس نفیس آماده اضاف ریاست و مستعد الاف کمالات لیکن حسب الصلاح

الصلاح زمام وزارت بدست اختیار نور محمد خان مهردفانی سپرده نظارت بعهده
شاه محمد خان حسنانی و دیوانی بدیوان لعلداس و غلام حسین قوم ابره و وجود هریکی
سلطان محمد عربی مقرر و شیخ بهار خان کهیری شمشیر دولت و کوهر دکهرام مهر محرم
اسرار و در محمد کهیری ندیم حضرت و شیخ سونه خان بسبب جوهر جلادت و سپاهگری
مقرب حضور و درین ازمنه که سلطنت هندوستان خلل تمام و تفرقه کلی رو داد میر کاظم
علی خان و میر بخش علیخان از سادات بهره و منتسب بخاندان میر حسن علیخان و میر عبدالله
خان بوده اند بعد شهادت میر انشا راجا در بهاولپور رسیدند و جناب خدایگانی
بفر نسب و شرف حسب آنها نگاه فرموده اتالیق و مصاحب مقرر نمودند و نشست
حضور خاصه در هنگام نصف النهار میان باغ شیشه محل بود و درین ایام قریبه
قوم مرهته بر ملتان آمده دست استیلا یافتند گسائین گنگا دهر که از اولاد لعل جی
داو مصدر خوارق عادت بود بدیوانی مرهته‌ها و بکمال هوش و رسا انگشت نما عالم
گردید و نواب الهداد خان بنا بر ضعف سن و ضعف سلطنت در ثبات و سببت دیره غازیخان
را جز که سردار محمد زمانخان فوفلزی نظامت دیره از پیشگاه جناب تیموریه بامور لواب
مذکور رسیده در من شاه که از عهد خواتین مرزبانی وزیر و رای دواره مل که دیوان
دیره بود از خوف ذرایها گریخته بزر و مال و اشیا رو انتقال آمده بظلال حضور مستظل
جستند و بعد چندی که مرهته‌ها باستماع اخبار شورش از دکن ملتان را گذاشته در روانه
وطن گسائین گنگا دهر هم بسایه خداوندی ملاذ منیع و معاذ رفیع فهمیده باقتضای

تا آن بنی مهد هر شش فرزند که عبارت از گوسائین توفیت رای و اولنگ لونغ بود دیگر در علم
موسیقار خیلی اوستاد کار گوسائین کلیان رای و گوسائین بهارجی همه عیال و اطفال
وارد بهاولپوره و در ملک پنجاب هم اختلال قوی رو داد و مفسده سکهان برپا و مردم
علما و شرفا را جای قرار و اعتبار نماند خدام حضرت مولوی صاحب حاجی محمد فیض الاسلام
و حاجی حافظ محمد حفظ الاسلام و مولوی امام الدین و مولوی غلام الدین تشریف آوردند
و جناب عالی که محبت علم در طبع مقدس مجبول و ورود ایشان را مقرون باعزاز و تجلیل
داشته بانواع تکریم و مدارات استقبال فرمودند و خود حضرت قدسی از علم حدیث
و تفسیر از مولوی صاحب مولوی حافظ محمد حفظ الاسلام درس میگرفتند **وفات
نواب شجاع خان و سرافرازی نواب محمد مظفر خان و نهضت
حضور و نواب بهادر سنگهان به سر ملتان** در سنه یکهزار یکصد و نود
یک که نواب عالیجاه محمد شجاع خان در قلعه شجاع آباد باجل طبعی درگذشت نواب
صاحب محمد مظفر خان که سابق همه خوانین افاغنه سلام خوانی بر او ایشان کرده بودند
بمسند موروثی جلوس فرموده دستار پدر خود بر سر بست سنگهان بمقتضای خیره
سری و وخامت عاقبت بر خورد سن نواب نگاه کرده غافل از سطوت اقبال مظفری
بسبب لئت دین و جهالت آئین مخالفت نواب مصمم ساخته چند مرتبه لشکر از ملتان
بر شجاع آباد کشیده از تاخت و تاخت مال و مواشی و قطع الطریق ابناء السبیل هیچ
الکن بقصور نمی پرداختند و در طالع نواب محمد مظفر خان هزیمت شکست فاحش یافتند

بیبا فتند و چون قلع شجاع آباد مکانی مختصر و خلقی انبوه دران مجتمع ابتدا طبع نواب
که خیلی لطیف و لطیف بود با قتضای شان این حدیث شریف اَلسَّعْدُ غَیُوْرٌ وَاَنَا
اَغْیَرُ مِنَ السَّعْدِ وَاللّٰهُ اَغْیَرُ مِنِّیْ غیرت در نهاد آن عالی نژاد مستولی بمقتضای
حمیت اسلام و لحاظ رفعت ننگ نام در بهاولپور رونق بخش و حضرت خداوندی
مقدم گرامی ایشان با ضافت تجبیل و تکریم والاف تعظیم و تکریم متلقی داشته در حسن
آداب تلاقی و اداری رسوم هر قسم تلافی دریغ تقریبودند و چون نواب عالی جوهر نقد با
انبطا یقه مرحومه سنکهان شرح داده تحریک مواد ترغیب جهاد در تحریص غزا افزوده
لفظ استمداد را که مقصود ما نحن فیه و نتیجه شکل بین الانتاج تشریف نواب تاج است
تقریر اوست جوامع الکلم حسن ادا یافت از ینطرف که جناب عالی خود بدولت
عقل مجسم و در حد است افلاطون زمان + بیت + چه خوش ست آن نکته گفتن
بحریف نکته دانی + که سخن نگفته باشی بسخن رسیده باشد + خصوص که مراقبت
سنت سنیه جناب نبوی علیه التحیه نصب العین و تصورت بمقصود بان
سرکار بسیار تاکید امر مبرم اصدار یافت که هر قسم سامان جدال و قتال و ضرب
و حرب فی الفور آماده شود و پروانجات مطاعه باسامی خوانین شرقیه و غربیه
از انجا نفاذ پذیرفت همه مردان استوار بند کمر جهاد بسته خالصا بنیت قتل کفار نابکار
آمده زیر لوای فلک فرسا فراهم آیند همه متفقا در لطفشا گفته موجب میعاد بر موعد
جمع آمدند مگر معدود فا بیان که بگانه ماندند موکب اجلال چون کواکب سیار رو در کاب

نیر بن فلک اقبال بحرکت آمد ❊ منظومه ❊ بجنبید لشکر دو ها کرده ❊ تو گفتی
بجوشید هامون و کوه ❊ گماشتگان و نایبان کنده سنگه و جهنده سنگه را عنان
تمالک از دست رفت و ساعیان مسرع پیش مینیان خود فرستاده استغاثه
ورزیدند و استعانت گزیدند ❊ بیت ❊ اگر تو بهر حمایت میان ❊ نه بندی
چه سود باشد زیان ❊ لشکر مظفر اثر چون بادباران قطره زن رسیده
حصار عالم را محاصره دید بعد بیست ستر روز راز در بچه شیخ مخدوم محمد را که از اولاد
قطب العالم شاه محمد یوسف گردیزی بخاری و از ابتدای شیوع آثار اسلام در ملتان
حضرت ایشان رونق بخش دار الامان و مقدم المشایخ پیشوای اولیای این خیر
الفزای اند اسلامیان بر روان شهر آمدند هر کرا از سنگهان دیدند تیغ گذرانیدند
و هزیمت داده در قلعه ارک خزانیدند تاب مقاومت این پیکان کوه دغا و
نهنگان دریای هیجا بان موش منشان نماند در شهر غارت عام رفت و اموال مردم
از زر اجلاب و ذخایر دفاین داشتند بتاراج زور آورده غنیمت ابر داشته بجانها
ماده و در حضور سوای رو داران دیگری نماند **آمدن فوج سنگهان**
برفاقت محصورین کنده سنگه مضطربانه بچهار پانصد سوار جرار در رسید
مجرد در دوش آویزش سخت و گیر و دار شدید پدید آمد لشکر اسلام تمام پایدار
نمود لکن مومنان پیاده بودند حتی که قرین ساغر و علاخود و بذاتها نشد چهره ماه در
قلب گاه به پا ایستاده سواران سنگهان تند و تیز کذا کانه زده اینها را از جا

ازجا برداشتند بندگانی که عقل آموز عالم اند نواب مستطاب فهمانیدند که فتح ملتان
منحصر بوقت دیگر و انهدام بنیان قوم سکهان بمدت مبهود مقرر لکل قوم اجل ✤ بیت
تا در نرسد وعده هر کار که هست ✤ سودی نکند یاری هر یار که هست ✤ اکنون
معاودت صوب و حسن هیچ نوع عیب ندارد ✤ نظم ✤ ازین رفتن و آمدن
عار نیست ✤ که بی خبر و بد بخرد خار نیست ✤ و شیخ مصلح الدین سعدی گفته بیت
نه هر جای مرکب توان تاختن ✤ که جا اسپر باید انداختن ✤ آخر مردان جنگ
کنان برگشتند و بهادران جلادت نشان و دلاوران شجاعت توامان ردور
این قمرین اوج بختیاری الهه وار دایره بسته باستقلال و استقرار از راه کوت شجاع آباد
مراجعت فرمودند نواب عالی بتقلید خود سعه الخیر فایز و حضرت خداوندی بجهان بکفار
ستیزه کنان و نیده وقت زنان از دریا بیلاب گذشته دار و بهالپور نشستمان
اینده و لت بر سلامت و رتبه همایون و استقامت سمت روزافزون این خلاصه
طوار کاف و نون شکرانه ها کرده نثار و تصدقات بلا نهایت بمساکین دادند
در سن یکهزار یکصد نود و و بندگان ارفع حضرت تیمورشاه درانی که برای استماع اخبار
عزیمت حضرت خداوندی و نور الصبا حسب دار مهر و خان را مامور با خراج سکهان
فرموده بودند بنا بر بعد مسافت مشار الیه بدیر آمده و حضار عالم پناه ملتان را
گرفت و کار بر سکهان تنگ ساخت احتمال بود که قلعه ارک انفتاح پذیرد لیکن شاه را
مهم توران پیش آمد و لشکر ترک از بلخ بر حدود خراسان غلبه آورد حکم شرف برای

اعادهٔ مهره خان صادر واوهم ناکرده کار معاودت چون میان غلام نبی خان کلهوره بر ولایت
سند بکامرانی شد درین اثنا میر بجار خان که از بیت الله شریف برگشته به بندر
مسقط پیوست اخبار شهادت پدر و برادر شنیده از بندر کراچی که در انوقت تعلق بمیر
نصیر خان براهوی داشت عابره برابر در قریه کهانبهه که از مضافات جیسلمیر است رسیده
طرح اقامت انداخت میان الموصوف که فساد طبایع سرایان و تلون امزجه اوشان
دیده و رسیده در مقام مشاوره و کنکاش بود که کدام نوع زور پیدا کرده آید تا با ستیلابار
آن دست استیلای احدی باو نرسد از مردم جوینجه خویشی نا گرفته تحویل اکثر قلاع
جول بدانها نمود و مقرر این کثیره با آنها تفویض کرد که در جولستان بانکه بی نشان تر وطن
دارند تا وقت حاجت بکار آید و رسم آوردن میر بجار خان اعتماد دولت
خود تصور دیده سبحان الله لا یعلم الغیب الّا هو غافل است ازینکه مرگ
غلام نبی خان از دست میر بجار است و درین ضمن فتنهٔ عظیم مضمر پنهانی بطرفت میر
پیغام مرسله اشت و در فقاعات تجملی برگماشت که سران سرایان از خود سری بجای
خودی و پندار در بجار مستکبار دست گرفته تبرک آورده بمریدی و پیری برکرا خواهند
با یالت ولایت سند بغضب نمایند و هر کس را بخیال ایشان در آید عزل کرداند
آثار استقلال در بانمانده میر بجار را از اصلا بستر ها رانید دولت است اگر بخاطر جمع
بپایه عزت و احترام او احسن وجه خواهیم داشت و نیز وجه مساعده مرحمت فرمودند
مگر شاه بهار او محراب جتوئی و راجه لیکی بوضوح این مضمون سر پوشیده در دخول میر بجار

میر بجار خروج و انعدام خود دانسته همه باتفاق از میان غلام نبی خان پرسیدند

میان منوالیه که ازین سران بی سر و پا خوف بی انتها داشت انکار و استبرار فرمود همگنان

گفتند که اگر میان صاحب بر حرف خود صادق است و بر لفظ خود راسخ بسم الله سوار شود

که در مقابله میر بجار همت بر گماریم و او را نگذاریم که داخل سند به شود میان صاحب

مجبور سلبه مقدور معذور لا محاله اینها بعیت امرار غالب نمود از طرف میر موصوف

بلشکر جرار دلاور رسید هنگامه جنگ و داروگیر گرم گردید و میان غلام نبی خان که رقبه

جانش در کمند رقبه اجل اسیر بود دور ایستاده تماشای فریقین میدید هرگاه میر بجار

فتح کرد و لشکر سرابیان بسرای نکوامی مقهور و منهزم گشت در برابر میان آمد و با میر میان

را باین حرف که اول با تجا و الحاح طلبیدن و بعده با نعت لشکر مقابله کشیدن موجب

کدام دین و آئین است از دوش بر داشت و دیگر بسیار از همراهیان میان را نیز که

ذلت اندوخت سواری تیز رو فی الحال خبر بمیان عبد النبی خان که در زمان قلعه حیدرآباد

بسته شده بود رسانید میان مشار الیه برخاسته محمد سرفراز خان و عطر خان و محمد خان و میر محمد

پسر محمد سرفراز را که در محبس بسته او محبوس بودند بیک تیغ از هم گذرانید میر بجار

خیال داشت که محمد سرفراز که پدر و برادرش را کشته بگرداند است سردار کرده خواهد شد

چون اینجا رسید و واقعه را شنید بحکم ضرورت میان عبد النبی خان را دستار ریاست

بسر داد و خود برتبه وزارت و اختیار کل ایستاد آمدن سردار مدد خان بر سر

ملتان و بازگشتن بی نیل مقصود باز حضرت ارفع تیمور شاه درانی که خار

اخراج سنکهان بر وقت در خاطر شریف می بود سردار سرداران علی مددخان را مامور
فرمودند که رفته قلع عنیان سنکهان نماید و سردار نقشبون از حساب افزون بر سر قوم
سنکهان وازگون جلوریز رسیده در ظاهر ملتان پیش میدان سا بر مبانی و اربروز
مهر ساعت در انی ار ا سنکهان آویزش و ستیز بود نمود دار رستخیز دکار بر بدنها خیم العاقبتان
نهایت تنگ شد رای ماندن و نه راه گریز که شعبد فلک در نهر تبه هم شعبده ازدونه
زگینت و زنگریز تقدیر بجای زعفران و معصفر از خم فلک رنگ نیلی ریخت بندگان
ارفع حضرت تیمورشاه که تقویت و پشت گرمی سردار خود بنفس همایون تا اینجا ور
تشریف آورده بودند بعضی ازاینان معکوس نژاد بیا باختند و بقصد فاسد اراده
ناپاک در جبلکه خوابین اسلام از حضور رگشتند آن برگشته بختان بر سر بالا حصار پیشاور
تاختند حق تعالی که فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ است بندارت
بادشاه امان داد یک لحظه نکشیده آن کیادان بسامعه ایستادگان پایه سریر
شهریاری افتاد محافظت درو برج و باره بالا حصار بعمل آمد و دست تسلط
آن اشرار شیاطین بدیوار قلعچه هم نرسید تا کف خاک برای شان میسر آید حضرت
بادشاه بعد وقوع اینواقعه جا یاران یکیه تازه سواگت را تعیین فرمودند که بال از مرغ
و سرعت از هوا بوام گرفته رفته سردار علی مددخان را فی الحال بیارید که دل از همه
محافظت نفس قدسی است اگر خدا خواست بلی قضای الهی در سال آینده خود بدولت
بر سر ملتان ایلغار ساخته تخریب آن بد منشان پرداخته خواهد شد سردار کثیر الاقتدار

کثیر الاقتدار لاچار اطاعت حکم قضا آثار نموده برگشت و فتنه در سلطنت که برخاسته بود از
پا نشست در سنه ۱۱۹۳ یکهزار یکصد نود و سه آمدن سندگان ارفع بر سر ملتان اخراج
سنگهیان سلطان تیمور شاه خود به نیت خالصه غزا و اراده خاصه جهاد سوار شده
آمده در میدان عیدگاه مخیم سرادق جاه و جلال واقع خود آنحضرت از مسجد نماز
عید نازل و سلامت کوچه ها مورچال و راندند که فرصت تا بدیوار قلعه در حصول است
اقبال شاهی و صولت شکوه ظل الهی نحوی بر دل ایشان استیلا آورد که قرار از قرار
اختیار میکردند سنیح روز ریهت کننده سنگه هم کشته شد یعنی اورا بین الاخوان
منازعتی بود نتوانست بعد گماشتگان خود رسید از اقبال پادشاهی در دشت ترسی
بندگان نوابی وکیلان کاردان بحضور پادشاهی فرستاده خود معه صاحبزاده در رعایا
که بدایع و دایع خالق اند بقلعه دیرا و تشریف فرما و مهام سلطنت و مهابت آن
قبیل حیثیت الله میان عبدالنبی شنید اخبار ورود موکب پادشاهی در ملتان موجرم
و خواص خدم صلاح رفتن عمرکوت مجوز کرده میر بجار خان اشاره نمود میر در جواب
عرض کرد که میان صاحب سردار است بسم الله سمت جرا نهضت فرمایند از طرف
مال اندیشی است لکن میر را رخصت باشد که او تا مکان او باره برد و اگر پادشاه
بعد تسخیر ملتان بکابل مراجعت فرمود فبها و الا عزیمت ولایت سند نمود دیگر
شمشیر مردانه بر رویش خواهم زد تا بدانند که اینقدر ملک کدام مردان بتجویز کار
بر شتمان است نه بزال و چون شیخ قمرالدین منشی بالکلام مخالف میر بود منشی

بلدف شیخ بر گماشت و شیخ بجناب سلطانی کلام میرزا بعینه عرضداشت و این امر موجب
نفاذ خاطر تقدس آثار بادشاهی گردید چون یکماه کامل از محاصره ملتان گذشت حضرت
بندگان ارفع شیخ قمرالدین را وکالتاً اندرون قلعه فرستادند و مقصود ازین یکحرف
که عبدالکریم خان افغان بابری که در قلعه معتمد مستشار سکهان است او را بتفهیم و تهدید
بدست آرد و قمرالدین رفته عبدالکریم خان را بوکالت قلعگیان با خود آورد حضرت قبله
عالم روبرو بلفظ استبرقت سلام و عیدها وفرمودند آخر عرق حمیت اسلام در چشمش
بحرکت آمد رجعت نموده چون میان سکهان ناکاره اماره حکم نفس ناطقه داشت از فتح
تا صبح نوامید شده از صولت دولت بادشاهی بانها ترسانیده بعذر جرد و ملامت و ترغیب
آن دخامت منشان چنان قرار یافت که قلعه را گذرانند بجا ست پذیرفته بلفظ امان
مطلبی شده بمسلک فرار روآرند باز دیگر شیخ قمرالدین را طلبیده از جناب حضرت
خداامان خواستند و سکهان قتل طیور که از قفس خلاص شده و راه اوکار پیش گیرند
انکه خود را پریدند در انیان بر کرارازان سکان دیدند و باور سیدند سرشان بریدند
روز چهلم بندگان ارفع داخل قلعه و زیارت عتبه علیه طیبه حضرت غوث بهاوالدین
زکریا و حضرت قطب اعظم شاه رکن عالم قدس الله اسرارهما مشرف و عالیجاه نواب
محمد مظفر خان را رقم نظامت ملتان مع یک لکهه روپیه نقد عنایت فرمودند که چون
ملتان از دست تعدی ظلمه شرار فجار سکهان مردم آزار خونخوار ویران شده
بهبود رعایان و مزارعان تقاوی روپیها عده داده ملک را آباد سازند حضرت خداوی

خداوندی بتکرار معتبر و کیل و یک زنجیر فیل مست وغیره تحایف شایسته ارسال داشته
نقش رسوخ خود را به پیشگاه خلافت مرتسم ساختند فی سن صدر خورشید آمدن حکیم
سعد الله خان سدوزی دوای بدایت عالی در تغیر مزاج مبارک
در دو سنگهان ملتان که سعد الله خان حکیم سدوزی به بهاولپور آمد چون طبیب باشعور بود
لکن بنسبت خود مغرور و در تشخیص مرض مثل جالینوس بالاصل مینمود لیکن در مداواگی افراط
تفریط از وشان واقع میشد حضرت اولی الالباب در آن زمان بوین شباب بنا بر این از کمال
عقل و درایت است که بهر کار تدبیر بالغ کفایت میفرمودند مگر آخر عالم جوانی
هرگاه صحبت سعد الله خان رنگین گشت و نقش هوا نفقت او بر صفحه باطن قدس مواطن
درست نشست روزی از هر در سخن میرفت صفت بسن مکلس بمیان آمد جناب عالی تناول
آن رغبت فرمودند و اوشان بعد مبالغه دو روز متواتر خورانید تدبیر هایون در اصل
صفراوی و معهد امن بود بهاولپور بلده حاره است پس مواد غلیان کردند و خون صفرا
در ثوران بل در اندک ایام ماده احتراق یافت و در معده و جگر حرارتی شدید در طحال
عظمی پدید آمد از تصاعد ابخره دل میطپید و در سر صداعی بهم میرسید اشتها مفقود و قبض
و نفخ موجود مصلحتش را که از سعد الله خان پرسیدند او گفت که شیره تخم خیارین خرفه
و خربوزه و تربوز و کدو و لعاب اسپغول با شربت خطمی و بهیدانه مع گلاب و گلقند میل
فرمایند چون در استعمال این بروزات هم آثار رفت حرارت انکسار یافت لکن ضعف
معده بدرجه اقصی که از آن روز بعد غذا یکوقت مقرر شد و خفقان در طبع استحکام گرفت

بطرف شیخ بزرگ گذشت و شیخ بجناب سلطانی کلام میرزا بعینه عرضداشت و این امر موجب
نقار خاطر تقدس آثار بادشاهی گردید چون یکماه کامل از محاصره ملتان گذشت حضرت
بندگان ارفع شیخ قمرالدین را وکالتاً اندرون قلعه فرستادند و مقصود ازینها یکیرفت
که عبدالکریم خان افغان بابری که در قلعه معتمد مستشار سنگهان است او را تفهیم و تهدید
بدست آرد و قمرالدین رفته عبدالکریم خان را بوکالت فلکیان با خود آورد و حضرت قبله
عالم رو برو بلفظ اشرف مشرف ساخته وعده و وعید باو فرمودند آخر عرق حمیت اسلام در جنبش
بحرکت آمده رجعت نموده چون میان سنگهان ناکاره اماره حکم نفس ناطقه داشت از وضع
ناصح لوامه شده از صولت دولت بادشاهی بانهایت ترسا بنده بعذر حیرد و ملامت و ترس
آن رخامت نشان چنان قرار یافت که قلعه را گذرانده نجات پذیرفته بلفظ امان
مطمئن شده بسلک فرار روا آرند بار دیگر شیخ قمرالدین را طلبیده از جناب شهرت
خداان خواستند و سنگهان قبل طلوع که از قفس خلاص شده راه او کار پیش گیرند
انکه خود را پریدند و در اثنای آن بر کرا ازان سگان دیدند و باو رسیدند سرشان بریدند
روز چهلم بندگان ارفع در داخل قلعه و زیارت عالیه عتبه طیبه حضرت غوث بهاء الدین
زکریا و حضرت قطب اعظم شاه رکن عالم قدس الله اسرارهما مشرف و عالیجاه نواب
محمد مظفر خان را رقم نظامت ملتان مع یک لکهه روپیه نقد عنایت فرمودند که چون
ملتان از دست تعدی ظلمه شرار فجار سنگهان مردم آزار خونخوار ویران شده به
بیوپاریان و مزارعان تقاوی و مساعده داده ملک را آباد سازند حضرت خداوی

خداوندی تنکار عنبر و کیل و یک زنجیر فیل مست دیگر تحایف شایسته ارسال داشته
نقش رسوخ خود را به پیشگاه خلافت مرتسم ساختند فی سن صدر خوراندن حکیم
سعدالله خان سدوزی دوای بدرشت عالی ز تغیر مزاج مبارک
در دو سنکهان ملتان که سعدالله خان حکیم سدوزی به بهاولپور آمد چون طبیب مشهور
لکن بسبب خود مغرور و در تشخیص مرض مثل جالینوس بالاصل مینمود لیکن در مداوای افراط
تفریط از و شان واقع میشد حضرت اولی الالباب در آنزمان بعین شباب بین از کمال
عقل و درایت است که بهر کار تدبیر بالغ کفایت میفرمودند تا آخر عالم جوانی
هرگاه صحبت سعدالله خان رنگین گشت نقش موافقت او بر صفحه باطن قدس مواطن
درست نشست روزی از هر در سخن میرفت صفت مسکن بمیان آمد جناب اقدس تناول
آن رغبت فرمودند او شان بعد مبالغه دوره متواتر خورانید تا طبع همایون در اصل
صفراوی و معتدل است نمودند بهاولپور بلده حار یابس مواد غلیان کردند خون صفرا
در تموران پل در اندک ایام ماده احتراق یافت در معده و جگر حرارتی شدید در حال
عظمی پدید آمد از تصاعد ابخره دل میطلبید و درد سر صداعی بهم رسید اشتها مفقود و قبض
و نفخ موجود مصطلحین را که از سعدالله خان پرسیدند او گفت که شیره تخم خیارین و خرفه
و خربوزه و تربوز و کدو و لعاب اسپغول با شربت خطمی و بهیدانه مع گلاب و گلقند میل
فرمایند چون در استعمال این بزورات هم آثار رفت حرارت انکسار یافت لکن ضعف
معده بدرجه اقصی که از آن روز بعد غذا یکوقت مقرر شد و خفقان در طبع استحکام گرفت

حکیم محمد دایم و برادرزاده اوشان حکیم غلام مرتضی که بهمه علوم حکمت از اصطرلاب و بیت
و نجوم و فلسفه و اعداد و هندسه و رقوم وغیره باوشان حاصل بود و خیلی طبیب حاذق
و در همه فنون بالغ و صادق بوده اند طلبیده اند و آنها زود آمده دست بعلاج شدند
و از کمال جد و جهد حذاقت در معالجه یکمزاجی عدل بستند که در سوء مزاج اختلاف
نمیرفت طبع را بر طبق استوار میداشتند حکیم محمد دایم باز رفت و وفات یافت و حکیم
غلام مرتضی که دایه و ندیم و مشیر حضرت بود ندیم سکندر به پیگاه و دگاه محاسب
در احکام خورشید ماه لکن از خفقان که بمراقی تخفیص و تسمیه تشیش داده همچنان در طبع
قایم در سن یکهزار یکصد نود چار چون نواب محمد مظفر خان بملتان مستقل گردید عبد الکریم
خان بابری که خیلی عجول بود درگاه نواب سپه سالار شجاع آباد تشریف آورد و از
نواب اجازت کونه خواست بدست محمد علزه و سعد الله خان بابلی و بخشو خان وغیره
جاعتداران نامدار دیگه تازان جرار مقدار دو هزار چیده و برگزیده بایلغار بین
النهرین بر آمده و این که قریه الیست خاصه شکار سرکار و بانزو آب نیلاب بفاصله
دو کروهی واقع رسیدند ناگهان آتش بغارت تها درداد و بتاراج و غارت اموال
رعایا دست تظلم گشاد فی الفور خبر بحضور رسیدند گانوالی که بورود نواب صاحب
در اتحاد اوشان ظهور انتقسیم حرکت ناملایم را توقع نداشتند متحیر و متعجب شده
فرمان فرمودند که لشکر رکابی در یکدفعه عبور کرده عبد الکریم خان را سزای جسارتش
دهند و داود پوترها وغیره جوق جوق از دریا گذشته یکی منزل دیگری نگشته بر سر

بسر معاندین بیر فتنه جنگ در پیوست خود عبدالکریم خان و دوست محمد علیزائی
و برادرزاده اش در انجا مقتول و دیگر بسیار کشته و خسته شدند آخر هزیمت فاحش
خورده بشجاع آباد و ملتان بر جهت قهقری رسیدند + نظم + لشکری آمد
بملتان آنچنان + کز ورود آن نشد آگاه کس + چون بآدم و بهی آمد خان ما +
چون ملخ زد فوج هر مور و مگس + تا که ملک خویش را سازند پاک + از خلش
های چنین خاشاک خس + بر سر آنها چنان زد فوج خان + کز ره شان
نبد شد از پیش رمیس + اکثری مقتول باقی بی حواس + رو بملتان کرده رفته
بی نفس + گفت الف سال تاریخش ز غیب + قل قهر هو باذن القدس +
و لشکر سرکار مظفر و منصور به بهاولپور معاودت و چندی ازین سبب در میان سرکارین
تباین ماند و بندگان عالی نهایت کشیده خاطر می بودند آخر نواب عالی مقتضای
علو فطرت و سمو نسبت مقتدان دانا ارسال داشته تصفیه گلشن همیشه بهار خاطر
همایون نمودند و بندگان عالی که در درجه سلیمان عقل و صفت دارند در حل قلیل و مصارف
کثیر دیده اندیشیده قریه مدواله متصل علی پور از دستار چه دیره غازیخان من
لعبه پرگنه جنوبی بطریق اجاره گرفتند و سهراب خان فهر پکا بست جتوی سرفرازی
پذیرفت و در آن قریه یک فقیری بود مجذوب و بیساده عادتش اینکه علی الصباح و هفتاب
سر دو آستانها می ساخت و می که خروج مینمود در زرع می افشاند و سهراب میگفت
که این بچه است در خلال قریه آنزا بگیر آسیای سهرودی از دیهات که فقیر بزر بات

آورده نشان داد بهمان موضع تصرف اولیای دولت درآمد و ترتیب خاربست اشکار
جانوران شیر و کوته پاچه دخنا زیره تجویز شکار یعنی اودی از آن مدبر صاحب التدبیر
تصدیر پذیرفت و سلاطین چغتائی صید قمرغه میفرمودند و چون در بیشه‌های کنار دریای گنگ
و جمن و سربده وغیرها افیال نیلگاو و گوزن و کرگدن بسیار اند بنابر تسخیر جانداران ان بزرگ
کوه اندام مغاکها کنده خس پوش مهیا ساختند تا این حیوانات رمیده از مسافت بعیده
دویده کوفته سراسیمه دران مغاکها فرو می افتادند بندگان عالی بدین وضع تجویز شکار خاربست
که تنبیع قسم نمود توان گفت و اختراع نمودند سیاتی ذکره انشاء الله   کمن در اصطلاح
این ولایت اودی نامند تشریحش اینکه در موسم سال افصل خریف مردم زرع کار
برکنار دریا و کنار زراعت سوکا که یک نوع غله ایست از غله مشهوره هملک که خلق
کم استطاعت آنرا بیشتر میخورند و گوزن و کوته پاچه برای آن رغبت کثیر دارند و اموری
امر شکار بهر گاه می یافتند که نخجیران بچریدنش می آیند یک برجی از گل مسقف برای
نشیمن ذات عالی چند روز پیشتر از توجه حضرت سپهر شکار برای دفع توهم آن وحشیان
بنا میکردند تا بلاد همه از ان مرور و عبور نمایند و بیانش باندازه موجب تجویزه در شکار
کرچند نفر میرشکار رو خود مدتگار در حضور آن شهریار نشینند و منقلی از آتش دران افروخته
ماند مستوری ساخته بمقدار تعداد اوقات آمد و رفت جانوران شکاری تفحص
دقیق دریافته بسامعه مبارک میرسانیدند و در شب میراندند دران برج از قالین توشک
مند و لائی بستر نهالین مخملی که نرم و گرم باشد انداخته آماده شرف مهتری بهتری بران

بدان منزل اوج سروری و برتری می نشینند و اغلب از منان بخت بیدار چون بخت خود خواب
نداشت واگر احیانا طبع مقدس مایل باستراحت میفرمود حسب الامر شاد میر شکاران و خدمتگار
در بنگاه می کران خوشش سریع می آمدند یا عود میکردند حضرت جان جهان مطلع سراپرده و
مکان خاص دانگاه میساختند و آن دانا برکار اسد قوت پلنگ شکار از تند و تها محمد حاجی هر
دار که بسیار در حضور تیار میبود دندکی را برداشته بعد از جسم آن وحشی شهرت بسته بر میداند
جاندار را حمل گرفته باذن الله می افتاد وان مومن پاک معتصم بعروة الوثقای عنایت جناب
صاحب لولاک کرنفا پیش نتیجن و شرع اند بدست مبارک یا کسی که بر تسبیح تشریع او
تیقن باشد زود رفته موجب آئین دین متین تکبیر میداد و در گرمای گرم برای شکار ایوان
بفصل تابستان و سرما که باران رحمت الهی در نواحی قلعه دیرا و در میان قلعه موصوف
داخل پور صانها الله عن الشرور و کرد و سواد ان که نزول می نمود بعضی نشیب ابرها بسا
موفور و فور بارشش محصور مغاک گشته و بعضی جا زمین شکافته قعری تمام عمق شناخته
که در صفت سنگ هی آنرا بار خوانند و حضرت همه دان استاد کل برای شناخت و در بعضیا
هر یک را که کره نامعلوم بود باسمی معروف موسوم ساخته و در شهور حاره که حرارت آفتاب
باکثار و هوای سموم جانسوز اعدای دولت ابد مدار سنجی و شدت و زیدن میگرفت بسیار
طرف مغاک معروف زمین قدر نیم قد آدم کنده بالایش بطور سقف از چوب بانس که اخف
و سبکترین اشیائیست و مثل آن ترتیب داده دانرا کیاهای نو عات ... سبز
و تازه باشد بخوبی سرمی پوشیدند که گویا از مدت درختی یا نهالی رسته که زم و وحشت

اهوا هواز وحوش دیگر ازند وشتهر خیان صنفی بکار میرفت که هرگز بوی انسان یا خیال
مکان محسوس آن وحشیان نشنید ومحصوران مجسّم بعقل وشعور که از برگ کل لطیف تر از لالی
لالی شریعت تر است خبر میکردند بتقاضای کمال شوق شکار بمتابعت امر حضرت
جلیل داوار اُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ موجب انهاو رخبار آدمان میر شکار تشریف
برده میان نمکت نفرجی جلوس فرموده وقتیکه آن رمیده خویان را غلیان عطش بر سید ا
بشربت شربتی از آب که آنجیاتش مینید اشتند بمحاذات نمکن گزشین درست ملکی صفات
است می آمدند آنحضرت خرد آموزه هراز نقبه وسوراخ اودسی قسمی بندوق میزد که باذن
الله خطا میرفت و مستقل در زبان شکاریان و مرقوم بقلم متصدیان لفظ اردی است
بهمزه مضموم اکنت حکیم فهیم میان غلام مرتضی بنا برآنچی که جانوران اکثر در هنگام عود
کولها میخوردند عودی بعین مهمله میخوانند درین دران اوقات بزبان می راندند ابیات
فی زاویة العشق انیسی عودی دو القلب بحر اشتیاقی عودی ما نلت مطالبی ولا
موعودی با عافیتی بحرمت عودی عودی اُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ دهم استخراج
تدبیر مشرع دهقرا بوان که آنرا زبان انبیالک تب گویند از مخترعات طبع وقاد و مستخرجات
عقل نقاد ان حکیم رضا دوا استاد است که بطلیموس از شاگردان اوست و جالینوس را
استفاضه از و بلیاسس فرزانه صدور جات علم طلسم ازو آموختی وتعداد هزار دقیقه
ترصید ازو بیاد گرفتی و هلال خرد را از تقابل آن مهر کمال نور دوازده افزودن اند و حق القصه
آن عقل آموز عالم یک فکری نوکر با وجود خم نشینی در نشکده افلاطون نگنجد بتجرد کامل

دکاملان اندیشمند که رشته چون رشته آرزو مترصد آن فیض آن مظهر جود و کرم و یا ماننده
سررشته حزم و عزم آن عقل مجسم بغایت طویل حسب التفهیم القاصب طبع مستقیم تنسیق و تنظیم
دادند چوبها از اشجار زیتون و صد سی و چار عدد و هر یک قدر یکم دست از تحتان شیخ آهنی
مقدار آرش و از فوق دو شاخه حدید بر شیخ حدید دو سره انداز یک انگشت نصب ساختند
بفاصله شصت گز از هم جدا جدا یکصد و هفده بیک طرف و همین قدر از جانب دیگر بطریق شکل
مثلث مخروطی الهیئت که مدرکه عالم علم اقلیدس با وجود مشق اشکال مربع و مستطیل و مدورها
در کنه ادراک ماهیت آن چون حمار بوحل عجز فرو رود بر پا ساخته و رشته را از یکسو
صد و پنجاه گز روساری آن بحاذی آن میان دو شاخه آهنی قایم داشته و همین مثلثه از جانب
مدخل وسیع و فراخ از جهت منفرج که جستگاه آهوان باشد اندکی قریب الفاصله و از
نسبت مدخل قدری تنگ ساخته در وسط منفرج چوب صلب متین بر شکل قایمه که از زیرش
شیخ آهنی قدر وجیبی جیب باشند و از بالا سر شیخ چوب یک ورق آهنی حلقه وار محکم میکرده‌اند
طول این چوب یکدست چهار انگشت مصمت که هرگاه آدم متوسط القامت در پهلوی آن
بنشیند الی اقصی سینه یا بیشتر قوه برابر آید مردی در دو آهوان قایم ساخته چهار چوب
همین که طول هر یک بمقدار یکنیم دستی و عرض شش نیم نهایت چهار انگشت مصموت و قطر تا شش
که عمق و خواه سطری توان گفت قدر دو انگشت و هرسه مثقوب الراس این فوق آن
پنج چوب ایستاده نهاده سرها قوایم را از سوراخ آنها میگذرانند و جوفت وسط را از
گیاه اشجار و غیره سبز که میسر میشود چنان پر مینمایند که آهو بعقل صحرای اصلا باین تعبیه

پانی می‌برد و میدانند که سبزه زاریست و زمین را مستوی ساخته از پس آن طلسم مسند اجلال
اندا خته‌اند آن مجسم با اقبال دران جلوس میفرمایند و بند و قبها پر کرده بیشتر رو میدارند مصاحبان
بسبب خلوت می‌نشینند و میرشکاران و گردانندگان آهوان چه اسپ سواران و چه اشتران
از دو سمت گروه گروه کمر توزک بسته آهوان را پیش گرفته از سمت پیش رو در میان دو گوشی داخل
مثلث رشته کرده از یمین و یسار چه از خارج و چه از داخل رشته آهسته آهسته آن وحشی
نژادان را تند یسیر و تند و پیاز متقابل حضور میکشند از دست راست خواه چپ کران وحشی
کام کرده با لجام یا با آرام یا با وحشت و سرعت تمام میگذرد و جا تیر تفنگ
که بلبک توان گفت خواه بهنگ تفنگش خفیه ظلماتست در عدو برون دیده سوز خصم
بد حال کارش با تمام و باز آهو دیدیم یا سیر دیدیم که گذشت بیکر در یل یک آن شکار
میشوند تماشای عجیب و تدبیری غریبست که آن مظهر العجایب تراشیده شنیدنش
هوش افزاست و دیدنش چه طور غرور باشد در بیان شرح شکارها
در تجویز شکار پیشه‌ها طبع زاد آن اقدس نهاد است که نفس قدسی بود با عقل پیشه‌ها
که بر ساحل دریای ستلج یا چناب باشند بهتر اکثر آنجا رنگا رنگ گیاه سبزه از قبیل فر
حیوانات شکار آنجا بسیار و اشتهار داشته باشد انتخاب فرموده حمی سرکار مقرر فرمایند
موقوف میفرمایند که نه جانوری شهری از آن برگ گیاهی چرد و نه آدمی خسی بر کند و در اصطلاح
اینها آنرا کهنه مانند یعنی موضع محفوظ داشته شده و میرشکاران هر بیشه را مقدار
بسته از حوالیش خار بسبب انبوه اکثر شدید محکم و قایم ساخته یک طرف راه خروج و دخول میگذارند

میگذارند و بر در این مخرج چار چوب سطر طویل عظیم برپا کرده بالایش منقش بزر و بهای متوسط
که متحمل ارتکاب چند کس آدم نمایند ترتیب داده نی نبدها کمرر بران می اندازند فرشش
ابلاله بران مفروش آن نعم الامیر بر سمند دریا و حریر بدان منزل رفیع چون ماه اوج گیر بفراغ
بال منیر تیغ بلا و همه از سباع تیغ جلوس بفرماید و دو رسته خدمتگار مانند زهره و عطارد
تحت شعاع آن خورشید جهان مطاع باستفاضه تجلیات عنایات مختص و مستنیر واز آن
سرخار رسبت مردمه با زدحام عام شور و غلغله تمام می اندازند تا همه وحوش ناگزیر رمیده
ترسیده دویده و از هیچ سوراخی رانی ندیده از آن مخرج معین بخروج پس هر کرا
اجل رسیده باشد از بندوق حضرت گوله خورده سعادت نکبیری پذیرد و آن امیر همت
دریا همت اکثر خبر برداده دکوته پایه که مادیان یا بچه باشند شکار نمیکرد و مدبرو دکر قطع
نسل اینها میکنم باشد که زایند و بیفزایند و دیگر از انواع تدابیر شکار چه در صید آهوان
وچه در نخجیر کوته پایه و گوزن و گور و چه در تعلیم و صید گیری مرغان پری پرواز باز و چرغ
و جره و چرغ و شاهین و عقاب و غیرها که تصرفاتست در حضور الدامر سوم شود همه اشکال
حسنه از نتایج بلند طبع مبارک متعمدان طبایع فلک گیرای است ابیات
شب و روز در دشت هم در مرغزار ⁘ نبودش خیالی بدل جز شکار ⁘ فلک را چو کار
نگارش نبود ⁘ بسر جز هوای شکارش نبود ⁘ داستان ذکر در عروسی حضور
درسنه یکهزار کلید نود چهار عالیجاه خان جنیر محمد خان برجانی اعزه اخوان بندگان
ثریا مکان هشت ساله او رانکاح جنیر بود که نشست کرده بطرف غربی بهادلپور بنور بور

بجاگیرش مجوز و خیلی صاحب عزت و لطیف الطبع و زکی الذهن بود استمساک بدامن
دولت استعصام عروة الوثقی سعادت ابدی تصور نموده سنجید که مرجان بحر شرف عصمت را
با آن دریکانه صدف عظمت هم سلک ازدواج ساخته سر افتخار باوج فلک دوار رساند نظاره
این دو گوهر یکتا که در جهان هفت طبقه چشم خیال ندیده و هیچ رو در دیده این حسن تصویر مصور
هم نمیگذشت قابله قبوله و دلاله اقبال حضرت اعلی معرفت و حکمت بکار برده حسن را طالب
عشق گردانید گویا جلوه نور احببت لاعرف بظهور آمده که خود اتنا لیجا و عرض این تمنا را
بجناب ایجاب عرض داد حضرت عقل مصور صورت تهنیت عجیب را غازه اجابت برارد
و دست قبول بابرو داده ابروئیش افزودند و بطالع همایون و ساعت فرخی مستحسن مستصوب
منجمان مطالع شناس موبدان فلک قیاس * بیت * بطالع که نیک اختریش
یار بود * نمودار دولت پدیدار بود * محفل منیف بیعت شریف در ماه ذی حجه سن صدر
ترتیب یافت کوس تهنیت و نقاره مبارکباد در گنبد فیروزه گون مسامع سکان
ربع مسکون منتشر و مشتهر و چراغان شادی بمنزله زین السماء الدنیا بمصابیح هر کوچه
و برزن را روشن و مزین گردانید ذکر دلاوری خواتین کلهوره در ملک سند به
که بواسطه شهادت میر بهار خان اشوبی عظیم روداده و در قلوب خوص و عوام بحرانی
و خصوص در دل میان صاحب از همه کس استکافی شایع بس میان عبدالنبی خان
چشم فتنه را بیدار یافته خواب و قرار گذاشته والده و همشیره خود را [illegible]
مردم [illegible]

و استحقاق در سیفهای موالید و عهود سلطانی موجب اوفوا بالعهد فان العهد کان مسئولا
در سندها و دستخطها بطرز حسن نموده اعیان دولت تعلیم تا نمایند میان محمد صوف
متوجه مدرسین کهزار یکصد و نود و پنج در اوایل ایام بهار برگ ریز که ماه ایر باشد سردار سردار
نواب سردار محمد خان اسحق زئی درانی از جناب سلطانی برفاقت میان محمد صاحب نامور
که در سالی یا دو سال اخراج و استیصال تالپوران بالاصل ساخته و میان عبدالنبی خان
در ولایت سند به تملک مستقل کردنیده بایذال جهد کمال حسن خاروجود اشرار
از ان صفحه بار و قطعه کلدار پاک کرده با استیصال رضا نامه میان موصوف بیاید سردار
روز سیاب کردار با وجود عظمت و قار و رفعت اقتدار زر بیاس مکسر شده بیک چرخ
مثل حرکت گردون دوار در راه آبادان سبزاد و دیره اسمعیل خان فایز و شد گاه نواسیکی
بر عایا قلمرو امر فرمودند که انقطاع بهولره و مرد رشته دو جگهر برده و خود بفرخی و همایونی
رونق بخش قلعه دیرا در سردار اهو کرده ردار دو بهاول پور میران عالیشان لاله میر رام
علم شده را دکان لعنا نخدمت سردار فرستاده و مرار حضور هم نام لاله منشا رالله اشاد
رسیده که گفتگوی امور حضور میمونه نموده با شیند با سردار قسم قهر مثال سلطانی مع خلعت
نورانی مصحوب سید کیلان که مصدر فرست مکارونی بود نیتهای الامعز الیه بیان این
خوی سه مسد کامرانی فرستاده و استمداد لشکر و سندهای ملازمت نمود حضرت
خدایگانی که باتر جهانبانی سخن پروری دکار رستانی بتبجیل دلاتانی دور رعایت روابط
اتحاد و یگانی میر بکار خان نصب العین ساخته بهم و قصور الی بود از ملاقات شد و امداد

سردار که در حقیقت عاید بمیان عبدالنبی خان است و صریح مصدر مظالم شده وسیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون اعتذار معقول اجتناب فرمود. سردار که از مکان روهری بصوب
گذشت میر صاحبان متصل هالاکندی و قریه سکرند مقامی محفوظ بنا ساخته و قبایل و عشایر
و سایر رعایا در آن گذاشته خود جریده سوار گشته با استعداد مقابله و سامان محاربه پیش آمدند سردار
که هوشیار و مرد آزموده کار روز تیره را که بسبب خدعه روز مره روزگار خود کرده بود از طریقی
که میران بمجادله آمدند بر راه دیگر گرفته تند و تیز رفته دیر و تند بیر متصرف ملک شهرها کلان
و محالات محاصل بدست آورده و در هر موقع و محال عمّال قرار داد میران از حیله و فریب
سردار را جز بی اختیار همت کهی اختیار خان متوجه موهوم بل قبض شد همراه ایشان
انکه اختیار خان بمقتضای حمیت ننگ دروازه رسی این هوا بند همت گرفته قلاده
حمایت و رعایت ایشان بگردن جان کرده در قلعه اسلام کهر جا خواهد داد امیر دستی
ولی آرزی کرده پیغام داد که میر صاحبان منسوب بادشاه اند نشاندن ایشان بطایفه مقهوره
نزد خود صلاح ندیدند لا محاله میان صادق علی و میر عبدالله خان فرزند میر بجار خان
و میر فتح خان سعد هر دو پسرانش میر السیار که افیونی مفتون و در نشه مسکر زبون مجنون
بود میر تهاره و میر سهراب خان مع اهل و عیال و در حق اطفال ... طفیل آمده تطفیل
حضرت نعم العدیل ... و زیدنه زین علامه علم ... رموز حکمت ... در قلعه
دیراور جا داد چنانکه هر یکی میان صادق علی و ... میر صاحبان درنجا هر قلعه الی حال
زیبا نیکلا تعالی بانواع ... تدارک ... شان نموده خود

نموده دخود هیأتاً تمثالاً با ربواً بلاقات حضرات قدم رنجه فرموده تسکین التهاب نوایر
شدهای ایشان میکردند گویا این بیاض فیاض نقش قلوب ایشان از اسباب درهٔ شهادت
غایت دیده کفایت بر قسم غم و هم شان میباشند میران صدر و میر فتح علی خان
و میر غلام علیخان و میر کرم علیخان و میر مراد علیخان هر چهار برادر حقیقی پسران میر صوبدار
شهید مغفور که بمنزلهٔ چهار ارکان اند هر شخص نجیب رای است حضرت اقبال محجوب هم می آمدند
و در برج گاه که مکانی است رفیع خوش شخص هوا اتفاق مصاحبت و مشاوره و اختلاط
می افتاد و نواب اسداوخان بحر هم در برج متعلقه دروازه دیره داشت هم در میان
و حمایتی موده عالی جدا و معلا مقرر که اکثر عطا است خری دیگری بوساطت او می پذیرفتند
تا که مددار را انتقال هم سررشته مهام سلطنت تنها از عبد النبی خان ممکن ندیده و بدون
استمالهٔ میران و عادهٔ آنها جای نظار اندیشیده خصوص که حضرت اقبال عالم
میران را جانشین خود نمایند در این امر وسیله عظمت اقتدار میران عظیم الوقار گردید
سردار بیلاد لیت انگلیس پیر صاحب باهر انتظامیه دوستان از حضرت خداوندی استصلاح
و رزیدند در این جوان با قابل که با وجود سپاه پیر خرد و صلاح آموز عالم پیر صاحبان
فرموده که مردم درانی خراسانی ثابت العهد صادق القول نمیباشند مضمون
مصرع و نیستی ملزم انها قول و فعل شان با هم مطابقت ندارد و شکل رجعت ایشان
ابسند به نتیجه بالعکس خواهد داد اولی در نسب آنکه از نیمالک کا من ابر و جا نشسته
مسکن خیره تا انتقال نمایند مردمان یک سردار هست اگر خود پادشاه برا

مواخذه میرصاحبان بباید هرچه باداباد ما تدارک توانیم رسید چون الانسان حریص
علی ما منع هوای وزارت ملک سندیه و حکمرانی آتش شوق شان در اشتعال آورده بود
باستماع لالی مثالی نصایح این بحر خرد گوش هوش را از آب شنا و غوطه دادند

تولد همایون حضرت صاحبزاده محمد عبدالله خان حضرت حکیم مصلح
مصالح عالم و مختار محاسن احوال بنی آدم چون خواهد که فلک ایالت را که شمس کتابت
منور است موافق ان الامور مرهونة باوقاتها خورشیدی انور و مهری اظهر از صلب آن
آفتاب اکبر از برج نور روز افزون در ساعت سعید پدید آرد تا در زمان احتجاب
و اختفای آن بدر برج عز و علا این هلال سماء مجد و اعتلا نعم الخلیفه و قایم مقام مقرر
باشد و زمام مصلحت خواص و عوام را بقبضه اقتدار و احتشام گرفته بنظام سلسله کاینات
پرداز و مصداق این مقال و مجمل این حال تولد حضرت صاحبزاده فرخ فال مظهر فضایل
جلال و مصدر جلایل جمال است که در سبب فضایل و جود متعال بتاریخ پانزدهم ماه صفر المظفر
سنه یکهزار یکصد و نود و پنج روز جمعه بعد انقضای پنج و نیم ساعت چند دقیقه از شب شنبه
بساعت حسن مشتری مطابق بهاکن وودی اکم سنبت [illegible] بیست و دویم ماه
بهاکن شمسی هندی اختر برج شرف مشتری و گوهر درج صدف
سروری و برتری بسعادت و بهتری پای همت و بخت وری
بزمین دولت و دلاوری و حشمت و کشورستانی نهادند

تسویه بیوت زایچه میلاد سعادت بنیاد

و منجمان زیج دان و رصدیان رصدنشان که مطابق قوانین نجوم مفهوم خود را جمع
آورده بقاعده علوم این زایچه را انقلاب داده بتقدیر مقتضای حرکات
فلک تاسع و توقیت مطالع برج طالع کمال تصحیح و تحقیق و تدقیق بکار برده اینا

زایچه اصلح واقوی قرار داده اند که اهل هندی این را سینبشت نامند

زایچه اصلح واقوی

مولود که به	بطالع
مسعود	میزان
و لود	مبارکی
فرخی	فرمایه
طبعش	وازان
اجابس	وبخشش
سوزوک	وهمایون
ورون	افزون

و هرگز به پله نقصان میل نکند و مساوی الکفتین باشد خصوص صاحب میزان که زهره است و در نهم بنظر صادق ناظر و آمدن مشتری ابر سوم دلیل سعادتست که سعد اکبر است و مریخ در ثالث بیخ دشمنان برکند و نگذارد که ... مقاومت نماید و اگر احدی از ان قصد ... بر کند ... باشد ... از این خروج اعدا بود ... کم ... انتقام ... زحل ... چهارم و آفتاب ... ششم و دلالت است ... آخر او ... اولیای ... باشد ... بهم ... مجموع ... سفید ... قوت و بخت ...

و چون زهره را بقمر و قمر را بزهره نگاه است میل خاطر این مولود محمود باهل ساز و آواز
و حسن ناز و طرز و انداز خواص و انواع طعام و شربت و میوهای شیرین و پوشاک رنگین
و همیشه طبع با انبساط و اهتزاز و نشاط و التذاذ اکثر باشد و ملک و لشکرش بیفزاید و فرمان
فرمائی نماید بندگان عالی از ولادت سراپا سعادت این نو اختر برج رشاد و رشد خیلی مسرور
و منشرح شده باسم اعظم محمد عبد الله خان و تبرکا بنام جد بزرگوار محمد صادق خان
موسوم و معروف فرمودند * نظم * باشد از بهر فرزند فیروز بخت * در گنج بگشاد
بر شد به تخت * بشادی گرایید ز اندوه و رنج * بخوانندگان داد بسیار گنج *
مولوی صالح محمد تاریخ ولادت مسعود این ثانی سلطان محمود چنین گفته * از فضل خدا
بخان رکن الدوله * با دولت اقبال همایون پسر آمد * از سال ولادتش
سروش لاریب * فرمود به تهنیت که فرخ پسر آمد * میر سعادت جان که بر […]
اندرز حضور […] لشکر و […] متوجه لاکن چنانکه […] بلا تمیز و امتیاز
نیک و بد بکار ذمه دار باشد […] حکم […] حضرت سکندر ثانی که فلاطون
زمانه اند بکار ناکرده خاک پاک […] از خس و خاشاک خوف […] گذاشته
برگشتند در دیوان که دل […] و اقارب و چیران در […] سردار […]
وقار و توقیر و اعتبار ملحوظ داشته […] تحایف داد و بدان قرار و استقرار
اتفاق کرده میان عبد النبی خان صاحب ایالت ولایت سنده و میر عبد الله خان عهده
وزارت مستقر و مستقل شده […] صفای باطن و صدق طویت […] نفاق

نمایند و دیگر میران بجاگیر خود ها بدستور قناعت کرده سرگرم خدمتها مانند و به مجلس
بدخواه دیگری نشوند و سردار که محل اعتبار روزافزون پادشاهی است دستش بجنبید و دست
ستمکاری و جبر بستش حرمت خاقانی دست و ساطت و اقتدارش که بمیان من است
خبردار که با هم مباینت چه مجانبت هم نکنند و در سنین یکهزار یکصد نود و شش باشد ابتدای
سال سردار از سند ارتحال گزیده از راه بهاولپور رجعت ورزید حضرت خداوندی
در مرتبه خود به دولت و هم رعایا که بدایع و ودایع حضرت مبدع اند بر او نهضت
نمودند زیرا که در هنگام رفتن سردار بسند همه که رعایا سرکار حسب الحکم بندگان
ثریا آثار بوجکهر رفته بودند و حضرت مکرم الناس معظم العالم که بواسطه رعایت و ترتیب
احوال خلق الله در دستگرت بوجکهر تشریف فرما دیده عمرخان ولد دیره جات محمد
انور در مقدم عالی استکراه و ترس بخاطر راه داده باغوای بعضی کور باطنان ناعاقبت
بین با این دولت روزافزون مستقر و مستظهر نشده بجا رینداد که در سرحدش
پیچیده بود و بدادوار استکبار مبتلا ماند جایی اندیشت که از کتلیچه که فضای تنگدل را
منزل این جان بران میساخت و این مردم دیده عالم را در حدیقه حدقه می نشانند
و این بیت را بموقعت عرض میرسانند + بیت + چشم نی و خانه تو چشم خانه ام
حق الله دهم تو گهر دانه دانه ام + نقود درج و روان را بالطریق نثار در قدوم
میمنت نشان میافشانند چون او را بخت یاد ر نبود و سعادت رهبر از استقبال
این دولت بیدار که بمالین آمده استقلال لبسایه ها که باوج شرف رسیده در خواب

در تواب حرمان ماند و حضرت بخت سالم که عالم عقل اند کدورت را در باطن قدس راه
نداده افعال ایشان چه که ابتلاج و ابتهال ایشان را کان لم یکن دانسته خطوط نکبت از لوح
پیشانی بیشتر خوانده عنان شبدیز دولت باز گردانیدند و کرت دویم مطلعه انگلیسیه از
سر دار ماضی ندامت کشیده در حال استعجال نقصان سعادت خود باشد باتفاق
نزول آن منتخب انفس و آفاق بوجه کرا فتاد تا بهم اشقیاء ازلی را + بیت + لم یزلی
امید اگر دیجیان عمی مانده ندیدند که سعادت ابدی در رضای این خلیفة الله مضمر
و دولت سرمدی در استحصال خورمی این نایب الله مقرر + مصرع + همه عالم گرفته
پرتو خور + گر ضریری نه بیندش چه ضرر + این صاحب خلق عظیم ایچ گرامی
نفر سوره بفراخ پیشانی معاد و سردار که از صدور سرکار از دریای جناب سیما بر
گشته بسمت پیشاور عازم این اقبال مصور از دیر او را نفرحی چون هما بر فضای ملک
که منجمله عطیات وهاب بی همتاست سایه ها بوی اندر ختند قوالب فسرده را روحی
تازه و اجسام پژمرده را نزاهتی بی اندازه حاصل آمد در باطن قدسی حضرت که مجبول
بتیر الفت لدن لیف متابعت سنت جناب سفارت علیه الصلواة و مخلوق بجلایل
فضایل مطالقت بارگاه شریعت نبوت علیه التحیات بل دار بور دین و محاسن
یقین جهاد کامل داشتند از ابتدای شیوع حرارت در مزاج وهاج و ظهور احتراق
در مواد صلاح عباد با وجود غلیان اخلاط خفقان و فوران انجره و هیجان آن
مرکوز ضمیر اقدس بود که اکثر روزه ماه صیام قضا نشود احیانا در صورت لاچار نشتر

اتفاقاً که بعض ایام از آن سالار قوم دیندار فوت کردند کفارت آن موجب کتاب الله ادای
باید از مولوی صاحب جامع الکمال مولوی حافظ حاجی محمد حفظ الاسلام استفتائی کردند
آن مستجمع علوم کونی و الهی فتوی داد که کفارت قضای صوم سی یوم مبلغ یکهزار و پانصد
روپیه که فی یوم پنجاه روپیه باشد جایز است و آن کریم الطبع جواد قبول فرمود و هر قدر
روزه که بیده داشتند حساب آن نمیگرفتند و پانزده صد روپیه کفارت ماه کامل بعلما
و صلحا و مساکین میرسانیدند و مکارم مصدر معاظم حاصل یا جها در بنیاد نهند که هر طالب
علمی که تحصیل نوعی از علوم عالیه منقولی یا معقولی میکرد یا حافظی حفظ قران حمید نماید
بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ یا قاری قرانی از قراءت سبعه وَكُلَّ شَيْءٍ
أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ از بر میگرفت یا فاضلی از ملک غیر بحضور آن سراپا فیض و خیر می آمد
وظیفه و او راده مدد معاش فراخور حوصله و مناسب استعداد او مقرر میگشت تا دیگران را
تحریص شود و هر کس علمی بیاموزد + بیت + چو زیرک بود شاه آموزگار +
همه زیرکان آورد روزگار + از میامن نسبت فیض طویت این حسن الطبیعت
است که درین ایام مولوی سید الله که بکمال باطن و ظاهر متحلی بود دارد بهادلپور
حضرت عقل مصور علم مظهر در خدمت اوشان تواضع و تکریم بیشتر آورده و درود
آن اکمل الحفاظ افضل الافاضل مغتنم انگاشته و هم حافظ محمد شجاع که از اهل الله
و شجاع عرصه علم بود بحضور خداوندی مشرف و جناب صاحب که دانای علم لدنی
است و ولایت و در بیشه اوشان مطلع دلی وجود مسعودش را عزیز میداشتند که حضرت

که حضرت جوهر روحش عالم النفس قدسی بود و کمال النفسی داشت بولایت معنوی از صورتش
روشنی ایمان لایح یافته و در کتابت صحیح نویس و شعر و استخراج تاریخ مستثنی بنیاد شده
مقتضای قدردانی مهربانی بادشاه فرمودند حافظ محمد فاضل از ملتان بدر دولت پناه
جست خودش مردی متورع و بیشتر از این حافظ بود و شعر پر سوز تعقدات گردید و بعد
اطمینان از معاش منقد علم صدالاسب را از حکیم علام مرتضی درس گرفت در عهد دولت
حضرت سکندر زمانی علم را اعتلا و عدل را ارتقا و دین را اعتبار و اسلام را اجتبا بهم رسید
نور العین را قصیده که در شعر بحر خود ممتاز میرزا غالب علیخان که ایشان هم شعر میفرمودند
و میرزا عرفی و فروتی در حضور آن فروغ مهر سعادت حاضر بود در قصیده میرزا غالب علیخان
دلکاری و نقادی پیدا کرده گفتاری ایشان از مشاعره و مباحثه بل مقابره منجر میشد مطلع حروف
اسم شریف او را نور العین میخوانند در قصیده برای میرزا حیدر رباعی در هجو گفته از انجمله
یکی اینست + رباعی + دی روزی گرچه شیشی با من در چار گردید + در دعوی استاد
غالب پیدا نشاید + گفتم که جز تو کیست گفتا که شیر یزدان + گفتم که حاشر الله
از شیر گربه زاید + غرض که عهد حضرت فرادنای خیر الاعضا بود و در انجا سبب
احسن الاذوار بود و بموجب مثال مشهوره هندوستان خانه خانه غزلخوان و الحان
در قلم و سرکار که جه بکوچه بکوچه بود و حکایات داوران درمیان غلام سرور که هم طبیب
در تال تران گفت و هم شاعره خوش نویس و حکایات عجیب و غریب یاد داشت
و خیلی بسان سبب تکثیر حضور حضرت بمردان او سبب تقید و تعین بار حضور نسبت او

لطفها فرموده دادند و گفت که آنکس سید است زین العابدین نام دارد و درس همگی که هنوز خط نه برآورده بود بر پایان اوشان را بکوه قاف بروند و بدو مشاکحت کردند بچه آورد از بقیه عندیات بسیار متبر شدند و اصل آنست که خیلی شیرین داشت و انتشار نگین یافت و مرحش نمکین و سنگین و درین سال حضرت مخدوم حامد محمد گنج بخش ازین دار فنا و خزینا بسرای بقای فردوس برین رحلت گزین دنیا از بیوا قعه اند دنگین و خواطر پریشان و غمین خلافت ارشاد اوشان محمد غوث بخش و دستار سفارت بر سر بسته بر مسند آبا و اجداد پای نهاد و خیلی حلیم الطبع و سلیم المزاج بود لیکن تب دق در شیشه نمود با لله سهها و جمله اطبا در معالجه عاجز بودند هیچ فایده نمیداد و مرض اوشان هر روز دراز زیاد

بعد معاودت سردار

مددخان میان صاحب میان عبدالنبی خان در شکار شاه میر عبدالله و میر فتح خان به قلعه ونشک به سر برده آخر بعد انقلاب اوضاع روزگار تالپوران را در منزل ارباب که نوعی از مجاز است مقید کرده هنگام مغرب حکم داد که ستاره سر شان از فلک جسم بردارند میر عبدالله به نیت نماز در سجده بود که سرش از تن بر داشتند و میر فتح خان جلاد را دیده بر سفالینه جسم لرزید و میر فتح علیخان و میر سهراب خان و غیرهما را دار و گیری و منت بعد پیش فضل علی خان الانی رفته در قلعه دنیکهر جا یافتند و دیوان گدومل با برادران و عیال و اموال وارد و برآورده مشرف ملازمت حضور گردید و در بهاولپور طرح اقامت انداخت از حضور مکان کلام خاص برای نشست شان تجویز در زمین حاصل بهاه آن آباد و همت

مرخص شدند در ابتدای که خیمه ها زده نشستند راقم این کتاب بچشم سر دیده که شامیانهٔ
مقرنس و اسباب زرینه و سیمینه و بساط خیمه می شود و بند و قبها بستند و با آیینها کار روشن
ولایتی لباس مرصع جواهردار دکمه ها جواهر و مروارید زیاده از تعداد و شمار داشت
گویا دولت کلهوره همه بر روشن آورده مردم فارسی الی اندازه کردند سپاه میان عبدالنبی
خان هم نوشت که کل دل بر دعاسی پست اموال لا تعد و لا تحصی که از خزاین با غارت
آورده استرداد نمایند که خانه خانه بنیاد چه شد که حضرت خدایگانی که عالی القلب
و نگاه در دوازده کرسی را نیک پرورند تا مرتبهٔ عالی و ناموس کبری خود دیده هرگز با این
سفال ریزه ها التفات نورزیدند میان صاحب بعد قتل میر عبدالله و فتح خان برکنه
جتوی را از حضیض دولت باوج عزت کشیده علم و نقاره و منصب سرگروهی دوازده
هزار سوار و پیاده و تنخواه چهار لکهه روپیه را جاگیر را عنایت او بخشید و تا میران بدرانها
مکرر سودند که انتها میان عبدالنبی خان سود ندارد و ضمیر ان سپهدار خیل میر
سهراب خان برای اجتماع بلوچان کهوسه و جتوار و جست سمت ملک کچهه رفته میر
فتح علیخان و میر غلام علی و میر باگا و میر الله یار و میر تهاره از جول دیگر برادر باوره
قریب دریا سنده فرود آمدند میان صاحب و کلامه جتوی را تعین نموده تمامی خرگاه
و سامان پور چنه با خزانه و لشکر پیاده و سوار همراه او بهادر سال آورده که در
شهر میرپور بفاصله زن رسید میران مذکور در از زمان یکی با نصد سوار جرار ظفر آورده بودند
بین المغربین از پانصد ده جوق کرده دفعه بدفعه متعاقب یکدیگر رسیده یکی تهاجم بنمودند و تنها

گذرگاه زده متقابلین را از جا برداشتند و بنگاه و خزانه گرفتند میر فتح علی خان را
فتح عظیم حاصل گشته و غنایم غیر معدوده از عالم اشیا از زر و سیم و خیام و توپخانه و
فروش و غیره اسباب امیرانه بدست آمده از انواع عطایای جواد مطلق بی‌شمار عشرت
به بسیرت پیوستند و از آنجا بداعیه بلند نهضت کرده به آنطرف گذشتند میا عبدالنبی خان
بعد مشاوره محمد حسن کهاور را پشت عهد و پیمان کشیده و منصب امیرالامرا و خلعت فاخره
و چتر با او بخشیده بعد اطمینان بمقابله استعداد نمودند بر کلات سیلانی تلاقی فریقین واقع
چپقلش سخت و آویزش شدید بظهور آمد محمد حسن تیغ مردانه زده جان باخت و از طرف
میر صاحبان هم بسیار کس مقتول گشته از حسن اتفاق بخت میر سهراب خان که بطلب مردم
بکوسه و جروار و غیره رفته بود در عین جنگ در رسید و میران را قوت مضاعف حاصل گردید و میانه [illegible]
قوت و [illegible] شکست دیده و [illegible] به عقب پیچیده هر دم بر حیدرآباد گذاشته بحفاظت قلعه
بعهده مظفر [illegible] دلو جان [illegible] گورچی و کور [illegible] و
که محمد نصیر خان [illegible] عمر پور برادر [illegible] والی [illegible] پور [illegible] بدر خانه [illegible] شتافت
و میر فتح علیخان تمام مالک سند را بتصرف ساخته در هر مکان [illegible] عمال فرستاده دیوان
که [illegible] مختار کاری معزز نموده برادرش [illegible] را بدیوان [illegible] ملقب کرده
باعزاز گرامی نمود و تحفه و هدایا از سال درخانه شاهی ساخته که میان عبدالنبی خان [illegible]
دیوان [illegible] رای [illegible] بتصرف [illegible] مشاوره کرده و ملک سند
در تصرف میر فتح علیخان دیده [illegible] زر رقم سرافرازی بنام میر [illegible] صادر نمودند [illegible]

و میان احمد صاحب تقریر موجب کلید [illegible] مبلغ [illegible] الله برده غازیخان وا رواد خلعت خاصه
و اسپی ماده مرخص کردند میرفتح علیخان بود و رقم شاهی با جلایع شاهی و اکابر برد
بود حضور سلاطین امارت الارث و صدارت ایالت الیه [illegible] باکه [illegible]
خان و قائم حصه میر تیماره خان [illegible] و مقرر [illegible] ده کرور [illegible] از صد دوازده قلعه
[illegible] واستوار ساخت [illegible] احمد صاحب [illegible] بابر [illegible]
[illegible] داده [illegible]
ماشی [illegible] بیگم دختر نواب جان نثار خان [illegible] جد حقیقی الهداد خان که حرم محترم میان غلام
شاه خان مرحوم بوده و مادر [illegible] نواب [illegible] ناصر خان [illegible] کانی که [illegible]
میان سرفراز خان [illegible] الهداد خان مرحوم [illegible] گان
[illegible] قدردانی [illegible] گرفته [illegible] فرموده
احمد خان فیروز زانی احمد خان فیروز زانی که [illegible] می‌نشست [illegible] فادر
و بنده خان و محبت خان [illegible] خان سخت مزاج و هوای کبر و سرکشی در سر داشت [illegible]
[illegible] مرحمت ایشان آسیب [illegible] می [illegible] و اگر انصاف کرده شود این جسارت
او از نهایت عنایت حضور [illegible] نور بوده که [illegible] محمد فیروز زانی در [illegible] حضور
داده بود [illegible] در دنباله قطب میان مامورین سرکار دیگر [illegible] و حرفی [illegible]
به وقوع می‌پیوست احمد خان [illegible] نخانه دریدر آمده حضرت [illegible] همراه هم [illegible]
[illegible] که اندرون آن قلعه [illegible] شرف [illegible] سال [illegible]

بدولت بلفظ مبارک فرمودند که شرع او گفت که شرع و برین حرف تکرار رفت تا ده
کرت درین حجره جناب سفارت گرامی انتخاب این صحیفه را رسته است که دهم ربیع الاول
سنه ۱۱۹۸ این مباحثه بحضور انور گذشت و نوزدهم ماه مذکور سنه ۱۱۹۸ الیه محمد خان رحلت
نمود فاروق خان برادر محبت خان تنازع و تباین شروع کرد و محبت خان حلیم سلیم الطبع
و سابق بحضور نسبت دختر مطهره خود عرض کرده بود لیکن از بیم پدر بروز نمیداد که بدترش زا
بپسر کلان چشم سعادت بود و محبت خان سعادت بحال محبت خان بمیدان آمده بود صلت
این بخت عالم خود را معزز و مباهی گردانید جناب عالی بایجاب آن سر افتخارش باوج فلک
دوار رسانیده او را بمنزل عنایت و ظل حمایت استظهار بخشیدند محفل عروسی بتاریخ
بست هفتم ماه ربیع الاول سنه ۱۱۹۸ بیمنت و فرخی انعقاد یافت علمای عظام و سادات
کرام در خوان عظیم الشان حاضر مولویصاحب حاجی حافظ مولوی محمد حفیظ الاسلام موجب
سنت جناب اقدس حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام خطبه نکاح را باحسن
تقریر تصدیر نمود و بزم سعت بابلغ وجه منعقد و کابین حشمتشان تمکین ایجاب
زرین متین معین و محبت خان را لقب داد و راکه جلد ثانی توران گفت و قریه احمدپور که در آنوقت
مشتمل چند کلبه دلی خانه پیشکش نمود در جهیز عفیفه شریفه شد بنظر انور داد و نیابتگاه تعالیه
با و اضعاف رعایت و اشفاق بنیابت فرمودند مابین سون بای و غیره مخدرات
خاندان عباسیه که زاسنده و حلی بها و پیورها که در صدر سبق ذکر رفت زیورهای مرصع
و جواهر سوار و پیاده بسیار همراه داشتند و وجه نقد کم برادر داده بودند درین اوقات

اوقات که بحکم احتیاج برای فروخت براورده بودند حضرت خدایگانی که دربای دل وابر دست
راند موافق نرخ بازار بوضع خوشی خرید چنانکه خوبینی بخوشی فرمودند این سود و برضا نموده
بهر چه مرضی مقدس تقاضا کرد جواهر زواهر زر بوریا را انداز ممتاز بعروس کرم ساختند دگر
در تعمیر قلعه بجروت و خانگهر وانفا در قلم امارت سند بنام
فتح علیخان و در سن صد صلاح دولت پایان مملکت بر آن مقتضی شد که قلعه میان
چولستان بر مکانی که دستبرد اقاصی حدود جود پور و جیسلمیر تواند شد تعمیر یابد هرچند
که آب شور و تلخ هست لاکن بعض شناسان عروق زمین اول بنشتر تدبیر رگ زده
و در چاه احداث بساخته قلعه بجروت که در سن ماضیه و قرون سابقه آبادی بجد بواسطه
تباین اهواء و تناقض لیل و نهار ویران حال تتوافق تقدیر و تساعد حرکات فلک
سراسر تندید عمور گردید و چون از قلعه دیراوره فرسنگ که عبارت از سی کروه است
دارد و در تغیر سبوی عمر آنات بشتام فایز نمیشد مرور ازین وادی و عبور ازین دشت
سراپا سراب بیک دم متعذر بود همت عالی این امیر متعالی تقاضا آن فرمود که تا بین
قلعه دیراور و بجروت جایی یافته چاهی و فرودگاهی بنا کرده آید بنا ضان دانا که
تباب بدرک انهار حساس و دریافت رگ و ریشه زمین نایدا مؤثر بودند که بسی و یکدو
بر فاصله بیست چهار کروه از دیراور بمقامی معین ساخته چاهی کندند و طرح بناسک
قلعه افکندند و بجانگهر مسمی کردند بعده حکم مطاع انفاذ پذیرفت که قطار مال تجارت
تجار که از ایران و توران و خراسان و سبان ولایت کردستان و ترکستان و غیر ان

از راه ملتان و بهاولپور و موج گهره بیکانیر می روند و دیره عمرخان که سابق از دکنت رو
گردانده و دولت بد داشت و دست افشانده مسدود ساخته بود جا بجا بالی و معهذا با نبار
السبیل ابتدا امیر سازند و مردم سوداگر را بمقتضای سود امیر کنند و همه کفور نوشیروان
زمان استغنا شمیکردند لا محاله پاس ننگ ناموس ... بزرگان اسلاف بجان پرورند
که نام نکو شان بعالم برند ... سبب آشنا باشی ... [illegible]
[illegible] ... اول را از بهاولپور و دیره او ... پور روان ساختند
عمرخان با سعادت تسلیم امر کرده مظهر حسبا رشد عار شد امر ال تکار رشد کرده بادمان
متعلقه خود شش که متعینه قلعه رکن پور مقبوضه او بودند اشاره داد که مورد ... سد
باشند افغانان وغیره فغان بحضور برده شد حضرت سکندر زمانی که رسم ... جهانبانی
وشبانی باحسن طریق میدانند باوجود ظهور آثار شوربختی از دور حلین تنزل کیسه جلال
بوجکهر این دریادل رقوم سهو و غرور او را از لوح پیشانی او باب عفو شسته خدا بخشش
بیدار شد و دیره نور محمدخان که بواسطه فتور دریفیل مور او از عمرخان نفور و به ... دولت
حضور را ... اشتیاق داشته در انجاح حوایج خود استعانت مساخت حضرت صلح کل
صلاح عالم بشیوع مفسده رضی نمیشدند در نیوقت لا جرم تجدید بخشش التفات فرمودند
داد افتتاح قلعه رکن پور از کلید سعی خود بفتاح ابواب سعادت برای خویش در بسته
لشکر سرکار را بهاو خواه برگشته قلعه را او راند که ایام مفتوح و مفاتیح نظارت آورد
درین کار موجب تا دیب عمرخان خیره سر که دل اتقا بری ترا گرفته ... [illegible]

حقیقی سرکار را باعث این شوارع هندوستان بخراسان و ایران دیار گردیده و نود میل
مسافت را عرق بهم رسیده قلم مقصد مکان شوراب در این پیدا، و هر است لکن از زمین بی آبی
اگر نسیم بایزگردان چرخ زند باید که از نسیم واقع در نجف بهم نگیرد تا از حرارت هوا و شدت تشنگی
اب نورش تحلیل نه پذیرد .:. بیت .:. گر آب جوی سال مهیا بی سوی یک قطره زره .:.
خبر آنکه گرید گاه کهربشت کالنشق آسمان .:. و هم درین سال که سن دوازدهم است از جلوس
حضرت خدایگانی اکثر توجه خاطر قدسی بمطالعه کتب تواریخ و سیر شکار رسواد احمدپور مصروف
اکثر ایام آنحضرت علی الصباح شکارافکنان از بهاولپور نهضت فرموده حرارت آفتاب
در احمدپور گذرانده بعد نماز ظهر رجعت به بهاولپور نمودی بحسن شباب و رنج همّ و کامیابی

ذکر بنای مسجد کلان مبارک در قصر احمدپور در خاطر ملکوت مناظر

حضرت بحر کل خیر عالم که فیض بیان و جهان فیض اند خطور نمود که مسجدی چون مسجد اقصی
با قصی همت و بود ان سلیمان زمان بنیان را سخ پذیرد بعد نزول احمدپور روزی خود بنفس
نفیس بلاحظه کتب که خانه صاحب محمد مبارکخان مرحوم جمع آورده بودند مصروف بودند که چند
دانه علم جواری از جریده ان برآمد در دل مقدس آن ملهم غیب بیان القا گرفت که انها
حوالهٔ میرزا محمد بیگ که خانه جنت مکان صادق محمدخان از ایران خریده آورده بودند
و آن غلام در آن ایام بسن غلامی و من بعد از دولت حضرت مربی الانامی بپرورش یافته
و مقتضای سرنوشت .:. بیت .:. بالای سرش ز هوشمندی .:. میتافت ستاره
ارجمندی .:. بکاردانی موصوف دور اکثر امور مصدر حسن خدمت ماندی در نیوقت که یگانه دار

احمدپور منصوب بسمت حضرت تکیال فیض که بسان میکائیل کفیل ارزاق سکان املاک اند
وانه ها مستصفیه را حواله مرزا نسیم نمودند که در مزرع علیحده بکارد اول فصل چندکیل غله ازو
پیدا آمد باز فصل ثانی و ثالث تا که خرمن ها شدند و خروار ها بود و چون مال فیض کیل در زمین
ملکیه به زرگاران حلال و آب پاک کاشته بودند و حبه طیبه را برین بنا طیب صرف نمودند
و دیگر مصارف این مسجد شریف هم از وجوه طیبه که چندین الاف بعمل آمد بلاصرفه آن صرف
نقد دین مصروف ساختند تاریخ آغاز بنا از سن یکهزار یکصد نود و هفت + ابیات +
بتوفیق خداداد الهی + بامداد رسول دین پناهی + بهادرخان عباسی بهادر + که هست
ز ابر رحمت بی بها در + باحمدپور بنای مسجدی کرد + که چشم از دیدنش بینود سرد
هر آنکو دیدش از سکان این ملک + بگفتا مثل او نبود درین ملک + بفضل و لطف خود
ایزد تعالی + پذیرد این عمل از خانوالا + چو این مسجد دلم را خوشتر آمد + دلم در فکر
تاریخش در آمد + درین اثنا سروش فرخ آئین + بفرموده عبادت خانهٔ دین +
و بر سر محراب که بعد تعمیر صورت نوعی مرقوم است + نظم + بهر تاریخ بنایش چو تفکر
کردم + ناگهان گفت خرد تکیه صفت روشن باد + و مولوی صاحب مولوی حاجی حافظ
محمد حفظ الاسلام تاریخ بوضع و ترکیب عجیب کشیده + ـــ + دلم که از پی تاریخ
سال این مسجد + چو بلبلان همین بود در سخن رانی + بگفت هاتف غیبش که عشره کامل
زیاده گشت ز بیت المقدس ثانی + فقط بیت المقدس ثانی تاریخ بنا است
و هر منار بر منارها و حجرات و فرش ها و سقوف و دیوارها مع نقوش و ناپیاسها و بالاخانها تکمیل

تکمیل شد سن یکهزار و صد و هشت بود نه عشره بر بیت المقدس ثانی بنا بران افزودند
و در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه که دروازه ترتیب یافت این تاریخ برآمد ⁂ سه ⁂ فیض
اهل جهان بهاد و نهان ⁂ زینت آراسته مسند پر فیض ⁂ کرد مسجد بنا ز کبر خدا ⁂
هم بدر اللطف مسجد پر فیض ⁂ جستم از دل چو سال تاریخش ⁂ گفت هاتف که مسجد پر فیض

ذکر در آوارگی و رد بکار حاجی اختیار خان منشی ثانی در سنه یکهزار و یکصد
و نود حاجی اختیار خان منشی ثانی درین سال خیال باطل را در دماغ پخته بر گفتگوی
رند کیش مناقشه بمغالطه صدر الله آباد متعلقه خداداد این سرکار در پرگنه ثانی منتصر
اختیار خان جفاکار چون مار بر خود پیچیده به بیدان مخاصمه برآمد بندگان همایون که
بفنون ایالت جهانداری و شیون سیاست شهریاری موصوف اند حیات شرارت
او را نه پسندیده لا محاله لشکر تنبیه آن بی ادب مامور فرمودند ⁂ ابیات ⁂
از ادب پر نور گشت است این فلک ⁂ وز ادب معصوم پاک آمد ملک ⁂ بی ادب
تنها نه خود را ساخت بد ⁂ بلکه آتش در همه آفاق زد ⁂ خان حافظ الملک نصرت جنگ
عباسی جناب ⁂ آنکه دارد چرخ بهر نصرتش پا در رکاب ⁂ یا درش فضل خدا
ناصرش پیغمبر است ⁂ هست اقبالش غلام و دولت افزون بی حساب ⁂ بهر کوشش
دشمن برآورد دم و خشم شیر او ⁂ می نشاند گرمی خون فسادش را زآب ⁂ چون
ز آیلاتش منشی ثانی خان حاجی اختیار ⁂ شد ز سفاهت دو دوا افزون گشت از رزگا
خراب ⁂ با جناب وفا نوال الاعجوبه حافظ سنج ⁂ ز شیطرف هم خان عالی منزلت گردون

قباب ٭ بهر تادیب عدوی کینه گرگ کینه ور ٭ لشکری را گفت تا آرد بسوی
او شتاب ٭ لشکر بیرون ز حد چون تاخت بر روی عدو ٭ شد مخالف بعد چندی
عاجز و ناورد تاب ٭ شد پریشان لشکرش بیگاه او تاراج گشت ٭ خود بسوی
مسکن خود رفت با حال خراب ٭ لشکری نصرت اثر با رزمش محاصر گشت تا ٭ انچنان
سازند تنبیه اش که نارد باز تاب ٭ چون عدوی حیله گر را چاره دیگر نماند ٭ شد
شفاعت خواه از پیر جهان عالیجناب ٭ چون جناب پیر پیران شافع هر دو جهان
دستگیر بیکسان بدگشت با رای صواب ٭ بهر عفو از نصرت جنگ عالی منزلت ٭
عذر خواه و چاره ساز آن سید رحمت مآب ٭ چونکه خان با سعادت مستند مقبول
خدمت ٭ عفو فرمودش برای خاطر عالیجناب ٭ جستم از هاتف از این سال گذشته
اعدا کراز ٭ با دعا بکشا و لب گفتا عدو آتش خراب ٭ بعد حصول فتح و فیروزی
سنه ۱۱۹۹
و تخریب دشمنان و کینه توزی و انتظام امور بر گماشته غریب به تهنیت فیروزی و حشمت
و دل افروزی از احمدپور متوجه و تشریف فرمای بهاولپور شدند مولوی صالح محمد
این ابیات را بنظر انور گذرانید ٭ نظم ٭ ای سحاب سو هبت بحر عطا ٭
هم زبان کن و در دل و در دیده جا ٭ گر چه احمدپور آمد مثل دل ٭ شد بهاولپور
مثال دیده ٭ چونکه حالی گشت این مضمون بجان ٭ یاد آمد بیت نورالدین مرا ٭
گاه در دل سازی گه در دیده جا ٭ هر دو جای تست یا بدر الدجی ٭ گفت زین
سال قدومت آن دل ٭ خیر مقدم بادای سلطان لوا ٭ روسای اضلاع

اضلاع شرقیه شرف بستانه دولت داشته بشرف کورنش فایز و فراخور حوصله و شان
در تبه تشیر اتیث افزود و چون پسر این مغفرت نشان یافته با کنه خود ادعا و همه مهام و نظام
و حسن انتظام الملت و انجام و در سن کنهار و دو صد راجه کج سنگه والی بیکانیر که خیلی مدبر
و ذی هوش بود هرگاه که بی از این جهان بی‌ادا رقرارگاه دار الاستقرار درگذشت علیه
ما یستحقه پسرش راج سنگه بر مسند موروثی نشست چون مهیش سنگه بدالیفش بود با سعدی
ازان مار بر پای راعی زرد ملا کرتسد شیر با کوبد سنگه ملا و مان دکا رکنان
بو رسیده همه متفق گردیده بروز سیزدهم از مسندنشینی او میان کهشن زهر داد بروز
چهاردهم ردیف پدر گشت پسرش خیر سنگه با صغر موافق داب و ضابطه آن بچه را
بمسند نشاندند لیکن بر اثره پیشا تا لیقی او صورت سنگه فرزند چهارم متوفی به هاشت
پیشانی قایم بوده در اوامر ملکی بدرستی اشتغال ورزید از حضور مطابق رسم و التزام لوازم
مرسومه که متضمن خلاص مقتضی اتحاد است ملا ابراهیم علی مهر که از معتمدان جناب عالیشان
و بر عقل فرهست او اعتماد کلی بود بواسطه تعزیت راجه کج سنگه و تهنیت این بچه
مامور فرمودند که رفته ابلاغ مراتب صفا و ولا نمود و در سن کنهار و دو صد یک تاج حضرت
مخدوم مصاحب شیخ محمد حامد عبدالقادر جیلانی از زیست مرض دق و ناتوانی خیلی ضعیف حکمای
یونانی و اطبای هندوستانی که در حضور توسل شرف داشتند و هم آنچه در ملتان بودند
و نیز میان خدابخش طبیب لاهوری که فی الاصل جراح است و سابق در عهد مخدوم حامد
محمد گنج بخش علیه الرحمة بواسطه علاج دنبل مولاداد خان فرزند اوسط نواب جان نثار خان

کبرا دچ متبرکه طلبیده بودند الحال بعقیده طبابتی و حذاقتی که درباره وا داشتند و هم میان
عبید الله برادرش را طلبیدند تا تداوی نمایند بهمه عاجز که دق از درجه دویم گذشته
ودق را قرحه شش که ضمیمه گردید + من حیث الجامعیته مرضین لسبل انجامید +
درین دقیقه بماندند جمله حکما + که آدمی چکند با قضای کن فیکون + اصول نبض چو شد
منحرف ز جنبش اصل + بلای عجز فرو رفت پای افلاطون + صلاح طبع چو سوی
فساد رو بنهاد + بماند بیهده در دست بوعلی قانون + اخرالحیل بر طبق فَاِذَا
جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ بروضه خلد میمون متوجه رضی الله
عنه تاریخ وصال آن گلبن گلستان سفارت نهضت حضرت خداوندی برادر خورد اوشان
محمد حسین بخش را بر مسند غوثیه تمکین داده مخدوم محمد گنج بخش ملقب ساختند از بندگان عالی
و اوصاف ملکیه اوشان که ملکه آنحضرت شده بود چه نویسد که این عاجز هیچ مدان
کم پایه کم مایه ناپاک سرا پا خاک چه که عطارد با وجود نور هیئت جرم و با وصف
خطاب منشی گری افلاک بصفا و ضیای و بهای آن مهر سپهر کمال بهای دین حسن
ضیای اعمال و دقیقه از دقایق و ثانیه از ثانیات بل عشره از عاشرات تواند دریافت
خود معلم و موذب مدبر و مصلح مصالح هر نوع مهام اوشان در هر امر که با رتحال مخدوم
مرحوم گنج بخش کلان و ایام مرگ مخدوم مغفور شیخ عبد القادر از سور باطن حذام
افراط تفریط را واقع مصلحت ناشی بمفسده این صلاح عالم با صلاح تعدیل بر قاعده
اعتدال آورده ادیانت غیبت حضور بالسویه نظر در هیئت در آن داشته کفایت میفرمود

میفرمود و بنا بر حصر ضمیر این خلاصه وجود عالم و تدبیر آنکه مسند جناب حضرت پیران پیر رضی
الله تعالی عنه و سجاده حضرت غوث الاعظم دستگیر حضرت نور الله مرقده قرین با وجود کی
باشد که مهذب باخلاق آنحضرت و کمال اوصاف ذکیا به بازوانند چنانکه جناب اسد الله الغالب
امیر المؤمنین مرتضی علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه در دیوان خود آورده لیس
الجمال باثواب تزینها ان الجمال جمال العلم والا
دب لیس الیتیم یتیم و قد مات والده ان الیتیم یتیم
العلم والحسب از حرارت مزاج و حدت طبع آثار شدت غلیان صفرا در هیجان
و احتراق مواد سوداوی و مراهم اطبا در از بیعت که حرکات و قلت سکنات و عدم نظام نظم
نشست و برخاست علامات قرب محسوس بکار این اتقان زمان اشتداد و انتقال کامل
از شهود و نظام بینش آن اساس میفرمود که خلط محترق باینا در رطوبات نامیه باستوار
و در وقت سبب در انحه با مفیان ان و غیره موجبات محرقات و خلل بیا بود اسطه
غضب و غصه و تعب سواری و غیره برانگیخت محرکات خارجی در آخر ظهور خواهد نمود
نعوذ بالله منها و هم درین سال سید محمد حاجی شاه که پیش معروفیان کارکن بود و بحضور
حضرت خدایگانی حاضر و این شاهیان ادانی کاردانی او دیده بوزارت و دیوانی جهان آ
ثانی ممتاز گردانیده و او هم در امور مالی بکفایت تدبیر کفایت میکرد و کرد و فساد
جبلت معروفانیان و رجوع آنها به بیگانی غیر معروفانیان که بحقوق حقوق
و عصیان احسان معروف و جبلت شان بخشش و فساد موصوف با صفتیکه حضرت

جواد روح الفؤاد عباد و اطفال آنها را از حبس پادشاهی ببذل اضعاف مصارف و صرف
مساعی و کار آگاهی کرده گویا اعتاق (خلاص) فرمود و بدین اسیران سلاسل هوا و هوس نجوا بخشش را
بپیشینها پس باز بر پله طغیان آمده وکیلان بطرف میانه صاحب فرستادند و خود خدابخش
و بهان خانها را که مجدداً آزاد کرده ایشان عتیق الله هستند و طالب خان و غیره اشرار نابکار پیش
راجه صورت سنگه رفته معرفت سید سوائی شاه ملاقی گشته انواع تحریکات و ترغیبات براجه
گفتند آن شوریده طالع را بصید ایقاع بران آوردند که راجه با فهم خلعت فاخره مع مالای مروارید
و فیل باده سر اسپ تکلاسپ بنام محمد یار خان و دیگر خلاع مناسب بهر یک داده لشکری گران
همراه فرستاده محاصره این اقبال عالم را برسر گرفت که در موج کهر رسیده از انجا وارد
خیرپور [illegible] و اکثر خیره سران شوربخت شوریده مزاج با ان فلک زدگان پیوستند حضرت
خیبر کبیر بستانع آوارگی فوج راجه مقهور تدارک واقعی دیده عساکر منصور بسرکردگی عالم خان
مامور فرمودند که قشون مظفر پیکان نصل سوها را در پیر دبان الکینه تمثالان روی آهنی نجبان
نمودند که ازین سنگدلان مثل موم روگردانیدن و پشت دادن بهتر میدیدند و عالم خان
سمت عمر خان و خدابخش خان پیغام فرستاد که ای ناحق شناسان بی انصاف و ای
کج فهمان ناسپاس همیشه از جناب مستطاب خداوندی درباره شما اضعاف اشفاق
و در شما همواره الاف نفاق [illegible] از روز میثاق شما را عاق آفریده اند که اصلاً رایحه
وفاق بارواح شما نرسیده و قطعاً شمیم اتفاق بمشام شما نشمیده فرزندان برادران
شما دیروز قید بودند که بعنایت این لطیف الطبع رحیم دل استخلاص شما را چه شده که دارد

ادای تقسیم مراحم و مناصب این ایام چنین مستعد گرایند عجب مسلمانیند که در پیشگاه راجه هنود
و سجده و تسلیمات کردند و سجده کرده که همراه آورده اند ماشن سید سوای شاه لیکن زنار طلا بر دوش
آن بی سر و پا است و در و بر و راجه قشقه بر جبین میکشند و محرم است از این دیر بسم الله اگر لمیدان
آمیند این گروه این میدان و اگر غیر خواهید نیز است گر نید بحضور این خلیفة الله آمده
تجدید ایمان بر شرمت خود افزایند القصه اقبال این جهان اقبال شگرف کاری نمود
و بخت بلند این بخت آل عباس یاری که بعون الله الباری دشمنان کلهم شمشیر مسکار خوار
تاب مقاومت شمشیرگذاری ندیده نگونساری رجعت ورزیدند و چنان بریدند
که دیگر بروی خود را ندیدند و صاحبزاده محمد رحیم بخش خان که من بعد از نسبت ارادت در امور
کم دخل بود و در ارشادت تنزل داشت چاکری که در تعلقه میر الی التماس نمانده که از همه کار
فیض مدار نام او مقرر و مرحمت شود پیچه شاه ملتمس او بجای اجابت نگین و همه را پیشکار دیوان
چنین بر امر شد که تجویز کرده عرض نمایند البته شنیدن و فهمیدن و در حضور خدیو روزگار رحالی
گرد شنیدن ابیر خواهد و مباهی و موقع میطلبید فرصتی دان جوان جوان مزاج را که علو طبع بر نهایت
بود خود حضرت جان جهان که مثل روح در قلب عمارت تشریف فرما باشند ماه در منزل
ثریا نور افزا ابیر زاده دیوان بود واسطه گذارش بعضی رموز حقایق و اسرار حقایق جوان مشترک
با بلاغ مدرکات ظاهر و باطن تنها و دیگرا مناسب تند قوای در مواقع خود بابعد فرانح که این
در متعهدی برآمد صاحبزاده پرسید که از جاگیر ما چه کردید انها ظاهر کردند که هنوز معین
نشده فی الفور بسان تیر قضا از کمان زبان آن مصدر امتحان بر جست که این نرخ روان

جهان که الی یوم الابد پاینده باد زنده تا کی خواهد ماند جز شمار ایشان گیرم در این القاب چنید
بسامعه مبارک رسید خورد و این محیط عقل و دریای حوصله در دل گرفت و هیچ بر زبان نیاوردند
سبحان الله الشقی والسعید فی بطن امه هرچند که حضرت فیاض فیض بخش عالم در افاضه قصور
نکردند تا منشی تقدیر و تحریر نصیب هرگاه تقصیر نموده باشد شفقت پدرانه و رحمت
خداوندانه چه سود دهد حضار در این اشعار گفتند که کاش بجوان زبان امید است
تا زیان او نیشد نقصان در جهان نمی‌افتاد که والد اگر چه مظهر است اما خدای مجازی
است خصوص چنین پیری قضا قدری و فی الحقیقه فعال حقیقی ایزد متعال است اگر خواهد
عیسی را در مهد گویا سازد و کلیم الله موسی کلیمان اول بسیج شود در این ثانی فصیح و اگر
مشیت حق تقاضا نماید یوسف از سر بادشاه مصر برباید که دعوی گراید در طریق نکبت بپاید
نعوذ بالله من ذلک شعر چرا حاشا لهم تبتانهم اغنیائهم و لا یاتنا مع حجج
الله ... این چه حدیثه لا رغم شان بلا تعدی و قرحه نحوی نبایر شد که رفته رفته حکم
ناموس مسعود اگر دو غرض انمیز فرونتیجه اینکه شکل اینکه شخصی آمد در استماع سلام در آمود اسب
انسان را در فضای رفاهت جولان داد و هیچ از فصیحت باقی گذاشتند از حضرت ستمکار
کشیدند بگوکشید و آن چه مظلوم دیدار افتاد زبان انچه دید هم در این ایام زبده الفقها
... مولوی صالح محمد برتبه تخصیص منزلت تشرف عز استشرفت دو چهار روز بعد
... ترا گفت که رسید باجازت سلام هر روز سربلندی یافته از شکار
مسعود ... شروع دیدگه کتاب شود که اکمال اثقال آن از حوصله بیرون رفته دور از مستان

دور دستان و تالبستان و هر بوستانم بوضعی که رسم سکار مقرر است در رسم تفصیل داده
شد بفراغ باطن و توجه تام فرمودند درین اوقات که میان عبدالنبی خان در زمرهٔ بیعت
مخدوم الملک حامد محمد گنج بخش سابق از عهد میان محمد سرفراز به جار و الباد در انجا داشتند
و حال مراعات و مدارات بیشتر از بیشتر افزود و استظهار بر توجه میان مشار الیه که فی الحال
قوت تیمور شاه بیشتر نمود و در مصادر سرکار که راکبه را کنایه است از [illegible]
شکار میکردند و بندگان عالی شنیده می رنجیدند لیکن از دست دل [illegible] چون رنجش
نمیرسیدند و ورد بود که ملاقات مقدر و مقصد است و حضرت در رنگهای میشد تا کالیت [illegible]
بر زبان می آوردند حضرت خداوندی نیکست تامل نموده میگفتند + حافظ + ساقیا
مرنج از من عالم چو اینهاست + گه سبو کشم بر دوش گه تباهی خم افتم + توضیح
المرام و تلخیص الکلام از خدمتگزاران خداداد انجا در رسم مرحوم جناب ملا یک آیت حضرت
محبوب سبحانی قدس سره عدول فرموده نسایح خاکستر شما اگر دونیا [illegible] تا بود منشئ
و اورنی تفریت اولین سرشت قلم قدرت و بهترین نقش لوح صنعت صانع لی الست
حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی عنهما بنوع اهل تشیع و مرثیه خوانی و سینه
زنی بطریق اهل ایران پیش نموده کمال اجتهاد درین امور رنجها بر میداشتند و الله اعلم
بالصواب که در باطن چه منظور را میرفت و مع هذا سپاه چینیده ملازم گرفتن و سامان
جنگ و ملکگیری برگزیدن و فرستادن وکلای حضور پادشاه در راجه بیکانیر و
میان عبدالنبی خان چگوییم که چها پیغام شان بود و چه قدر مبالغه و مباحثه بران

و متجسسان و متفحصان که صورت واقعه بعرض میرسانیدند در مبدا ارشیوع آثار بدیه آغاز
ظهور اطوار رفیعه بلحاظ در بار ارادت رعلا بر ارعایت رداشته چنانویسیم که عصیان سرشته
متابعت محفوظ می داشتند بحجه صدق قانون مطابقت را ملحوظ و نمایان که خانمان شان
برباد بادنفاق زیر و زبر و ترا شیده میخواستند که آن گروه ها یون تمکین بوم کرم ولفس بهر داز جا برند
این فلک شکوه بیچ ستوه نشده مقرر بوده که اشتباه بشتبه من الجنون ظهور انواع شئون
ازان فنون منون بمقتضای قلت سنون است خود عمر و روزگار آموزگار است هر گاه سن
بدرجه وقوف رسد همه بآیتی همه موقوف رخود بخود از نظر تشنا سب حضرت غوث
الاعظم قطب الافخم نور الله مرقده بعرض یعنیه حال ایشان از سیئات بحسنات شود لیکن در طبع
عالی مخدوم الانامی علو روز مزید بود و سواد ماینار اغلیان روز افزون من یهدی الله فهو المهتدی

ذکر در شادی حضرت صاحبزاده والا تبار بهرام صولت خورشید اشتهار مشتری طلعت فلک اقتدار محمد عبدالله خان

در خانه محمد سعید سمابه جان فیروز افی مبرهن که ابداع صنعتی از صنعتهای
جمیله اوست جل قدرته قادر است بران که عالم را بیواسطه ماده بر درن ترکیب مواد
و صورت آفریند لاکن حکمتش برعایت انتظام جهان سلسله اسباب مقتضای آنکه هر امر در ضمن
سببی مرتبط مطابق موجبی تا شود در ابقای انواع موجودات توالد و تناسل را سبب گردانید
و با یجاد آلات تولید و انفاذ حکم فانکحوا ما طاب لکم باثبات رسانید که مناکحت مشهور
در اشرع است لاکن با رشاد خدا جلشانه بمباشرت مناکحت وارد خصوص بقای نسل ایکی

نسل امیری که خود وجود ذی‌جودش فاتحهٔ کتاب جهان و نقطهٔ پرگار دوائر آسمان
باشد مقصود نقش قلم کن فکان بنا بر علی هذا آن حضرت مسیحا مثال که در مرآت خیال امثال
حسن تقدیر که بقلم اراده در لوح علم مرتسم گشته بود برای الدین شاه و ...
سپهر دودمان هم سلک جواهر زواهر خانوادهٔ علیا دانسته بهر چراغ کاشانهٔ ایشان باشند
در انتظام نور او ... والا متعالی و ... کامل الصفات عظیم الآیات معاظم بنیان
محمد عبدالله خان ... و ... [illegible] ... چون یافت که از ... ایشان
عزت حاصل آید ... [illegible] ... نجابت
عظام بنیان ... خان بن ... مراد خان بن سنجر خان بن بهادر خان بن فیروز خان که سر
فرزندان ... گوهر ... شرف اند ... آرزوی این ... فرزند او ...
اقتران اختران که اشاره از مشتری و ناهید و اتصال نیرین که عبارت از قمر و خورشید است
قران السعدین و باعث ... ثقلین ... ازدواج ... و روز ...
و ساعت ... از ازدواج ... فیروز ... فرزندان ...
تهنیت ... شان ... علی فوق ... خویش ... مبارک
... گفته ... آن ... قرآن ... شده ...
چرخ چرخ ... در ... رشته ... ... شده که
این ... عالم ... احوال ... قدر ...
تا چه ... احوال محمد ... خان ... [illegible] ...

احسان و مرحمت الاشرف اشتمال درباره معروف اینان و از انها بدون عصیان و طغیان
با علان نمی آمد مشیران دولت و مدبران مملکت بمقتضای شاورهم فی الامر مشاوره
نمودند که از حضور حضرت شهنشاهی عفو و عطا و از این نامردان بی حیا مدام سهو و خطا نه در دیده شان
شرم می بود نه در دل آزرمی مصلحت آنست که با فضل از صنوف ایل صفی را که در کثرت
اولاد و تحشم و رشاد با ایشان مساهم و منقاد هم توانند شد برگزینیم و بر صدد امداد و مساعده
او نشینیم + مصرعه + که بر حبل خبر حبل باید شکست + کهرام علی که از احوال خفی و جلی
این الوس مطلع و از کمیت و کیفیت هر فرد واقف وانمود که حاتم خان علائی با این اوصاف
اتصاف دارد حضرت معدلت نگار رضا نه دل تعمیر تالیف قلوب آنها متوجه شوند قابل آن اند
که بقبول این مهم پردازند نقد یکم در استقبال این امر در پیشگاه جلال این خداوند اقبال نتیجه
سعد خروری حاصل توانند شد حضرت اولی العزم سرا پا حزم فرمودند که امروز در بستن
بعهد و میثاق بالاتفاق وثوق ایشان در استلزام نیست لیکن حبل المتین قرابت که بدان
استعصام توان کرد اگر بمیان آید از صد موثق وثیقه واثق تر و از هزار عهود واثق وثیق تر
کهرام علی [illegible] عرض کرد که این [illegible] [illegible] و تکبیر [illegible] [illegible] زیاده از حوصله ذهن
این حقیر کم مقدار [illegible] اقبال خداوندی [illegible] [illegible] تدبیر [illegible] بانجام
توانند یافت [illegible] [illegible] [illegible] کهرام علی را [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] گیاست [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] محمد میرزا خان [illegible] و چون [illegible] صفوی

صفوری لان آمدة الکبراء خانم نفس ناطقه خواسته که محمد جام خان دم وقدم بی از رضای آن
مخدره مطهره برنمیداشت که محمد سلطان خان و قیصر از خان پسرانش بودند. این کهرام علی
که خاصیت شعر البحر که مینویسیم مگر تاثیر پرسیاوشان دارد که بدرقه ادویه مخلوط
شده خواص هر یک بعمق عروق دقیقه سیر سانند این هم سرایتی بهایتی مینمود که فریدی
بران متصور نباشد نور محمد معروفانی ازین راز نهانی اندکی بو یافته به بهانه سیر قلعه جهانگیر
متعلقه جاگیر او که چهار کروه از قلعه سیلابی که جا و معاش محمد جام خان است آمده محقق ساخت
که کهرام علی درینجا باسم در مشاوره وقوف یافته [illegible] از مضمون فما نحن فیه آگاه نشده لاکن
در ظن و اشتباه افتاد و محمد جام خان ملاقات کرده باغوای او پرداخت محمد جام خان
از الفاظ فریب او که گاهی می رسید و تیر رسیده دو قتی بیاندیشید و در دل خود
حسن و قبح معامله تحقیق [illegible] آخر الامر با پسران و کارکنان و مردمان خانه و بیرونیان
صلاح و مشورت ساخته بران قرار استقرار پرداخت که مع فرزندان و متعقدان
آمده شرف التیام عتبه عالیه   در یافت حضرت ظل الله سپهر مکارم [illegible] بار
از حضور زائد حوصله شان فرموده مستفید است خداوندانه و التفات خدیوانه توجه
در حال جماعه مولفه القلوب نموده بسکانسگاه کهری همراه آورده [illegible]
بلوچ [illegible] جمیل او در مولف را که دارکار با رجام خان داد [illegible] هوشیار [illegible]
او بود نوازش ها فرمودند در حال مفتاح قفل دلش در زبان کهرام علیه [illegible] تیغ
این راز خلوص [illegible] ساعی شنا بران عزت [illegible] شد [illegible] که [illegible]

بخت بیدار لیل و نهار هرگاه میل بخواب فرمودی این کمترین بر تو الیں فاصله که پیش
چارپایی که عرش اقبال توان گفت مقر و مسندش می بود بران بخفت و در آن هنگام بمصالح ملکی
بثقب الماس تامل و تفکر می سفت قاسم مهر و دیگر هر که کم و بیش تعلق و راه سخن بمحمد جام
داشت بملاحظه تسخیر و خیرخواهی این عالم پناهی آمده حتی الامکان مساعی و بواسطه مساعی
نمایند گویا در توجه باطن مقدس حضور تصرفی بود که از انسان جسمانیه که طیور و حیوانات
و طیور سلیمی بزبان حال به محمد جام خان میفهمانیدند که زنهار در امر اطاعت تعلل نکرده مرده
در تقدیم صدق و ولایش بر دوست رجا اعتصام داری که این ملکیست متشکل به هیئت
انسانیت مامور بنظام عالم و یا روح القدس است متمثل بصورت بشریت بفیض صلاح
بنی آدم او لیاقتش ابدی بود و اقتداری و جاهی و اعتباری و اعداینش اذلی و حقاری
و فقری و افتقاری ای محمد جام خان برخیز و دست به دامنش درآویز و از قبول
اینه دولت که سعادت ابدی را متضمن است مگریز ٭ سعدی ٭ هر که در سایه عنایت
اوست ٭ گنهش طاعت است و دشمن دوست ٭ برابر کار زر و حرکات فلک ثامن
و دقایق منازل سیارات سبعه در افق مطالع بروج سیر اقلیم در ارتفاع ساعت استوا و خط
معدل النهار خبردار بود بدان و منجمان که مرا از رد آفتاب که سیاره الا ابشر خواهند بوده گرفته
به اوازنه مقادیر ثوابت و سیارات رصد فرو گشته و رمالان از اشکال اسمیت اشکال در
استخراج نتایج بینه و احکام جیده از ادلۀ تثلیث تراقی و تربیع اتصال و تطابق
و از مقابله تقابل و تقابل و از اقتران اقتراب فهمیده و در فکر کشیده و متا

ونشانه بیان از گفت گو سفید تنها دل از جنبیدن افتد با فصحی اطلاع با بیته اشعلم بپای اندیشه
وسر خدامت شتافته آثار ودایات فرخی وهمیونی شناخته بشارتها در حضور پیش‌تقبیر عرض نمیا خشند
قادر ذو الجلال با شمال اذیال نوال که تدبیر این افلاطون سکندر نظیر را تقدیر بر مدان لقیت
کلی داده محمد حاجم خان حاجم دل را پر گل ساخته متابعت این متبوع کل نموده معروض داشته که
بنده را حلقه گوش و غاشیه بدوش حضرت خدا پوشش نذر نیوش یم از معین عنا بیت
خداوند حضور فیض گنجور است که بنده خود را به تقبیل عزاز مفخر سازند و تمام اتفاق [illegible]
که بنده کمترین را باین نوع نوازش بنوازند ❊ بیت ❊ قضا خدمتگار رای تو باشند
قدر محکوم امای تو باشند ❊ لیکن این مسکین التماس مینماید که نواب صفدر جنگ [illegible] حق
ذات عالیت و درین ملک بشرف حسب و نسب ممتاز و خیلی نامی بوده و در حضور
اگر خدایگان تعالی بنده خود را نوازش نواب محمد مظفر خان را دالی ساخته با رسال [illegible]
به واسطه درخواست ما بنده عاجز علم اتفاق این خانه کار بر افراشته فرق [illegible] را [illegible]
به مقدار رایات عزت و قدر ان برافراشته باشند بعد از نیابت عالی نواب بهادر [illegible]
در [illegible] گیتا ای دیگران [illegible] و آشنایی که داشتند نتیجه التماس محمد حاجم خان [illegible]
رنگین فرموده از نواب [illegible] حضور رقعه را حرف بحرف اطلاع نموده [illegible]
بپاس [illegible] یگانگی [illegible] خان [illegible] بهادر [illegible] را مامور گردند که [illegible]
حضور مشترک گردیده درین گنجیره وقت از جام جهان نما خرد کامل [illegible]
خواسته روبرو او فرموده‌اند که لمعات [illegible] از [illegible] [illegible]

قهرمان ازافق جبهه او مید رفشند انشاء الله تعالی از منصبی وجاهی بکار رسد ومنزلتی ورتبه گاهی
+ بیت + چو بطفلی نشش بدیدم نمودم امل وین را + که شود بلای جانها نخدا سپردم
این را + مهر کهرام علی وغیره معتمدان امور ورازدانان دانشش منظر همیشش کرده تهمت
محمد جام خان فرستادند که این نیز جام دانش را از باده مروق التفات ابیرنیا نمیرین تاد تراب
رحیق افتخار این وصلت نرگس بگل احمر الامال ساخته دماغش افشه سرشار ردد او نسب الامر
بجا آورد اینجا بیکه قاضی قضا وقبولیکه نقش قدر بر لوح علم زقلم اراده ثبت ساخته اثری
ازان بوسیله اقرار وتقریر بر صفحه تصدیق حسن تسطیر یافت انشراح صدری اتقی با به انشراح
المنشرح جبین وتتر آمد روحی وسروری حینا بعد حین ودرین سن نواب جبهه الدین خان نواسه
نواب ذوالفقار خان که میرزا صر علی در شانش گفته + بیت + ای شان حیدری
زجبین تو آشکار + نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار + ویکی از اعاظم امرای سلاطین
چغتائی است باتفاق غلام محمد خان درانی بربل زئی وکیل زیتاده شاه دران حضرت
تیمور شاه علیه الرحمت والغفران وغلام محمد ثانی وقایع نگار رسید وستان سلمان قراولان
وسلسله زنجیر فیل کوه نشان نیز سیت نشان بوسی حضرت شاه زمان واردین بلا وخیر نشان
حضرت خدیو فیاض فرمان مقدم او را نظر بجلالت نسب وشرافت حسب از مقربان تعظیم
داشته بعد تقدیم مراسم ضیافت والتفات استفسار فرمودند که اعتنا این قدر تقدیم
اوشان برین سفر بعید شدید چه باشد اظهار کردند که غلام محمد خان وکیل مذکور از دست
شاهزادگان مغفور کفضور مهاراجه ادهوجی سندهیه که باد شاه عالم را در فرزندی گرفته نایب وزیر الممالک

و وزیر الممالک خطاب کرده آمده بود حالا با همه پوستادگی ها را جهت [illegible]
چند روز نوبت و حرمت براه ملتان فاصله مقصد گردید و نیز درین از [illegible] حکیم علاء [illegible]
که عالم علوم [illegible] و نتایج مناهج سداد و صفا بود ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة بسامعه باطن شنیده و لله علی الناس [illegible]
[illegible] وزیده + مصرعه + زانکه بیکار دنیا را قفا زد بر قفا + [illegible]
و [illegible] مستحقان خاص بخشیده عازم [illegible]
گردید هرگاه از جناب حضرت خدایگانی [illegible] خود به دولت فرمودند که ما را [illegible]
این سفر مبارک مانع میشویم لیکن نایب از خود که به اقتضای طبع [illegible] باشد
در سرکار رد و برد نماید + فرد + گر اتفاق دیدن ز تو [illegible] نیست + [illegible] دانم
[illegible] غنیمت است + تا در ایام غیبت شما معالج [illegible] حضور [illegible] او شان
حافظ احسن الله را که شاگرد بلا واسطه خواجه علیم الدین حکیم [illegible] ذکی
الذهن بود در سرکار رد و برد کرده خود روانه و از اتفاقات [illegible]
نموت به رکاب مکان جده شریفه رسیده نقد جان از کیسه قالب کشیده تقاضی
اجل به محل مفوض گردیدند انا لله و انا الیه راجعون ذکر دز شادی حضور فیض
گنجور بخانه خان خجسته خاندان محمد جام خان حرف نسبت عفیفه شریفه
و عصمه [illegible] محمد جام خان که به نوبت مواعید [illegible] بود موانیق موثق شده الحال [illegible]
حکیم فهیم خواست که زر از معدن و گل از گلشن کشیده شود و باتفاق منجمان [illegible]

در اجماع موبدان مهر اقتباس بتاریخ فرخ … ماه … در روز فیروز
در ساعت سعید … سنه یکهزار و دوصد نهم ۱۲۰۹ انجام جشن مناکحت و شرف
مزاوجت معصوم و محمد جامر خان بامید لطف و الطاف طبع لطیف این امیر کبیر تشریف التماس
ساخت که ملک و حکم و کبریا نقص حقیقة بجناب اعلی حضرت واجب الوجود کلیا و مجازاً مفوض
بعقل کامل و کلف کفایت این دانشمند عالم صورت و معنی اگر سایه همایه پایه بر مفارق مستمندان
بی سر و پا افتد و با آنکه سلیمان بخانه مور ماه به مبیت التشرف ثور تشریف اشرف
و نزول احسن ارزانی فرموده باشند * بیت * قد تو عمر دراز است سرو گلشن ناز
بیا و سایه فکن بر سرم بعمر دراز * حضرت کریم الطبع مقتضای کرم و کرامت تشامل ملتمس او را
غازه قبول بر رو دادند متصدیان عظام و موکلان مهام مرتضا انتظام شرف امضای حسن
ابرام یافت که هر یک در تمشیت هر قسم مرام که با والتزام و نسبت اهتمام تمام باتمام رسانیده
هر نوع سامان را پیرایه انجام دهد کارکنان بلند فطرت و مختار کاران سر با فطانت
و خبرت در اقل فرصت هرگونه حوایج و مطلوبات بایسته را ضبط پسندیده و نهج شایسته
زیب سرانجام دادند قضارا درین ایام دهه وجود دیوان حبین [illegible] با عنصر طاعون [illegible]
عدم افتاد و [illegible] سلامتی [illegible] بر هم [illegible] رشته و بر پوست [illegible] حضرت
لطیف المزاج ازین حرارت و کثافت آن [illegible] تحیف [illegible] قریب بود که برق قهر
قهر [illegible] [illegible] ابر [illegible] [illegible] تاریخ
فرخ [illegible] مشاهیر [illegible] و مشایخ و معالی و معاظم ممالک قریب جوار

قرب وجوار و قلمرو سرکار چون کواکب سیار در جنب آن قمر سپهر اقتدار و دیگر عساکر از پیاده
و سوار هزاران هزار و همگی اکابر و روشناسان کهی دیار در رکاب سعادت آن کیقباد جم اقتدار
بشرف احضار مشرف منزل اول در قریه مبارکپور از دریای نیلاب گذشته بکاخ فراخ
که منزلگاه مقرر نزول جلال فرموده دو شب دیگر هم در طی راه بفرحی بسر برده روز چهارم
وارد ظاهر شهر سیلی محمد جام خان ازین نوازش خدیوانه و کرم کرامت خداوندانه و شرف
و شرافت تمامانه سر افتخار باوج فلک دوار بر افراخته او و پسرانش باستقبال شتافته دولت
رکاب بوس دریافتند و دران روز الی الظهر ان قوت الظهر امارت و ایالت چون ماه در خیمه
فلک منزل داشتند موجب ساعت همایون و طالع میمون ابها یکی در شهر و قلعه و بتخچه ارک
که موضع مختصر فرحت افزا و مامن مستحکم روان اسا بود جریده مع چند خدام بتبرد احتشام فرود
آمدند خواتین حرم محمد جام خان و خویشان خسران حضرو مدین دولت و پسرانش از حریر پرده‌های
دل زیر مقدم مکرم پا انداز انداخته نذر راز نقود موفور بنظر انور گذرانیده و نثارات جواهر جان
و تصدقات از درج و دران بر سر سر فراز سرور ان افشانده سرمایه مباهات بیغایت
اندوختند و از انوار فیض آثار این گوهر شب چراغ سبالت شهریاری و شعشعه مکرمت نتواین
شمس سمای جلالت و بختیاری شبستان رجا و امیدواری خود را برشک گلستان موسم
نوبهاری و برغم چراغان شب تاری افروختند و گوشت و پوست اعدای و حسادرا بر آتش
حسد سوختند محفل طوی و مجالس عروسی زیب انعقاد یافت و غلغله نشاط و عیش خرمی از
هر کوی و برزن و بهر خانه و انجمن تا فلک مثمن شتافت قوالان باربد نوا ترانه تاروت ادهنگنا

تسکینی در زمزمه ماروت را و در حرکات توزیعی در اقسام ستنگیا آسا زهره را چرخ داد و تعلیمی و تمرین
را در لهجه سماع تفهیمی بیاد داده از قانون صد قرن پیشتر استخراج می یافت و از ارغنون هزار
فنون بیشترها استنباط می ساخت مطربان گوش طنبور را از گوشمال استعمال ساخته و مغنیان مزامیر
را بهر افتتاح ابواب طرب شادی نواخته چون مستان پرده حسینی در آمده عشاق دار راه حجاز
سر کرده از شعار حافظ شیراز این ابیات بطرز دلنواز رهوی سرودند * حافظ * مغنیان
گره از زلف یار باز کنید * شبی خوش است بدین حیله اش دراز کنید * حضور مجلس
انس است و دوستان جمع اند * وان یکاد بخوانید و در فراز کنید * و از ساز و آواز نوبت
خانه ها آوازهای موسیقی که تفریح می نمودند * شادیانه * دهل زن دهل زد تمکین او *
بدین و بدین او و دین او * ز نقاره آواز آمد برون * که دولت دولت گردون
دون * جلاجل زبان گفته هر دو شاه * که شاه تا جور باد و دشمن تباه * بنا بر یخ
موعوده محبوبه شب [illegible] بیا [illegible] که ماه و زهره را اتصالی و مشتری و خورشید را
قرانی و وصالی بود بزم نظم بالکل از لعبت ها بپیوند گل بر گلهای حسن انتظام تمام
استحسان پذیرفت مطربان فی الحال بدین قدر سرائیدند * بیت * شب وصل است
طی شد نامه هجر * سلام فیه حتی مطلع الفجر * و شاعران نامی فی الفور با مدح مقصد
زور زدند * فرد * گر شب وصل تو بی مهتاب باشد خوشتر است * دیده شور فلک
در خواب باشد خوشتر است * تقابلاً عاده شعرایست ز اوست طلب جهیا مولوی صاحب
علامی [illegible] مولانا حافظ حاجی محمد حفیظ الاسلام خطبه ساخت که تقصیا حتی افصح و بلاغی

و بلاغتی ابلغ شهادت علامة الدهر مولوی محمد امام الدین و فهامة العصر مولوی محمد معین الدین
ادا نمود که خطیب هفت پایه منبر کرسی را از حسن تقریر ان تحریر تحیر برافزود گویا حضرت جبرائیل
امین قاضی بود و حضرت اسرافیل و میکائیل شاهدین عادل درانجمن بیعت محکم و دعیت بنظر
بر عظمت و تمکین مروت و افتخار و دست متین زرین این رکن دولت و دین با اطلاع مالک
مشرقی کابین بستند و دیگران عروس کنیزان بساط بوس در مکان نشست نازنین جلوه
قرار داده سراپرده های کمخاب و اطلس و بادله بیها مدبر یا .... دیگر سیم و زر
سامان لایق الاتصاف شمع کافوری روشن فغفوری ... ایل کد ...
پیرین و کنجم و رقصان زیل سپهر فروزان ۰ جامی ... سعادت .... داد
سعادت نامه شهر شده او ۰ دا ماد و عروس را در ان جلوس فرموده عود قماری
سوخته و مشک تاتاری سوده وصحن خانه دیوار و در از گلاب عطر آموده اطباق
گل و از بار دلاوران گرد شام راقوتی دهد درج را قوتی تا ... بر در حجله قند ...
جواهر گرانمایه نثار کرده اند و پیش زانوی ادب نشسته در ... قسم ... زبانه زبان
درازی میکند که درختان سراپا گلشن را از حضرت ابراهیم خلیل گلزار گل نور با شعله
جا در ... نیل شگوفه گل افشان نقابان مار ... بر بوستان ... جا در کار ...
سیبه کلیم ... که از بهر بن موسی شان آتش ... بار بیان تجلی بر کلیم و یا ... سلیمان
تصرف ... عالم چرخ زن اوج پذیر در خانه و بر زن و منا ظره و نشیمن یک گلشن ضیا و صد
چمن ... بهار چون بروین و پرن ... گفته و مساکین ... را یک باغ پر از میوه

گوناگون پخته و حکم و تقف بران نافذ گشته + بیت + امل ز بخشش او بر سخا همی نازد + چو
دایگان عروسی از حریمی داماد + محمد جام خان و لیسنرانش تزل و پیشکش و نذور بکمال سرور
و اسباب جهیز بفرط عزت از اشیای دلاویز در حضور ان خسرو پرویز شیرین کلام لطف
آیین گذرانیده پایه اعتبار و اقتدار خود باوج فلک دوار رسانیدند از پیشگاه مراحم بارگاه
مکارم خلاع اعلی در اسلحه و اسپان براق طلا و نفایس فاخره و نقود لا تعد و لا تحصی ارزانی
گردانیده پس از انکه وسیع و عمیقی که دجله توان گفت یا دریای نیل از مظهر اخلاق جمیل و مصدر
اوصاف جلیل حکم فرمود که متصدیان جدول از بحر نیلاب احداث کرده تا هرجا که محمد جام خان
خواهد جام تمنایش از آب حیات استغنا پر سازند و خود بدولت و فرخی معاودت نموده
دارد دارالسرور بهاولپور شهر را آیین بستند که چراغان در عمارات و دکاکین خورد آن
ابر نیسان و هوای بهارستان بهشت شهر و قریه در بار و گل افشان در مستقر الاماره دارالحبور
احمدپور نزول اجلال فرموده یک چند ایام شاد کام و از عیش بر دادند مولوی محمد صالح
در تاریخ این شادی که آبادی عالم است چنین عرض کرده + ابیات + بهاول خان
عباسی نکو خو + بعالم کرده حاصل نام نیکو + سحاب جود بحر بخشش فیض + رسیده
صیت انعامش بهر سو + به تمهید بساط جشن شادی + زمین را کرد رشک افزای مینو
نشاط خرمی و عیش و عشرت + عیان گردید در هر برزن و کو + پی تاریخ این نو
کتخدایی + بگفتم باد فرخ شادی او ذکر ولادت با سعادت حضرت
صاحبزاده مشتری طلعت کیوان رفعت خورشید شوکت بهرام صولت

صولت محمد رحیم یار خان و هزیمت لشکر راجه مقهور و رسیدن
خدا بخش بدر دولت سنت ابی جلشانه وارد داده باری عز نوبها نه از ابتدای سلطنت
کیومرث الی زماننا هذا بران مقتضی که بکاشانه دولت مشکوی صولت امیری فرزندی قوی
طالع چون نیر تابان و هلال رخشان از افق تایید و مطلع اقبال تولد و طلوع فرماید تا بمیامن
مکارم قدوم میمنت لزومش شیرازه بسامانی و گرانی لبنات دمانی و نشر احوال جد و پدر
به پسر و کامرانی گراید مصداق این مقال ولادت صاحبزاده فرخ فال انعم الشال
است به دولتخانه جلال آشیانه حضرت صاحبزاده فریدون فر سلیمان کاسمیر محمد عبدالله
خان ابن ابیات در شب یگانه روز دوشنبه بعد مرور شش ساعت وقدری از طلوع آفتاب
که عبارت از پانزده گهری و بیست یک پل باشد سیزدهم ماه محرم سن یکهزار و سه صد
دوازده مطابق ساون ودی اکهم سمبت ۱۹۵۱ بکرم سانکه ۱۹ ۱۸ ور ساعت شمس بطالع
سنبله که قمر در جدی بمنزل بود ولید مسعود همایونی امود فرموده + قصیده تولد +
ماه اوج سپهر عز و علا + شمس برج سما مجد و بها + زینت مسند سریر دارا
زیب دیهیم و افسر علیا + پایه او فریدون ز سرخ برین + سایه چتر فرخ از ظل هما
چتر او عرش مسند و کرسی + کرسی از کهکشان جوزا + اسد آسمان شیر جدی
ثور در بندگی ستاده بپا + چون بسیار و کمان ز قوس فلک + از عطارد کند چو
تیرها + نسر طایر بکهکشان بپرد + نسر واقع ز سهم لی ثریا + هست بهرام
منوچهر کرد انش + کرده عقرب ز عقرب ابرا + گشت کیوان نیاقی در او + روز

باسمان دیده براه ∴ پر کند دلو از چشمهٔ خضر ∴ یا بآب از دم مسیح آسا ∴ حوت
سرطان ز کوثر لب او ∴ زندگی یابد سنبلهٔ خضرا ∴ حمل را ظلم بر رفیقش نیست ∴
زانکه میزان عدل کرد بپا ∴ مشتری نزد یلی از سعادت غیب ∴ کرده ایثار بزم
فیض اما ∴ زهره از کمترین جواری او ∴ شاه انجم ز خیل او یکتا ∴ با وجود جلالت
اقبال ∴ بحر فیض است رحمت و عطا ∴ آب انصاف در ضمیر ویش ∴ معدلت
در عناصرش چو هوا ∴ خاک پاکش ز حلم ازلی در دست ∴ آتش قهر او بلی اعدا ∴
وصف اخلاق او نه کار منست ∴ گر نویسم تمام عمر ثنا ∴ عاشرات دقیقه مدحش ∴
نتوانم که سازمش جهها ∴ چون خلوص دلم بحضرت اوست ∴ میکنم بهر دولتش بصدق
دعا ∴ تا افلاک دایر و زمین بسکونست ∴ باد اقبال او عدو فرسا ∴ دولتش در
ترقی بادید ∴ بخت او تا بقای ارض و سما ∴ تسوید بیوت زایچهٔ مولود محمود

بموارد که صاحب طالع دهم که خانه جدید رو بیت الاقبال دارد الا ما یشتر در سلطنت هست

است و ما شرح واقع محض باقتضای سعادت این مولود مسعود خارج شعاع و طالع و صاعد
نشان قوت بخت این نوزاد محمود و چون از جوزا بسنبله پنج حصه ناظر دلیل آنست که از آنچه
دولت جاه پدرش هست پنج حصه از آن زیاده شود و ملک آباد و دشمنان مقهور زنگ کینه
با درون شان سیاه چون مداد و هرگاه خود رخش بندد دولت تمکین پذیرد و ولایت و شغل ملک
مقبوضه در تصرف گیرد و هم بخشش افزاید و از میمنت قدوم فرخی لزوم شرایط ابواب بسته
بگشاید و زحل در دوم علامت استقامت دین این ستاره نحس اکبر است و با شمس که قران
دارد و خورشید نیر اعظم و زحل موافق نیست این امر بغایت حسن که نحوست زحل از قران
و لقا رب او از ایل ثبت دویم در آتش و در نهم عادی در آتش افروخته مغلوب شد و مخذول
و منکوب و این بخشند برادران را دوست دارد و با دیگران باهم چو خویش بیندار و دو قمر را
از پنجم بهره که و یازدهم است نظر تسدیس است اتصالی و این را اتفاق دولت خوانند که ماه
و ناهید باهم دوست و هر دو سعدین در دولت و ملک اند این صاحب بخت باشد بال و فر دار
و در استقلال و تعبد مهر و رچهارده سال از جلوس اقبال دولت یکبارگی روا دارد و دشمنان
را در زوال نکال گرفتار دارد و میل خاطر اقدس بجواهر قیمتی وارید یا قوت
و لباس زر و کلالی و اسپان کمیت و سمند بسیار باشد بهر تخم در یازدهم و ابل افزونی
مصارف و صحبت طبع مشیر اسلحه و هر نوع لبیند طبع بجوان آن صحیح و جلادت
پیشه و از مقارنه شمس و زحل این مولود مسعود بر حرفت و کفنه خود بغیر را سر استقرار کنند
و زرا اکثار مقال شیران ران خود فضیلت هو فکاری خود را بیچ داند و معارج دیگری

کم پسند و منتقل طبع و فراخش بیک شیره نباشد و زهره که در یازدهم است ازدواج حسینه

باز دواج آرد و میل دل بیک حرم تا دیر نباشد و در اندک ایام انصراف توجه بدیگری پذیرد

و مشتری که در ششم خانه خودش نیز بران امور خانه رسد به خزانه و توشکخانه و مطالعه احوال

خویش و بیگانه و کشف سیر ملوک ماضی فرزانه و خیال تدابیر عظیمه شاهان خیلی متوجه و در و عطا

و در دهم مشتری در ششم و قمر در پنجم و زهره در یازدهم اتفاقی است سعد که این اتفاق افسری

و مهتری و برتری و دیهیمی و سلطنت اقلیمی خواهند انشاء الله عز نصره این مولود محمود زود

صاحب سریر و اکلیل و مظهر آثار جمیل جلیل شود و بندگان عالی از ولادت با سعادت منتظر الافادت

نبیره با سعادت خیلی شادمانی فرموده بشکرانه این موهبت یگانه درگاه یگانه شکرانه ادا نمودند

ایفای نذور و هدیه و قربانی و عقیقه ساختند + شعر فنامه + بچندین نذر و قربانش

خداوند + نبیره داد فرزندی چه فرزند + گرامی در از دریای شاهی + چراغ

روشن از نور الهی + مبارک طالعی فرخ سریری + بطالع تاجداری تخت گیری +

رخش روشن تر از خورشید انور + شکرخند لبش از صبح خوشتر + گرفته دایه اش

در عنبر و مشک + چو مروارید تر در پنبه خشک + ببزم شاه میبردند پیوسته +

بسان دسته گل دست بر دست + شب نوزدهم ماه محرم سن یکهزار و دو صد و دوازده

هجری سید سنه نبویه علیه الصلوة والسلام سعد ششم از عطایا مساکین و سادات

و علما رعایه و خصوصاً بایه سعیده و نقود از خدمت شریف رضاعت و تربیت

[illegible] دریای فرح و شادی در روز جمعه تاریخ دهم صوف مجد رحیم یار خان اسم

کر اسم اعظمیست مشعر بسعون تولد میمنت مشحون موسوم کرده موجب عادت همایون در عهد
دولت افزونش استراحت دادند ٭ شعر فنامه ٭ کجا بود دلی را دولت نیک عهد ٭
بدرگاه مهدی فروزدار مهد ٭ چو آئی بدرگاه مهدی فرود ٭ ز مهد من او را مهدی رود ٭
و چون حضرت سکندر منش افلاطون دانش معامله خفیف را با مهم ثقیل تشریف تصور دیده
در سو خنده روباه تدارک مقابله شیر میغرید و ندر روی بهیا بهیا عقده کشا بران اقتضا نمود
که صاحبزاده گیتی خدیو وکبت حشم زد محمد عبد الله خان باستمار التکرنا لفان لشکر فی الفور توجه
بهادلپور شود که انشاء الله تعالی تنا یید بخشند این نوبادۀ سرو از تاج و تخت فتح عظیم اولیای
دولت و شکست سخت بر خدا نبخش گرفت و فوج راجه نگون بخت داصل کرد فلهذا حسب الحکم
قضا مبرم صاحبزاده محمد عبد الله خان بروز مسعود و تاریخ محمود مرقومة الصدر پای فرخی
در رکاب شهب میمونی نهاده موکب همایونی رحلت بهادلپور سر دادند بورود این وجود
اقبال استظهار مدر عصا دمان [illegible] طاعت نهاده دراز دیاد دوازده براندام و انقلاب
در قلوب مخاصمین در افتاد چند ایام که دروازه حرف و پیغام کشاده و از طرفین مواد مجادله
آماده و میان آهکشتان آمیزم او ران هر روزه کشش و کوشش زیاده و چون قضای دو ماه
کسری بار انتظار از دوش طاقت حوصله افتاد و آن حضرت لشکر داد و بوتره پیاده قلیلی
از مار بچه با مار طینت بواسطه غضب و تلف مزارع پنبه که سمت کنار دریای نیلاب کاشته
و مزروع شده آواره و خراب و سواران جماعت خدمتکار میان اشجار شیخ صالح
شهید متواری و مستعد چشم با نتظار ایستادند که هرگاه لشکر سرکار بر وقوع اخبار

رفتن ایشان بدریا کنار نهر رفته و انتهای گذشت از اجسام نابکار ایشان موج زن شود و این سواران
کشتی حیات خود را بر لجه معرکه جرار زنند یا بر بیابان دیبور که بسبب کثرت بیابانیان محافظ گردید
از سنگ و سنان شهامت آن شهسواران ابو جهل بزرگان یا حصار بسته از فولاد و آهن با امید بخشش یا
اعدای مثل آن در سیلاب و شیوه تن زورق هلاکان خود زده خود را در تباهی افگنند کار صاحب
دولت بر وضع امور معامله امضا نمایند تا پدید آید مثال شامل و کافل آمال و امانی حافظ
و ناصر بال و جان ایشان در هر زمان و مکان بوده بهیچ خاصه جلوه از بلیغ کفایت هر نوع
مهمات ایشان نماید بر هر صد گنبد دقتهای عذری از شئون مظفر تخریب سرکردان شکست
نکبت تو تشنه لبان تیغ نقمت رفته اکثر از دلاوران فیروزی توامان بر اطلاع توارسی
درختها سواران بار بر صاحب شهید آمدند اگرچه مخالفان سنجیده مهره شطرنج فریب و غار بساط
تند و پر دو غا چیده بودند بازی تکاپس و فرزین بند آنها موجب مات شان گردید ناگزیر از پس
درختان بر آمدند و پیادگان حریف چهره بسته با شیر رفتن راندند سواران تابعین لاله سهام
اسپان در میان افگنده بیک تک جوانان بارچه مثل سگ میکشتند و بتیغ بر شیران
کینگاه شجاعت و نهر بران پیشه جلادت جوشیده و بتمام غیرت و حمیت کوشیده با سم
آویختند صاحبزاده سلیمان شان با فوج ملتان و جمیع معتبران و ارکان سوار شده بهمه دلاوری
دل میدادند بر وفور ما النصر الا من عند الله و ما یعلم جنود ربک الا هو چشم توقع میگشادند
حیات خان پسر عزت خان کهرانی بندوق بسر خورد و محمد خان بچه سلطان که هم سوت خان
کهرانی را زخم بندوق بر ابرو رسید و مراد خان پسر جلال خان بلوچ را آسیب گوله

گوله تفنگ بی‌بنی عاید و از سپاهیان محمد قبول خان و شش کس دیگر مقتول و مجروح و از طرف
مخالفین تعداد مقتولین در حساب نگنجید لیکن دندان آز ایشان در ترش از نسیم فتح پرچم لوای
فلک فرسا حضرت خداوند جهان دار و زیدو لشکر اعدا انهزیمت یافته چون روباه از زیر
این پلنگان کوهسار بجا در غار غار خزیدند بر جهت تفرقه امو جلهر باز گردیدند لیکن خدا ایبا
خان که بسبب شان توقیف دارد و وکیل بحضور حضرت صاحبزاده بهرام اقتدار بوسیله
استمداد روستاد که معرفت محمد رمضان خان با رسالام یافته عذر در اعتذار موکل را
مفصل معروض داشت که یک شب مهلت باشد فردا راجع و از موجلهر رافع شان بساکن
و مراجع اصلیه دار الحربه گردیده بعد از در جهت کفار تفرقه جمعیت ایشان از این دیار
نمود آورده مشرف در دولت توانند شد امنای دولت و امرای مملکت بر وفق رخصت حصول
و بر طبق مشورت معروض تمش را متفق ساخته وکیل را به تسلی زد رخصت ارزانی داشتند
و آنروز ضمن بیضاء این اشارت بجناب کیوان نصاب باکتساب سعادت پرداختند خدابخش
خان همجیان مرزبیان و خامت شان را از خاص دانند فارغ کرده قسمیکه گذارش نموده بود
با وجود نفاق باطن با اظهار عبودیت و اتفاق از موجلهر باشانه ها اشتیاقانه حضور
معاودت در دیرا و به شرف گورنش دریافت حضرت سلطنت عالم مصلح احوال بنی آدم
تقاضای مردمی و مردمی اضعاف عنایات و الطافات بحال او در انزال آورده
با وصفیکه تکرار الکه بچاه بار معدد بر مقاصد و منافق سپاه گشته مستوجب آنست که دیگر لشکرش با
نبیده شود هر گاه مردی استغفار بجا بیا عفو و حیا کرده حضرت دریا مکارم همه الولشش

را بآب صحیفه دعا نشسته مستسقی طبل زن زق البطن را شربت دیدار و مراحم عنایت فرموده
رطوبات غلیظه عفینه لحمی و معائی را نجیه ماده خیالات فاسده در جگر آورده و حوالی دلش بوده
بانضاج و اصلاح تنقیه و تزکیه و تقویت مینموده اند درین نوبت که ازین شطر التعب خلاص
و باز عذر آورد و مستعد حضرت عذر پذیر بدر منیر پیشتر ساحت امال او را بنور مکرمت
منور ساخته بهر قسم شفقت کامله براو مصروف در روزیکه بزم شکار برنجی سپهر وقار سوار شده بند
بسبیج و انهمساران غدار بخاطر شرف بنیاد درده بیاوری اقبال عدو مال او را اردیت فرمودند
الحق شایان صداقت و مستلزم خلوص شرافت آن بود که انتقیم نوازش عظمی باز بیجه
علیا این جناب وانسته قدر اشفاق و معاظم اخلاق خداوندی و مقدار خود شناخته
تا دم شکر منت انعامات و ترحمات حضور بقیه عمر بسر رساند و دست شرارت را از فتنه و فساد
کوتاه میساخت لیکن هدایت ازلی رهبرش نبود و نه سعادت یاورش تا این معاظم
اکرامات و معالی عنایات جناب خداوندی نشناخته هم چنان بر خبث جبلت مستقر ماند
و بندگان متعالی بعد ترخیص او رونق افزای خطه بهادیپور سراپای جاگیر خوار اقطاع شرقیه
خصوص محمد تقی خان جانی بدر دولت شتافته به ادای کورنش دریافته مفارق فخار
اوج فلک دوار برافراختند و از آنجا عنان عزیمت بصوب صحرای حدیپور معطوف
و توجه خاطر عالی بتدارک انتظام هر قسم مراسم و صید و شکار و هر نوع نخچیر باقصی غایت
تمام مصروف درین ایام جامع علوم و فضایل تام مولوی محمد امام الدین بمرگ طبعی
بفردوس برین خرام نمود + تاریخ + چو مولانا امام الدین مرحوم + ز دنیا رفت

ز دنیا رفت چون تیر از خم قوس ٭ برای سال تاریخ وفاتش ٭ خرد گفتا خرامیده

بفردوس باز مخترع شدن خرخشه خدابخش و مجتمع ساختن لشکر
راجه بیکانیر و لشکر محمد و مصاحبت و حاجیخان هندهانی را برای حصول
وخشونت سرکار و قرار نمودن صاحبزاده و خدابخش و توجه حضرت
صاحبزاده محمد عبدالله خان بمقابله آنها بدین خدابخش خان که شرذیل
اشرار کچی دیار دجواره در واقعه طلب رشاوت حرکات ناهموار و مصدر مفاسدات نالایق
و استوار بود و اخبار آنکه سپاه و برگشتن خاصه سواری سرکار که براجه بیکانیر نیز زنگ
خلوص که در دل راجه مبنوس تمام غوره با حسن الوان نشسته فی الجمله متغیر از آنچه شفاف
زبراق است تنزل پذیرفته لامحاله بواسطه اختراع شعبده دیگر و احداث نیرنگ انتهز خود
بنیکهر توقف جسته سواشی شاه را که معلم و پیشوا این ابلیس است از مکاید و عقاید خود اطلاع
داده بران استعداد داشت که راجه خام طمع خام طبع را که جنون لیلی سیم و زر است و از بینا
بر لیت زشت پهای وادی یاس جنون شده باشد یا فسون و فنون و استمال مفرهاست
و مهاجین تقادیر فریب و جنون منقش نشین را زیر سایه فسون آری کردن افلاطون وار
خم نشین افکار رشده ابیات دوای مجرب که بالیخولیا راجه بحو حوصله را مفید آید فی الفور
ترکیب داده بیرهم تا قوام این دواء المسک خرخشه را بنوعیکه در شیوعت شور رابیت
عشق است در قیام داری ونگذاری که طبیب حاذق باصلاح فساد دشتی رسیده سوز مشتا
مختلف اوراستوار کمال اردو خود بجمال خان عالمانی و حاجی خان هندهانی و مکرمت هشادر

کشاده آنها که مست بی باده و عیش آماده بزرگان شیراز مستشار بودند هوای
فریب و مهر عشوه ادراکه حکم دیو زهرخران خریف وزشت صبا بهار در نسیم بهیج پیدا شد
از خمول و جمود با اهتزاز و ابتسام شتافته از حالت مستانگی بدیوانگی آمده علم رسوای برافراشتند
خصوص محمد و مصاحب که مرشد و نشار جنون دست باد که گشت خون اند به پیغام کشت
این ثلثه مفسده بوی حق مراد که سبوی آن گذشت اختلال سر بمهر افتتاح است سینه
کشنده در گنبد هشت لشکر در رسال معتبر بجانب با جمهور کس معمور متوجه حاجی خان بکور
و دیگر خوانین مختلط بی شعور را تحریص و ترغیب بمقدم بودند بندگان نواب که سرا با عزو وقر در اند
بملاحظه تدبیر این جماعت فساد پذیر توجه نفرا بهی سپاه مسافر که مقیم منازل تجلد و وفا
باشند گماشته و از انها که ایام جمعی شایسته از افغانان جلادت نشان و سنگهیان
تهور توامان و دیگر سپاه هندوستان که اکثر سواران بر اسبان باد پیما رعد صدا با
و پیاده های فور عد آرای همه جوانان جنگ آزما صف شکن قلعه کشا بوجه پیش قرار
ملازم و بر حسب خواهش هم رساینده هم شهر بهادیور در حصار بستند و از هر قسم سامان
مجادله و مقاتله سر انجام ساخته بعد و شکی مستقل نشستند که بسم الله هر کرا هوس مخاصمه
باشد ما از خود بادی این وادی ظلم نمیشویم که هر آینه جدال منجر بقتال است خون مسلمین
که بر خاک ریخته شود و بال و دیت بر سید و مشهد است و قاتل بی حجت شرعی عاقل بلیت
کرد قصاص و دیت بر خود گیرد و خدا بخشد کبنای فتنه میگذارد و شنیده اند که الفتنة اشد من
القتل و کجا رسانیده که مایل بود در صدد فساد و اعانت انهاست شاید که نجد بینند

که این حدیث شریف سامعه افروز آن تیره دل نشده باشد من تشبه بقوم فهو منهم
و دنیا ساعتی بیش نیست برای یک دو دم احاسن ابدی بر باد دادن و گنج گرانمایه به جوی فروختن
و گلبن گلشن را سوختن است و بنده مصنف این تصنیف شریف که در آن آزمنه وکالت
میان عبدالنبی خان از چهار سال در بیکانیر بوضع صحبت اراکین ریاست نموده در خدمت
راجه سراپا استعداد و سراسر اصرار در استبداد راه سخن دارد و بخلوت و جلوت اعتبار
است و حضرت بندگان تعالی که خرد آموز عالم اند غلام را ینک پرورده و خانه زاد خود تصور
فرموده اگر پروانه و یا پیغام میفرستادند بدین فدوی و یا بتفهیم راجه با فهم مأمور
میفرمودند این غلام را و یا راکتوال که می آمد هم بسمت بنده در اوطاق این عاجز
می نشست و درین اوقات که اتفاق شکست لشکر راجه افتاد مراتب زجر
و توبیخ بطور مناسب و بسبب حکم قولوا له قولا لینا در هر مجلس ابلاغ می یافت خدابخش خان
که در ماه شعبان سن یکهزار و دو صد و سیزده هجری وارد بیکانیر گردید الی ماه رمضان
سن مذکور که راجه کشیده خاطر ماند و تکدر الباطن از خسرو کشاه بمقابله مانع بوده
زنک در رفتن آگاهی نبرده و در ماه شوال راجه کوچ پیچ تفهمید و منزل نمود خیمه جا بجا
در توپ کلان از قلعه بر کشید صبح که بنده بخدمتش رسید خود صورت صلاح فاسد را آلوده
مشورت پرسید بنده در جواب داد که نیک تدبیر سنجیده اند گفت شما محاسن
و مقابح را موازنه کرده وا نمایند بنده عرض کرد که الحق مرا اگر راست گویم خفه خواهند شد
فهمید که شاید کدام حکمه لطیفه خفیه درین است بر انکشاف این سر مکتوم الهی نسبت بنده

چون دانست که سامعه را وسعت او درازست ٭ مصرع ٭ چون میدان فراخست
گوی بزن ٭ بنده گذارش کرد که بندگان فعالی الفضل الهی تعالی شانه بهر نوع توفیق
موفق مشاغل موفق اند بار داد و اسب مطلق اگر آنحضرت که همه جنیا حیثی نخدا بست جل
نعمایه اجیا تا حاجتی هستند یک امروز نتوانند که چیزی با حتیاج از خزانه عامره برآورده
صرف نمایند و در سرکار راجه عشرت کلیت که ده روپیه و ده تنکه بخته سرخانه تفریق
کرده اند که از تحصیل آن رعایا فرار ساخته باطراف میروند چنانکه شصت هزار خانه دار
گذشته رفته اند اول حفظ خانه خود است من بعد اخذ خانه دیگری در کتب اخلاق تفصیل
تدبیر مدن و منازل نوشته اند که هر کس که تدبیر منزل نمود تدبیر مدینه از و خواهد شد
یعنی هر که خانه خود را بند و بست نه نمود بنظم و نسق شهر یا ملک چگونه تواند پرداخت
عوشنگ ثم النقش بچندین توجهات فکری ذهن نشین ساخت که با رجاع منزل نما
و چهره و توجه بپرداختند و چند ماه که این آتش فتنه خاموش بود و در ماه ذی الحجه سنه
ا صد راین انظار که در زیر این خاکستر نکو نیست با انکشاف سوای شاه دوم گرم او باز جنباند
ز بیشه بشرارت خدا بخش شراره افشان گردید یعنی راجه سیاه روز خانه سوز باز همت
بر اجماع عساکر گماشته خدا بخش خان را در اواسط شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد
چهارده مرخص کرده روان ساخت که در و نیکهر رسیده الحیرت سا اغوای بد باطنان
فساد سرشت نماید و بر آتش انتظار ان واقعه طلبان آب تسلی زده تسکین ایشان افزاید
که عساکر راجه مجهول فی الفور میرسد او هم چنان که مامور بود عمل نماید این جماعت گول

کول لاینقل را بترغیب و ترهیب و تربیت و ترحیب از راه برد و درین ایام که در مجالس
را جدا ازین باب سخن بمیرفت و مشاوره و امیگشت لفظ مصلحت گفته میشد روزیکه مخصوص
در خصوص ارسال لشکر استفسار فرموده بنده را جدا اتهام و هیبت الخلافت شنا نمود بیان ساخت
که فوج را چه که بیرون فتح که معلوم و در صورت انهزام باریکه ها را از بهاولپور گریخته آب
در حدود بیکانیر باید خورد و درین وضع باید که بسیاری از شتران و آدمان از تشنگی بی اندازه
ضایع سقط شوند اگر بهاولپور را تصمیم عزم لشکرکشی است بنده بخشش خان در اضلاع چول
ستم قلعه دارد بمروت و دو جلکهر و نیکهر باید که او یک قلعه را چهار که بسیار فراز پیاده
و سوار به روی دران استقرار ورزیده آب نوشند و از انجا با طمینان در طی مسافت
چون کوشیده رخصت شده هم در دلش جا گرفت بهانروزار سور شاه که کارخدا بخشش
خانست برای قلعه بستند ما ساختن او بیشتر سواری فرستاده قلعه مروت خالی کرنامیبید
و برین تبالشکری گران انبوه مثل کوه از گرده کفار فجار بی شکوه چه از سنگهان
سکه شرت و چیه بیلا تن ها و سواران باریکه فساد پژوه مستطر شست که در ماه جمادی الاول
فی سن الف و مائتین و اربعة عشر من الهجرة از راه بوکل و بوجلکهر وارد شهر بر تیر قایم
و در اینجا دام تزویر گسترده و بها مردم فساد ملزم را کمند تسخیر در اورده و بنداز نظر حضرت
بندگان عالی مقتضای همت فلک پیوند و صلاح حزو ارجمند عقده گشای رخنه خوار سیند
ترجیه بارسال فوج ظفر مشحون از سلاطین مسافر و سرکردگان ایت الوس منصور ناصر
که سعادت رهنمونشان بود در حضور طلبیده صفا باطن صادق العقیده دیده و ازانها

چیده و سپرده کردکی عظمت خان میرزا فانی و جمال خان کهرانی و شیخ سونه خان کهیری بمقابله نشان
مامور وارسال بهاولپور فرموده نزد این خدابخش که در خدمت و فساد سر و فتنه بیسر اهل فساد
که هیبیر انده علم بلیس در سر میکرد و در دلا و سپاه نگر خان زنانی که در شهید و اغوا نشا گرد خدابخش
یکی از اوستاد فضیلتی و نشسته و برخوردار الله درویش انکو بلوچ که خدمتگار راز دار خدابخش
دادو هم فنون شیطنت از او استاد بیاد گرفته بود در اتفاق نمود که صاحبزاده محمد مبارک خان را
از احتیاط سرکار بر آورده بهر نحو که دانند در دست نماید خدابخش سازند درین هر دو تبدیل رخوت
کرده مثل ایتای جان در قالب مردم و پیرا درحلول ساخته معرفت یک بچه که در خدمت صاحبزاده
وقت بوقت حاضر میماند پیغام نموده او بر گشته فرار ساختند و رفته در گوشه خدابخش انداخته
شتران خاصه بابت سواری بهاولپور زمین نح پنجاه سواران آورده در دشت معطل داشتند
و خود دلاور در گورستان سواری بهکو و شتر با رنیم از هنگام ظهر تا شب بر ده به بهانه
فروختن کو بکو کوچه بکوچه می گردانید و قیمت شان زیاده کرده بدست احدی نمیفروخت
تا که روز خمیس سپری شد و عروس شب نقاب مشکین بر روی فرو هشت صاحبزاده ملباس
عورت در آمده عور از عقل و عریان از بخت جاده پیمای خلاف ولی نعمت گردید اول مردم
تبالی بلاقی ربهکو که متجسس بود و ذکری بیشی قیمت نیم بیان نمود و با هم در مبالغه زر جر و ملا
بر افزود و از انجا بر گذران پیوستند بهکو مذکور و بچه خدمتگار صاحبزاده را ملباس بر او
رسیلی بر تقاضا زدن شروع کرد که ای نابکار چرا آن شتران رابلد روی و کجا گذاشتی و بدین
حیله و وسیله از این مهلکه و محبس جان بدر برده با شتران بادی بادیه پیما که منتظر چشم براه

چشم براه ایستاده بودند رسیدند بر شتران سوار گردیده مثل هوا پریدند و سواران متصل
مغاک آب باران که مسمی به تهو به تهوست هست بانها فایز شد خدابخش برابر امر برآمده فتنه
افروخته چون دل سوخته از دل انتظار با خطرات و هنوز پاسی از شب باقی بود که در ... رسید
خدابخش فی الفور از پشت ام فرود دیده و نور صاحبزاده که فی الحقیقه برای او نعمت غیر مترقبه
است نعمت غیر مترقبه تصور نموده بجا لقه ... در آغوش کشید و بسیار مرحبا و خوش آمدی و ...
اوردی گفته بجا تقدیم ادا الوان اطعمه خوشگوار در غذیه چاشنی دار و شربت شیرین بجا آورد
انار ... و افر کشید و تب زدند و ران ناکاره نکاره فرو نشت تا صبح جمعه یوم الثانی از
ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد چهارده مجلس ... رفیع آراسته صاحبزاده را بر مسند
جالس ساخته بادای رسم نذر و نثار پرداخت و دیگر اهالی که دران محکمه حاضر بودند همه بگفته
خدابخش بادای آداب ... در سر افتخار برافراختند و شب شنبه در انجا اتراق واقع و شنبه
یوم ... دار و ... محمد ... که فی حد ذاته ... خان ... عقل معاش ...
عقل معاد که معلوم بصلاح خدابخش لوازم خدمتگاری بجا آورد و از انجا بخیر و برابنای
آن شهر در اطاعت و مهمانداری کمی نکردند جمال خان ... باستقبال آمده ... ولی
و خلوص جانی اقرار نمود و صاحبزاده با ... و صوابدید خدابخش در شهر ... قایم
نزول فرمود کرم خان گرم جوشی ها کرده دم با کرم زد جمال خان هم دم گرم دل ... و می
سرد مهری خود آشکارا ساخت اکثر قورات و مردم ... جمع نمودند اظهار ارادت
برنیان مخالفت بیان خدابخش برین حرف که دستار بصاحبزاده داده سربرهنه شود ...

محمد خان جانانی نذیب قرب جمال خان ظاهر جنبت که حضرت خان‌ها منسب چهارده ساله چون
ماه چهارده براوج بروج قلعه دیراور که ثانی منطقة البروج توان گفت مشرف تابان
و نور فشان دختر این و افواج بدست وارد و شش فرزند متصل این دیگر بحضورش موجود
و با وجود زمرد چشم نابینا نیا نشد بلکه حدقه چشم از چشم‌خانه‌اش بدر رفته امر خطیر
گویا شب تاریک در راه باریک قدم سنجیده باید نهاد در آخر بران قرار افتاد که حاجی
خان مندهانی سر اهل فتنه و فساد و باین جماعت فاسد بایستی نظم و اصلاح
است اگر چه او هم سنگین و یک کوه آهنین است مگر در مقدمه عظیم که تکلیف بدو داده
اگر تأخیر در تصدیع نماید اولی که همه حضار یکجا و جمع تورلتا چنانکه باید انعقاد خواهد
یافت والا تا دیگر او بیاید و از نیطرف عهد بخشش ملاقاتش گراید هرچه این دو که نظیر
نفس شیطان اندازند شیشه دیگران مانند حرمی همه تابع اوشان توانند بود بنابر
علیهذا اشتر سواران خاصه متمد روان شدند که اکثر سپاه به تیشه تاویلات چون
فنسبرها کنده ستون تسویلات آن بی‌ستون را متحرک ساختند آن سپاه دل البطله
سینه نامه رقعا سنجید که خسرو بدین اقبال متواریع لب با رطرق ملال بیمال را انجیان
انسداد کرده باشند که سر مو بدون حکم این سلیمان زمان از هیچ رخنه نتواند گذشت الا که
در حضور آن خسرو پرویز رفته شیخان شیرین شکر آمیز یکنوع اجازت گرفته تدبیری
باید رفت فلهذا روانه و بتاریخ دوازدهم ماه شعبان سنه ۱۲۱۴ یکهزار و دوصد چهارده وارد
مکان دهیرا که چهار کروه از دیراور جانب جنوب است دایره جاه و سپاه مع علیا رسانیدند

رسانیدند اگرچه حضرت افلاطون زمانی از مبدأ حرکت و منشأ فطنت انجاعت فنان بمقتضای
فطنت مطالع و اسرار بواطن‌شان از خفی و جلی باقتضای فیض و الله علیم بذات الصدور روافا[ضهم]
اینست ولا یحزنک قولهم انا نعلم ما یسرون و ما یعلنون حرف بحرف میدانستند لیکن بوسعت
حوصله و رفعت منزلت و عموم کرم با کجاجستی را از اغذیه پخته و خام و آب زلال تشنگان دریا و سیرابی خوا
آن سعی ناکام ارسال فرموده‌اند فی سن صغیر و هم شهر صدر مشار الیه وارد دیار و بشرف
ملازمت مشرف و مورد تفقدات و تلطفات بوده روز پانزده التماس و استجازه رفتن بکرمان
نمود حضرت جهان بینش که وجودش خلاصه آفرینش خداوند عز اسمه است اگرچه مصلحت
ندیدند لیکن طوعاً فی الظاهر و کرهاً فی الباطن رخصت بخشیدند زیرا که نتیجه قران نحسین یعنی
زحل و مریخ در برج سرطان که خانه طوالع آنهاست که عبارت از ملاقات ماه جبینها
و خاک بخشی با شد این ابالم هیبت با سطرلاب عقل افتاب آسا دریافته بود و کیفیت ما اتفق
او بر وقت دکیشه با هم مقارن و مجالست نموده امر التوا و ستاره را ملوی ذرشته با زور
معاوده و بعد چهار ماه توقف کرده بر وصول اخبار حرکت لشکر با ریخته داد و دیوتره از
شهر زمین قایم مستعد و مرحمت ساخت بندگان نعالی بوضوح تهیه تحریکات در
اقبال بسان نور جلال برآمده در خیمه شمس چون نیر اعظم تحویل فرموده و بجا حجی نهان
داده ملفوظ شریف آوردند که ما کاهی خود بدولت بدون شادی و خوشی با کسانه شما همه
کهرانیان نیامده‌ایم اکنون ورود بمنزل شما بنا بر تعظیم و منت شما است که جائی مرد
معامله دیده و تلخی و شیرین روزگار چشیده است حاشا که دل از دست بدهد و فوی المحوا

بوده بداند و ببیند که تا بنده‌ای چه کار میکند حقوق احسان اجداد امجاد ما که بر آنها است
و طریق رسوخ وفاداری و خلوص جان‌نثاری پدران خود یاد آورده به جمعیت لشکر سرکار
پیوسته اگر مصدر محاسن خدمات شود فهو المرام و الا در قلعه دیراور در آورده تماشا کر
قدرت و اعانت الهی جل نصره باشد که برابر سنگهای سکان شیران مسلمانان در مقابله
بلا تن انها توپ‌ها چکند با نظر عون ذو الجلال و الاکرام است و بدان طرف رفاقت
کفار و اصنام و هر گاه بهادران اسلام بجهاد در آرند الحق یعلو و لا یعلی علیه کافران
بدل را جز پشت دادن چاره نخواهد بود اذا جاء الحق زهق الباطل ان الباطل کان
زهوقا آسیس محمد حاجیخان که مرد مصر و ذی هوش است در شهوار و لؤلؤ آبدار این آیه فیض
بشارت ستمدا الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی
هذا صراط مستقیم گوشواره دل گوش نماید حاجیخان در جواب عرضداشت که مزاج
او علیل است لاچار رفته‌اند که بماند حضرت لطیف مجسم فرمودند که حکماء سرکار حاضر اند
و ادویه هر قسم در دوا خانه موجود و معالجه شما در اینجا بوجه احسن خواهد شد گفت که آب
دیراوه بسیار زبون جناب عالی بلفظ شریف آوردند که ما هم آب دریا چناب میخوریم
و آب بحر افضل المیاه است برای ایشان آب دریا را فرو خواهد رسید گفت که هوا اینجا
بطبع من موافق نیست حضرت افلاطون زمان قوانین حکمت فرمایند که میوه ترنج وار
داد و گل ریحان روبرو داشتن و در وج عقربی بکردن تعلیق ساختن و گلاب بستر افشاندن
و در مکان سرد مسکن و تمکن ماندن و به پیاز نهر بری سبیل فرمودن مفرح بارد و عرق بیسب

سیبها و شربت ریباس و لیمون فشربت نمودن بهوای دماغ مفید میشود و در اینها همه شیهای
لطیفه اگرچه در جول حکم اعتقاد دارند مگر همه بشما خواهم رسانید و پیاز معروف بقبل عنصری
بواسطه باد امخالف سموم بشما جهت تریاق است اهم در پهلو نهاده باشند بپاسخ در انمود
که من نمیدانم ⁂ بیت ⁂ ما جنت لیمون ندارد پس بپاسخ ⁂ از ترشی دیش کفایت میکند
آن سیاه برده سیاه دل حرمت اسلام عزت جناب حدیث و رجب لااقدام ایلچی ملحوظ
نداشته پیشانی بسبر که انداوده کرده صریح برقرار و استبداد افزود که من خبر رفتن ایلچی نشود
نمیدانم حضرت سکندر منش گفتند با دخطا سیاه ختند که پدران شمار اشکل ماه از خورشید
اجداد مانکتی و ترقی حاصل شده ز نو قربی و ملکی ز نو قربی و قناعی و تقدیری که نور القمر
مستفاد من نور الشمس شما می پندارید که این فضیلت بسلاطه از نفس شما رسته بسیار دور از
که ضیای آفتاب سفید نماید چون ⁂ مصرع ⁂ ارجعی فرمود نور آفتاب سیاه ⁂ ایشان بیار
هم چنان سیاه دلی الوان باقیست رهمه اتفاق در صورت صدق و خلوص و اتحاد شما
بود هرگاه از شما نفیض و نفاق بظهور رسید ما نور اقبال خود را اکثر کشیدیم هر آئینه شما را
مثل القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم لحاق و ابال کاشتن است ماکه در هر زمان
و مکان استعصام بعروة الوثقی عنایت و عطای جناب وهاب منان داریم و این خلیفه
الله که متوکل علی الله اند با مداد مؤید متعال استظهار فرموده این کلام و دعا خواندند الهی انت
ربی و ملک حسبی فنعم الرب ربی و نعم الحسب حسبی تنصر من تشاء و انت العزیز الرحیم
⁂ بیت ⁂ جز عهد وفای تو که ملول نگردد ⁂ هر عهد که بستیم هوس بود و هوای ⁂ دل من

استغنا افتاده در خاصه که نشر خزانه اقبال این ماه جلال است جلوس فرموده با فتح قلعه
دار الاماره سایه فرخی تمام و علم میمونی برافراختند و آن دیو سیاه تیره اختر خیره سر بهادر افغان
که عبارت از مکان توطن اوست بتاریخ بیست سیوم ماه شعبان فی سن یکهزار و چند
چهارده رعونت رجعت بر پشت مرکب جلالت انداخت و باینکه بخت بخشش جا بر دمیعاد سینه
بود مضمون الی در دستگیر داشته دور تدارک فریب و انگیخت بعضی بوالهوسان مردم آزار
ناتجربه کار در فراهمی همراهیان بیسیم زن خویش قمار و نگهداشت سپاه موجب داد لوازم
اهتمام و اعلام همت سرنگون برافراشت حضرت مخدوم مصاحب کیوان رفعت از صعود انجره فسانه
موازنه نیک و بد را بمیزان خرد نه نهاده بلا تمهل بجمعیت کثیر و جم غفیر از لشکریان پیشتر بکارهای
خان بپیوستند و معامله دار و گیر و محکمه تفنگ و تیر را تمام شدند حضرت سرا پا مصلحت و تدبیر
تاج محمد خان حامانی و سلطان بیکی و مرزا محمد بیگ غلام خاصه خود را بمقابله اینها مامور
فرمودند که افواج جهانگیر خوار اقطاع جنوبی بجانب ایشان کمر جنها و بر میان جان بسته
سد راه باشند که مثل یاجوج رخنه نکرده مبادا آنچه بخشش یاجوج طمع و غیره اصحاب شمایل
بیامیزند و سرا پا حضرت و ذکا گسایین بهار زار که از ابتدا برگزیده اهل صفا در برای
ارشاد و رد و تسویه آرزو سابق با مور بهادر لیو رد در نوبت حضرت سکندر زمانی [illegible]
شاهزاده عالی تبار فتح نصیب ظفر یار نجیب سید آغا عبد الله خان با امرای دولت فرمودند
که با ولایت [illegible] امکار [illegible] در [illegible] این آنچه دیده در دل این بخشیده ایم و اهدای بخشش
بزور [illegible] بخشش [illegible] که [illegible] این [illegible] در آغوش کشیده و این امر منحصر تا بیده نعمت [illegible]

ابیات جل شانه ٭ بیت ٭ سکندر را نمی بخشند آبی ٭ بزور و زر میسر نیست این کار ٭
حال مصلحت دران کار دیدیم که ارسال بهاولپور فرمائیم و بخشش باز زائیم ٭ مصرع ٭
تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد ٭ حضرت صاحبزاده فرزندان فرکه در بهاولپور رسید
نقابلین صحاک بلج درمنی که بماندم صورتی دیگر گزید و در ظاهر موقوف بوقت دور سیاست
ولاله سلامت ترا می از حضور بوکالت ملتان مفرز که خدایار خان علیزی و رحمخان ترینی که قبلاً
حاضر خدمات اند دیگر لشکر از افغانان نوجوان رستم توان شمشیر زن و دلیران ایشان ملازم کرده
دفعه بدفعه مرسول بهاولپور گردانید و خدابخش مع صاحبزاده و خدابخش خان و جمال خان
مع کهرانیان حاصلپور مع ابوالخیر و تمام اهل خیرپور زدن غنی محمد خان که انجا نشسته
ماند و محمد رمضان خان که مشرف بحضور صاحبزاده گشت معمور محمد عبدالله خان بود دیگر
همگی قوم داود پوتره چه طلبانی و اچرانی و حسنانی و سوای آن جوردنه که نان زیاده دولت
خوارانند همه موارد هام ربهاولپور آمده در باغ سرکار که بر در چوک متصل است مبرات
متبرکات محمد بهادر خان اول و محمد مبارک خان علیهما الغفران است وایرو ایشان ادا کنیم
سنجرانی اگرچه در ظاهر بر بیشتران است لیکن باطنش با در خدمت و هر قسم صلاح خام و پخته
ساندین در احوال رفتار و اخبار حرکت و سکون فی الفور بمفصلاً و متواتر زبان کارگاه
خدمتگار خود معروض خدمت حضرت صاحبزاده در بنای دولت مینمود و از طرف جنوب
حضرت مخدوم صاحب که مظهر جلال و در تقدیم مراسم جدال و قتال که کمال استقلال
داشتند حاجی خان ننگ سیاه را بدو دست اجبار بر پا کرده بگله شیری تمام دلیر

بی تامل بر سر جنگ شدند محاربه شدید و مقاتله عنید پدید آمد مبارزین طرفین در آویزش
و ستیزش نمودار رستخیز و در شمشیر زنی و تیر افکنی و سرشکنی علامات قیامت پدیدار ره بیت
ز بس خون که گردان اندر مغاک * چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک * قضا را تاج محمد
خان بر جای گولی بندوق خورده بقتل در جا نداد و سلطان بیگی محمد بیگ روی گردان از معرکه
پشت کرده گریخته خاک عار بر روی روزگار خود انداختند لشکر بسیار ضایع و اسباب و سامان
تلف شد حاجی خانرا صولت و دولت خداوندی ترسانیده او بیاندم عنان و زود به مقر
خود راجع و حضرت مخدوم الملک از جوشش جنون و غلیان خون بدون صوابدید عقل کامل
رهنمون نگفته و تحریص و ترغیب بعضی جوانان فرزاجان گسسته بخت خود و آزرگون ایلغار کرده
سرخیل لشکر باریکه ها سر شوریده و سرنگون و خاک نشین ذوفنون گردیده چنانچه مسطور اسمار بلابه
اند با اظهار شمایل جلایل مبالغه ورزیده و سیما میان حضرت ایشان بر دوش الناس
علی دین ملوکهم بلافت و گزار اند و در اوقات نکبات و فتح بپای ارزانی تهور پیچیده اند
و ما بر از فضول تقلید بیکوشیده اند که ما با ایشان هم چو اسپ خواهیم تاخت و بنیان قواعد
توانیم گشتا انداخت و هم نبرد با قسمی خواهیم انداخت و ازین نوع کلام همچنین بتکلیف
نثار عقل سوزان ازان میرفت که هر کس هوشیار بران قوم مست از بس شگفت انگشت
تعجب زیر دندان عبرت می گرفت خلفای حضرت مخدوم صاحب مفخر الانام لو بیره
عوام بخیال خام بر خلاف [illegible] التزام بر این حروف [illegible] گفتند و نوشتند که دستار
ابیما خبرا ده [illegible] و که [illegible] لیکن خدا بخشیده با وجود مخالفت

مخالفت خداجشن هنوز در پرده تجاوز بود بندگان عالی که بحر محیط عقل و در بزم فهم تدبیر را
بر زور تقدیم و ترجیح فرموده این بیت میفرمودند + بیت + بشمشیری یکی تا ده توان
گشت + برای لشکری را بلکی پشت + و خدابخش را خوب میشناختند که چیاد دشمن
زن مرید و کج رو و بنده درم و دینار و گردیده الطمع مستند یر الکبد منقلب القلب بیهیچ قول
و عهد قرار و مدار ندارد خاتون او که براو غالبه بنهایت عاقله بود درباره شوهر شافعه
شده به حضور خداوندی که بسیار بخشش اند کپذیر اند التماس خفت که حسارت شوهرش
مقتضای کرم و کرامت عفو شود پس اندرپای عنایت گشت نار آرزو شن را ابسبیل لطف
سیراب فرموده عبداللطیف بیگ که در سلک خدام جناب والا انسلاک دارد مامور
فرمودند که رفته آن عفیفه شریفه را از مکارم حضور مستظهر سازد اگر شیند عاد النجا
نماید برفاقت کرام معتبر آنقدر حذره از سال مست خدابخش نماید تا هم از سرکار پیشه حساب
است واز همواره عصیان و طغیان + مصرع + هرکسی آن کند که لایق اوست +
ازین طرف نوید اشفاق برساند من مآثر الکرامت خدابخش بتاریخ نوزدهم
ماه رمضان سن یکهزار و دوصد چهارده چندی از داود پوتره که با او یک لفظ و یک
معنی بودند مشورت کرد که لشکر ما را بجا به سر رعایا سرکار بتدبیری فرستاده غارت
اموال خلق الله خوشدل ساخته تقویت داده شود و سرکردگان آنها را الملبیده فهمانیده
که در شب بیستم ماه مذکور الملق رساخته غرباکه یکجا رو بر پای نشسته اند تاراج نمایند
و مردم راه شناس و واقف را همراه کرده که رهنمای ایشان باشند و آن غول طبعان خدا

دشمن تا القریه بحری با که برکنار سطلانواه واقع است تاخته اموال خلق الله راحی ساختند
و هر چه یافتند از زیور و زر در خرست حتی که کفش مردم عاجزان در بافتند نشستند و بعضی از
رنیاهی جان که نه دین و نه ایمان و نه خدا شناسند نه او قاتان بر قریه بخشا قاسمانی

که مرقد منوره فرد فردانی حضرت محکم الدین سیرانی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه
در آنجا است رسیده بسیار کس غصیبه نمودند از شامت افعال و شومی اعمال در مقبره مطهره
در عمل بی غلاف فرار آنحضرت کشیده بی ادبی ورزیدند و آن شیخ که و جعل باشد روح
شد بقبش از این جرأت شان آنتنکافی عابد و از جناب حدیث شد را چه مقهور مقرول
و مورد غضب گردیده شده که درین ایام مدبیکا شیر بود میان امان الله که مظهر خوارق عادت
است قصد این واقعه نیشاپوره فرموده موجب استفسار شده متقضای لطفی که با این غریب داشتند
بیان نمود تدارکی + بیت + لطف حق با تو مواسا میکند + چونکه از حد بگذری رسوا کند
الغرض بیسر نور محمد خان کهرانی و رکابی معتبر خود را بحضور حضرت صاحبزاده بهرام صولت
در منای دولت فرستاده پیغام داد که من از اسلاف نمک پرورده حضورم و از دل مودت
متمسک و من حضور شمشیر نشوارم و در تقدیر که با جبار این طایفه باغیه مصدر الشرور
مقهور + فرد + شاهدی در بیان کورانم + مصحفی در میان زندیقان + چون
طوطی هم قفس زاغانم امتلای اعلام دولت خداوندی از صدق خواهانم که بخوبی نصرتی
با دیبای حضرت در عمل و همتی با عدای دولت حاصل گردد اگر شما مشتاب وصل
ناله دیوانه شده بمقابله بستند شوند و سواران صد صد هم بو جهت سواران ... که بغارت

که بغارت دیهات لب دریا شتافته اند باز داشتند انشاء الله فتح سرکار فیض مدار است
حضرت صاحبزاده و مصاحبان نگارش کرده آخر شب غداریان بعسکر اقبال باستعداد
جدال و قتال چون غازیان جانباز و مجاهدان یکه تاز دویدند از طرف مغرب لشکر ظفر پیکر
تا بدیره حضرت خان و از سمت مشرق جمال خان کمرانی مع ترب الکوهستان با جوانان مستقل
نشیب صوفیان فغان تیزی و بارگیران سرکار رهسپار جماعت غارتگر غدار گرفته هرکسکه
از اجل گرفتگان باریچه جنبش میرسید بیک ضرب شمشیر تیغ جانبازیان اسلام سرش از تن جدا
و بر فور حواز بر دو زخم بهم در اصل گردیدند هرگاه سکندر خورشید با هزار امید بر جنبش شفق سوار شده
بالا ف سیرت ظلمت غارا شکی وقت دلمو و اسماعی از افق خاور اراده تسخیر گیتی نمود صاحبزاده
مهر نظیر بر شبیر بر اسپ [illegible] بر ارتک سبز [illegible] بعلامات فیروزی رکاره جلادت نواخته
بعزم رزم شمشیر آخته [illegible] غدار [illegible] گردیده حضرت [illegible] فوج
اتفاق [illegible] دیگر [illegible] شکسته [illegible] بر صفت البته اگر از
بندوق زنی و [illegible] تیر [illegible] قتل [illegible] مکان آنجا بود تیر گشته یوم
القیامت انگیختند [illegible] خاک [illegible] باریدند [illegible] رنگ [illegible] انگیختند بیت
ز سم سواران دران پهن دشت + زمین شش شد و آسمان گشت هشت [illegible]
و دار و گیر و علامات شمشیر از قتل و نهب تفسیر یافته [illegible] حضرت صاحبزاده و مصاحبان
بر قدر کرشان [illegible]
شان [illegible] بودند

اتفاق افتاد توپ زن اینطرف ید طولی نمود گوله ها مثل ژاله بیحیطا بر اجسام کفار می بارید
کمال این کمک ملاح که بمساعدت آسمانی چند روز رفعت و کامرانی یافته این کمال سپهسالار
عسکر حضرت مخدوم صاحب مظهر اسرار قهار گشته کمال تهور بر سر توپ تاخته دم زنان مخوران
مدد از اقبال جناب عالی گوله توپ بر مقتلش رسید و از پشت زین غلطیده بخاک و خون خفید
و مرغ روحش بشاخسار خضر توپ جهنم پرید و باینطرف قیصر خان کهرالی پسر خیر خان را
بندوق بگردن خورد و بیفتاد و مرد و رخوت روح نفر دوس برد و دیگر بهادران طرفین بسیار
جان بتقاضی اجل سپردند و بتاریخ بیست و کم ماه رمضان سن یکهزار و دو صد چهارده که جمشید
مهر پد مهر را به تیغ کوه مغرب جگر شکافتند ضحاک اژدها صفت سیاه چهره شب برسوخت بر
مخالفان بخنده دندان نما خندید عروس زهره تمثال فتح و فیروزی در زیر پرتو ای دولت
حضرت بهرام صولت دیده نقاب حجاب از رخ برکشید کفره فجره دست و پا از خود گم ساخته
بعضی از عدم استقرار فرار ورزیده بیار دار رسیدند شتران و اسپان بار بچه بار لشکریان
… بسیار غنیمت شده دیگری اسیر گردیدند و اجساد نحس نحس شان برخاک خون کشیدند
درین بشارت بمسامع اجلال رسانیده شب فایز و غلق و شادیانه فتح بهر جا سمع افروز …
و جوشش با اعدا گردید و حضرت صاحبزاده و همه اعیان مملکت بعد حصول فتح مشرف
آستان دولت شده … بجای خاطره … خدا بخشش که استعلام
… صاحبزاده و احد بخش و امیر … داود پوتره … بیگانیر برد
و … صاحبزادگان درود صاحبزاده والا نسب فهم و خوانین بی شرم رخامت ایشان را فور

توزع علیم دانسته از استقبال و تعظیم و مدارات و تکریم هیچ دریغ نداشت و خدابخش به دستور
از بس دیوار چوبی قلعه ارک دایر و صاحبزاده هم در خیمه زیر سایه کنارها فرود آوردند که تشبیه
بقلوله کلی مرغان فاخته در روز بسکار رسیا خفتند و گاهی دنبال آهوان بصحرا میشتافتند و اکثر
شب با نغمات بین نقال سیمین ساق حور نژاد پری نهاد و جادو نگاه دلفریب رعنا را تسخیر
مینمودند و درین امر شکر منی بلیغ را جبه بکرده و با وجود که درست شکره شده در اندک ایام از
صاحبزاده استکراهی ندا ستکافی بپیش ها بید و نظر استغفاری و اتفاقی دران دیدید و در
احوال شبا نروزی آتش استکشافی می ورزید و نوای خارج آهنگ صدای نیرو ز و نشا
از زخمه بی قانون و مضراب جانگسل شنید و دلتنگ دلتنگ میشد رسیدن صاحبزاده
و احمد بخش بحضور آقای خویش و پراکندگی لشکر راجه رعونت انتساب
و ماموری محمد نصیرخان بمقابله آن بدکیش و هزیمت آن فی
دیهم درین سال هست فلک نیمیت اقتضای آن نمود که راجه بکانیر اگرچه در آئینه دوعی
مفسد اند روی خیر ندیده و لاکن با استعداد و استعداد دار و ما بر حدیث اصلاح خیر
عمل نمود و در رفعای نایره فساد متوجه باشیم و در صورت شر و شور او که سه ملیتن
تیار و تکمیل کرده ایم و سواران بازگیر و خود اسپه جره طرار طیار در نشسته ایم با نحرافت
روز از مسلوک ساک نرمی از اراده تعویش خواهیم نهاد و خطوط و رسائل بطرف بنده
مصنف این اقبال نامه که در انوقت به بیکانیر بود و نوشتیم و پیوسته آدم جنبه دار بعرکم
+ فرد + اگر بر مراد من نیاید جواب + من و تیغ میدان افراسیاب + نباشد گلی

هذا لاله نعمت رای اودر جعفر بنده را مع خریطه مرسله آنمی راجه و پروانه کرامت کاشانه
بسر فرازی بنده ارسال فرموده و بنده تا اینوقت که بیکو ضع درصورت مصلحت گفتگو
مینمود الحال لامحاله مستلزم آن شد که بحضرت گفت شنود و محاکات و مبالغات
نموده شود و بنده التهدیدات و تفهیمات و ترغیبات و تهدیدات بکار آمیخته در رنگها
مملو نه ریخته سواشیای مذکور را از قبل راجه بوکالت خدابخش و طالب خان وغیره هرقدر
داده بود تتره که در بهار و پلپور بود بطریق مجاجت همراه بنده بحضور فایض النور رسانیده
گردیده صاحبزاده مرحمت خدابخش باقتضای سرور فراخ و کثرت رغبت بزنان و عدم تمکین
که طبع را جز از خود منقص خشم انگیز ساخته بود شوریده وار در حیله و در ادل مولراج
بمرد کهن سال دراسترضای خاطر قدسی حضور متصور فواید حال و استقبال میدانست هرچند که
تعلیم و داد و دهش مناسب نمود لاکن دل صاحبزاده درانجا از دوام تسکین نیافت
برگشته هنوز فاضل خان برخانی که خسر صاحبزاده مشار الیه بود از آن ناحق شناس
ناخداترس هیچ نوع ننگ ناموس الحود نداشته صاحبزاده موصوف را در کجاوه
نشانده بحضور اقدس رسانید و حضرت دقیقه فهم باریک بین شیونا بیحد کثرت ملایم از آن
مقدار فراموشش بهتر ندانستند لیکن از تایید اقبال امر انفصال فهمیده بودی شکرانه
جناب [illegible] انگاشته گردیدند که بیرون ماندن صاحبزاده در [illegible] گردیدن او موافق
[illegible] نامحرمی حضور نبود چونکه [illegible] و مسند افغانان ناهموار شده بود [illegible] در محلی [illegible]
کشیده بنده [illegible] وکیل [illegible] نیز [illegible] شده [illegible] کورنش

گورنش دریافتیم حضرت دریادل اصناف پرورش والاست نوازش فرمودند لاکن چون
سوای شاه رخ خدابخش که هر دو منزله نفس شیطان اند در افعال و اعمال ایشان همه اغوا و فساد
و هوا و خبث از جبلت و بدخواهی نشان مکاوحش [illegible] نقش [illegible] وقت [illegible] خدابخش
با وجودیکه گنج مراد و گوهر مقصود ازین دریادل و درخور لیاقت امید ایشان حاصل بود [illegible]
برگشت و چون بلا ذمت را چه [illegible] بیت [illegible] تر صورت شهر [illegible] داد
که بر هر در راه روی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بی دریا [illegible] دعوض [illegible] کرده
در راه حیا فهم باز [illegible] ک افتاده که تحت [illegible] عهد خیلی نفع دفتر نمیدانست چند ایام
در عمر انجام سامان کار به [illegible] اخر بنای بران شد که سوای شاه رخ و طالب خان [illegible] و فاسقه
بجمیعت پریشان گفتار بد اندیشان که در جهالت و ضلالت چون [illegible] [illegible] انبیاء
حیران بوده وارد و بر کهر [illegible] رفت [illegible] خدابخش خدازده بار دوی کلان [illegible]
که فوج اسلام دشمنان بخیال بد و اندیشه خذلان از راه جهل کمر مستعد و از هر کار [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] تنبیه نمایند که انشاء الله تعالی بحسن صلاح و سرانجامی بر قسم سامان
و ما را [illegible] [illegible] [illegible] برآورده شود لشکر [illegible] و محمد نصیر خان گوریج که [illegible]
مسئول [illegible] دشمن [illegible] [illegible] مقتول [illegible] و [illegible] بود و حکم [illegible] [illegible] گردیده کرده
جاگیر خود [illegible] [illegible] هرگونه اسباب مجادله و هر نوع آلات [illegible] بپا [illegible]
و منتظر امر [illegible] باشند و [illegible] خان [illegible] هزار لشکر جرار از داود [illegible] [illegible]
قواعد [illegible] غلام مصطفی و عبد الله خان و [illegible] از آن خود [illegible] امور که [illegible]

بهم پیوسته از احوال فاسدان تنزاره خبر گرفته بر وقت تحرک شر شکن مخالفان بد طن
بی وطن باشند این سرگروه احسب الامر سرراه مخالفت را سد سکندری گشته ضوابط پاس
و چوکی را آئین گسترند اگر همه گماشتگان ذیشان را جهان آرا اصواب نمایان سکندر ارسطو
منش حکم مهرهای شطرنج داشتند هر که ان محرک بااصل تحریک آپی یا شتری یا فیلی و هم
و هر کسکه پیاده یا فرزین نام نهد و یا از پیاده کار وزیر و یا وزیر را خدمت پیاده فرماید
همه مطاع و محکوم بودند و احدی را ازین نردها که باسما مفروضی موسوم اند یارای عدول
و مجال تجاوز نبود و سیما ان مستجمع جنبیدر مستفسر منیر روشن ضمیر بهشت پاس خبرگیر دقیقه از دقایق
حزم و تدبیر فرو نگذاشتی و شب‌ها در معامله رزم بیدار نشستی و هیچ مقدمات ملکی را راحت
و فرح انگاشتی و جز بیاد حفظ مملکت و دشمن گدازی از دخل مقدم داشتی ملکی بود بصورت
متمثل بشر و فرشته مصور با حسن الصور ٭ بیت ٭ در بشر روپوشش آید آفتاب ٭
فهم کن والله اعلم بالصواب ٭ ۱۲۱۵ سنه تاریخ دهم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد
پانزده در حضور خبر آوردند که دشمنان سوخته اختر سیه روز اعدای خانه خراب بیگانه
سوز آماده برانند که ایلغار نموده در کناره رسنده و چول که بال اشتر ابن شمار از جابجا
سرکار رسیده جنگ ساخته بسر برند مانده‌اند از خیابت تسلط سپاه خداوندی شتر سوار صیبا
شتا سب مقرره به نشان قصبه توانان چون حکم قدر مقدر نازل گردید که مخالفان
این نحو جسارت را که سرمایه خسارت آنهاست اندیشیده و داعیه فساد دارند
عظمت خان و عبدالله خان غافل نمانند و تا توانند مخالفان را سزای شان رسانند و فرمان

و فرمان کفر بیان سرداران رسید، سلک لنگاشن منعقد گردید و تا که مشورت یکسو شود
در انسداد مسالک بظهور بپیوندد آن یاجوج طغیان دیده اشتر دار روانه از حدود قریات
مردم منگل بجهد سواد نور پور تاخته رجعت ساختند از مامورین عبدالله خان دیره غلام
مصطفی که جوانان دلاور و شجاعان بهادر اند مع یکصد بیست سوار که ایک سفاک بی باک
بعجلت سبکعنانی کرده بر سران گروه بی شکوه انبوه چون برق بر خرمن شان زدند داد
بر تره ام انجیال منافقت در امر تعاقب رهبا ز رفت تهاون ورزیده و بیست سوار از
سواران خان محمد خان اوان عنان در زدیدند لیکن شان ایت کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة باذن الله بظهور می آمد اقبال حضرت مقبل که قبول جناب صمدیت اند
شکرگذاری نمود که بیم و ترس در قلوب مدعیان افزودگان برده کرت اری عظمیت
رخیم العاقبتان از جوش تهور و سرکشی تفرقه را ایله کرده رو بجنگ آوردند بهادران لشکر
فیروزمند اول دیدند که اصد عشر سوار جوکی از لشکر تیاقی و نه ساربان در راه مقتول افتاده
آتش غضب ایشان باشتعال آمد مانند شعله در خس و خاشاک دشمنان جولانگ زده ساعت
عرصه پیکار از وجود کفار بیکار پاک فتنه جنگ شدید و از شیر علیخیل بدید آمد آخر حال
کرد رکل مستخلص از دست متغلبان و متغلبان ماین باغال چراگاه خود بیارکان مستقید
در عین کشش و کوشش گلوله بندوق به عبدالله خان متصل گشت زخمت از جانب ... رسیده
بطرف وحشی بدر رفت و زخم شمشیر لسباق بپای راست او رسید و دو گولی بگردن و اسپ
زیر سوی پال در خر بر فضل خان دیره مهراب خان و یک بلوچ دیگر از دسته عبدالله خان

شهید و شش کس مجروح و از دو فوت دیگر شش نفر زخمی یافته و مقتول و از مصافین
نه کس بدار البوار پیوستند و پانزده تن زخمها علیحده برگرفتند و بشتافتن میدان مصاف را
گذاشته فرار بر سمت دیگر رفتند و مکان ایشان نبود که بیست ما برزانند و با مجروحان نقل آرند
خدا بخشش خداوند فراموشش بلا بالا بلا بر دوش که جمعی بر پشیان انشار زمین یابان از پیاده ها
هندوستان بطریق ایلچین از آتش افشان و سواران نکهان سگ سرشت خوک نشان
رو دیگر جماعت کفره ما رو ایان مارتوا ان و معتبران را چه گشتکی شیطان براه چهتر گهر
اول بر سر قلعه سرکار که مسمی بسردار گهر المعروف والمشهور و اهر جلوریز و بقصد محاصره آویز
رو بیدند در افتتاح قلعه که فی الواقعه لشده او ابواب خیبر آسا درست بجان کوشید قلعگیان
از صیانت و حصانت قاهر نیامده از شب خون چون مرغان جنگی با هم پیوستن و در دست
سینه با تیغ جنگال و سنان منقار خستن و شکستن دریغ نکردند لیکن محاصره باشتداد و امتداد
کشید و راه آذوقه از سرکار نرسید و آذوقه از قسم ادویات و تنباکو کم گردید لاچار امان طلبیدند
و این خبر ناخوش بمسامع علیا رسید القصه لشکر مقهور راجه مذکور بعد از قلعه سردار گهر
و قلعه پولر هر دو را بیان در گهرا بیان گرفته قلعه میر گهر بدست آورده و بالفعل خبر وارد
و بکام گهر مستعد شد مذکور محمد خان فی الحال با ایشان در صلاح و فلاح
خبر مصالح عالم مقتضی آن شد که حضرت شاهزاده ظفر سند نشین مسند جلالت و تمکین
محمد عبدالله خان که فتح و فیروزی با عدا ملال ایشان و فتح بر دشمنان
چون عنان ایشان بدست آنجا سبب سهیل از پیشانی مطالع که مخالفان بدخواه را

بدخواه را در دم شکل دلالتها با فنای بیرسانند بدین مهم متوجه شده فتح محمد غوری که تازه
درین باغ اجلال نشو و نمای یافت و گلستان بهار دبی و مهتمم تیر بیل که معتبر معتمد خاقان
معتمد سرکار اند و سلطان بیگی و شهریار که کمال شده اند و سوای آن عساکر ملازم و رکاب گیر
خوار که بسیار در ظل لوای فلک فرسای فراهم آمده بودند برکاب ایشان روانه و لاله
سلامتی که بوکالت ایشان و نگاهداشت تنها شایسته جوان نوخط سپه جسته نشان انها
دهقانان رستم توان بقرب هشت سپاهی گران ملازم کرده ارسال جناب جنگ اکاهی نمود
و حافظ محمد عظیم خان ولد محمد سعد الله خان افغان ابدالی که تاشی جمال اندازی صاحب کار
جیفه دار در ملتان نشاه جاگیر و منصب از پیشگاه سلطنت حاصل داشته دلیر جوان
توقیر رو شناس با شاه و دهم افزا بندگان ارفع مکانت با جلوس رجوار نمود بجیب ماه
یک هزار روپیه متوصل سرکار گردیده بخطاب صاحبزاده فریدون فرخ سیر با نهضت
مرکب اقبال آن ذات عالیجاه داده بوترا الی العمل سوء انجام و بیکی مشور خصه
عقل مصور این بود که با خستگی انتهاض برایات ظفر آیات بعمل آید که تا بهر سراپا حزم
دند بیرا و قدم نهاد اسیرت بلا تهاون تامل نمی نماید که کسی آنرا برداز بنا یک فلک
اقبال است که احدی تا ب برقفا مقتش نیارد و محمد نصیر خان که مقدمه الجیش فوج شوکن نشان
مشحون بهیبت و کلبت ساخته بدون اذن قدم جرات پیش گذاشته درینا معنی را نفر کار
با یون صواب اقرب نه ندیده نوشته رقعه بدستخط مبارک جهت اعزاز و تفهیم او برنگاشت
که سوادش بعینه لفظاً فلفظاً درین کتاب ثبت شده سواد رقعه دستخط خاص

حضرت خانصاحب حبی الله تعالی دوست یا یک محمد نصیر خان در حفظ

الهی بوده باشند رقیمه عریضه گستاخی که نوشته بودند رسید آنچه نوشته بود که بفضله تعالی

لشکر همراه شما از لشکر مقهوره چهار زینه مقدمه سوای جنگ کوتاهی نمیکردند و فرصت

شکر الحمد لله والمنة و آنچه نوشته که مقدمه سوای جنگ کوتاهی نمیگیرد و اگر جنگ مقدر

است یا صلح این امر از دست بندگان تعالی بیرون است بدست مالک قضا و قدر است

مگر شما را لازم که موافق فرموده آنحضرت علیه الصلوة والسلام که هزار جان فدای

نام گرامیست اعمال نماید که تمنای لقای دشمن نکند و اگر ملاقات دشمن شود پا برجا

دارند که بهشت زیر سایه شمشیر است و تحریف جلدی جنگ که کسی بدل شما انداخته

آن شیطان و دشمن است و اگر از تنگی سفر نوشته این مراد شما نیست که از هرجا که سر

بر آورده اند این کوچ لعل سوار را مرضی یا نبود از یا میرسیدند بفضله تعالی گوید هم منع

نیکردیم لیکن اینقدر نا امید نیشدیم این جلدی باشما اگر صلحی می بود و صلح و از خیال

جنگ میداشتند غنی محمد را مدام می آوردند و از رفتن نمیدادند و طیبانی را بهر طور

بسلوک می آوردند و کارداران سبار کپور شمر قیمه به بیدکی سید علیق مخالفان منویسند

معرفت محمد جمال خان یا دیگری بدست می آوردند ما میدانستیم که خیال جنگ نموده اند

همه طور برادران ما را عزیزان اند یکا یک اینها را بر جنگ تحریص دادن پدران ما علیه الرحمة

در نفرات هم نکرده اند خیال دانای اینها بکنید که برادران از هم جدا کرده اند و ملک

و الحال هم بدست آورده اند اما وقت آنها دکار کرد [illegible] اینها [illegible] داده کار [illegible] باشند

باشند باقی حقیقت روبرو ان‌شاء الله تعالی گفته خواهد شد که دستها نهاست الله معنا
و حکم والسلام و رهنمای این مملکت که بهمه تربیت یافته حضرت سکندر شان و افلاطون
نظر است و سراپا حرفت و صداقت و سر رشته سلطنت باندو وفق رائی کشت پیرایه آن لقمان
زمان و زیرک ایام و آن دانش گسسته آنخوان بادران داد و بوتر ارواندیشته با صلاح
و تفهیم و تهدید و تالیف دو عدو و عهد قلوب خوانین برادری بدست آورد که زفات
اکثر گردنکشان و متخرفان در کمند تسخیر اولیای دولت در آمد و آن فوج عساکر منصوره اعادی
مخاصمین را شکست نمایانی داده اند هست سرکردگان الوس در سیدان ابهانشهر
عقبه بورین جناب حضرت صاحبزاده فرخی و اقبال انوس نگردیده ... دادند
و کفار را در دل پژمرده و قالب افسرده خورد شکست چون ظفر بود تا سکان ... ملک
روز گذشت و در همین وقت سید عاشورعلی کپتان ملتن رجمنت ... که جریده فساد
و رشید او در افهرست است از رفاقت کفر بجمعیت اسلام در این سرکار که مرکز دایره
دین است بر کار و در دور ساخته ملحوف الطاف حضور گردیده هم بلا شک ...
کپتان ملتن دیگر بود و بحبل المتین عنایت جناب خداوندی ...
کرده این بود در اسلام پیوست ... تیغ بدست دارند در گاه ... صلاح
بدین معجزه تایید جناب رب العالمین سید المرسلین علیه الصلوة والسلام جمیع مسلمین را
از اذیت و مناقصت و کیفت ... کشیدند از شکست استخوان افوان طغیان گزیدند
تخریب کفار و جهاد ... ملا حم

دولت اجازت بخشیده‌اند والذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم
درجة عند الله واولئک هم الفائزون یعنی برقدم که در سبیل غزا خواهند گذاشت
و هر دینار و درم که در طریق جهاد صرف خواهند ساخت انشاء الله تعالی بقبول جناب صمدیت
درجات ثواب این مستثنی جناب احدیت خواهد شد لشکر سرکار در مکان در نزول [illegible]
لاکن چون فسخ بدوال رکاب حضرت صاحبزاده پیوند داده اند باید که فی الفور بر سر مامورشان
سایه اقبال اندازند تا بدون اقبال فیروزی که از جمله نتایج آن بر آورده اشتیاق ساخته
این وا داده است فی الحال دست بیعت باایشان خواهد داد حضرت صاحبزاده حسب الحکم
ولی نعمت خود در رکاب سعادت پای همایون نهاده بمجادله فریق بیهوش کفرکیش [illegible]
سرکشی شرک اندیش ضلالت پوشش متوجه شده زنبل و دینار در وجوه امداد و اعانت مردم
غزا و جهاد صرف کرده دست فضل و قتل جهاد کشایند دولت است که توفیق الهی
او شامل شده دولت انکه بیعت نامتناهی بدان کافل صاحبزاده بخت منصور که در هر ساعت
ستاره طالعش اطلاعی زاید بود و ماده دولتشان در هر منزل عروجی و اوجی فایق بگردد
در وقت میمنت ایشان بشیت استقلال افغانان خورد شکست عنان حوصله شان از
دست امکان رفت بحضرت صاحبزاده رو بالتجا آورده التماس ساختند که سرکار را
ولی پایه سریر افلاک بوم سایه عالی سامان ولی پیرایه رجعت و حلت دارند
لاکن هر چه راه شان در دست نیست برگاشته پس وجهت رفتار نزده دور گردانید
و از اضطراب عجز غریق مانده نه روی تردد و نه رای لکن عزیمت سفر طرح دشمن جان ستان

ستمان ارشان رسته وکرسته بعزت عدو جانان از ایشانان و خود اکتشتن سنا دشمن
زیاده از همه حیران این انجمن و درین روزگار دبیر کین چو ما جو نیز و نکو چاره رفتن
دار و ونه رای وند توفیقی و نه دستگاهی در حضور حضرت خدایگان جهان انام پناه
با لطف و کرامت، عذر خواه تقاضیر [illegible] احوال تباه کرده نمش این یتاجا عذر دل سیاه
چون در پیشگاه عز و جاه حضرت سکندر حشمت گردون کلاه رسید فرمودند که ما به تبیعت خطا پوش
عذر نیوشش ایم :: بیت :: جود میجوید گدایان جفا پیشه :: همچو خوبان که آینه جوید
صافی :: با فضل خدا جلشانه ما بنده جناب کبریایی الهی و ما تابع بارگاه
حضرت رسالت پناهی :: شعر :: ابیت ان رسول الله اوعدنی :: فالعفو
عند رسول الله مقبول :: در تبیعت عند رسول الله معتذرا :: والعذر عند رسول
الله مقبول :: ما سینه معذرت کسی را بسته دل شکسته ایم و دردی آزردی احدی را
بطانچه ملامت نخسته :: بیت :: ما بحل کردیم باری انچه با ما کرده اند :: و اولان
نفقه مساکین زاده با فرین صوابست با منای که در مقابله آن بید و ثنا [illegible]
نوشتند که بدانچه مناسب شان حضور دارند به تمشیت سازند و آن بیچارگان ندامت
سرشت را دیر نه نمایند و سپس رخصت نوراحشا [illegible] اوطان گردند سبحان الله
اوصاف جمیله و اخلاق جلیله مختص ذات مبارک بود القصه کمانشکن جناب
خدایگان از همه جهة مساعی ان منافقین کوشیدند و آن گروه بی شکوه با تمام رنج
راه بوده خائب خاسر برگشتند بتاریخ چهار دهم ماه صفر سنه ۱۲۱۶ یکهزار و دو صد و شانزده

شوکت عظمت کوکب حضرت صاحبزاده فلک منزلت کیوان رفعت بعد از فتح و استحکام
قلعه دریور بفتح و فرحی سعاد و در شهر و بلاد و قلوب رعایا عامه و خواص از عموم و انتظار
خلاص این سرکار که ملجا و معاذ و مناص بیگانه و مردم با اختصاص است بعضی احوال
رشتی خاص با اخلاص گروید حضرت نور دیده جهان دیده و سرور دیده خود را از کمال شفقت
در جنبار رسیده بدرود میان از علا در ارتقا بخشیده اند. بیت * ندارد پدر هیچ
بایسته تر * ز فرزند شایسته شایسته تر * درین حین میر علم خان افغان نو رسته
اجاره مالیه دیره غازیخان بر ذمه تحصیل از قسم ندامت از دربار بادشاهی از دیره
مذکور و چون مردم صاحب عزم و در بزم جبلی حزم و دهشت بورد و مجال رایات علم عزیمت
بلند ساخته و سودای خیالات محالات در سر انداخته و هم در هجره عبدالصمد خان افغان
با دوری بیسر شاه محمد مظفر جاگیرخوار دایره دین پناه طاب الله ثراه و جبل الحمیه مشتوه
رقم ایالت صوبه ملتان به سرفرازی او که عین سربلندیش باشد و رقعات و تخطیط بضبط
باسم مبارک حضرت جهان اقبال و بنام نواب محمد خان الملقب به سربلندخان ناظم بهی
شمالی و بسیر علم خان مر قوم حاصل آورده وارد دایره موصوفه و از آنجا بتدارک سامان
تهیه محاصره ملتان کوشیده فقط دین پور فاتح بر زنا ی فسا و شر ازو طرفی ازه
نهاد حضرت فرزند ان قرار داده از آن ... ملتان ... و اینجا نامه عبدالصمد تمام متامل
... نوشت که حضرت عالم ... برگاه باد را ستی فرموده ملتان را از تصرف
... خان ... و ... خلاص و قبض عبدالصمد خان فرمایند قلعه خالی

خاک‌بیز او بحضور رسل بهیه و تحفه خواهد داد لاله سلامترای که وکالتاً از قبل جناب خداوندی بخدمت
نواب حاضر بود نواب والاشان بنا و منش پیشگاه اورا مع منشی سپهر ایالعل که مشیر و منشی مصاحب
و مختار با وقار بل گویا انیک چشم یا پیراهن تن نواب عالیست ارسال حضور حضرت اعلی
فرمود که هر دو زیرک هوشمند آمده با حسن تقریر و ابلغ تدبیر بنگ ناموس نواب عالی بدامن حضور
انداختند ابلاغ ساختند که تا تایید الهی جل تقدیره ذات عالی بهترین حرف قلم قدرت و خوشترین
نقش لوح ارادت بمقتضای کمال حدیث مفتاح الابواب بر امور این ملکست . بیت .
کلید فتح کار مشکل افتاد . قضا در قبضه امکان تو داد . و مسند از بدو مسند نشینی
اتحادی که نواب صاحب را بذات مبارک حضور و ذات جمیل الصفات نواب صاحب است
اظهر من الشمس که بمنزله کمی بکمک و یک دمی و روح حکایت یک روحی است و عبدالصمد بسر راز بدر رش
شاه محمد چه خیر آمده که ازین توقع توان داشت . بیت . اصل بد در خطا خطا نکند
بدگهر با کسی وفا نکند . بندگان عالی مجلس مشاوره منعقد فرموده بودند که گاش رای عالم آرای
بران تصمیم یافت که اعانت نواب صاحب صفدر جنگ بهادر بهر چه باد باد کرده شود
اگرچه مباشرت و موافقت نواب منافقت حکم پادشاهیست بنا بران منشی جیون رام
معه دین محمد خان حاجی و عبدالله خان طبیبانی با یک هزار سوار و پیاده چیده برگزیده
تعین بمعاونت نواب عالی و دفع عبدالصمد گردید و میر علم خان که مستعد اعانت عبدالصمد
و منهزم است که لشکری فرستاده باور فتن شود و عبدالله خان و میر فیض الله پسر ملا محمد الدینا
الکن بجای هزار سوار جابجا پست باعتبار بمحافظت گذرجات دریای سند منصوب

که در قریه سادات معروف به بتی شاه نشسته کرده اند که یک سوار یا قری از خراسان
بدین کنار بگذرد و گرد و شتابی وار الشهر بهاولپور رسید و نقیبه کهرام علی
عزیمت مسیر فتح علی خان چون تشریف آورده در بهاولپور شال دار الشهر بهاولپور شود
صلاح دولت اقتضای آن کرد که جناب ارفع محمود شاهی که از تشریف آوردن استعجال نموده
شود و همیشه ایشان عالیم ایشان ارشاد شد که در خصوص این قضیه جناب شاه محمود و رفته نامه
سردار فتح خان الملقب بشاه دوست محمد خان نویسند هرگاه نوشته حضور بهشتی که حضرت
پادشاه رسید رقم اجازت صادر گردید که وجه اشرفی ها و روپیه ها سکه همایون محمود شاه
در بلده طرف ثانی اعلم دار السرور بهاولپور مسکوک شود ذات ملکی صفات خداوندی
که بر آن دنیا اعظم بعظمت بر صله موصوف اند و بر وقت در تدبیر مملکت تجویز مشورت
دولت روز افزون متوجه روزی آن سکندر اسله فطرت و خلوت خاص نشسته و گستاخی
جهاریجی که ابراهیم علی در حضور دست ادب بسته از هر در سخن ادعه مصالح ملکی مالی سخن میرفت
تا که حدیث تزارت معرفانیان و منافقت بعضی جا بیان و مصادقت دیگری
موافقت یکی و منافقت دیگری بیان آمده در میانه سخن بطول انجامید و کهرام علی
که متوجه نظام امور و صلاح مشرقی بود در بین الفاظ بندگان عالی او را نمی طلبند مصاحب
در نشستند اتفاقا قابر اسله قضا حاجی خود بر خیز از نفس بر خواستند و گستاخین و کهرام نشسته
ماند از سید ارقه بول که کلوخ استنجا گرفته بنابر تکمیل تطهیر و بیگان خلوت قایم داشتند
درین اثنا گستاخین از راه صفای ارادت کهرام گفت که چرا تدبیر ملکی و مصلحت نمی اندیشی

اندیشی که معامله داد و برتر دو با یکطرف رکیب و مواد شورش هر روزه تبلیغی یابند بهرام
کلام نمود که گمان مبر تو نمیدانی که خانصاحب یک شیر بیشه درنده آدم خوار و یا عفریت
فیل آزار هرگاه از روبکار فارغ شود والله که کسی را نگذارد و سر مردم را بنا خن قهر البته
چنان خارد که دیگر تا قیامت سر از لحد عدم بر ندارد و آن بی سعادت شقی که زبانش
از کام ناکامی کشیده باد و در هر دو جهان سیاهی روزش نفزاید چرا نگفت که همائی
است فیض آثار در ابر بیست دُربار و فرشته‌ایست نظام عالم مامور و یا عقل عاشر است
بصورت انسان متمثل زر مشهور جانان کور باطن را با وجود فراست و ذکا حالت خود
از اتید افراموش شده یا ادبار ظلمت دثار گوهر دانشش را سنگ سیاه کرده حضرت ادب آموز
عالم این مکالمه را بسامعه علیا بلا واسطه مسامعه فرموده در آنوقت از ابراز هیچ ورا
بروز نداد لیکن از بس حزم و مال اندیشی در شمار در کشاده تقریب بعضی امور عظیمه بدستور
معروف او را همت قاعده سیرهالی فرستاده شیخ محمد غوری در عقبش ارسالداشتند که آن
خبیث سرشت فاسد الاصل را بتاریخ بیستم ماه ربیع الاول سن یکهزار و دوصد و شانزده
در شکنجه عذاب کشید که چندی مسلسل و مطوق و من بعد بسلسله بها بود و برادر زادگان
او محمد یار و احمد یار پسران کوهر که هر دو گوشوار حسن و ملاحت بودند بنامت آن خبیث
در قلعه مبارک پوست قیمه مقید گردیدند و هم میر احمد خان برادر کفایت خان منشی باشی
سلاطین درّانی که در ولایت خراسان صدرنشین مساده انشا بود در تفرقه قوائم
سلطنت پهلو گزیده باقصی بلاد هندوستان رسیده معاش بسر می‌کرد و با زخ... ساده

افتخار برادر شنیده بتقاضای حب الوطن من الایمان و اشتیاق دیدن اخوان و اعزان
و خلان معاد و این ملک و بیست و هشتم شهر رمضان سنه ۱۲۶۱ صدر بجالست حضرت خداوندگان
سرمایه فیضان بهره اندوخت و جناب خداوند قدر در آن شبستان ابیدش نور شمع مکارم
مثل روز افروخت و عزیمت شکار بیشه ها و خارستان با کر فریب اند نهفت بر انسوی
دل فریب کریم همم و ارشند میر احمد خان را از روی لطف بی حجیب با خدمت شنا راهم عنانی
بر افراشتند یک فیلباده مع بچه شیرخوار همراه مشار الیه بود که بر لس کوچکی فیل بچه دیگران
پستان مادرش دیده بغیرت می ورزید و آن فیل بچه با طفلان بازیچه بیکر و میوه
دانه و شیرینی از دکاکین بازار و دیده می ربود و همه را از نمایش فرحتی و انبساطی می افزود
آنرا در شهر احمد پور گذاشتند و هرگاه آن نخچیر و تهمتن در شکارگاه بیشه پیکری چون
رستم بر رخش خار اشکن بعزم صید گور و گوزن سوار شده بندوق رعد صدا ژاله افکن
بدست گرفته باز و جره و شاهین را در هوا سر دادند * ابیات * روان شد بر هوا
باز سبک پر * جهان شد خالی از کبک و کبوتر * ز دراج و تدرو و تیهو ز تیز *
کشیده باز در چنگال خونریز * و چون بسقفچه که بر سر دوراهه در بیشه بود رسیده از آن
پایین شده بر سقفچه بالا آمده فرمودند که مردم سوار و پیاده علی هذا الاهم صف بسته بطور
قرغه از طرف مقابل جانوران صیدگاه را براندند چند مامورین سعی کردند لشکر
نیفتاد و یک جانور از ان همه اندازه خود درست بچنگ هر نوع مقصود دست
[illegible] دریافتند که فی الواقع شیری در بیشه جا گزیده که چهارپایان ریزه

رسیده از هیبت آن رمیده اند حکم شد که بیشه را از آن سر آتش دهند چون آتش خشک
وتر بیشه در گرفت ماده شیری از مخرج خار بست بر جست بندگان عالی با جهیالالا از فرسب
آتش از سفینه فرود آمده بر اسپ سوار شدند ماده شیری بمقابله و محاذات بر لب تیر تفنگ
رسید حضرت قدر قدرت بندوق از شصت بسته سر دادند که چون تیر قضا بی خطا بر پیشانی
خورد فی الفور بندوق ثانی که بر کتف شیر آمد نعره کرده آتش بیشه از آتش تفنگ سهل
پنداشته برگشت در نشیبی که بیشتر آب دریا دران میرفت و اکنون که دریا گذاشته اندکی
دور رفته و این منزل رود خانه خشک است بی اختیار بر جست و افتاده اصوات مختلف
می کرد و حضرت شیر شکار چون خورشید به برج اسد که عبارت از خیمه قسرخی ضمیمه باشد
تحویل فرمودند هر گاه از خواب قیلوله بسان بخت بیدار خود بیدار شدند بمسامع علیا
رسید که دو کس داود پوتره سعد و سعیدان می آیند که شیر ماده مجروح بر کنار رود خانه
خفته آواز می آید اگر ارشاد باشد بروند و بکشند بندگان عالی نام شان پرسیدند چون
همه دوان و سر را با عقل و تمیز اند فهمیدند که اینها از رفیقان خدا بخش معروفی اند و در
بدکاری مصدر شرارت و فساد بوده اند مقابله اینها با شیر مقتضای صلاح است
از هر طرف که کشته شود رسته و سرکار است فرمان فرمودند که بروند و شیر را بزنند حسب الایما
عالیه رفتند و مراتب شیر گرفتند و با دو چار گشتند شیر بر خاست و یکی از آنها را
به پنجه کشیده خورد و افتاد و فغان [illegible] آن قدر کرد که برخیزد تا بفردای قیامت
هم دیگر به شمشیر بکر زده تاب شیر از روحش بر آورد از شکار گاه معاودت فرمودند

و مخدوم صاحب که بملاقات میر سهراب رسیده استعانت در مخلصی جاگیرات نموده مشارالیه
وکیل معتمد خود را بطرف حضور تجویز نموده که عبدالرحمن شاگرد دستگاهی بنیابات سفارش
او شان بمضمون شور و شیرین در حضور این فلک تمکین گذارش ساخت حضرت جهان دانش
خرد پرور خرد آفرین اندر جواب با صواب که سنگ را آب سازد و آهن را موم نماید حکمت
لقمان با معجزه داود علیه السلام تعلیم داده خلعت انصراف بخشیدند که وکیل بر بارگی
عزم بار رجعت بسته برگشته شنیده را بوکل مبرز گردید و بتاریخ چهاردهم ماه شعبان
المکرم سنه یکهزار و دو صد و هفده مبالغ صاحب عبدالنبی خان از قلودی بعزیمت حاجی پور
در رجب پور وارد قلعه دیرا و حضرت منزلت شناس قدردان اضافه تفقد و تبجیل
مقتضای اخلاق جمیل مرعی داشته از استقبال و ضیافت و ترجیح انواع مدارات
مصروف فرموده سه زنجیر فیل یکی زبان بکنه که عبارت از بی دندان باشد و ثانی
دراز دندان و یک زنجیر فیلپاده و لاله چندن لعل وکیل مهاراجه جسونت رای بوکلهه همراه
او شان بود از اوچ متبرکه دریای چناب و نیلاب که یکجا میروند گذشته و از دریا سنده
متصل قریه کلان پور عابر و بحاجی پور پیوست افراختن علم محاربه بی علم بمقابله
نواب گردون قباب بپاس عبدالصمد خان و ماموری عسکر
منصور حضور را مع التور برای تنبیه و تخریب او گریختن الصوبه
قندهار و غیره نواب صفدر جنگ بهادر که بر خان محمد خان یادوزی بعد اخذ
نسبت دخترش از وسیله صاحبزاده ذوالفقار خان مطمئن شده درین روزگار رسید خلیل

سرخیل لشکر ساخت و هم حاجی غلام مرتضی خان سدوزی متصدی امور عسکر اول در مظفرنگر
و بتدبیر و حیله مورچال بسته پیش برده قلعه دین پور را محاصره کردند عبدالصمد در ابتدا
دست و پا چه زده چه بمقابله لشکر ملتان و چه در برابر مامورین محاصره دین پور جنبانیده
روی تا بیداد ابی در آینه مراد ندیده از هر سو پشت داد و چون نگار روباه طبع خدع شعار
است مقتضای بغول منشی و انغوای افغانان صد گونه حیله بکار برده و بسیار از راه بیادر
آورد و افاغنه که جبلت ایشان از آب و گل بیوفایی خمیر یافته بر معهد امثال این سیرت قدر
انعام و اکرام نواب امیرالامرا العظام که ولی نعمت و سردار ایشان بود و شیمت این قوم است
نشناخته منافقانه کار نبد نواب امیر علم خان بزرگ‌شان شد و رستم‌دل و عبدالصمد اول کرم خان
درانی را بوکالت در خدمت نواب عالی فرستاده بر آنکه عبدالصمد سفارش نمود و این
کرم خان و نهایت قوی الجثه و عظیم الهیکل بود از طول قامتش بیم عرض برده سر و کله در برزو بازو
دبال و بال امثال دیو داشت بهوای امیر علم و غرور زد در ستمی خود بنیا ساخته در عبارات خشن
و درشت ابلاغ ساخت نیا ساقدس القدس تعالی شانه عما یقولون که احکم الحاکمین ذی
علا سرای است هرگاه حضرت موسی و هارون علیهما السلام را بسمت فرعون با بلاغ رسالت
مامور فرموده از جلیل القدر نفاذ نمودی قولا له قولا لینا و الحقا خ و چه لغا می گنجوی
گفته، فرد: سخن به که با صاحب تاج و تخت * بگویند سنجیده گویند سخت * نواب
محمد مظفر خان که خیلی بهادر و شجاع و از اصلاب شاهزاده با امیر صاحب‌نشان و داراتفا
بود و متحمل الفاظ رکیک آن ناخدا ترس الخبیث بیک نیا ورده رنجیده و از شوخ چشم لی

ورزم را سپاهی و غنیمش حقیقت انصراف بخشید و وکیل خراسانی رخوت جمعیت بر پشت خر نهاده
رو به توکل کرده شنیده را مبلغ گردید آن جوان مزاج نا تجربه‌کار از آنجا که بجا رسانیده شکست خورده را
و طریق مصلحت را نمی‌دانست و زبان زمانه این تیر را نشانه مناسب حال خود ساخته
+ فرد + صلاح کار کجا و من خراب کجا + هنوز لشکر سرکار که یک نواب عالی در ملتان
توقف پذیر که میر علم بی علم کنون علم خونریزی را که سپه‌سالار روز ستم دیده بار [illegible]
با هزار سوار جرار که چالاک تیغ گذار بیباک سفاک خونخوار از [illegible] دین پور رسانیده
که لشکر هجوم نواب شکسته عیال عبدالصمد را از دین پور برآرند و آن مجاهدین مبادر
چون برق بر خرمن عسکر نواب عالی تاخته بسیاری را به آتش شمشیر و بندوق سوختند
و دو صد و بیست کس جوانان از لشکریان نواب صفدر جنگ مقتول و باقی به فرار رفتند
در خونریزی اهل و عیال و اطفال عبدالصمد را از قلعه کشیده همراه شاه دین پناه بردند
نواب آنجا از این ماجرا فحش از این حرکت چون مار بر خود پیچید و از کمال غم و غضب
بر خود لرزید و مصنف این صحیفه شریفه را در کار آنجا بحضور خداوندی فرستاده استغاثه
نمودند حضرت خدایگانی پیشتر از استماع این ماجرا هم حرکت ناملایم میر علم که نسبت
نواب عالی از و بظهور آمده دل تنگ که نواب صفدر جنگ از خانه‌زادان عظیم الشأن
دربار ناموس و ننگ و این بی‌باکی‌ها متعلق به جانب خود است برای چه حد و چه یارا
که کفر نعمت و بغاوت مساوات نماید [illegible] محمد خان خانانی عبدالله خان طلبیده
حکم اطلاع [illegible] با هم لشکری تازه زور و جمعیت سابق لاحق کرده فی الفور شتافته

شتافته محاصره درین پوره نمودند و گوله‌ها توپ و خمپاره بو فرستند زده و سلامت
گرچه زیر دیوار قلعه رسیده قلعه را مستحکم ساختند و میر علم را توفیق آن نشد که دیگر باره
تحرک نماید و درین کشمکش که سرکار رفیق شفیق نواب عالی جناب اشرف منشی صمصام
که وکیل سرکار پیشین او علی الرسم حاضر میماند طرح بدسلوکی انداخت سخنان ناملایم
بگفتی و در امور بیشتر هرزه برداشتی و جناب خداوندی که در دقایق این قبیل قال و خیال
افزون جنبش از غضب و حمیت در دل گرفتی انگشت دقوم تا که معتبر حاجی خان منصبدار بالی اردکانشته
پیشین میر علم رجوع داشت و مالیه اقطاع متعلقه موکلش میداد و بوضوح ناسازگاری میر علم
بوکیلان سرکار خورسند شده شرح واقعه موکل را نگاشت حاجی که از قبله دین بازگشته
بود آن ادا مناسک حج درخانه نشسته حاجی شده تا که توتی و رفیه کفار رسیدید بر آنها
می پیچید اکنون که راجه بیکانیر بمقابلم رفته میر مقاومت و مصاف مقابله انداخت بر حاجی
کافر نعمت میر علم در راز کشاده و بحروف ابله فریب و سو با طل علم سر نگون را سر بلند
داده و بنحوی خاکستر افسرده فتنش گرم گردید که بمانند کرم خان مرقوم الفوق از پیشتر با
میر علم خان وکیل شده متواتر دیگر نزد حاجی خان رفته آتش فتنه از دم گرم با حاجی
خان اشتعال گرفته و حضرت سلیمان صفت زمان این کینه را در خزینه تخیل آن بپذیرفته
و بعبه بیشتن الفاظ محاسن و مقابح بر لوح مستوره این جواهر رقم یا قوت قلم و کیخه فتند که
همین حرف که در شگرف هست از صدف مشاور کشیده ثبت ساختند که اخراج میر علم خان
اصلح و لازم هست نواب عالی که خود درین معامله استعداد ننماید نواب میر بلند خان ناظم

کچهی شمالی را عالی درینکار رفیق باید کرد که هرچند حاجت نیست مگر بار ۹ سیم یا ۱۰ ده در قاعده
رقوم الف و احد یکبیست و دوا یا زده و سه ۱۱۱ یکصد یازده و نبدو مصنف را بنا بر آن
فی الحال باستعجال امور فرمودند در عقب بنده مولوی محمد صالح که عالم و مورخ و شاعر است
و متعاقب او گسائین بهارای الطرف نواب صاحب مقرر و تحویل بگی سارج مرخص و رسیده
باستمالت دهی و تسلی و تقویت دل نواب صاحب افزوده اول بار محمد خان افغان را برابر راه
راست تا ثانیاً لاله سلامت رای برادر این مولف بوکالت نواب سربلند خان سربلند و منصوب
که ملازمت نواب مستطاب یافته بحسن صلاح آنها بصوب سواد شهر بیه رفته انعالیجاه را
متنبه و آگاه بر مصالح و مضار آگاه ساخته بهمراهی فرزندی که دهند و توانستند رفیق این امیر
دبیر یگانه منیر یعنی نعم المظفرین گردانند و هم معتبر نواب صاحب معلی القاب با خود ببرد یا پس پیش باید که
بملاقات نواب سربلند خان رفته بدانچه مناسب آن با تحاد هستند در بدل مساعی در تیغ بکمند
لاله سلامت رای همچنان کرد عاشق محمد خان افغان ترینی بیشتر نزد ناظم کچهی شمالی وکیل بود
در عقب لاله سلامت رای معتمدان کاروان فرستادند که تحریص نموده آن رفیع جایگاه را
بمرحله مرافقت ادراج ساختند چون تائید الهی جل بصره در هر مهم و هر مقدمه مقتضی اقبال
حضرت عالم پناه است بعد تصمیم آن عزیمت بر اخراج میر علم از دیره و انهدام قلعه او
که متصل محمدپور دیوانه الاحداث ساخته اهتمام کمال ساخته و عنقریب بنشستند در هزار جات
هزار افغان دران دیار و عبدالله خان و هر دو دیوان سلامت رای هفت هزار سوار جرار تیغ
زن دشمن شکن مرد افگن در قریه گلب الارقه نشستند و بعد دو ماه محمد نصیر خان کوردیج

کوریکچ لشکر جاگیردار الله آباد تمام برادری مشارالیه روانه که مؤید لشکر سابق گردید منصور
خان افغان لنگ که خیلی جری مقرب میر علم بود و در امتثال خود علم شجاعت می افراشت
حسب الایما سردار خود بجمعیت کثیر پریشان و جم غفیر سرکرده آن در منازل گشتی نشسته بقصد
قاصد بر تعلقات این سرکار رفیع الاقتدار واقع این روی آب چون مار سر خود بسنگ زد و تباهت
اموال رعایا دست تطاول گشاد تائید الهی حسب الامره که در هر زمان و مکان شامل عساکر
فیروزی قران این خدیو سلیمان نشان است شکست شدید بر منصور مقهور رسید فتاد و باز
شکار که آن تباه کار تیره اختر بد روزگار مصدر جرات و شرارت گردید همان زید که در تنبیه
اول بدو رسید بتاریخ هژدهم ماه رجب سنه ۱۲۱۷ یکهزار و دو صد و هفده صاحبزاده فرخی نهاد
سامی تبار محمد امیر دیار خان المعروف به محمد نصیر خان مع بعض ارکین دولت و مشیران
مملکت حسب الامر حضرت قضا قدر تشریف برده استطلاع رد عتصادما وریت جلادت بنیاد
شدند و نواب عالی را که اخراج میر علم و تخریب عبد الصمد اقصی مراد و چون این هر دو مقصود
لازم ملزوم یکی منحصر بر دیگری دور اول مشاوره جایز آن بود که هرگاه یکی از فرزندان
نامدار کامکار حضرت خدیو فلک قدر را این روزکار نامزد شود از اولاد گرامی نهاد نواب
مشتری نهاد فی الحال یکی با جنبش صاحبزاده رسیده معاون همگر خواهند گردید لیکن نواب
عالی را که به پسران عظیم الشان محبتی دارد و تمام و هرگاه داعی از نوابزاده بتفرج بصحرا
یا بسیر دریا یا تماشای باغ و یا بزیارات متبرکه اهل الله رفتی نواب مستطاب را پس با
انتظار قرار بدل گرفتی و سوره اخلاص بحفظ شان خواندی و صلوة و درود را ورد کردی

تا که خبر معاودت خیریت شان بخیر نشنیدی تسکین مواد اضطرابش نگردیدی و درین معامله مجال دل
در خصوص مقابله شخصیکه خود سر فتنه سرشت باهمراهی شریر تنها نواب معلی القاب بدون ارسال
صاحبزاده مشاغل بود وضوح این خبر نجابت الطاف نواب بیت گران و گسستن بهادر را که رفته اند
که نواب صفدر جنگ صریح بگویند که در گسستن نیکنام او من منافات با ترتیب تلقیه و تقریر باب
حمیت میر علم و عبد الصمد ظالم مخالفت نواب بهادر بر پا کرده بودند در تا نها بر اشتیاق است
ما خود از جناب شاهی مامور اهانت عبد الصمد ایم بپاس قدامت روابط اتحاد نواب با
منزلت بهرام نهاد همه محاسن و قبایح ناشمرده مراتب مراسم یکتائی نواب سپهر قباب
لازم و مقدم تصور نموده در تنبیه میر علم و اهانت عبد الصمد خود را انگشت نمای آل آسیا
گردانیده ایم هر کس را فرزند خود عزیز و لخت جگر است با بچه خود را از چند روز در سلک داشته
ایم و شما تا هنوز در لیت و لعل و دوار و مدار و فکر و افکار و قدر اعتذار عجب غیرت و صلاح کار
و وفای عهد و قرار است اکنون در ارسال صاحبزاده دستگیر حراراً اهمال نه نمایند و بسرعت
هر چه سریع تر مرسل فرمایند و مصرعه که آفتها است در تاخیر بلاها [illegible] زیان [illegible]
و در صورت وقوع دیر احتمال غالب که وارد است در وقت را بغرض خود عرض جناب شاهی
نماید و از آنجا تدارکی که منظور شده باشد و یا میر علم کسان برادری و اقوام را طلبیده زود [illegible]
نوروزی بود خانه معلی سردار عظیم الوقار است و عم حقیقی است و عم برادرزاده خود و
بینوشش پرداز و در وکالت رنگ دیگر گردد ما که برین پیمانه [illegible] الامی الله تمام دست [illegible]
ما است که هر چه باد ا باد خویش بر کنیم و اوراز پا افگنیم در کار [illegible] بر قم رفاقتش از خراسان

خراسان با همه نسبتش خالی از شفقت و مروت نتواند بود ⁂ بیت شیخ سعدی شیرازی ⁂
درختی که اکنون گرفتست پای ⁂ به نیروی مردی برآید ز جای ⁂ وگر همچنان
روزگارش هلی ⁂ بگردونش از بیخ برگسلی ⁂ سر چشمه شاید گرفتن به بیل ⁂ چو پر شد
نشاید گذشتن به پیل ⁂ و این همه مدارج که خود بدولت قربان شرف فرمودند
که گماشتگان مراتب ... فراست شناس بازدان جناب خدایگان تست رفته
نواب کامیاب را بسید حکمت علی دلطایف الحیل تنها بیزده صاحبزاده محمد ذوالفقار خان
با لشکر گران عازم معسکر نصرت نشان نیامد خان با دوزی سرکرده سپاه نواب عالیجاه
و دیوان شیر محمد خان خوکانی متصدی و اتالیق صاحبزاده همت انتباه و ملا اسلام را که
همراه آمده بود صاحبزادگان را شامل قران السعدین یکجا ساخت و فی الفور لاله مذکور برگشته
از حضور این خدیو فغفور نگین همت نواب محمد خان را مور آوردن برادران نواب شاه دارا وقعی
محال و دشوار که بالمنزله حد انتقال دو کیل حکمت پیشه نعم البدال باید که با بلاغ اضعاف
تهیدات و تحریصات و استمال الا ضعاف افسون و شال گران کوه تمکین سنگین را از جا
جنبانیده و باردوی منصور رسانید سبحان الله شار الیه حکمتی بکار برده حرفی اظهار نموده آن
فلک شکوه را بهر حیله و وسیله مستعد دیدارش خدایار خان سپهدار ... غیبت فراوان
رسانان شایگان با خود آورده برخوردار خان سپهدار لشکرش مرد و دلاور جنگها دیده
تلخ و شیرین بجا دلالت چشیده بعد اجتماع سپه عرصه فراهمی عساکر بسهولت عبور از معابر
گذشت بتاریخ چهارم شهر رمضان سنه ١٢١٤ یکهزار و دو صد چهارده ... ظفر مشحون امرار

همایون توکل قادر بیچون در منازل کشتی از حد و حصر افزون نشسته بر گاه خسرو خاور
به عزم تسخیر عالم نگیر بادبان فلک فلک را برافراشت بهادران منصور لنگر کشتی با بیرق
الویه بلند ساخته از قریه نجیب آباد متوجه عبور و میر علم کر بدان روا آب دریا سنده مقابله عجب واله
دیره داشت سوار شده به تجلد تمام برابر جشام فیروزی التزام می آمد تا بمجاذ دست شهر علم
خان که محال حکومت است مبارزان عسکر اقبال رسیده بجوشش جلادت و اقتضای استقامت
اول از همه عبد الله خان باستظهار اعانت الهی من یتوکل علی الله فهو حسبه و اقتضای امداد
اقبال حضرت عالم پناهی از آب پایه خشکی قایم ساخته قالمه وار چون تنه درخت رشید دار
قایم و قیامت از مقاومین برانگیخت و از سپاه متقابلین که خون تا که برانگیخت من بعد علی
محمد سیال فوراً رسیده تقبل دشمنان تیغ کینه آمیخت و در عقب ایشان برخوردار خان علمدار
سپاه دار لشکر نواب سربلند خان در مقام با اعدا سخت آویخت و سوار بسوار و پیاده
به پیاده چنان آمیخت که امتیاز میان رستم دلان از طرفین و زور بازوی قوتان از طرف
اصلا نماند قسمی آویزش باهم نمودند که یکی دیگری را شکست میزد و درین آخر الکار این گر پاش
دریده و از تعدا فش شکست بلوچان همراهی میر علم بلش را اگر ساخته باو پشت کرده روی
از آنجا و سنده مقابله منجا ره آورند از عسکر فیروزی اثر یک سپاهی ثابت دشمن شکن مقتول میر علم
نقشون مغبون خراسانی تمام حیرانی و پشیمانی و پریشانی روی کشاده کام از بسیج سوزید
فرار بر قرار مرجح تصور دیده خاک ذلت و عار هزیمت بر سر روزگار خود کرد با سه سر از میدان
معرکه پشت داده وارو دیره و عبد الله پدر خود را با خود گرفته و از پس عقب ایشان عطشی و حیوان

بلغش سرسواری قضا آب نوشیده وتاج اسباب وشته توقع از توانیپ برگوید. با لنا
بیحساب بریده تمام پیچ وتاب دلکباب چشم پر آب سینه سوزان بکمال اضطراب شتافتند
بسی قطره زن دعرق ریز شتاب خوار وخراب ٭ فرد ٭ گسسته سلاح شکسته کمر
کجا کفش کو موزه کو پا و سر ٭ دارو جام پور دار ترس جان در کمکان همه انتیه
فی الحال بدو وجال وار اینجا انتقال بهره میان دره کوه فرو رفته کوفته و سوخته
مشتهی نام ونشکری بر سنگ خیال شکسته جبین چندین سال اشتر بر پیشانی گشته
داخل قندهار روز جمعه بیست صواب لشکر بهرام ای استقلال کامیاب بحصول فتوحات
ونشاط جدید و حالت شادیانه فتح نواخته و اعلام فیروزی نفاذ برافراختند و ان
وقت جان و دیره غازیان نزول مبارکی نموده سامان و اشیای الجزه سر بکبر هر چه
از سیم و زر و اسپ و قاطر و شتر خرد و ریزه و فرش و خیمه و توپ و غیره و بضبطی در آید
به سهم تقسیم یافت و از هر سرکار رسته گماشته و نایب برگماشته که محاصل
محالات و اضلاع برگردانیدن محال حکومات بر سبیل تثلیث بانقسام می شتافت
روز یکشنبه هنگام ظهر بیست و هفتم شهر رمضان سن یکهزار و دو صد هفده حاجی الحرمین
الشریفین حاجی حافظ مولوی محمد حفظ الاسلام تقدیر ملک العلام از بینادیر ظلام بدار
نورانی فردوس جنت و جنت خرام تشریف خرام فرمود از این واقعه بر پیشانی نور اختر سپهر
ثانی خدا یگانی غبار ملال پدید آمد که وجود مولوی صاحب مجمع کمالات انسانی بود و منبع
فتوحات روحانی و بوضوح اخبار فتح و دیره حضرت تیمور که سر اپا تعبیر اند و مشهور

قیاس فرمودند که حاجی خان کهرانی بهر وقت به صد رضا سر اطاعت و مظهر افغان اشتیاقی مانده
واقعه طلب و هیچ زمان و اوان که احدی از دشمنان این دولت ابد نشان که سر به خود زیاده سرشته
حیثیت است که این فتنه سرشت با وفاقی و اعوانی [illegible] شده [illegible] که [illegible] گاه [illegible] دید
موج اقبال سرکار را او آواره دشت و کوه خار گردیده [illegible]
در نکبت او پرداخته و علفش را جای که خون سرکوبان اندوخته به حال نکبت است که قضا برقضا
وسیلی بر روی آن بی آزرم بی حیا چنان زده آید که عبرت دیگر خودسران فساد اندیش
شود فلهذا سرکردگان لشکر نصرت اثر ارشاد صادر که برابر آن کار روزها شده بر سر
قلاع و متعلقاتی که حاجی خان متغلب به تجبر در دست دارد در انتزاع نموده دستبرد او بواقعی
پرداخته تکوی تنبیه او نمایند تا بداند که سرفراز کرده خداوند تعالی جل اعلی شانه سر تفاوت
افراشتن خود را به درکات اسفل السافلین انداختن است ✤ بیت ✤ هر آنکه تیر که با
مهر ستیزد ✤ چنان فتد که به نیز بر نخیزد ✤ مامورین حسب الامر جلیل القدر نجرک و سرگاه
قریب خاطر پور رسیدند گماشتگان حاجی خان از خوف جان هر دو قریه معموره را
گذاشته در مکانات خود طلبیده فتنه مثل موش در سوراخ خزیدند لشکر ظفر اثر از دم قهر قلعه
سانهیه و الده را احاطه گرفتند محمد نصیر خان از جانب غربی و عبدالله خان از دروازه آن
سمت راه از شرقی تهیه شده بر [illegible] توپ و بندوق آغاز کردند جهد و جهاد را از حد
الامکان دریغ ننمودند توپ و بندوق برق ریز اوقات بیکباره بر قطعات [illegible] با رقم [illegible] پیدا دیده
دل محا افغان کور میکرد و گوله بندوق بسان تگرگ [illegible] الهی بار به رقضا را خورشید زرین

زرین کلاه که بر وسط تخت زمردین آسمان متواری گردیده سکان مجاورت خوابگاه اعدل الانهار [illegible]
نواخت افروز و در ظلمت شب تار جگر سوز گردید که با تفنگ ازبکی سپاهیان کیوان
نشان از ظلام مهیج [illegible] شمشیر دیوان [illegible] بر موضع دل رسید [illegible] پیکان اجل
بود که صبح رخشنده [illegible] باغ شجره [illegible] سیه سران عسکر بر
جوانی [illegible] از [illegible] لازم باد وفا [illegible] سرکار [illegible] نقدی [illegible]
[illegible] کلاه [illegible] دستار و [illegible] الرحیم
[illegible] بابان سپاه نصرت [illegible] آتش غضب افروختند
در اظهار [illegible] دیو [illegible] را از نام جلادت از دست رفت [illegible]
[illegible] محمد نصیر خان [illegible] خان [illegible] ساعت حرف
حکایت بیان آنقدر [illegible] قلعه را [illegible] گماشتند [illegible] سپرده رخوت جان
برد [illegible] اسلامت [illegible] این خبر حضرت فریدون فر افلاطون خرد پرور
[illegible] مصلحت [illegible] گوشش [illegible] دلربا
عقل [illegible] گفت [illegible] استقرای [illegible] ۱۵ [illegible] تفویض فرمود
که رخصت [illegible] ارشاد [illegible] را آویزه سامعه جان [illegible] کان [illegible] لیکن [illegible] پسر
دیوان [illegible] برادر [illegible] متوفی [illegible] مقرر ساختند که بجای [illegible] زاده
متصدی [illegible] لشکر [illegible] قشون [illegible] خدیو [illegible] بعون صیانت
[illegible] قلعه [illegible] شهر [illegible] ضبط [illegible] اسلام خان [illegible] دولت

اقبال این رکن دولت محی الدین فی الفور مستخلص ساخته از گذر گوت مهتن عابر و حاجی خان
از کهری بسامان چشم لشکر و خدم برآمده بمقابله سپاه کینه خواه ظفر پناه برکنار ناله
کردن بود دایره ساخت بندگان خداوندی که عقل تصویر و سراپا صلاح و تدبیر
و روشن ضمیر و خبیر اند و از احوال ممالک و اطراف خصوص روبداد گماشتگان در هر آن
استخبار میفرمایند و مقتضای حسن مشاوره غافل نبوده دم بدم بر صلاح و تایید
ماموریت می افزایند هرگاه عبور لشکر منصور و خروج حاجی مقهور از قلعه کهری بمسامع جلال
مجامع پیوست فی الفور رأی بیضا ضیای ولایت آرای مقتضی بران گشت که فوجی تازه
زور فیروزی ظهور ارسال پذیرد که بر سینه نشان دل اولیای دولت قوتی و جان اعدای دولت
ضعفی گیرد بنابران شیخ محمد غوث بجمعیت دو هزار سوار جرار طرار طیار مثل شهباز عنقا
شتاب در رسیده و حاجی خان مانند عصفور رسیده پریده بآشیانه خانپور در خزید
مجاهدان فیروزی توامان اول بر سر قلعچه کالک آمده در یک روز مفتوح و خانپور را
بمحاصره در گرفتند و حاجی خان هر چند از دل ازین قبله حاجات منحرف لاکن از راه عهد و
منافقانه تاب مقاومت در خود نیافته قلعه خانپور تسلیم گماشتگان سرکار ساخته
خود بقصد احرام این کعبه مراد و ثبت لا محاله بپای سر شتافت لبیک گویان پیشش
عرفات در دولت چون ساعیان صفا و مروه دوید و محلقین رؤسکم و مقصرین
لا تخافون رسیده از خوف حال ایمن و این تا سباقی کوثر از زمزم اشفاق آن
تشنه لبان وادی نفاق را سیراب فرموده بهین مجوز که اصلاح متفرقه اوراهر چه این

مامورین اینجانب انتزاع نموده اند و رتق بعض کسان این جنود نشده و آنچه در قبض تملک آنها
بالفعل باد و در عملت و سلم باشند در ماه شوال سنه ۱۲۱۹ یکهزار و دو صد و نوزده را چه شوریده سراه
اختر صورت سکه در آن بنگاله نیز را باز مقتضای نا عاقبت بینی و خام طمعی بنا بر آن فتنها و کروفی
مقلد بر ده سبب آنکه در ریب در لباس سوداگران و قافله سالاران فرستاده اسلحه شان
در صندوقها تجارت مثل جوال های دیگر و غله بتواری و تحقیقا نهاده شود تا هرگاه بمقابله رسند و
تسلط بیابند سلاح خود را از میان بار ها برکشند و در تقدیم مهم به عطلی نمایند و آن
مدبر باطن جمعی فاطن بسر کردگی راوت کبیت سی قوم پتهی که جبلی شریر و در فساد و تا دیر تعطیر
دق بیه چسلمیر در جاگیرش بود مامور نمود که به صورت دیگر سوداگران رکنار آبرو دار بمال بسیار
بر شتران قطار در قطار رسیده بیک طرف قلعه فرود آمدند قلعه دار نا آزموده کار ساده
لوح غافل از کید آن کیادان غدار در شتر سپاهی بر در قلعه گذاشته خود با همه مرکز مردانه
از حزم بیگانه اند و شمن جان را خویش و بیگانه تصور بیده تبلاقی شتافتن رسیده بدو فهمیدند
که قافله باشی شخصی مروت پیشه و زر پاشی بوده نموده و نه انشسته که در هر باب شرایط خدمت
نمیشده تعبیه کرده اند چون قلعگیان با او ملاقات کردند نیز از فرح پیش آمده و الفت
تلق و تکلفات بکار برده موجب ازدیاد دقانون اندیا را بدرت بسیار دل نشین مجلول
کرده و الله اعلم از بسکار پژوا حوشش را دیگر بدانچه بخشیت که همه بجز روش از خود خودستاند
رسیده و بیهوش گشته از حد گذشتند آن تاجران متاع حیله و دیله هرگاه دیدند که لفافه
خدمت شان بامن رسید باز رفت سلاح که نیز از تقدیر جنس خویش مخفی و پوشیده کشیده

بعضی از آن مستان بی خرد و بی جگر و بی جان را سرها بریدند بعضی را بستن و زندان بستند قلیلی
باندک هوش از بیهوشی خروشی رسیده بقلال جبال دویده از خوف تریدند فی النار و السیه
درونان بر در قلعه بر آن دو شب آدم قابو یافته بعد قتل ایشان قلعه را بالقبضه کشیدند و چون
این خبر به پیشگاه عظمت معروض گردید با نام شیخ بهار خان امیری و عبد الله خان پسر فیض الله
خان الکوزی حسب الحکم و ساعت‌ها بنوشته بر رفتند که اگر مجتمع پریشان از قتیل را چه
دریغ سوخته جان بنابر رفع فتنه این مکاران بسیار مورد پیش سرکار رسیده راه شان بوده
روی ایشان شکسته تا پشت سابقین درست شکسته شده فتح محمود خان سمع طلبین علاقه و کل نگاه
قلعه مقرر که رفته قلعه را حافظه کرده و لشکر را چه که در حال بود بیشتر ان می آید عساکر ظفر
پیکر سرکار را بها در خورده تقویت سلام سرکار فرازان شکسته درونیان قلعه پای کمک بریده
دیده چون بید بر خود لرزیدند بعد از افیون در قلعه مفقود لا محاله محصورین امان خواسته
قلعه را گذاشته پیاده روی اینجا نهادند ایشان که دار القرار توان گفت بجو صلح شده
شتافتند. درین قرده بیست نهم ماه ذی قعده ۱۲۱۶ هجری بعرض کردند و چون در حضور
سنده و شور و فتنه و شور حاجی خان بی شعور که بر فتح دیگر بر سر مصلحت خواطر امنای
دولت میشد در آن وقت متیقن گشت که او در وقت طلب کسب دوار بر کیش اکابر زور
و قلیل خیال می بیند و فتنه برمی گزیند و بر شور برمی نشیند و بهر فریب حیله که میسر آید از کار
هم برده مقابل نماید که اقبال سرکار شکار نگاری فزاید و از حرکت خیالش باز آید
... ایام ... سالکی ... و این تاوان شورش بی سود کرده

گروه چنین با شتاب رفته و محمد خان را با انواع الحاح با خود گرفته و باستخلاص قلعه جلالا که پرداخته
اکنون آن قومی تدارکش بایه خسته تا من بعد متنبه و موجود شده در جرگه کهری قتل جاجیان
منکسف ماند و دیگر همه تسادی و تقابل بدل نگذارند شبانه علی بدا اتلی محمد سیال پول دهان خان
خدنگ کاریها صرف قلعه دا که مقرر و محمد نصیر خان با فیر محمد برادرش و فتح محمد خان و عبدالله خان
و همراهان نیز در جود ذکر رفته اول بر قلاب ماکاکری های فولاد افشرده با ظهار ترحم خدمت
و جلادت در طلال مراتب حزم و حفاظت بخوبی بهوشیاری و قواعده سپهداری پردازند
و آیین قدیم این سرکار را ملحوظ و نصب العین سازند که استخوان شکنی خوانین بر آورده شود و در قفل
و رستمی و داگرد در روز دویم بهادران عساکر اقبال از کیفیت فی ما صین پیچ توهم
نکرده محمد نصیر خان و برادر او فیر محمد حکومت سکه و یک پلتن و جمیع جاگیرداران ضلاع
خیل از طرف غرب و فتح نور محمد عبدالله خان با دو چند لشکر و دو پلتن جمع خوانین کهرامی
از جانب شرقی قلعه کهری را برابر و نیاز مان تعلیم توپ دیگر قریب قلعه آبادانه منهاله
شستافتند از بیبازی و گرانباری تیرکاری بر جیله شتاب کوریج نکرده شمشیر با هر دو دست
زده و دو بار وفا ان پای از طرف مقتول چند سپاهی زخمی و از طرف دشمنان
دوازده کس هلاک و همین قدر زخمی بر خاک افتادند هنگام شام جوانان فتح پر چیم
الویه عالیه با عبور از آید و خاک بر هیبت بر فرق اعدا افشاندند گشته فتح داده از
هیبت این شیران بیشه نادلیان که بسیار تجربه یافته بودند اسیران شهر کهری در رفته
در قلعه قیام گستند و گوشته با خوانین را کنند و بال آنها آشفته نمودند قلعه تا که

بشنیدن این واقعه زمام استقلال از دست گذاشته پای استقامت شکسته پیش نشسته کلید قلعه پیش
گماشتگان سرکار فرستاده امان جان خواستند از سر تا قدم جهانگیری که صلاح وقت دانسته بر خاسته
رفتند و راه خود پیش گرفتند و دست محاصره قلعه کهری الی ستمبر تا کشید و حاجیخان از شدت
کشمکش بستوه آمده از سوختن دل سوز لباس آهو و چنگال یوز و فوج سرکار عالی
دیگر باره ران حیله سازی کرا اندوز و فتنه باز بدر در لباس لوسی از در صلح بر آمده بطور
دفع الوقت بهمین بنای مصالحت جایز شناخته که تا این کنار ناله اختیار تصرف ملازمان
سرکار باشد و ازان طرف والده مذکور دستور در جا داد و معاش او تجویز فلهذا منتسبان این
دولت استیجاز نموده بیدور ده از بیفوداری ارشاد مصمم قرار داد و پرداخته بدر دولت
سعادت ساختند از عرصه تا پید اقبال آن فریدون فتح فال آنکه تاریخ دهم شهر
ذی قعده سن نوزدهم از جلوس چهره عبدالصمد خان خلف سردار سرفراز خان بارکزی
که چندی از علیه امور سلطنت بود بسبب تنگ خاطری برادران از قندهار به توقع مراعات
بدر دولت آن پیغمبر مرفوع شد در قلعه و برادر فایز که ذات مصدر علیا شد
آیین عالم در ان خدیو گیهان سراسر کرم و الاحسان بود بمقتضای والامقتضی دریا دلی
نظر بر عبور احترام خصوص سه دروازه رسید که امیرزادگی و مواساة او از صد افزون مبلغ
شش هزار روپیه نقد و بیست و یک تهان پارچه از قسم اول هنگام ترخیص او مرحمت
فرمودند معاودت حضور لقصبل علیخان و مباینت او با نجیب
و صلاح شدن او بنجا بنجیبخان و مواد فساد و شرارت

نفضل علیخان بالائی که مرد متقلب خیال لاابالی است رشته نسبت دختر خود را الحضور منتظم ساخته
از گفتار و کردار خود متنبه است بر دوخته خواست که نوشته قلم تقدیر را که لکه تغییر با نقش حک سازد
و این امر ناممکن را بقوت ممکنات با هوای پیر داند غافل از اینکه + بیت + این سخن باید
با آب زر نوشت + هر که رود سر بگردد سرنوشت + افضل علی که در جاداد اسلاف خود نواحی از عهد
سابق بنام او و اجداد نشر عالی بوده در سرفراز بود از آن تملیک تقسیم ساخته خود را بتغافل بود و هر
گه شهر قدیم و از حدوث حوادث ویران افتاده بجای نام پرداخته طرح اقامت در آن بنا
در حافظ گل محمد پسر سعادتخان برخاسته که یک گلی بود از باغ شرارت و مسکن او از نوشهره
که این فضل علی نام آن شهر نو نهاده بنا بیت قریب قلعه اگل محمد فضل علی که سراسر فساد
و ریب است مصالح شده مواد افسرده فتنه را تحریک شوران داده مولوی احمد الدین
واعظ که خود را سلطان الواعظین می نامید متقربی در نوشهره رسیده و در انگیخت ماده
مفسده با ایها زاده پایهلی و ناو ولایت و شغل بر وفق بحرفون لکلم ... تصفیه تیغ فاسد فضل علی را
از سوء مزاج مستوی که سرشته مجبول بود نسبت بسوء مزاج مختلف رسانیده و از این متوهم تا دهان
عروض بیان گرفته حاجی خان را که در ممطوره غفلت بالکلیه عطلت کشیده مجرد عجز و اضطرار
لاچار بلا اختیار همکار شده در نشست تندروانا ده صد هزار شر و شور گردیده چو از این شمشیر ستمگران
فاسد نشتر برانگیز این پریشان ... شور نماینده و زر و زر ستده خانان خاسته
بلادی و قریاتی و زمینی که باستیلاء هست الا با در تصرف گماشتگان سرکار عظیم الرفار را
مستخلص کرده این همه مفسدان محاصل آن را بجا ساخته از قرار تعداد لشکر مقسوم نموده

ودر مقابله و محاربه گذشت و یکجا و یکیا خواهند بود و هنوز این تقریر در تحریر بود که اسلام خان استحکام
نه پذیرفته و آتش فتنه در اشتعال نگرفته که اقبال عدو مال بندگان متعالی شکار و کارگری فرمود
تعلقه کوت مهتن مع مضافات که در دست تصرف فضل علیخان است اسلام خان از حسد
بران تاخته و کوت مهتن را که دیوار قلعه [illegible] رسیده از هم پاشیده و شهر [illegible] ویران نهاده
بی جگر و ناتوان اند بیک حمله انتزاع ساخت و نورخان پسر فضل علیخان که در شهر بهاکسر میانه
بتقاومت و بعد شکست اسلام [illegible] شتافت و در [illegible] کسان اسلام یار رسیدند
وا رسیده در قلعه بنگاله [illegible] اسلامیان او را محاصره گرفتند و با همدیگر [illegible] گشته جنگ
تفنگ و بندوق در پیوست بیرونیان مورچال بستند و قلعچه را چنانکه اندک فاصله داشت [illegible]
فضل علیخان در آمده اسلام خان توپ و لشکر دیگر فرستاده که قلعچه بنگاله را با حاطه تنگ گرفته
نخوبی کنند که بچه فضل علی اسیر شود و فضل علی باستماع این اخبار گرفتار بچه مضطر گردیده نالیده
قاضی محمد حسین را که وکیل مرا می [illegible] بحضور ارسال ساخته معروض داشت ❊ بیت ❊ لی [illegible]
روز با هم چو لنگ است ❊ لی بیا [illegible] شیر اسیر روبه است ❊ و خود فضل علی با دل شکسته
و سلاح گسسته با غلامی چند که از [illegible] نشسته تحرک [illegible] در [illegible] و پا بستار [illegible]
اسلام این کافر کیش [illegible] پیش رفته در [illegible] خزانه بدون عنایت [illegible]
حضرت اقبال عالم دیگر [illegible] نیافته و [illegible]
بحضور نوشته این بیت [illegible] ❊ بیت ❊ ابر میرود [illegible] بر خطا شوی بیا
که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم ❊ جا [illegible] که مبدا فیض دریا عفو [illegible]

رخصت اند + ابیات + چو شمشیر مردان شد در عالم بدو + که از زبان افغان مظلومان رسید +
با فغان مظلومان زهر با شوند + ز اطراف چون رخصت یابید و زد + جمله مردم داور سے
رخصت اند + هم به حق الهی ... زیر و زبر اند + مهربانی شد سنگ از شمشیر مرد + در جهان
دارو بگوید غیر درد + هر کجا دردی دوا آنجا بود + هر کجا فقری نوا آنجا رود + ذات
او را آب کرم و حیا شسته محمد نصیر خان ... تا که فی الفور تسخیر فضل علی شده دیوان
بدو ... شمشیر ... اسلام خان زده ... هزار نوع صلابت و مهابت او را باک
بسوزد و محمد خان ... فضل علی ... رهانده شیخ ... مرده او را در ... آمانی
او از سر ... جهان ... بزرگان ... خرد ... بهانه ذات کامل
الصفات خدا ... محمدی علیه الصلوٰة والسلام ... اعلی
خلق عالم ... اندیشه ... مستلزم اضافت ... حسب
انواع ... عالی ... مکارم ... و معاظم خصلت خود دیده همه
رذایل خصایل او را ... شمایل پوشیده محمد نصیر خان که از مخزن فیض ... جهت
تکلیف آورده ... اجماع عساکر ... سرکاری یا خانگی چند روز ... همراه
توقف ورزیده فضل علی که از ... و گردید ... خود خبری نشنیده
و از لشکر ... گردید ... کرده ... محمد نصیر خان هر گاه از
... فضل علی ... کرده ... لشکر اسلام ...
اسلام خان ... اقبال ... قلعه ... قوم

بلوچ کوه پانک بود ضمیمه تعلقات قدیمه تصرف فضل علی در آمد محمد نصیر خان بعد اظهار اینهمه
مراسم اشفاق از فضل علی خان سراپا نفاق و رقعه رضانامه رخصت شده معاودت جاگیر خود
و فضل علی نظم و نسق مهمات قلمداست از جمیع محالات متعارفه دیده راجع نوشهره و باندک
ایام و اقرب اوقات حقوق سعادت و معاضدت و مساعدت سرکار گردون اقتدار
بعقوق منافقت و مجانبت و مباینت مبدل ساخته باز همان فساد و اتقاع را تجدید
طرح افکند + ابیات + اصل بد در خطا خطا نکند + بدگهر با کسی وفا نکند +
درختی که تلخ است او را سرشت + اگر بر نشانی بباغ بهشت + ور از جوی خلدش
بهنگام آب + به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب + سر انجام گوهر بکار آورد + همان
میوه تلخ بار آورد + مولوی حمدالدین واعظ بوعظ فتنه برنهفت پایه منبر تحریص آمده
خطبه فساد را در محراب بدگوهری باواز بلند خواند که خطیب مسیح منابر فلک را با وجود
سیاه دلی و سیه چشمی انگشت حیرت از سماع این کلمات عبرت در مسامع حسرت در ماند
و حافظ گل محمد بر نتایج بر تاویلات عقلی و تسویلات نقلی آن واعظ مفسده انگیز کلمات
ترغیب فسادها بدزدیده و محمد خان از همچو پور که جاواد و مساعی اوست برافگاشته حاجی خان
بیشش فضل علیخان رسیده مواد شرارت را علاوه گردیده حضرت مخدوم جامع [illegible]
در نوشهره نزول اجلال فرمودند فضل علی را از فساد ترغیب باز فرمودند لاکن بعد از
چند یوم نقش صحبت شان خوب نشست و با وصف ادب جناب حضرت مخدوم محبوب
سبحانی نورالله مرقده طبع فضل علی از حضرت مخدوم الملک برگشته خلق زبانی بجا

بحال ماندند اتحاد جانی و فضل علی بی بهسا در قلعچه بهادر پاره جهت مسکن مخدوم الزمن معین گردانید
چون مخدوم الانام بتمام حشمت و احتشام و قطار البسیار در زیر بار سفرش امتعه شریفه و نفیس
قطار در قطار متحمل بخدان ها و تشنه نفیسه صنادیق مملو از زر و جواهر قیمتی شاهوار و اسلحه
ابزار در رکاب داشت فضل علی بجوج سوس شعار چشم طمع بسوزن مژگان ولع در رشته نگاه
آن در اموال ایشان دوخته و شمع خیال در فانوس دماغ و فتیله توقع در روغن حرص افروخته
هوائی خود را استنباط وجهی که بهم مالیخولیا او مقابله سرکار را کفایت نماید در سر گرفت
حضرت مخدوم الزمان که خود سودای سرشار دارند با وجود سیه مستی بسبز خوشی فضل علی از آن
جنون پر فریب و فنون تفرس ساخته داد را در پیشه سرقت استاد و سلطان السارقین
بند گشته و در هنر مسارقت سرا پا استعداد و سر خیل اقران شیاطین انگاشته ترسیده
باد صرصر طغیان آب دریا و هجوم پشه و کیک و حشرات الارض بی انتها از رفقاها لی بیده
بطرف قادرپور نهضت ورزیدند و درویش آسا بنده کا تعالی که جهان و رنش عالم منتشن ناه
مناسب جناب رسول الله علیه الصلوة والسلام شیخ حبیب الله را سمت فضل علی فرستادند
که از مساخط صولت قهرمانی او را ابواقعی ترسانند و از سرکار رحم و دولت خداداد گانی مژده
رسانند و از راه خلاف و طریق اختلاف که در پیش گرفته است باز گردانند چون
شقی ازل را هدایت و اهدای بادیان مهتدی بسجاده شد مضمون لشو و سوار علیهم انذرتهم
ام لم تنذرهم لا یؤمنون از ترسانیدن و نوید رسانیدن رکیل اصلا متاثر نشده به پیمان
بنهج ضلالت و مسالک بطالت سالک گامی سپر بوده بحاجی خان جواز تکیه کرده و تخم

بطلان که در مزرع جانها هم درگشته و بابیاری حرف و پیمان غایبانه مظطر گشته همان آب را
توکید و تاسیس و تجدید در رگ و ریشه آتش دوانده برسیدن ملک داد مالک و عبدالرحیم قوم
ماچهی که هردو معتبران حاجی خان اند بران مقرر گردانند که از یکطرف حاجی و از طرف ثانی فضل علی
شتافته و قریب چاه شاهروالله که چاه نکبت شان هست یکدگر را دریافته باسم عهد و پیمان
اتفاق بندند سحرگهان که چاه نخشب در چاه طلسم فرو رفت و خورشید ظلمت سوز عالم افروز
عهد تیرگی شب شکسته بنور افزای خاک سیه درون تخت باطن نحس شست بربست اقدم
تاریخ چهاردهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۲۱ یکهزار و دوصد و بیست و یک این هردو شقیان سوخته اختر
و سیه رویان شوریده که سر بر چاه مذکور فراهم آمده بر تخالف سرکار با هم تحالف نموده
سرنگون بچاه ادبار فرو رفتند و در یک لحظه که با هم ساختند مرکب جسارت و بارگی جسارت
تاختند بیحوصلانه بی اختیار و بی ادبانه مثل اشتر گسسته مهار تاخته بمحاصره قلعه سروار کهر پرداختند
قاضی نظر محمد نیابر ملاحظه حدود و حفظ نالهٔ متعلقه تعلقه سروار کهر رفته بی خبر از این
حادثه بود و بی احتیاطاً از این مشغله مجمله برگشته می آمد که اسیر سرپنجه تقدیر و با خود شکوه
این شریران سیه ضمیر گردید مشتبه به ابوالحسن محمد قایم پسر قاضی مذکور باین قضایا آگهی یافته
در قلعه محصور دو روز تا سبب مقاومت آورده سیوم روز امان خواسته بتفویض کلید قلعه
و تخلیص قاضی و تسکین بتحصیل حرف سلامت جان با وطان خود باز شتافتند بوضوح
این خبر حضرت خدیو گردون فلک شکوه ارشاد فرمودند که محمد نصیرخان و فتح محمد مکانات
معلوم داله قطره زن رسیده تدارک جامع عساکر و بیدهٔ گیتی نمایان لشکری گران بر سر

بر منحرفان دریده درا از روزگارشان برآرند و این مقدمه را سهل نانگارند و از لوازم
حزم و هوشیاری و مراسم تدبیر و سپهداری دقیقه از دقایق فرو نگذارند عبدالله خان همراه آور
خود فی الفور بسرکردگان مأمور پیوست و دیگر افواج را برای سلسله سرانجام تا ابتهاج ظفر انجلیه
عطالت این سپهسالاران بر کثرت و قلت لشکر لحاظ نکرده بر کناره اله اختیار راه مسلسل
دریا سپه ذخار یکبار رسیدند و نبردگان اسکندر زمان که چون افلاطون ذو فنون بسیار به
مدرکه حرکت شیران دل برکس ور نیابند کیفیت فراج هر کمینه کما هی دریابند متوجه امداد
و اعانت مأمورین شده در شش روز مقدار پانزده هزار پیاده و سوار کارگذار شمشیرزن
کامل عیار پیش نصیرخان سپهسالار رسانیدند خوانین منحرف پشت بقلعه و ملتبکر سرکار
کرده مورچال بسته باستقبال قایم نشستند و مبارزان ظفر نشان در مقابله شان
صف بستند خیر محمد برادر نصیرخان مع عبدالله خان و همراه پلتن پولاس سنگه بر میدان
شتافته مخالفان را بمقابله کشیدند عبدالله خان ولد حاجی خان که خود را رستم وقت
میپنداشت دیو سعد خان برادر فضل علی که او نیز خود را فرعون مصر مکان جاگیرش
می انگاشت بمصاف رفته آتش قتال را اشتعال دادند تا بدانکه آذر تحمل حمله رستم
دلان سرکار نیاورده بهزیمت فاحش در مکامن خود ها در زیرکوه افتادند مندو نامی
بلوچ قوم کوبانک بانگ ملک الموت شنیده پیش کسه اجل هر سجده ابنها دو غلام علی
قوم باجی و دیگر سپاهیان بسیار از آن منحرفان شقاوت شعار بدار البوار رفتند و مقابلین
کلهم بیمن دولت اقبال در دل گرفتند لشکر سرکار بر مورچال پیش برده فتح محمد مع عبدالله خان

و بهر متصل باغ لیکهراج سلامت کوچه ها قایم ساخت و محمد نصیر خان خیر محمد به اطراف مقبره
اختیار خان مرحوم مکمن انداخت کشش و کوشش طرفین را حدی عدی نبود و کشتگان جانبین را
حصری عدی رحدی نی تقدیر اگر از لشکر منصور حضور در جهاد و جهدی و از منحرفان مقهور
در تقابل زد و کدی هر چاولی سیکن نشقاوت شان روی الطبعان دوره مجادله از تاثیر
دور فلک شد و ادبیران قرار یافت که دو روز در مکامن محاربه بندوق از طرفین بمیان و روز
سیوم فتیله توپ در اشتعال نهایت کارگر بار از شعله توپ ها ازهر کار با بیره بندها تنها
و شمن کسار کوبا برآ اعدا آ دولت ابد اثار حرارتی بود از شب پنج تاریخ بست یکم ماه
محرم جوق جوق از سواران فیروزمند بر هر کز قلعه برکار آمسا بر آمده از برکاری دایره کردار گردیدند
اندرونیان دیدند که کم اند و دیدند توپ شان که فتح جنگ نام داشت از قلعه بیرون کشیدند
و تقابل بهکر گشته در صفت مجادله و مبارزت مبادرت ورزیدند گاهی اینها بر آنها
حمله شیرانه و مستانه کردندی و در حینی آنها بر اینها یورش متهورانه لیکر ایند آوردندی
آخر محمد نصیر خان فتح محمد مفصل اطلاع رسید و از یک طرف لشکر ظفر پیکر مثل و بالعلم
جنود ربک الا هو با همت بهادران عرصه غادلیکان که بسیار هیجا متوجه گردیده از سمت
خانجهان و متصل علی نح تگی از فراز سپران قریب دیوار باغ لیکهراج با دل خسته و
خاطر شکسته در ظاهر کمر همت حیثیت بسته و با سلاح جدال مسلح گشته تحرک گزیدند صولت
دولت خداوندی کارستانی نمود که سپاه ملیشه منحرفان مجال بناه در روسیاه پشت داده
و فرار در خیل حشم ان قوم نابکار افتاد و جون گریزان از قرارگاه سر دار ان الی استقرار

استقرار خود گذشتند حاجی خان و فضل علی خان بآواز بلند گفتند که یاران مردانه شوید
و پیش روید و مگریزید و خاک مذلت بر فرق روزگار مبیزید احدی نشنیدند و هر یک دستار
افکنده و کفش از پا فکنده می دویدند سرداران شان چون دیدند که لشکر نماند لاچار شدند
که عنان از میدان باز گردانند اسپان را که پیش آوردند فضل علی خان فراخ خود در جسم
هم سبک بود دو کس او را بر اسپ نشاندند و حاجی خان که یک کوه عرفات و درین برد داشت
دیوار باغ را همچنان حجر الاسود می بوسید، نیکو شنید و از رب الکعبه مناجات میطلبید که ازین
چار خانه بلیات رسته باشد چون فرزین نزد راسپ و پیاده ی فیل و دست بازی سنگی پیادگان
برآمده بر بساط ایمنی و نشاط رسید پسر و برادرش بصد منصوبه و جر ثقیل بر پشت اسپ
نشاندند و بقلعه عمارتش رسانیدند احتمال داشت که توپ شان شروع شود و بازی جنگ
شان منعکس گردد ولاکن هر کار بوقت بجهانی روا دارد باز بدستور دو روز در مقابله فاصله
واقع بیست چهارم ماه صفر که روز نوبت نبیره ربع باعده است مخالفان هر چه مقدور
داشتند بهمراهی سواد اتفاقیان نزدیک دوور زور آوردند تا تلافی نوبت گذشته
نمایند سواران و پیاده ها دو دفعه گرده فریقی برابر جمعیت محمد نصیر خان چنانکه باید پریشان
گشتند و جوقی در محاذات شیخ محمد صف بستند و قشون ظفر مشحون با اظهار فنون جلادت
پر در خشند و مخاصمین از بندوق بازی و اسپ تازی و سرافکنی و تیغ زنی دریغ ساختند
شیخ محمد و همراهیانش کثیر و جم غفیر بودند غلبه مخالفان بر فوج محمد نصیر خان بدرجه تمام
ظهور یافت قضاءً خیر محمد خان مجروح و بواسطه اضطراب از زخمش گل محمد خان و دین محمد خان

و با حافظه دشمنان در باندند نصیر خان از نیوا قعه دلسوز و قضیه خطر انگیز متردد و متوهم شده
از فتح پنجه استمداد دور دیده عبدالله خان و سیر دیگر شجاعت پیشه ها فی الفور دو دیده برفاقت
ایشان سپهر در عهده کار سپرده افغانی عا یتعلق کوشیده با ستارگان از ان لجه خونخوار اژدها
بالا کشیده خود را بر کشیدند و سر جنگ آور که در غاک که مثل سنگ پشت پاینها را رد کرده چنان
قفا بر قفا پیش رو زدند که گویا شگال اجل بر تعقیب آمده خورد شکست و با کام نبرد می کرانند کشند
و [illegible] با ایشان گشته از نهور خود نمود قسمی تیغ خارا شگافت [illegible] زدند که هزار [illegible] ایشان
همه یکشوف گشت و [illegible] اخبار ارادتی و بعض سرکردگان و خفیه نویسان [illegible] وز
در [illegible] چشم پاس دست بست سپه خود به دولت آرجو احمد [illegible] محمد که ضلی بلطف
الله [illegible] بی [illegible] انتظار بکار حضرت خداوندی عالم پناه سیست رنجیده [illegible]
[illegible] جلالی [illegible] بسیار خفه شده و اجازت بخشیدند که متصدیان ایشان [illegible]
[illegible] سکر [illegible] تمام [illegible] سپاه سرکار [illegible] بسیار [illegible] اهتمام نمایند
[illegible] سرکردگان سابق احکام قضا [illegible] نفاذ پذیرفت که در استقبال بخلاف ماضی
[illegible] بعد ازین [illegible] جرم [illegible] افزاید که اعدا را تاب مجادله و طاقت
[illegible] رو [illegible] چون از [illegible] خدا زده و در اجه
[illegible] گاه بیچاره [illegible] نیز [illegible] غالب [illegible] مغلوب مغلوک
[illegible] جلادت [illegible] شیوه و ساکنان
[illegible] را [illegible] جلال دار و کرد حرکتی به [illegible]

پذیرفتن نماید لیکن از بسکه طبع همایون بال اندیشی و عاقبت بین است بخیال این امر که مبادا
مخدوم الملک یا حاجی مقداری از خزینه از دفینه در پرده کشیده بدان مباشند تا آن گرسنه دلی
تهی دست خشک دماغ هوس را بحرکت تحریک سازد + مصرع + که مفلس بجان کوشد از بهر
گنج + بهتر و اولی آنست که شارع شر و ع شرارتش از سر مسدود سازند یعنی بتقدیر که
منشأ فتنه و شرور است و منشار فساد و فتور نشسته مستعد بران شهند که اگر یک جنسی از
جانب ما روا رکجبنه یا برکاهی کاهی از انسو گشته فوج ظفر نهاد مشتعل برق باد بدان نموده
خرمن وجودش پاک بسوزد تا دیگران عبرت پذیرفته من بعد احدی در شبستان اگر چه با خدا بخشش
خدا دشمن شمع رجا نیفروزد و ذات ملکی صفات که مظهر آیات کمالات و مصدر خوارق
عادات و مستقصی اقاصی حسنات و برکات اند + قصیده مدح + بر زمین بیند چو مه بر آسمان
شب بدان را گشته روز روشن بران + روز را اندر صیام و شب در نماز + چشم او در شب ندید باز
هم چو باز + نیک بد را مهربان و مشتهر + بهتر از مادر بسی تر از پدر + گفت پیغمبر شما را
ای مهان + چون پدر هستم شفیق و مهربان + النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم آنکه در تقوی
امام خلق بود + کوی تقوی از فرشته می ربود + آنکه اندر فیض هر را مات کرد +
هم ز دنیا داری او دین رشک خورد + ای چنین تقوی و اورا دو قیام + طالب حاجات
خلق بودی مدام + حضرتش گفتی که ای صدر امین + این چه عشق است و چه استقامت این +
مهر من جز پی چه جوئی دگر + چون خدا با تست چه جوئی دگر + او بگفتی تا رسیدی از انای راز +
تو کشودی در دلم راه نیاز + در میان بحر نشسته ام + طمع در پیش تو هم بسته ام +

نهد نود نتیجه چو دانه دام مراست ٭ طمع در نتیجه چه لقیم هم بجا است ٭ استمداد همم عالیه زندگان
فانی فی الله و مردگان بقا بالله بر رسم سنیه و طبیعت علیه بهیه المستجمع جوامع مرضیه رضیه بود
بدان اقتضا از اولیای هکار رهم نشور و اصفیای هم فی القبور در هر امور و مهمی و امداد استعانت
موفور می نمودند چه از مزارات منورات پیران اوچ و ملتان و چه از دلیان پاک سرشت
حضرات خواجگان چشت طاب الله مثواهم استنزال فیوض میفرمودند عنایت الهی
جل نصره ببرکت ارواح طیبه و انفاس مطیبه خاصان درگاه و مقربان بارگاه قدس
بهر قسم مهمات این جمیل الصفات کفایت میساخت درین اوقات مردم صالح و ادمان تقوی
نژاد بتقیات پاک نقیا صفوت نهاد بسیار سر دویده استفاضه ورزیدند و در عساکر
منصوره مامور به تسخیر قلعه کهری بتاریخ بیست هفتم ماه محرم نیز همچنان آویزش و چپقلش بظهور
ماند لاکن فریقی از فریقین پشت هزیمت بروی مدعی نگردانند و از آن بعد قمر طالع خواتین
سنه الی نقصان راجع غره ماه صفر که روز فرخی و ظفر بندگان سعد اکبر است تقابل
فئتین پدید آمد عبد الله خان و اسلام خان منتانی و مفضل علیخان لالی کمپتی که دارند
در مصاف پریشان شده بدانچه رسم سگان نهاد است از تند و تیزی زبان و تیغ گذاری
و جان سپاری قصور نکردند لاکن لشکر نصرت اثر رزی آن گروه شقاوت پژوه شکست
در معرکه نشست دادند عبد الله خان زرد رجوانی و تهور و نادانی پای استقلال قایم نهاد
و دیگران همه بقایم ریخته نزدیک بود که چون کور سر عبد الله در کمند بندگی بندگان
بهرام غلام بند شود یوسف خان و محمد یار برادران مفضل علی کمکت رسیدند بتمام کشش

سنش دکوششها نیم جانش از میدان بخانه اش کشیدند حاجی خان و فضل علی باهم بزم
قورلتا منعقد ساخته عبدالرحیم خان افغان قوم پرانگ جانب ملتان روان ساختند
که در حضور نواب صاحب خورشید ظهور باقتباس نور پرداخته بر قدر امداد که از ان
کیقباد وقت به بر درآید زهی جهان ایشان بسم و برابر فیضان آن سکندر شان تمام عمر جان
فشان و فدوی از دل و جان خواهند ماند مستدعای این بنده و نیابت او حواله گردید که قدر دو هزار
افغان سوار جوان باقوت و توان نوکر کرده بیارد و ولیداد خان قوم بیراک که سرکرده
قوم و داخل مشیران این منحرفان است سمت حیدرآباد رخصت نمودند که از میر غلام علیخان
استمداد کرده بهر طور و وضعی که اتفاق شود لشکری گران بکشند و هم ملا شیخ محمد بیکانیر
ارسال کردند که راجه بچوچ را بسیار باغ وا نموده و خدابخش خدا گرفته که خود ماده فتنه
دفتور و ماده هزار قسم شر و شور است و بحاجیخان که از ابتدا متفق و باهم عهد و سوگند
دارند هرچه کنند از دستش و راجه که در سوابق لشکر کشیده و دران اوقات حاجیخان متوجه
بر عاطفت سرکار امیدها داشت و اطریق ولحاظ و خیر بینی را افسانه انگاشت که دو دو پوتره همه
یکصدف و دو دانه یک خوشه و در اصل یک استخوان و یک گوشت و یکپوست باهم افتادن
دنیای یکدیگر را بر باد دادن از مصلحت بعید خود نمای و لشکر آرای و هنگامه پیرای محض
برای خود داری مقید الحال که بزعم باطل و عقل ناقص فهمیده اند که سرکار بیخ انها را بر کند
لاچار اند راج خود بیاید حاجی خان از لشکر و بر نیغ نخواهد ساخت مغز و مصاحب هم در رفاه پور
نزدیک نشسته اند بشرط کمکی راجه رفیق و شفیق اند و راجه و خدابخش میداند که اوشان یک

کان زر اند یک خزانه دولت محمود مصاحب از هیچ کس مخفی نیست راجه از خرج اصلا
وا همه نکند و زره و بیاید که حالا چون محصور است و مخلصی از محاصره از مقدور بیرون دور مگر که سپاه ...
زرا نظر فتد برسید و هرگاه سپاه اهم انبوه مقدم فتد و سر گردد کان لشکر محاصره را الطالبه ...
که اگر راجیانا خود را جه با همه زور و قوه اصلی دعا ریتی تحرک میگیرد تا هم حضرت افلاطون
خرد نسکند همت مقتضای زر فتح امیر خواهد شدی زر بسیار رشید بیرکامل از هر جا نثاری
چون مور ملخ بهم رسانده متفاوت و در رفت را جه مشهور مینمودند و این خبر اسیران تیره ...
رانمیکه داشتند که از تنگی محاصره برهند و نفس راست نمایند سبحان از آسمان تا ریسمان حقیر
فرق عظیم هست بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله که حضرت خداوندی بعقل سلیم معتصم حبل المتین
دستقامت جناب رب العالمین موجب تغییر ایاک نعبد و ایاک نستعین حصر عبادت و استمداد
و استفادت بذات اقدس احدیت نموده از سر تغییر پرواز ندارند + رباعی + هست این
ایاک نعبد حصر را + حق نفرموده از پی نفی ورا + که عبادت مر ترا داریم و بس + طمع یاری
هم ز تو داریم بس + مقتضای حدیث متفق علیه انما الاعمال بالنیات از نتایج
احساس نیت ابن حق المومنین احسن الطبیعت هست همه الفوز برای عنایت الهی جل بعفره کفایت
میکرد و خوانین کهرانی دستمالی که نتایج اعمال و امانی خود را از کفار نابکار دید کردار نابهنجار
یا روسای دیگر نقش شده ناهموار با خود گرفتار ظالم مردم آزار امید داشتند از انبار رفت
طلبیده بر طبق آن ستان باشد فقد ناصره ولی خذلان بر روز شیب نقصان مانک
حرمان و خذلان چشم ان فرو رفته قوله تعالی و اتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ینصرون لا یستطیعون

لا تستعلون نفسه بهم دفع اهم جستجو نفرزان و چون نوشته عالی مجمع مراتب کوتاهی و واهی اند هرچند که
تفویض امور اینها بهیئت بیضا بیست جناب احدیت میفرمایند لیکن مقتضای عقل کامل اینست که با
عالم اسباب از تدبیر هم دقیقه فروگذاشت ننماید صلاح عالم آرای تقاضای آن نمود که
کماست کشف بواطن منحرفان باید نمود اگر زنگ قلوب ایشان لایق تقابل صیقل باشد
باشد بصیقل تالیف باید زدود و الا بجهت نامی قوم عوزی کدام فهم دولت ان بود برقضا
خاص آسمی حاجی خان و فضل علیخان تحویل نیافاست بر افهام آن شان مامور فرمودند که او در اینجا
مساکین و دیں در بیابان در دست گرفته کاه و نی بریده و از مکامن عسکرین بیکم
گذشته سلامت بپیوسته مفوضه را ابلاغ گردید نوشته را خوانده و نوشته را شنیده
هم چنان بر پله عصیان مستقر ماندند + شیخ سعدی + با سیه دل چه سود گفتن وعظ
نرود میخ آهنی در سنگ + آدمی را که مورچانه بخورد + نتوان برداشت بصیقل
زنگ + بستم با صغر سن صدر چند مذکور باز آمد و شرح احوال را بعرض رسانید در
محفل منیف و مجلس شریف آنکه کاشف اسرار آئین دولت و دارا ولین ممالک بهشت
و مطالقت را به بیضا ضیای عالی مصمم گردید که تنگی از ... بهوشی صاحب وقار
فرستاده اگر همه با جاه همه تفهیم او به ایست پذیر شوند فهو المرام و الا فضل علیخان کبیر
قومی و غدر غدر و مراسله کسب تخوی از آنها متفکر و در حیز تسخیر بیاید بنا بران عظمت خان
کبیری بدین خدمت مغز دستوری یافت که بعسکر مظفر رسیده اطلاع داد و فضل علی
با پنج شش کس از یک طرف داواز النصوب قریب باغ ایکراج باهم ملاقات و محاکات

نموده تا دیر شاورت کردند لیکن هیچ یکمکان هم چنان بطریق عواقبت استبداد و استعداد
ف و استقلال داشتند و برطبق ارتعبه ایام سوار للسایلین تا چهار روز عظمت خان باردوی
اقبال تمکن پذیر و سلسله اسوله و اجوبه انتظام گیرا آخر روز پنجم که غره ماه ربیع الاول است معاود
دویم شهر صدر بقلعه دارالامارة و پیر او معاودت دربار کورنش یافته شنیده و فهمیده و سنجیده
و دیده را بقدر هوش خود معروض داشت و واقعی مخاصمه قلیل که هر روز در عسکرین بظهور آمد
دو در روز بعد مجادله شدید پدید و چندی از آن قوم عنید مقتول و بسته چهار کس از قشون فیروزی
مشحون شهید میشدند لاکن اندرونیان انتظار کمک بیرونی که شاید از کدام سو شتابان اعانت
رو نماید و محاصره دو فریق محمد نصیرخان و برادرانش همه از دل بصفای باطن خدمتگذاری و ترقی
خواهاید دولت ابدمدت و در تقدیم خدمات خدایگانی استعداد فایقه و داعیه جانفشانی
دارند مگر قضا و در دماهای شان همین خیال و مقصود معصوم گشته که چه مقهور خدابخش
مجبور مغلوب و مکسور که هیچ ورا نبا نمانده و قوت خوانین جاگیرخوار انقطاع تفرقه مفقود
و منتصور مخصص همین حاجی خان و معتمد ایشان انه هر گاه ایشان معدوم و منکوب و مسلوب
و مقهور شد نصیرخان را اینقدر رعوبت و وقار و اعتبار و اقتدار کجا خواهد بود داد
و برادرانش نمی فهمید نه کرد باطن معامله اختیار خداست باشاره تقریر ایشان و تذلل ایشان
و دو رفتار ایشان پیر نعم الامیر حاشا و کلا که حق خلوص خدمت کسی نشناسد یا فراموش
کند به هر حال در تسخیر قلعه کهری و انهدام بنیانش و انهدام بنیان ارکان نصیرخان بعدا
تقصیر میرفت و در اختیار تمهل تا خبر و رود خبر واقعه از وقایع نگاران و خفیه نویسان بعرض رسانند

رسانیدند و آن علامهٔ عصر معلوم ساخته مقتضای وسعت حوصله و رفعت خیال بهیچ حساب
نگرفته بتزیین محفل مشاوره پرداختند و بعد موازنه نیک و بد آرای اعیان مملکت برین کفه
کفایت شتافت که استمالت و تالیف باطن سپهدار عالیشان محمد نصیر خان عنایت جناب
خدایگان مسند دل شود و بنای قلعهٔ مستحکم که بر سر اعدای حکم سیخ و شجرهٔ دولت و ملک گیری را
بیخ باشد بر در قلعهٔ کهری تعمیر یابد که انشاء الله تعالی بدین تدبیر صایب دشمنان خاسر
و خایب توانند بود یعنی محمد قوم کبته که در سلک ملازمان انسلاک داشت بارشاد و اتفاق
نایر تسلی محمد نصیر خان باتفاق تهه راجارام کاردار باعتماد پرگنه اله آباد مامور که رفته
دل سپهسالار مختار را بآب مکارم سرکار از هر شبه انگار شسته در ساعت سعید و نیات قوی
و اساس شدید بعمارت قلعه پرداختند الیوم که بیست هفتم ماه ربیع الاول سنه ارسن
یکهزار و دو صد و بیست و یک و آتش جدال بدستور از خس و خار اجسام ریزه سپاه در اشتعال
و دو سه روز بود که برق تند و تیهاو صاعقه توپ خرمن وجود متحصنان بخروار میسوزد
و از صدمه صدای گوله بر دق آن زلزلة الساعة شيء عظيم در کهری قیامت جسیم
برپا میکرد و حاجیخان و فضل علیخان ترسیده لا محاله از کلبه زیر دیوار قلعه رشته
طمع بریده میان معموره قلعه کهری خزیدند حاجیخان در گل خود رفت و فضل علی در غار
اختیار رفاه خاطر جمع نشست در مکامن بیرون برادران فضل علی و افغانان و غیره جوانان
جان باز حکم انداز پای استقلال افشردند لیکن لعل سنگه هم به بیرون قایم کردند
بندگان خداوندگار که درباره برادران اسمان ال لطف و رقتی دارند بطبع شفیق سمت فضل علیخان

رقعه کرم و کرامت نوشته‌اند که اگر او از اوضاع و خامت انجام است پذیرفته باشند و از شناعت
افعال حاجی شوم ملالت باطنش عاید بسم الله نزرگ رفاقت کفر نموده بدین پیشین برگردد
از حضور نوازشات موفور و مدارست تا حضور رکاب شرایط انال نوانا گرفت جهة غوری دویم
ماه ربیع الثانی رسید و مفوضه دست و زبان را بنیاد [illegible] و زبان تنگدل هیچ مناقشه

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ كَالْحِجَارَةِ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً

در جواب سخنان ساخته و الفاظ زیاد از ذهن بیرون از غایت عفونت بوی بر آورد
از منبر دهن با براز در آورده و جهه که در فن خود بیکاره رد حرف فهمی پیغام گذاری سحر
سامری کار رهبر و صدایی صورت و حرف فضل علیجان ندای همین گوساله قرار داده در حضور
آنچه مناسب حکمت و ملایم طبع غیور حیدری قالطوران دستور دید بوسیله مقتبسان نور مهر ظهور
رسانیده همان قلعه در وقت مبارک در روز [illegible] و زنهار داده متکفلان خدمت تعمیر دست
سعی تمام بجا آورده‌اند ذکر محاصره قلعه کهری و روانگی عسکر ظفر پیکر
و منشی بولارام و غنی محمد که به معاودت نصیر خان متصدیان بارگاه
اشار الله و متصدیان کارگاه قدر قضا رعایت مستعد باشند که بر شما اراده را که در
خلوت قوت منزوی و مستور است با ارادت حین و دریان مقرر در جلوت فعل جلوه
مشهود دهند و خامت سند این یان و نکبت و ادبار شان از ازل در دفتر مشیت بقلم
قضا برقم [illegible] بر طبق طغرای غرای وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ثبت رفته

پذیرفته و افعال شوم و اعمال مذموم شان از جفاکاری بر مردم آزاری و مذهب ستمکاری
و کفاری و خونخواری مقتضی آن گشته که رفته رفته آخر بدان پیوسته که آثار شنیعه شان از غبار
بر ملا رسیده و ح گرفته بر وفق فتوی مفتیان قضا خانه قدر جزا و ارای ان گردیده که اخانت سماوی
و بلیات ارضی بر آنها طاری و خشم حضرت اولی الامر که نمونه قهر خدا سبب آن است عالم پناه
بر ایشان ساری شود و علاوه جواب که مستحقان هر جزا بها شده از رنا نسب ان مان عاد زبید
مصدق این مقال احوال مخالفان بد فعال در استقبال است که شیخ محمد کبیل این باز گیران شعبده
باز و مکاران دمدمه ساز که بیشتر از جمله کافر کیش باز یچه هیچ ظاهر بود بسمت سوکلان خود بر کنار شد
کما اگر یک کس کسیر دو گوشش بست لیکن بجا بسته خود بخشش سته چند قوة دل یاد حال بر اجه که از
چهار جهت سمتان چهار پهلو بیابان آورده مهره قلعش در ششش سعادت جوده پور و شیر دهوش اد و بجته
بوس نبدا افتاده و بو کبیل بر کور ششش نیج سکنه کعبتین قلب طمع خام می بدارد و بازی جنگ نهان
می بازد و از این راجه هیچ شد لی نتیجه صلاح خیر اندیشانه او تقاضای اندارد که از دو رو
دو دو سوی و هرزه پوی و تباه جوی کفار غدار قلوب خیر خواهان افکار نساخته بر سبیل الکعبه دراج
اقامت اندوخته اجابت آرزوی از انجاب ملت نمایند و عبدالرحیم خان از تمان ملهاد و ریاست نیج
آورده که نواب صاحب بهادر و صفدر جنگ سر و رونق سینه از راج و کبیل و مرکلا نش زده و دیگر شت
راز با ر مداد که نواب موصوف را رعایت مرضی حضرت بندگان عالی نصب العین و بدان متحمد
به بیرق تهلوکه احد از افاغنه نوکری پیشه به سمت کهری برود و علای بیات دیار مارواری
بهشت بلی جنگ صادر داد که هیچ کس از جوانان سلاح دار سمت کهری بلادهی نهند تا بیات آن تا بد

والا در محکمهٔ قهرمانی سزای خود دریابد ولیداد خان قوم برانکر که مرد فهیم و ندیم حاجیخان
و از دولتمندهای ایشان بمتی دانی و شردلی کافی یافته محو طریق خیراندیشی شان بود در محفل
میر صاحب میر غلام علیخان که رسید لیاقت موکل خود را الطرز پسندیده و تقریر سنجیده در معرض
ابلاغ رسانیده از صحبت آرای و رحمت افزای خاطر خطیر سیر نعم النظیر تقصیری نکرد لیکن
میر صاحب بپاس روابط موالات و ضوابط مواخات و مصافات نجابت نصاب عالیجناب لیدر حاجات
از اعانت او دریغ فرمود یا که طبع شریف میر لطیف در اصل خیلی غیور و شدید البطش و از آن
غصه که دو مرتبه در ایام تقلیب روزگار و تقریب لیل و نهار رو بامید شکست پرستی حاجی
اختیار که از این همه میر صاحبان گردون اقتدار بر کهری اتفاق افتاد اول کرت خان صاحب
این امرا را چون نور دیده بدیده جا دادند و از خوف سلطنت هیچ بهره رسیده ابواب
مرارت و مرافقت نشاندند و دفعه ثانی فضل علیخان هالانی را این ظلال هما امثال بر سر
افتاد و از اختیار بی سعادت از محرومی و شومی دولت بیدار به بالین آمده را دیده غفلت آباد
چشمش پوشید و از دست در میدان مباینت و معاندت کوشید بهر کیف میر صاحب
بولیداد خان فرمود که میر سهراب خان را نجابت نصاب پیوند جامعیت سلک مجانست و منشان
بعقد عهد و پیمان مستحکم و در میانه ما و شما اضلاع و بلاد و متعلقهٔ میر سهراب خان واقع لهذا
این امر خارج از امکان که لشکر بادیه پیما در حصار علم رفیع المقدار تلفت و پامال سم ستوران
ساخته بشما بسپارند او که صریح فهمید که میر صاحب متوجه امداد حاجیخان نگردید اندیشید
که اگر او بی نیل گوهر مقصود و با دست تهی برگردد هر آینه پشت رفقای حاجیخان فرو شکند

فرو شکسته و پر روی افتند که دیگر از پهلو به پهلو نگردد و الی حین دانست که خود بجید در آید
مانند ادهم ناهوشش به بینابات نیک بد و محاکات پست بلند پیش سوگل دواند و بطریق
اخفا همه مکتوبات و مکنونات را بجا بجهان حالی گرداند رشته امیدهای شان بمقراض
یاس از هر سو انقراض یافت و شاهد آمول شان از هر دو منظوره مقابل رحمت قفا شتافت
و حسرت تا اگر ان وخیم العاقبتان نیز در جمعیت پریشان برادران نادان تا توانی قوت
و رستگاری عنت از قلیل محاصل انقطاع چند دیران و اغوای نفسی شیاطین انباسی
جان استظهار نگرفته و با اطراف توسل نجسته به دستاویز امان جهان خدیو جان
جهان اعتصام نپذیرفتند مثل کنعانه نشناور آشنا سعر در نگشته کشتی نوح را علیه السلام
ذریعه رهبیه امان و حفظ جان می انگاشتند بیانا برای شان از هر رنج و درد درمان بود
+ نظم + آشنا بگذار در کشتی نوح + روز را کن جسم را در پیش روح + کآشنای
آشنا موضعی + تا طمع در نوح و کشتی دوختی + إذا جاءَ القضاءُ
ضاقَ الفضاءُ + و از نیطرف اعیان دولت لشکری گردان و سپاه زران جلادت
نشان تازه زور شلغشو سخت رو کینه جو تند خو و درشت توپ مع یک پلتن دیگر مامور
فرمودند و در دلهی دار السلطنه محمد نصیر خان عنایت نهایت مبذول نمودند قلعه نو
گر اکثر معمور و برج و باره اش مستحکم و مرفوع بود اطلاع اینکه سپاهی حصول فتوحات
جسم و وصول نصرت عظم است بفتح کهه نو موسوم گردند عسکر ظفر پیکر حدث یا ساسا
فیروزی اثر را باعث استظهار و موجب اعتضاد و استظهار تصور نمود سلامت کوه ...

را پیش بروند و شلیک توپ‌ها که در زمان ماضی صبح و شام میشد حال حسب الامر قضا نشان
قرار یافت که در استقبال بدون تقدیر وقت و ترتیب زمان گاه و بیگاه بیلکرده شنند تا گولها
توپ برق نشان چون بلای ناگهان جان ستان دشمنان شوند که در تعیین اوقات آنها حفظ
جان و محافظت هر نوع جهات نتوانند کرد و از عدم تقرر ازمنه شب و روز در اندوه
و سوز و تردد و حیرت اندوز مانده آرام و منام و خواب و خور برآنها ناگوار و دشوار
بل حرام خواهد بود و بشرط استقامت در مقابله و مجادله در صورت صحت ندابیت
لذ معارضه استفاده اولی فهمیده در مقدرت بمبالغه خواهند افزود در حسن و صواب
رئست که کیفیت با تفق معامله صورتی گیرد و از تدارک دایمی آنها فیشی حصول پذیرد و هر گاه
این تدبیر دلخواه مصالحه گرفت انسان و حیوان قلعگیان در روز و شبان زیان و نقصان
میشدند و فضل علیخان که در مکان اختیار خان است آن عمارت و الان در دالان منزل
اول در در شبرق دارد و در مقابل آن بطرف جنوب درین زمان گرگوله‌ها توپ بشتل باران از حد
حساب فراوان می‌بارید از در ... تی بی امان تجانی کاران ایوان میرسید فضل علی
از بیم سانحه خویش با برادران گذشته بر در دروازه الحبشت بجنید و اهل خانم ... دیگر دید که بتابد
با جل گرفته محصوره از مرگ موعود میرسید و در دیوار ... و جای پناهی است و مشکل افزا
است جل جلاله اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم
فی بروج مشیدة دهم ماه ربیع الثانی وقت ظهر است که فضل علی با دای
نوافل سنت قیام دارد که حاجی قایم خدمتگار رحاجیان آمده در گوش فضل علی به سمع

برسم سرگوشی گفت که محمد نصیرخان بدیدن مکامن و افزودن وبها سپاه و رسانیدن
باحتیاج در کمی آمده بود گوله توپ محصورین از برج قلعه باور رسیده دو مرغ روحش از جیدمه
از قفس قالب عنصری پریده فضل علی از بناده بچه کاسه نافهمانه کرده با دل سوخته از این نوید
بی اصلانه احمقانه چهره از نشاط افروخته باد و جواب داد که بعد فراغ از نماز عشا چون
می آیم و به نیت فرض ایستاده خاست چون از سنت تسبیح فارغ و بعد التحیات سلام گردانیده
دعا خوانده هنوز از مصلا بر فرش نشسته بود که گوله توپ سرکار رفعت مدار مانند تیر تقدیر
قادر کردگار دیوار دیو انسانی از سمت مشرق شکسته برابر پشت محاذی فقرات صلب
فضل علی پیوسته بفضل خدا که چند روز مهلت با دست تا با رسنها لم را این ظالم بسیار بردار
ورشته عمر ظالم دراز که ثقل مظلمه مهره گردان رشته شکسته و با سفل درکات سرنگون پیدا آرد
و واقعی این عجیبه الهی بود در صورت لطف و قدرت بتفضیلات آن گوله را از آن فضل علی
بر الفضول به پشت فاضل خان جماعت دار که از حالت خود بفضل علی گذارش میکرد
سر داد که بقفل گاه او خورد شکست داد و در سرای خاموشان نشست الله اکبر عجب
عقل و فراست است و فهم و حدس است که بهلاک نصیرخان حیات خود میدهد غافل از آنکه
مقابله با میر فهم النصیری است که اگر خواهد صد سپهدار مثل نصیرخان ممتاز سازد و دیگر روز
بمحاصره و تسخیر نهر از قلعچه کهری بپردازد بلبلان دعای نوبهار گویند که از یمن مقدم آن
الاف شوا هکل از سبزان غنچه سر بر آورده بزم چمن آرایند و عنادل بموسم ربیع خوانا شدند
که از شرف ورود آن اصناف نازنینان سرو بر جویبار چمن سر برافراخته زیب گلگشتن

اقرا نمید تباریخ ششم صدر لعل سنگه کپتان معه چند کس همراهیانش بگریخت و گرد ذلت بیوفائی
بر فرق روزگار خود بیخت بهندوان سیه دل سیه خبر کار زر فاقتش باز ماندند و در روز گوهر راز
در حقه کتم مخفی گردانیدند هرگاه هندو شب لعل عالم فروز مهر در کیسه دزدیده شب روان سیار
در تلاش آن باسمان برآمده شب گیر زدند آخر تجسس قاصد ماه را بسرعت سریع السیر طلبساز
مینمود + بیت + بدزدی گرفتند مهتاب را + که این برد آن گوهر ناب را ۱۲ در تجسس
شوریش افکنده یاقوت جهانتاب خورشید از جیب مشرق برآوردند منحرفان غافل از آن
واقعه اطلاع حاصل کرده در تعاقب دویدند دلیران اسلام همراه آن کافر بی وفا رسیدند
در کشان در قلعه مذکور کشیده بسلسل گردانیدند من بعد منحرفان در مقاومت فی الجمله
سستی و محاربه بکام نرسیدند و مهادر رفیع تا که از سرکار بیرد اخلات رسید تاکید متواتر
بشمام منتقدیان مهام مجادله صادر و محمد نصیر خان و برادرانش و فتح محمد وغیره سرکردگان
بعزم کنکاشش منعقد ساخته طرق مخاصمه مقاتله بپای اندیشه از پست و بلند و نشیب و فراز
پیموده و نعل اسپ تدبیر در سنگلاخ مخاطره مخاوفت سوده آخر الامر بیک تیز گام فطرت
و نشاط رباد پا خبرت شان بعد سعی عرق ریزی قطره زن تمنای مساعی بدین منزل
رسید که بتوکل الهی یکباره بارگی کشش و کوشش در رانده دکمینگاه از ظاهر قلعه کهری
خیزانده این گره بسته شان را الجمله بسگان جولان کوشش در معموره کهری خزانده شود بمقتضای
شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله الی روز دهم
ماه ربیع الثانی از بهر قسم تدارک دیده شب بستم که نصف اللیل منقضی تهجید خوانده نصیر خان

نصیرخان و فتح محمد در طپیدنها آورده توپ‌ها را پیش کشیده شروع در زدن مخالفان کردند
صدای توپ کار صور اسرافیل نمود که خفتگان محصورین در مرقد خانه‌ها که بحکم النوم اخ
الموت سر بمقام منام و آرام داشتند یکباره برخاسته حشر و نشر پدید برفتند گوله‌های توپ مثل
تگرگ بلا فاصله مانند بید برگ ریختن ابسان تیر برگ کماز کمان ابتقضا دشت ست. بلی اذان قدر تا
شود بیهده است ابدان محصوران هیچ رد حاجیان و فضل علی مصلحانه از قلعه در کمکن با خود آوردند
زیرا که اهل جان ولرزان بر بالای تراستند بجای رسید خندقی که در اول کرد و کمکن از دشمنان خویش کنده بودند
و بعد فرار در انحصارشان در حصار مرتبه و بعض عوام زخمیار شده کهنت ملا و شیخ نصور رسیده
بالا رفتند و روپ از بوریا بران صفت کشیده نشسته بودند فادرخش توم لارا گوله توپ در شق
اسفل رسید که از تمام بدنش نیمه بهوا پرید و یک دو بدنش از سپ سواره کلام هیچی میکرد
که گوله توپ بصورتش خورده بعض اعضایش را از غوشش پیشان منحرف افتادند و ازین
حادثه غریبه آنها درتند به سبب مانده از غایت حسرت سر زانو حیرت نهادند و درین اثنا ر
خبر آمد که کمکن و فضل علیخان شکست و برادرانش را توفیق رفیق نگشت و فغار بهیم در پای دکانشان
فرورفته و سرش بتقدیر بدست جلادتشان رسید بادل خسته از کمکن جسته به تنه درخت
نشسته‌شان پناه گرفته مستور و فرار گشته اند از سپاه جرار و جوانان کار آزموده طرار برفاقت
شان جمعی برسیده آمیز مصالح کارزار را لا برای مردم زار قرار از سخت ناشکیب باز آرد رسیده
که دیگر از مبارزان نامدار مقتول و زخمی و فرار که عدد و مبلغ و توپ که فیه ظلمات و رعد و
و برق از صواعق لمعات و بوارق اشعات خرمن وجود شان می سوزد از توپ چگویم

که یک عصابیت یا ثردهائی است بموسی علیه السلام که بر بهر که شراره از آن میگزید چون قبطیان
عاصی قوم فلاطون آتشش در نهاد دشمن می افروزد دریا تنور نسبت بنوح علیه السلام که صد طوفان
بلاد روم از آن آتشش میریزد که هر کشتی ابدان در لجه چون کنعان تنور مشتش می شکنند حاجیان
وفضل علی از زنجیر وحشت که حکم باد سموم داشت بسان بید بر خود لرزیدند بجا بیت پسیدند و کشتیها
سر بو بید یاد بیابان ستند ساخته بیجو استند که روان شده آتشها زنه بیت خورده شود و او بر خاسته
از چشم شان به پرده شتافته می نشست راه صلاح و نکمن نمیرفت اکنون خواهیم درمز اهل
تو قوت بسته و جوانان مبارز و سرداران بهادر انهزام پذیرفته بر قلعه کهری پیوسته و دربان
از کمال بیچو صلکی میگفتند که هیچ بگشایید تا در درون آید بوشش نشتند که درست بگویند
که در را بگشا تا سوار با جوان اندر آید و این خانمان چون دجبان وبد عملا علاج گردیده از
خوف شیران بیشه دغا بلیکان کمسار بیجا مثل شغال دگر بهر دو یدند و بسان موش در سوراخ
قلعه خزیدند و واقعی بلا غایله تفتح بلا شایبه بتکلف اگر محمد نصیر خان بهادر در پیش زنان گرد
در همه دخیال اهمال را از صفحه دل به کلاجب قوت کشتی ست رنجلوص باطن و در تقدیم نجدمت
در مینوفت ذخایر سعادت تحصیل اولی ان بود که شجاعان عرصه بلاد ثبات چنانکه
بر آن فریق. لی خوارس سراسر سر آن بالب آمده از مکامن بر در آمده بودند آمیخته شمشیر شجاعت
آمیخته یکبا بلا تفرقه بر در قلعه ریخته مثل منهزمین اندرون قلعه شتافته دولت عظیم فتح بیکبار
بیبا فته کرد. بسعادت آن بود که ایشان همراه ان منیره سرداران سر با بهره مغز از فرار لشکر
تباه دل سپاه خود متردد شده تجویز این بنیه بجیب فکر و فر سبب آنچه بیچو هستند از منع تیره

خدع و بسبب تخوی آب رفته در جوی شان باز آید و یاروی شکسته هر یک را نیتی افزاید
و آنها درین زمان بدین مکان تنی چند پیش نیستند اگر جوقی از دلاوران شیردل و پهلوانان
زنجیر گسل وارد وقت شان میگردید ند اگر در حلقهٔ تسلط اسیر و در حیز قید و تسخیر میکشیدند
امکان داشت و این امر دشوار آسان ، انصرام میگردید و آخرین ورجه اینکه همان خندق را
که مفر و مقر مخالفان بوده در قبض می آوردند. درینصورت محاصره برآنها تنگ میگردید
سپهسالار عظیم الوقار چون کوه در تمکین ماند از جا نجنبید و ازین سنگ که بر شیشهٔ ناموس
مندهانیان خورده دلش نرنجید و حق نمک مندهانیان عنان جلادتش را بخود کشید
و بر لوح اشفاق خدیو آفاق قلم نسیان را شکست درینواقعه از عرض وقایع نگاران
کماهی حالی رای انور گشت این در یهفت بحر افلاک که گوهر سبعه معادن خاک که دریای
اعظم صفا معظم است اثری از آن کلفت ملال بر رو نیاورده منشی مو الرام و غنی محمد کهنه را
مامور فرمودند و یک شاله سفید رنگ اعلی ملبوس خاص و خلعت نصیر خان با خلاص
مرحمت و دو شاله دیگر باعزاز شیخ محمد مکرمت نمودند که این هر دو رفته بافازه ارشاد
سعادت انتما و خلعت فیض بیرا ربوا دو افتخار شان افزودند منشی مذکور که در جواب
ازان صدر قت تا بستشنیده در عریضه مرو صدا شته نقل آن بر داشته شد

غلام از حضور حضرت شده شب در خانپور بیوم الاربعه

در فتحگاه رسیده نصیر خان را دیده و با بلاغ ارشاد ات حضور او را استفادگر دانید از
توجه باطن قدسی استفسار نموده که رات لشکر منصور از سمت سو مبارک معاودت آنها را

برای تهذیب مخالفان مقرر سازم یا چلیتم غلام جواب داد که معامله خوانین شرقیه و خرابی
راجه مقهور و فراغت لشکر سرکار از انطرف و آمدن نواب منصور علیخان مع فشون شاهی با
در رسیدن لشکر کوهستان از قبل میر محمد نصیر خان براهوی لسبیلا از پروانجات قنواتره
معلوم حال استصلاح حیثیت خود دانا اند بر آنچه مقتضای حق نمک است اگر تسخیر قلعه
کهری در امکان نمیدانی سه لکهه روپیه گرفته بده و یا مافی الضمیر خود را عرض کن گفت من طفل
نیستم می فهمم لاکن سندهیان از مدت مستلط تا بیدایی وزور لشکر حضرت خرد بنا بی
باین درجه رسیده اند خدمت خود میکنم اگر در حضور صلاح تسخیر کهری منظور شد در خرج حرفه
نشود غلام باو گفت که بندگان عالی در فتح کهری هیچ دریغ ندارند هر قدر مصارف که بعمل
آید دریغ نیست نصیر خان جواب داد که تا تسخیر کهری باید نمود چند روزی ارزو رسید که شما را
کدام پرورزارشها در سیده که کهری را کنداز گفت شنیده ام که شرم خاتون عبدالله خان
صلاح دارند که مبلغ نذرانه یا نسبت گوهر یکدانه بجناب شه دیوانه به بهند و از حضور که حکم صادر
گردد است بزرگ علمای سترگ و چندی از مردم زمانه و منتصد این فرزانه و قرآن مجید
که کلام رب المجید بیگانه لاریب جرگه از انها آمدن تجویز دارند شهر بیر دتحریک نکه دارند که بدر
دولت بیایند گفت اگر کسی بدزدی رود در خبر نشود لا چارم گفتم که انشاالله بهر طور طرق
بهمه شما هست فتح محمد را طلبیده ارشاد است حضور نیکر ارشیند دور ملیتن با حکم فرستاد که
توپ خانه از جای السم فان بر شند ادلا نصیر خان مقابلین اطلاع داد من بعد در توپ
اکشاد و غلام گفت که فایده این کمی آنکه شاید نادم شده باشند ترتیب مخالفان هم

هسم جاری شدند و فدوی نفی محمد تا پیکر نها و برجی که بر سر مکامن مخالفان واقع رفته

و دیده باز ریختی گهر رسید درینوقت نصیرخان تنها نشسته از فدوی پرسید که مردم دربارهٔ

سرکار ریشبان ها عرض میکنند حضرت دریای دل از دو غبار کدورت دارند و عورات

وایه ها حاجیان را پیش نصیرخان که می آیند تهمت کرده اند از ما گاهی نگرانی شده اگر از حضور

برین اعتبار نیست چرا موقوف نیفرمایند یا دیگری را سرخیل لشکر مقرر فرمایند و من تابع

او باشم نجدا که دل از هم خورده لایق کار نمانده ام فدوی فهمانید که اشفاق سرکار در باره

او با قصی غایت شنید دل دار و سفید ریش است و عنایت با عنایت مردم برگزیده بود

و دیگر از حضور نسبت شما کم توجهی نیست و چرا صریح ارشاد میکردند در روز خدمت بتقدیم

احاسن خدمت خاطر مبارک حضور را زیاده از سابق مسرور گردان چون مرد زود دست زود

مرشد یار شگفته پیشانی از خلوص صداقت خود تبسم پا کرده گفت که اگر بندگان عالی او را

کفش پا ز بند این دولت بدو دست امید محکم گرفته ام و خیال ندارم که تا قلعه گهری فتح

نشود باستانه حضور بشرف نشوم

دو رینا ایام که ماه جمادی الاول است از سن جلوس محمد عمر خان و هر که

داخل سلک مشیران مملکت هست بعرض بهره وران حضور رسانید که کهرانیان از حضور دولت

خداداد با نهزیمت جنگ ستم ماه ربیع الثانی خجل شده از سرکشی و نادانی شاید که نادم باشند

حضرت سلیمان زمانی بجان مور طبعان سراپا ناتوانی بمرتبه لطف و مهربانی فرمایند اگر آن

برگشته بختان از طریق بغاوت برگشته راه اطاعت جناب عالی که سعادت جاودانی است

پیش نگیرند و حضرت همایون را بمقتضای اولی الامری انقیاد منظور است انعدام و انهدام بنیان
اعدای والا اعمال شان تر از بود و جبهه افغان غوری که یک شاه افسانه‌ای و یا جادوستم اینجا در حقه
تقریرش صد افسون سامری تعبیه یافته و در سلسله اظهارش هزار افسون افعی وار رقم تتمه پذیرفته
باید فرستاد که فضل علی سلیم دل را که یک اژدهای آتش بر گنج قلعه کهرکی شاید که بلباس اقبال
اسکندر اوانی با فسانه اش طلسم از سر دفینه بشکند حضرت کلیم الله ثانی کلامش را تقاضا
قدر دانی لیستند و رقعه دستخط خاص و پیغامات که در خواص معجزه‌های موسی اختصاص دارند
سمت آن فرعون منش اعلان طبع ابلاغ فرمودند

انکه از حرمت پناه برادر عزیز القدر یا رو فادار فضل علیخان حفظه الله از آن برادر منظور توقع
نداشتیم و شما را مصدر تقسیم افعال نمی انگاشتیم چندین مرتبه بزبان وکلای مدارج نصایح
تبلیغ پذیرفته و مکرر جبهه غوری را فرستادیم که از اشفاق باطن شما را مطلع ساخت
الی الآن میلی و هیچ اثری در طبع شما پدید نیامد :: بیت + گر عهد شکست در وفا ثبت
حق نمک از میان کجا رفت :: و میدانند که با هر امری که بتوکل الهی عز نصره و توقع امداد
جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم اقدام نماییم و در انجام آن هیچ نوع صرفه
بخاطر نمی آریم :: ابیات + ز دلها همه ترس بیرون کنیم + زمین را ز خون رود
جیحون کنیم + چنان کارکین مدار و خورد + که این کینه با خود نتوان شمرد + بدین
کینه تا در جهان زنده ایم + بگیریم کز دی دل کنده ایم :: من این کینه را تا بعهد
سالیان + بخواهم همی بست اکنون میان + و چون با اجداد ما کاهی تگرز استخوان

استخوان شکنی نکرده ایم لهذا جهته عوری را باز فرستادیم و السلام دلقبا صدفرمودند که از قبل سرکار بابت
اواره تبیادبار نکو کرما چهار نوع اشفاق باد میکنیم اول فضل علی که سابق بجاگیر او مقرر اندکم حاصل
و زینقدر نیستند که معاش او از آن برفاه بسر شود از دستگاه فیض بلی انتها بلادی که بسمت سنرب در قلمرد
حضور معین اند اختیار انتظام و انتساق باو تفویض تواند یافت که در خصوص رتسیم غرنشا دست
و هم ثروت و جمعیت لونا بنیان شکرا و نعابیت کنترکه باشتمال او قران بسر میتواند سپهسالاری
ملک غربی را باو مسلم و مفوض نمایم که در استقبال بخلاف ماضی فرخ فال و آسوده حال بوده
بشکن اعدا اشد سیوم جمله کوث مهتن که او از ناظمان دیره غازیخان معرفت حاجیخان
باجاره گرفته از محاصل آن برار و جه بالیه عمال نمیتوانند شد تا بانتفاع چه رسد انشاء الله تعالی
متصدیان سرکار بانجا سبب ارفع سلطانی عرض کرده رقم اجاره کوت شریف بسبب فرازی
فضل علی حاصل خواهند آورد که من بعد در انقلاب و تداول حکومت انزال نصب کوث موصوف
بانتقال نماند و چه مشخصه بالیه که البته تخفیف توانند شد ما از سرکار خود خواهیم داد تا بر خاطر
فضل علی از ینقدر بار هم ملال و گرانی نکند دویم و چهارم خود فضل علی را قصه که سن سفید ریش
است که جداد ما بدون شادی غمی در اکثر عار باینیان معروف باینان مینداینان
والانیان کاهی نیا مده ایم بنا بر افزایش تعظیم و تکریم یکی از صاحبزاده نامدار کامکار
ارسال قلعه صاحبکهر متعلقه اش فرمایم که موجب مزید نام و حرمت او گردد و او از نوازش
سر افتخار از حضیض ذلت باوج اقتدار بر افراشته بشرف ملازمت مشرف شود و هم بینند که چه
مقدار مکارم و مدارات ابتلا انحصار بحالش مبذول میداریم و چه قسم زمام اختیار امور مغرب

زمین بقبضهٔ حسن فهم و صواب اندیشی او سپاریم و چه سان او را از هبوط افتقار بشرف معارج
در عتبار می برآریم و از فضل علی یک نوع حسن صفت را امیدواریم که نفاق را از دل برآرد و خود را
از زمرهٔ خفیان عاق کشیده بما شیعهٔ معتقدان این خلیفهٔ آفاق بر قدمش نفاق بردارد و در حل کرده
اهل اتفاق گرداند و خاشعاً مخلصاً با آستانهٔ دولت بیاید چهره بر زمین خدمت المآب بسوده
در طی مسافت بپای سر گرم گردید سحرگاهان که فرعون مرصع زرشین خورشید از مصر خاور بر آمده بر کنار
نیلگون نیل افق جلوس فرمود چنانچه حکایت حضرت موسی صلوات الله علیه نبینا و آله به
بیضای اجلال نیکان نعم البدل از زمرهٔ بنی اسرائیل و دامن رنج راه برآمده با این متقبل سرخ
زرشین و شمن بیگانه خویش با امان خود بگو بدر و ابلاغ وکالت نمود و بعد از اشفاق حضرت
محسن الاخلاق مضمون این دو بیت را موجب سازمینت و بلاغت از خود مبلغ شده بر سواد
تفهیمش فرو بستد آنکه در حکمت چنان فضلت دهد ** نیکرا اندر صلح خواهشت چون نهد ** آنکرم
کاندر جفا اینهاست داد ** در وفا بین چون کند خود اقتصاد ** سبحان الله الله اکبر
در من حضرت صمدیت تعالی شانه عما یقولون جناب کبریای احدیت سبحانک عما یصفون
مراد علی از این بیت که دست تنزیه منزهان بدان نرسیده و با غبار تشبیه مشبهان بر آن
نشسته و او در ار الور هست گر سلاطین خلفا را مر ار که ظل الله اند
و تخلق با خلاق الله اگر اطوار دگر در اینها با ثار الهی مطابق می افتند در آنچه فضل علی را در صاف این مصدر حسنات
خفی و جلی اکثر بمقابله فرعون و مجادله به موسی علیه السلام التزام می پذیرد که چون حضرت کلیم بفرعون رجیم
فرا نمود که حضرت باری تعالی تقدس چهار فضیلت با دو عنایت میفرماید ** ابیات ** گفت موسی کای ... چهار

آن چهار + صحتی باشد تنت را پایدار + تا بیناً باشد ترا عمر دراز + که اجل دارد ازان عمر حراز
گفت موسی آن سیوم ملک و تو + در جهان خالص از خصم عدو + گفت دادی موسی چهارم هست باز
زرد + باز کو صبرم شد و حرصم فزود + گفت دادم آنکه یابی نوجوان + موی هم چون
قیر و رخ چون ارغوان + رنگ بود پیش ایس کاسته است + لیک ستر بینی سخن کردیم بست +
چونکه با کودک سرکار رم فتاد + هم زبان کودکان باید گشاد + که برو کتاب تا مرغت
خرم + یا مویز و جوز و فستق آورم + راز تو جناب اقدس بحرف خواسته + گفت آن
یک که گوئی آشکار + که خدای نیست غیر از کردگار + آن شقی ازل را سعادت رهبر
نشد و نه دولت یاور از اقبال سر پیچید و سرنگون افتاد بار خدایا الله الله این فضل علی
بوالفضول از نادانی تکبری و تفضلی که مینمود بعالم السر و المشهود + بیت + هر او در آز
کبریا و منی + که ملکش قدیم است و ذاتش غنی + و شمشیرش لطف علی لی سالان از امان
کم نمود این بدبخت برگشته روزگار که بان تبه کار رسید اختر نا هنجار را استصلاح نمودن کافر
دستار بر زمین زده گفت که سرکار زور را درست هرگاه ما از حاجیان ندیدیم نه او را
خواهد گذاشت نه ما را + سه + زانکه هر بدبخت خرمن سوخته + می نخواهد شمع کس
افروخته + چون این راز حاجی خان در میان نهادند آتش در دوله افتاد و زبان سفاهت ساخت
ولسان وقاحت برگشاد که او در دیگ دماغ چه هزار سودا و فساد در جوشش می بیند و در تنور
شکمش چه طوفان فتنه بجوش فضل علی که ساکنان سوء اجل عافیت را شل نوح کشتی در تیر
آتش که معلوم یکتا نه تعلیه کوه قلعه کهری مقتضای سآوی الی جبل یعصمنی من الماء

فراهم آورده الحال بر وفق مفاد الشئ دریای مواج افواج ظفر امتزاج حضرت خدیو
و امواج در تلاطم و از هول تصادم آن بجوش چه که بطور عبور و انتقال از مجالی بمجال عقلی
و ممنعات اصلی اصوب نسبت که پیغام آور را مرخص باید نمود و هر چه باداباد بر سامان
استغنا و مقابله و مقاومت باید افزود در صورت روز و بات تقاد هم بنا بی مستحکم از مصالحه
و یا محاربه توانند شد پس حضرت را رخصت دادند و در باب شاوره بخدمت مولوی احمد الدین
در عظ و مولوی احمد یار و بر استکشاف و استصلاح کشا زند بعقیده بعضی انبیای جان که وجود ایشان
بمنزله جان در روح بدان متصور و مشبه بلفظ آنحضرت گوهر سلک ایمان مقرر دارند با استخبار
و استبشار راز و نشان استظهار ساخته پشت بکوه گردیده مصدر هر قسم تدارک تا اوایل
ایام جمادی الثانی سن با فاق فی الارقام کوشش و کشش و جهد و آویزش محاصرین و تقابل
و استقامت محصورین را نهایتی نبود اتفاقاً بتاریخ دهم ماه صدر هر شام که نیاز
شب یازدهم بخدمت بابرکت شیخ وقت مولوی عزالیا آورده در نهایت کوچک تناول
نشستند خصوص که علو انبات تمام مرلع و ثبات بر غیبت قهی در صحن سرای تقاضا
موسم گرما را غنیمت شمرده در این اثنا بیک ناگاه گوله توپ گرما گرم رسیده به سر شیر از
دو شان در حوزه مطبخی اجل کاسه سرش و دست برشته بدست ساقی اجل سپرد تا از
شراب حیرت پر ساخته اهل مجلس سرشار حسرت رساند و در پهلوی آنحضرت که یک
سفینه تا زن و بیشتر چون حرص بکمال حرص خوان کرده لقمه‌ها کلان زیاد از دهان
می برداشتند گوله متواتر دیگر بلا فاصله چون جام در دور تسلسل ساخته همه را بیک دو گردش کاز

که از دست ساقی ارادت یافت نشئهٔ مستیٔ موت اینجمه که خوابانید عظمت الهیه که بیک
لمحه بریک فرمانش هفت تن را هم آغوش گردانید چون همه خدام و مریدان مولوی صاحب مجتمع ادعیه
بودند آن بزرگوار تقاضا الالف بیمار و بریک گور مدفون در ۲۳ انها سوگ بود و درد و شنبه
و ماه جمادی الثانی در رجب که شهر ستو
است از سوز تقدیر به بران مجبوران قبایل بالان پیش از سما علم کارزار و در انتظار
درواب فتح در نهاد و کمال شوار حضرت بخت عالم غرهٔ شعبان در عالم رؤیا که الرؤیا
الصادقة جزء من ستة واربعين جزءا من النبوة معاینه فرمودند که مسجد بیست بفتح و دران مجلس شیخ
و حضرت مولوی صاحب فخر الاولیاء و عز الاتقیاء مولانا فخر الدین علیه رحمة ارحم الراحمین
بر سجاده ولایت و مسند هدایت تربع نشسته و حضرت حافظ صاحب نور حضور مولوی صاحب
سراپا بشعور قاضی حضرت عاقل محمد به روشان مثلث دو زانوی ادب نشسته این بخت بیدار
بچنین سعادت ابدی کامکار و ازین دولت سرمدی فیض بردار گشته به بساط شرف
قرب پیوسته سلام و تسلیمات عرض ساخت جناب مولوی صاحب خود بنفس نفیس اذا
حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها و لفظ شریف بجواب به درجهٔ اجازت
جلوس بخشیدند هنوز بهوشیار دل در اخلاص قلعه کهری ذکر اسرار و محلال هندوانیان
استعانت مزید جناب مولانا القاضی صاحب ارشاد و اشاره فرمودند اینوا قعه
چنانکه زین جان جهان مشاهده نمودند حضرت قاضی صاحب بعینه دیدند و عاشق و ملتجی
کی ایشان را نسبت بجامع نهان سند ولی بود مقصود و مسرور دل را امانت باطن قدس الوطن

بحال خداوند موصوف معروف شد و از حضور سپهر گردگان عساکر منصور حکم لازم الاطاعت
والسرور و الانفاذ یافت که حقیقت محاصره بانیطور رسیده باشد لشکر سرکار از مشرق و جنوب
و ابر و سمت شمال او بالکلیه فارغ هر قسم احتیاج شان از بیرون به زور هی که سنبر بری یا بحی
طری تازه چنانکه خواهند میرسد شرط محاصره نه اینست کنون ازان قشون اگر احاطه چهار
طرف کرده شود فهو المقصود والا جوقی از سپاه کینه خواه ظفر پناه مامور سازیم که تا ناحیه
برسد محمد نصیر خان و فتح محمد مشوره کرده بر دو طرف سفر زنع را در تصرف مقبوض گرفتند
و چنان بصدد جهد و جهاد موفق و مستعد و در استبداد گشتند که منع را مجال بر زدن
نماند و هم عطا محمد خان نورزی حاکم ناظم دیره غازی خان بعلت تحصیل وجه اجاره
محصلان تعینی گران ارسال کوت مهتن ساختند که بالیه مطلوبه را حاصل سازند و اگر گماشتگان
فضل علیخان تعذر و تعلل بردارند از کسان سرکار خانصاحب که مستحفظان کنبان اند استمداد
ساخته از کوت مهتن خلع نمایند و نها هم چنان کرده کوت مذکوره تعلقات و توابعات
و مضافات آنرا متصرف شدند راه مداخل و مخارج محصورین مسدود و معهذا به سپاه خجسته
ظفر پیوند ارشاد انتقضا انتصادر که چندی از جوانان سوار کارگذار که از کنار برق کردار
برقطاعت جاگیر برادران پسران فضل علی تاخته خرمنات و مواشیان یا کسوزند که چون
اینقدر ایام با این ناپاکان سفاک بیباک دیدیم و با بذال انواع ملاطفت
و مساطفت دل شان بخود کشیدیم و خواستیم که برادر خانه به هیچ وجه فسادی نشوند و غرض
حاجیخان که بادلاز سینت لفضل علی و اولادش متعدی نشود این نادان هیچ نفهمیده مقدر

وقفه رتفاق قرین اشتراق بار اکه شبستان افروز امال و آمانی او میشدند ندانسته در کوسے
خسران دنعاک خذبان فرو خزید و بربله اضطرار وکفه چهار استقرار در زیبنده بخار استکبار در بهر
گزید الحال ببینم که فی الجمله تدبیر گوشمال او کرده ایم چگونه پا بیداری میکشند مجرد ذر برابر
غوغیت بسوامع شان پای پوشش خورس آنها انجا رفت وقوه استقامت از پا در جمعیت
شان تفرقه واقع وبسلک اتفاق انفکاک کشایع یوسف خان بسلطانپور و ملطانجنانها
تنها چکهری دیگر اخوان و فرزندان فضل علی بقدر خود متفرق گشته همه گشته نجنان با کنه خود با
برگشتند و چون وارد این کورت متیقن که افغانان ستم شان انها با حوال متعلقان اسلام خان
مقصد بندی گرویدند و انها از دست تطاول افاغنه رسیده تظلم و فغان پیش اسلام خان
دویدند او هم رنجیده ترسیده و از سرکار که پیشتر کافر نعمت است از قربا و رفقا کار گزیده
نقض عهد بداند جاگیر خود و محافظ کل محمد خان برجای اول در عسکر مظفر با رابکین در اشتها
ملاقی و از هر در با نها سخن راند و در خیل قلعه کهری وضمیمه که بیرونیان غالب شد در درونیان
بهیچ نیست دل شان افسرده و در جسام پژمرده و قوه اقبال سرکار از قوای شان قرار
بزده نه در دماغ شان هوای و نه در سینه شان فضای نفس از ضیق صدر تنگ سرو و را پا مکان
آنها در سنگلاخ پای لنگ بل سرها زبالش ننگ و از بارش باران تیر تفنگ در اتصال
ششما بنرو نه جنگ حیات شان در دم نهنگ نشست در قلعه قرار در شست پلنگ
وسوگند و پیمان در کردن بیدگر با نهنگ سرکاه کار ردیا تنخوان رسید که آزرم و کجا ننگ گل محمد
خان را بر خرابی حال شان دل هیچ بر دانه و سوخت فانوس خرد در روغن تدبیر فتیله حیله کها

چراغ در کاخ دماغ شان افروخت لاکن مثل نابینا آنکه چراغ نه بیند بچراغ چه بیند آشیان
از جوی رفته بود در روغن شان در سراج خدیب گشته آخر همین گل محمد خان که دوست و هم لفظ اینها
است تفقدی و ترحمی بکار برده از اینها پیغام کنانید که محصورین را بر حرف محمد نصیر خان اعتماد
نمیشود از طرف سرکار فتح محمد و از قبیل خوانین نفضل علیخان متصل مکامن ملاقات کرده با هم
محاکات نمایند اگر این در توافق آیند بنای مصالحت را سببی پدید و نفوس عزیزه را
از ریوش بیدو تشنگی عنید نجاتی مزید محصل گردد و چون این پیغام بسمع سران لشکر رسید عولقیه
بحضور بدست جمازه سواری که چون قاصد ماوَ الْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ
كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ساعی مسرع بود مورد صدر نشستند ان مهر سپهر نامداری بنظر
تثلیث جمت دیده و ظلمت یعنی طغیان شان از لمعات عنایات جز نقصان نخشیده اما از
ذرسودند که چرک والوث اثواب را همیشه مثل آب بعرض انفعال و استغسال دو دریا سے
همواره لطف بر سر و دفعل غسل باید ال فتح محمد برد و بستود و عوضدار و نحویکه شاهد صلاح
دولت در موضع و موقع بانبه خیال جلوه استحسان ارد و استعمال حکم ثانی فرض و واجب انگارد
داما در صفای ملتمساتش توقف جایز نه پندارد حتی که حکما اگر تقاضی باشند با هم از جرسیا
سر را نخارد و بیگی همت افتتاح باب مدعا گمارد که قلع ماده فساد شود بنصح خواه بتسهیل
اگر شهر بست سوداوی سرشار تنقیه مواد سازد بحسب طبع و یا رنج و فقرا چه احتیاج انشاء الله
العزیز الحکیم با حکمت روحانی داریم و ضیافت جانی لفضل علی حب و سبب پیدا دیم و قرص فضه
و شربت دینار از شیشه اجه حساب که قرابه ها میفرستادیم تا با ستقای طبلی آتش

آتش تدارک نماید چون نظم او از مرزبا با خلاط متعفن بر انتشار گشته و برق بطش زرد تب عفنه
فرو رفته اکنون که مصلحت در تنور قلعه و محاصره نشانیدیم و در ریگ گرم سیاست خوابانیدیم
اگر مواد مفسده به تحلیل رفته هستند فبها و الا که هنوز بقیه در تنقیه مانده است تا هم بعلاج
آن برسیم وما الدواء الا لتریاق الحقه میر سهراب خان تا لیر انتظام
سلک معما دقت و مطالقبت باین لؤلؤ لالا که شرف صدف کائنات است متضمن
حسنات حال و ملتزم میامن و محاسن استقبال تصور یده غلام محمد خان نزدار رابع
چارصد پیاده و ۱۲۰۰ دار سال داشت که درین ایام رسیده از جهت مقرب بالای سر
دشمنان پایین گردید شیخ محمد بن صول امر مطاع و بر حسب التماس فضل علی فضول منازع
بست چهارم ماه رمضان المبارک بین الکلامین جمیع آمده بقور تماشستند و عقد
تحالف باهم مستحکم بستند و بر نجیرف متفق اللفظ و المعنی گشتند که حاجیخان مع پسرانش
در خوان اسلام خدیو فیاض مان سعادت دو جهان دریابد و منشا الامراتعالی باب
دیوار قلعه را قلع نماینده خواه دو لکهه روپیه پیشکش ادا سازند و من بعد یکی از فرزندان
او بطریق یرغمل همیشه حاضر حضور لازم السرور باشد و بر محال اسایر محصول شهر کهری
ادمان سرکار نشسته نیمه حاصل را گرفته در سرپرستی اهم اقسام امور توجه دارند و حاجی خان را
در سلک فدویان خالص العقیده راسخ الاراده منتقد انگارند بنا علی هذا فضل علی
که به همه مدارج بشنوانده و حاجیخان را ممنون منت گردانده خود را از میانه کشید و روانه
حاجیگر گردید و حاجیخان داخل جاعته قد بذبین بین ذلک لا الی هولا ولا الی هولا

نگار منکوب منهزم چه شود وا زنیم بسمل شکاری کجا با دگوهر چیان رود و بست نهم ماه
رمضان المبارک سن یکهزار و دو صد و بیست یک که سلخ بخت مندانهان بهت حاجیان
زحل مجسم مریخ سرشت را از کهری برآورده در قلعه محکم بشوی بنقض عهد که بر آخرین لفظ
هم نایستاده و حرف و پیمان و قرار فضل علی را قرار نداده و وقعی نه نهاده الا با وجود عداوت
او در غایت کار از سرکار رفیعدار با و رعایتی بود و عنایتی ٭ بیت ٭ کس نتواند
گرفت دامن دولت بزور ٭ کوشش بیفایده است وسمه بر ابروی کور ٭ چون ماه
در وبال زوال منعقده ذنب مسلسل و مطوق گردانیده و بروز بیش گرفتاری ید انگیخت
اوست در تحت الشعاع زحل نشانیده نابسرش عبدالله خان در اسلام کهر رفته بنفقه برخاست
بهادر نشش برانوی دست باد رکنج خمول مر زدایا ذمول بنشسته‌اند ها دربخشش با جد پور مسکن بقره
فراری در اسلام خان در غوث پور رفته فی الجمله سر جنبانید لیکن رسیدن جوقی از سپاه
دلاور سپاه دل از دست داده حسب الحکم امکان سمو کشت دیگر آنکه راکه نشست که کسان
سرکار متصرف گشته‌اند و محال بیا بر قلعه کهری که نشستگان سرکار بدست گرفته انهدام
اساس قلعه مذکوره از سلخ است که غره اقبال بندگان خورشید مثال است در پیش
رسیده تا مدار رفاهیه رو بکار که شهر جوار در روز دو مرتبه عرض میدارد و خود در نظم و نسق
دقیقه از دقایق فرو نمیگذارد و سپاه با همه تنگ فکاری اقبال حضرت خداوندگاری است
که در وقتی بلده کهری یک مجوزه فتنه زاد فا حقه نیافت برای مادر منها ر و مفاسد
تا کشته شرار دو عاسد مولد منافقت منشا منافق سورقی از مصرع تاریخ هم بنیان کهری

کهری کشیده + نماند آثار باقی از کهری هیچ + و بتاریخ سلخ ماه شوال المکرم شب
دوشنبه سن صد و محمد عمر خان [illegible] بجوار رحمت ایزدی پیوست و الی چهارم ماه ذیقعده بمیه قلعه کهری
مسمار و سپهسالار بلند اقتدار بقصد دریافت دولت سلام آستان سپهر استان سدره آثار عازم
دار الاماره دیره ور نصیرا لسپهدار شاه جهان جهان [illegible]
میان و جهان بهفتم ز ذی قعده بمیه درگاه بیامد به درگاه گیتی پناه زمین بوسه داد از کمال نیاز +
رهی داران کردن فرازش دعا و ثنا کرد بر شهریار که باد ابکام تو نیل تمنا ز افلاک و همه جنبش از
کام تو شکوه زمین بهر آرام تو غضنفر شاعد است ای مرزبان + کشیده ام دمار از
سر دشمنان + همان حاجی تیر دل خنگ جو + مسلسل فتاده است در بند تو + ز اسلام
کافر که کفران نمود + سر از کبر بر اوج افلاک سود + نماند ز آثار او ذره + چو برگشت
از زور ایزدی قدره + نه از فیل و نی اسب و نی خرکره + نه از باز و شاهین و نی جره + همان خاصه
آتش خاکسان کرده ام + دمار از دماغش برآورده ام + کنون بهر سرفادی بر [illegible] شهر +
چه فرمایدم شاه فیروزگر + چه حاجی که بختش نگشته نصیب + [illegible] و مکر و فریب +
کشیده بعقده او زنی فاجره + دو صد [illegible] شکسته آن کافره + گرفته ست از [illegible]
ننگ خام + ز بهر تفاخر هم از سیم خام + نهان کرده سجده بدان آن فجور + از آن
فردا اقبال زو شد نفور + گرفتم کشیدم بحبس اندرون + همان دو پسر را سرنگون +
شش ضرب توپ یکی متوسط و ثانی فتح جنگ [illegible] و دو ضرب آهنی و یک شمشیر بچه
وشتشمی ریزه از ضبطی حاجی خان و اسلام خان نذر گذرانید و سیم قاضی [illegible] لطف علی

مقربان فضل علیخان با خود آورده بشرف تسلیمات حضور مشرف گردانیده و آنها التماس کردند
که فضل علی دل ضعیف خفقان دارد و بنیاد شقاق و اظهار نفاق و تسلی از حبس با عتاق
تا بحضرت کریم آفاق معزز فرماید از نسبت صبیه عفیفه شریفه را چنانکه عرض کرده وصلت
آن سرمایه اعزاز کونین و ذخیره سعادت نشاتین توانداند رخصت جناب فیضمآب که دریای رحمت
اند بر طبق ملتمس شان مراسم معاطف مکارم منبه دل و عروس آرزوی آنهارا غازه قبول بر روی
بخشیدند مشارالیها بحصول دستور رخصت رفته از خوشی رسیده خود و دور و دو دل و سور را بدام عنایت
دستشناس حضرت اکرام الناس نوشن مسخر و باز معاودت گشته بعرض رسانیدند که آن دیوانه سلسل
بسلسله خیالات بیدلانه بکمر بسته دلنهاد آمدن حدود سرکار نمیشود از کمال دهشت معروض
بیدار و کر موکب عز و علا میان چول بربکان بهاکلا هما آسا سایه فرخی و بها بر سران ویرانه نشین
بوم نما اندازند هر آینه یافت ضه سعادت لانقدر و لا تحصی تدارک شامت دو حامت آن مشئوم
ظلام هم فرموده باشند حضرت عالم فیض بر طبق گذارش آنها مقتضای مراحم ارشاد نمودند
که قلعه پا چیلی بر سر راه رهنورد و در تصرف کسان حاجی خان است جمعی از قشون مظفر زده بروند
و آنها رو جو دران بی بنیانان از راه بردارند و هم بعض شناسان شرار این دل زمین فتنه اسبابه
فهم حساس حرارت تلخی و شوریدگی و برودت حلاوت و قدر مشرب چنانکه شرط ادراک
است ساخته جا بکشف زراعت تا قشون رکابی را از آب تنگی نشنود و هم بر قسم امان
افزایید و که شهر به در فکاهی آید چون حکم قضا تو ام نفاذ وقدر دهشت و رابا ذکر ایام همه چهار
... وقایع نوشته ... ادیم ماه ذی الحجه سنه ... الهی عالیه بطلوع دبستان شم ...

به بهاکلا نزول در وقت فرخ دمید وساعت سینه وسعید + بیت + بروزی که بیک اختر ش
یار بود + نمود ارد دولت پدیدار بود + رسوم مرسوم ملزوم وشب بیست نهم شهر ذی حجه
+ بیت + شبی صبح سعادت شده او + سعادت با همه بشر مسند داد + لوازم ازدواج
میمنت ابتهاج ومراسم امتزاج دماج وسیله اضعاف همایونی در ابتهاج گل ونرگس را با سیم
وصالی سرو وصنوبر را با خود اتصالی پدید آمد بیت موافق شریعت زرین دکا بین باطاوق
دین متین درامرای فلک تمکین تمهید پذیرفت فضل علی را که از جنس سیر بدل ابتلاج وقریب
است که این اندازه منجر بفلاج بعنی فالج مشود تنقدای زیره باج عاطفت وصلاح ودای معجون
نجاح فلاح در صلاح این خدیو صلح مصالح عالم تسکین حاصل ومواد مالیخولیائی او باشربه
منقیه معدله تعدیل وحاصل او دو فرزند اینش همه از مرض افلاس برآمده معجون زرعونی عنایت
جناب همایونی مستفاض اعلام اجلال التزام از انتقام بتربیت معاودت مرتفع وغره
ماه محرم الحرام سنه ۱۲۲۲ یکهزار ودوصدوبیست ودو تلچه خبر که بنزد احترام مخیم خیام جلالت ارتسام
ومنکام ظهور ازمعلقیه کارکنان مبارکپور شرقیه در صحرای بیتیا ضیا گردید که خالصه رنجیت سنگه
در قلاع قصور انچه تصور شرالدال تسخیر است برادر ده ارزاه مالکه وقبوله عازم ملتان گشته خود بدولت
ودیم محرم حسن صدر برکات شهب اقبال بپای اجلال نهاده قریب دو نیم ساعت روز برآمده فایز
مکان ذخیره وقریب نیم روز اعلای انجا نگهبان اقدری جح الفواد بسبب انجره معده بظهور
نموده منکام شام ورود مبارکی انتظام به برادر فرمود ند من بعد حکیم علام محی الدین بیه عزیز الدین
که حال بلا ذم مهارا جه رنجیت سنگه هست وحکیم حافظ حسن الله که معالج مزاج مقدس است

وفادر بخشش طبیب ساکن پاک تن به تسلیمات مستفید گردیده حکیمان موافق مسئلهٔ طبی و ذکا
طبی به دوا پرداختند و اخبار حرکت مهاراجه رنجیت سنگه متواتر فایز رسید عالیشان شاه مونس لال
بوکیل نواب صفدر جنگ بهادر در برای استصلاح معامله مهاراجه مشار الیه و هرگونه استعانت
در هر باب دارد در دولت دینا نات را در جلوت و خلوت عارض دار حضور همه جهت تسلی آن
نموده رخصت انصراف ارزانی فرمودند و صلاح صواب تمامی اقتضای آنکرده که منشی برای
بوکالت سرکار در معسکر مهاراجه موصوف رفته به هوشیاری در ساختن محرم دخیل امر حش گشته
استحکام قلعه ملتان و صیانت و متانت ارکان و کثرت و اتفاق قوم افغانان بطرز حکایت
پیش آن بوالهوس نوجوان بیان کرده از صعوبت و سنگی مهم ملتان ترساند و یکنفر شتر بادی سیاو
ساز نقره دیگر اسپ سام سیم و یازده توپ تونگی و صوبی و کلبدن داده روان فرمودند و
چون سیف الله خان و مظفر خان افغانان ایلی باوجود توسل چند ساله اندرون قلعه دار الاماره
اولین که بکلی ره نداشت و ودی یکم و مستعدا تجمل در رفاقت نواب عالی نصاب امین انجناب لهذا
بتاریخ چهاردهم محرم سنه یکهزار و دوصد بیست دو خورشید دولت برمکان مراتبه نزول فرخ فرمودند
مدبران مملکت و مشیران دولت از هر جا بپای سرشتافته خاکپای مبارک توتیای دیدهٔ تمنا
ساختند بزم کنگاش انعقاد یافت بعد مبادلهٔ محاوره نتیجهٔ مشکل‌کشا در جهان بظهور
شتافت که دوست محمد خان افغان کاکری متوطن جام پور در یکصد سوار نوکر است و [illegible] ان
والده رکه خان بموجان کاکری جمعدار یکم و بخشی بلند رد اعتبار کشیده برابر قلعه خانگهر مضاف صوبه
ملتان رسیده بنابر بوشش سفارش نامهٔ عامل خانگهر گرفته داخل قلعه ملتان شوند و سیف الله خان

رسید. سیف الله خان و عظیم خان بعذر عیال و اطفال شان که در ملتان اند بصراحت رخصت
شده عازم ملتان گردیدند لشکر باسیدو بجهت بی تربیتی بارژدشت و از مناسب سپراه بر ... و تقدیم
خدمت نواب عالی نقد جان نثار گشته همچنان بهکبان اعتنا امر عالی نمودند قلعه عالم پناه دوازده روز
مستحکم و حضور ... تشل بلای ناگهانی بقضای آسمانی بر سر نواب که سراپا عیش و کامرانی
است رسیده و لشکر مسافر بلا زعم کم بودند همین افاغنه رعایا که از سی و دو پشت پسر در پناه جهان پناه اند
بجفا ... قلعه ارک حصار شهر که تابیت بیکردند لا محاله از حراست شهر پناه دست بردار شدند
صنادید براهمه و عامه برهمنان و اکثر هنود و جوقی فقرا نانکی که باستظهار هنود بیت از خانه ها
بیخبر نشسته باشند ظلم کفره و فسقه فجره دست ظلم کشاده داد غارت و تاراج داده
هیچ کس را امان نبخشیدند. مصرع. آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک
یک جهان برا خلق بود که ازین طوفان بلا تباه گردید مضمون ان الملوک اذا
دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بظهور رسید عورت را نحوی عور کردند
که ستر عورت شان نماند و در وا امرا ندجامه بر تن دوستان ... برهنه و پا برهنه جگر
و اشک خونین شور با رو بر خاک مذلت ریختند و از آتش خوف و لسوخته هوای حفظ جان
سمت ظلال طوبی نثال گریختند بعضی او چادر عظمت و عصمت رواق که دیده شوریده فلک
که عبارت از قمر پیکر شمس طاق مینای اندکاهی بر آنها نیفتاده و نمید نشسته که بال گندم
بچه قدر است و در رفتار چند قدم الهی بایستند بچه ها رضیع در بغل برداشته ملک هر کار را
ملاذ و مفزع ندیده نشسته بلا فرصت یکسان دبلا صرفه جان روان گردیدند چون در راه از حسن علی

فرزندان و پیاده ها روی عاجز آمدند بمحنت ها جگر را صاف کرده افکندند چینیدی از بی جگری در عین
رفتن از پا در آمده جان داده و بندی که رسیده نیم جان کف پای ایشان شل آسمان نیلگون
در بلا یا مانند ستاره دران نمایان تو گوئی برگل سوسن قطره شبنم ریخته و یا از چشمه ظلمات حباب
انگیخته حضرت دریا دل که این واقعه شنیدند که فقدست لبیان بجر و باران روا کرده تفالان و برازان را
مامور فرمودند که هم بدان ره نیلاب هم بدین کنار دریا از خار لب بامان بلا انتظار دکانها مرتب
دوار کرده اول گرسنگان نخود بریان و طعام پخته و کباب نیکو به ننیر گار بشتند یکبارع خوردن
خام زنان و مردان لباس از سر تا پا تمام بخاص تمام بر نیند و در شهر بها دلپور الکنه محفوظ
و وجوه نقد و جنس فرا خور معاش تا ایام انعام میفرمودند گویا و تعالی درین ایام مظهر اسما
کریم و رحیم و رزاق و ستار بود اقا نفس هم فیاض از اینجا سبب ظهور می آمد و اعطای [illegible]
از حضرت ابو فور و بیر و از بیش و بیشتر رای صحبت معرکه بهار اعیه درست از است قبای
وکالت نقد بش چنانچه آمد چنانکه در ایام محاصره سواران اردوی بجز آوردن کاه بهر طرف
سو بیرون فنند از انجمله چو قلی [illegible] سب خانقاه سید زین العابدین که بسر کوت معروف است نشسته
که در زمان سلطنت درانی پنجابست قلعه [illegible] بوده بمکان پیرزی دیگر که در حدود ملتان است
رسیده دیدند که مردم آن ملازار الموضع بر جا هست خرید گندم و جو کاشته سواران اول اسپان را
آب دادند و برا شتر سوار ایستاده از فقیر پرسیدند که این قریه از کیست و سلی نشستن [illegible] کاشتن
تو از سبب چیست او فوراً بلا تأمل گفت که مرعه خاص صاحب حافظ الملک [illegible] در دست [illegible]
در استظهار استقبال ان بحم الشمال درین دیرا مانده در گاه در امده و تخم افشانده خدا [illegible] حکمت

حکمت در صبح و نعمت با عافیت خود خوانده ام که بلطف او تعالی رفع نقص شده تا بعد ازین بعون الله هم بهادر
ابدان سواران تا انتباع نام نامی بندگان عظامی بر قتل ایران که از ان حول نگریزند عداوت عثمان
سابقه ملتان رفته و درین ماه محرم سید محسن شاه وکیل نواب صاحب بهادر صفدر جنگ بحضور
آمده بسید مستعد و سعادت ملازمت در برج گلو ما مجلو شده عرضه نوشت که مهاراجه بحسب یگانه
قلعه شجاع آباد و خانگر و مظفر نگر مکنه ر آباد و غضنفر نگر تا مضافات و توابع و لواحق و ضروریات
پیها ادرسنها نواب صاحب بهادر بر بخیر فی قسم از بنه کتابت بعهد ایالت بر میدارد
بل هیچه دست بر فرزان الوده بردا تحریر با خاندان میگیرد و درین نوع میثاق در ملت شان
بنهایت واثق و درین سوگند با او را صادق میدانیم و قلعه ملتان از ما میخواهد بندگان عالی در بیان
چه میفرمایند نواب صاحب مقتضای اتحاد و یگانگی امور مستصلاح باخته حضرت عقل مصور
که نهایت دور بین و عاقبت اندیش اند شنیده انجه رفته گفتند که این امر اصلاً مقرون
بصلاح نیست و عقلاً قریب بصواب نه نواب صاحب این خام خیالی را بگذارد و دل قوی
دارد که ما بهر طور رفیق ایشانیم از مال و جان دریغ نخواهیم داشت و بحسب معنی بر قوم مظلوم
نفس بر و ... که او بیک تدبیر مهاراجه را چند بصورت را از قوت لشکر اسلام و فرصت زور و ظلم
ایشان بفرزانگی تمام تر رسانند و حالی مهاراجه بهادر کرده که اگر اندرز مارا بپذیرد و از
طرفی که آمده راه خود بپیش گیرد میان ایشان و مهاراجه بهادر الله بمودت که هر کو طرا هست
[illegible] در شرایط [illegible] و الا اندر [illegible] شور در کوهستان [illegible] خدا داد این
سر سکار [illegible] جنا فت [illegible] سازیم و ایشان را از [illegible] محبت بپردازیم + ابیات +

زره‌ها همه ز تن بیرون کنیم ＋ زمین را ز خون رود جیحون کنیم ＋ وو دوستی جهان زرگذاریم تیغ ＋
که از خصم را جان نباید دریغ ＋ باز به بینیم تا یار کرا خواهد و میلش که باشد مهاراجه با صفای تقریر
چون در بینش و فراست بی‌نظیر است از سر دیوی بر خاست به چهار یا شتر فهم و حزم نشست آخر در
چهل و نه تخمین پوش از جاده جهل بر گشت و حکیم عزیز الدین را که کالنه همزبان منشی ساخته برسالتش
بپرداخت و یک فیل ماده و یک دو شاله‌ای که فرش زعفرانی بود و ثانی بر طولانی و دو شاله دیگر
گلناری و یک رومال قرمزی عمده هدیه فرستاد بر کمال رغبت پیغام داد که بلسان و ملتبان ایلچی
بپاس مرضی حضرت خداوند صاحب بابان که داشتیم بر عمارت شهر سبب غربیت بر چه تصرف است الحال بوقوف
گذاشتیم و شایستگی رای مهر ضیا استاد المداح والمصالح [illegible] گذاشتیم و خود [illegible] روان بخش
دار المحبور احمدپور بودند که دو کبیلین در راه حضور رسیده بار کورنش دریافته از حضور انواع لطف
در مهمانداری عزیز الدین مصروف و بعد التفات و اختلاط در [illegible]
شیرین آن خسرو [illegible] گهبار روپیه جیب خاصه
و خلعت خدیوانه آن فقیر را غنی ساخته منشی [illegible] را ز بار رفتن الطاف چند روز متوقف
رهسوار اقبال [illegible] جشن سالگره مبارک که عید سعید اکبر بندگان حضرت متوجه قلعه دار الامان
دیراور ＋ بیت ＋ بجشن فریدون و نوروز جم ＋ کزو شاد گشت از جهان نام غم ＋
بروز فیروز آخرین چهارشنبه شهر صفر المظفر است بزم محترم حسن انعقاد و زیب جهان
آیین تازه و عالم را ترتیب [illegible] انداز و در گرفت همه صاحبان [illegible] و کارگذاران
و خدمتگاران حتی که دربانان و ساربانان بخلاع فاخره در فره افتخار و مباهات یافته‌اند و درین

و درین ایام روزی که بفرخی و همایونی بر مسند میمنت جلوس شاهانه فرموده و شجاع عرصه عالم دولا بعنقا
دعا فرما ملک حسب سلم و در همه حال فدا محمد شجاع و هم را با فطنت یقین حکیم غلام محی الدین منشی را که سیف
دیبونشت را که بنده درگاه مشرف قریب باعزت مشارالیه خطابا بحافظ صاحب از
افواه مشرف فرمودند که تا تاریخ احوال سلاطین ارشاد که احوال حضرت عباس رضی الله
تعالی عنه الی یومنا هذا بترتیب تواریخ سلاطین با اقلیم تصنیف باید نمود در شهور
سنه همه عالم و مورخ ایدر منشی مولوی امام بخش را نگاشته و چون او بر گشتگی جهان را گذاشته
اینهمه حاضر است فی الفور بیش از همه حسب رای عرض کرد که تاریخ خوب مورخانه دیوان
برنگاشتم یا مورخانه احمد پور خود فرمود که این دیوانه است این را حکیم مشارالیه عذر
خواست که من از چندی شهور مستفیض فیوض صحبت حضور و دلم بدیدن فرزندان شوق موفور دارد
امیدوارم که در ترخیص فقیر لطف خاطر خطیر تبدیل بهانه
خانه خود را از این لفظ بیگانه ساخت حافظ صاحب بعذر تکاسل طبع و اشتغال بتعلق امور
دنیوی و کتابت کتاب اسم کار خویش را به پهلو کشید تا ناچار مصرعه
آسمان بار امانت نتوانست کشید :: قرعه فال بنام من دیوانه زدند ارشاد شد که بنده
پیمدان تحریر این بهارستان جاه و جلال و ترقیم این نگارستان دولت و اقبال
که کارنامه بدیع و ارژنگ و فرهنگ و نگارنامه رقیم یا بی ارژنگ عبارت از دست قلم چون
قلم نرگس سبز بخت و کاغذ مثل صفحه یاسمین سفید روی پیشگاه سلاطین و هیم و تخت
اشهب خامه عنبر ریز و نرگس چشم نور انگیز در انتهو رهنمایی بسکین تضمین فقیر است تشریفیا

دوست را بنگارش عبارات رنگین زرین و تألیف استعارات موزون قوانین تاب آفتاب
و آب گهر و سحاب بهم رسید و چهاردهم ماه ربیع الاول موکب دولت در اهتمام و بنگارگاه نهر دامنی
نزول موکب جناب عالی بظهور آمد بخیال سکان سقفچه که بر نردبان معراج نشان این سلم آرای نظام
جهان عروج میفرمودند از بس انقسام خاطر دریا تقاطر که بسیر آب نهر اهالی عالمیان است
پای مبارکی از زینه ترقی نمود تا که کره خاکی بپابوس حضور آبرو یافت و بهواسطه سر بلندی از کره
اثیر فوق برشتافت و بتحرکت بابرکت عصبه از اعصاب پای التوا گرفت تا دریای فیض
بدین وسیله تموج پذیرفت مساکین بصدقات و خیرات مستغنی ز اهل تبریح و تضمید با نعامات
و عطیه جاگیرات مستکمل و مستغنی و از آنجا نهضت الویه بدار السرور بهاولپور بظهور در ماه ربیع الثانی
سن یکهزار و دوصد و بیست و دو خلیفه امام الدین برادر عزیز الدین بوکالت مهاراجه
رنجیت سنگه مستفید ملازمت و بپیغامات محبت و ولا و حکایات مودت و صفا از زبان
موکل او ساخته بر مواد یکرنگی ها افزود و حضرت خرد مجسم اچه دید پیرو حوصله لطافت
تصویر بلبلیش تفویض ساخته بعنایت خلعت و چهارصد و ده روپیه رخصتانه معزز و مرخص کرده
بدار الاماره متوجه و نواب صاحب محمد مظفر خان بهادر صفدر جنگ را مجاذبه هاتف ازلی
و سماع دعوت لم یزلی اراده دل تصمیم بران تحریم یافت که ایالت ملتان بخلف ارشد
امجد نواب محمد سرفراز خان رستم مقام اقطاع جاگیر موروثی را بر اولاد استحقاق و تملیک داده
خود با الهیان در رکن سعادت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً توجه نماید بنابران
رقم انتظامت از جناب محمود شاهی طلبانیده و املاک را بر فرزندان منقسوم گردانیده در بیان

درینباب بمعرفت لاله بسامترای وکیل سرکار ازین عقل اول استصلاح ضیعت حضرت کمال مصور
فرمودند که ما از دریافت سعادت حج امتناع نمی نمائیم که از ارکان ایمان و منجمله مفروضات
است لیکن تمکن نواب مهربان در ملتان موجب امان از هر فتنه از ان زمان که نواب مستطاب
طالع سعید دارند و بخت قوی و رشید هر چند درین بحث قیل و قال رفت و هم شیخ حبیب الله
که مرد فهمیده و کاردان درین محاکات بوکالت نواب بدار رفته مقالات مرکوزه خاطر خدیو
هوشیار که محض از محبت جبلی و پیوند روحانی می اندیشید حرف بحرف مبلغ گردید لیکن چون
سامعه نیوشان اندرس اهالی و مستعد ابتدا رموز دن رضا زادان یدعوالی الله شنیده
بمقراض حسن نیت و اراده اخلاص طویت رشته محبت دنیا و ما فیها قطعا بریده بودند
استعداد کامل ورزیدند و بندگان عالی که بدار الامارة تشریف بردند حکم شد که یک
سند کاردان و چند نفر داود پوتره کارانی مع شتران به بیکانیر رفته غله موتهه مطلوبه
سیمرغی خاصه خالصه که همیشه بر سلسله سیبان و شتران سوار میکارند بیارند اتفاقا ازراه
دینکهر بقصبه پوکل روانه شدند دلاور خان پسر خدابخش خان معروف بثانی متعرض حال شان
شده از ان انبار السبیل بعضی قتل و انچه نقد و جنس و شتران با نها بودند مسلوب ان قصه
مصوب بقیه السیف معروض پیشگاه عزو جاه گردید دریای خشم بجوش و طوفان غضب
از تنور قهرمان بخروش و فی الفور عساکر منصوره بسرکردگی عظمت خان معروف بثانی و غیره
مامور که در شب نرود قلعه مسخر و عیال خدابخش را با حال حال تمام جکهر بتقال داوند خدابخش
بشنیدن این قضیه از راجه صورت سنگه که قلعه جرده بور را محاصره داشت استعداد و استجازه

ساخت راجه رقعه دستخط بنام کمیدانان بیکانیر نگاشت گزارش کرد و هیچ باور نداشت
نمایند او که آمد معتبران راجه با دیوان هیچ نکردند پنجاه سوار با همراه دادند و هنگامه شورش نگاه کرده شوریده
در زمین ترسیده مستعد سرتابی و فتنه سازی بود و بلیه جلال خان افغان را که پیشتر گریخته بود در کمرگاه بیابان شش
می دید و من از مصلحت چیده وزیران سواران هم سلسله توقع بریده بر بیده داخل قلعه بهاکهر
و حضرت اولی العزم بتوقف و توقع چنین حرکت از ان بتوقف خیالات دیگر موقوف محکم
نصیر خان و عظمت خان و فتح محمد را با افواج بحر امواج از پلتن و غیره با دو قبضه توپ مقرر فرمودند که بلا
توقف رسیده آن صید بلی قید را که خود بپای خویش در دام بلا و مهلکه ابتلا آمده در احاطه
کشیدند چند ایام از خارج و داخل کشش و کوشش با شدت افراز بارش باران گوله توپ و خمپاره
عاجز بی امان و از ترس جان از وحشی ناتوان گردیده در پاییش ز نصیحت ممات محکم بسته
بودند سنجیده که خود را بهم حیله ازین دام صعب برهاند و معاصرین را افسون و فسانه از سر کنج قلعه
بجوان مار برخیزانند مستدعا کرد که محمد نصیر خان و فتح محمد از سلامت کوچه برآیند داد از قلعه با ایشان هم
گفتگو کرده طلسم حافظه قلعه بشکند سپهسالار از خدیو کامکار اجازت خواست با وزن ایشان ارشاد
عالی نفاذ پذیرفت تا نهال از سر رخ وحشت انتشار با دانه اطلاع در دام احتیاط کشیدند همینکه
آمد و بعد معانقه پیش ایشان نشست دلاوران دلیر و مبارزان شیر بر سینه سلسله در پاییش
انداختند در آغاز ماه رجب سنه ۱۲۲۲ بشتر نشانده با احتیاط در قلعه بهیر بالی محبوس کردانند
از قلعه فریاد الامان برآمد زنان و مردان نشانه بر بشتر ها و [illegible] برآورده از حرز و فی
دیو ستیزی [illegible] محفوظ و محفوظ طالعو دند بر نامه سیاه اعمال ایشان رقم رحمت خط عفو کشیدند

کشیدند و جمال خان عار بانی کرد از نقض عهد لا ثانی دیبان شکن و صدر شور و رفتن و هم رفتن
و هم میر محمد خان جابانی به هیشیارست و فتنه ربانی در سر داشت صلاح دولت مقتضی آن شد
که این دو مار را از سر گنج ملک شاهی دو خار را از پهلوی گل این ولایت اندفاع نموده شود و شیخ محمد
و منیهه موتیرام بخشی را از پیشگاه عز و جاه و منیهه مهر سنگل که حکومت بنارس و پیشر فته پیشرفت
تقریر رفته آنجا مامور فرمودند که چون سیل از جیب درست ریخته خرمن وجودش را گرد آب
فنا دردهند متعینان حسب الامر سان برق و صاعقه تاخته خرد هستی او را به آتش قهر یکسره
پاک سوختند و تعلقه بیال پور محال جاگیرش قایم پور مع مضافات در ضبطی گماشتگان
حضور و نظم و نسق آن اضلاع به حسن انواع ساخته میان میر محمد خان شدند قایم در پور که هرگز
قایم نماند دیگر جاگیر آتش در ضبط کسان کار روا این تادیب اداز حضرت آموزگار
نیا بر مصلحت بوده تا من بعد او مودب و مهذب گشته راه صداقت بپاید و باشرار عمل ننماید
بیت ⁂ طفل میلرزد ز نیشش انجام ⁂ تا در مشفق از نیش نشاه و کام ⁂ گر او ترسیده
و این لطف را که صلاحا در صورت عنف بود و معنی نفع بپیده رواه ملتان و نواب فیاض مان
که بنهایت بیت رب الاخس توجه بنظارت بوده مدار مشمول اشفاق فرموده با خود آورده
و شده کامیابی بر ضرس اختیار تحریک نواب نامدار ریکا رکنان حکم [illegible] داده اند که هرگاه نواب
کامگار تشریف فرمای [illegible] دو شهر کار شود از هر قسم اسباب [illegible] رقمی نماینده
روان ابو بیش سلیقه و این قرینه شناس امور که در هر منزل از جان و دل پا انداز لنداخته
ان رشک نسرین و گل یاد در تحمل صبا و عاری نسیم سواره بیارند گردی از رنج راه غبار

از تعب سفر بدامن لطافت آن لطیف المزاج شریف الطبع رسد گماشتگان امتثال فرمان
قضا جریان کما حقه نموده باسترضای خاطر الطف نواب اشرف برادر سعیدی خود فرزند
و در قریه مانجهی واله که متصل اوچ متبرکه بر لب دریای پنجاب مجمع البحرین عز و علا ملتقی بهترین
محمد و بها مقرر و رکنه دو فرودگاه ازلی و کیاه ملاطفت دینی انتها و ترتیب خوشنما مرتب
داشته بحضور بهجت نواب [illegible] هلال رکاب بتاریخ غره ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و بیست دو
نزول اجلال فرمودند [illegible] حضرت سراپا عز و شرف متوجه و مشرف معانقه و مجالست
سپاهی گردیده باستحصال انشاد کمال بیدرنگ [illegible] شیرین [illegible] و جلال و متقابله قرین دولت
و اقبال پدید که این از نور آن مستفید و گاه آن از حضور این مستفیض حکیم بخت و عقل
باهم آمیختند تو یا تسنیم و کوثر بر یکدیگر ریختند افلاطون و ارسطو باهم نشستند و سلیمان و اسکندر
باهم پیوستند اول ملاقات نشیمن در منزل شرف نواب اشرف بود و هنگام ظهر حضرت
نواب خورشید قباب در شرف خانه فلک مرتبت مشتری نشان قدم رنجه فرمودند این
بر یکسو شدند مثل شیرین بر یک دقیقه قران کردند از طرفین نور افشانی بود در سخن سنجی و نکته دانی
این در بیان فصاحت بدیع دوران منطق بلاغت معانی رفیع داشت بعد التفات و ملاطفت
در اختلاط [illegible] نواب عالی دست میر محمد خان عزیمت خانه [illegible] کردند در سفارش
مبالغه از حد بردند بیشتر که باس قرب و قرابت او با باطن حضرت قریب بودند اگر دست وساطت
در سلسلة التفات مهتری و برتری در وسط آمد بتکرار حد اوسط برای ان نتیجه بینه داد بازر روز دوم
از جانبین مستفاده ماند و استفاضه روز سیوم علی الصباح حضرت خدایگانی که بار گاه

که بارگاه نواب عالیجاه ورود مسعود فرمودند بر چار بالش دولت یکجا نشستند حاجی محمد حفیظ
و لعل بیگ که بزر و مروحه طاوسی بر سر نواب میمنت مانوس می جنبانیدند نواب عالی بمحمد حفیظ
اشارت فرمودند که او مروحه بسر خانصاحب رکن الدوله نماید حضرت خرد مجسم مقتضای ادب
و حرمت خاندان نواب خورشید نشان بدان راضی نشده از خدمت نواب قدردان
استعفای خواستند بعد گرم جوشی و اتحاد کوشی تودیع پرداختند حضرت خدایگانی بمبلغ پنجهزار روپیه
نقد و چهار خوانچه رخوت نیوالبالی و یه و چهار صد روپیه در خورد مناسب بحکیم احمد عظیم الدین
حکیم بهمین قدر بمنعم خان بسه وزنی نسبت تر زبان تحفه نگاران نواب کامران رسانیدند و یک هزار
از فیض عام مستفاض گردانیدند و آدم هوشیار کارگذار همراه دادند که الی سرحد ملازم
رکاب نواب سپهر قباب اند بضیافت و مهمانداری رسانیدن باحتیاج سفر راه ذخیره
سعادت اندوزند بتاریخ بیست هفتم شهر شوال سنه ۱۲۲۲ یکهزار دو صد بیست و دو بمنزل کشتی
بنگله دار راه دار تحویل فرموده به بیت الشرف بیت الله سریع السیر گردند

چون وابسته پرورد پرورده

نوازی شیمه کریمه و سجیه سنیه ذات عالی بوده منشی مهرتورام را بوساطه التزام ادعیه عمر بار جوار
برکاب بلال آثار حضرت با وجود یکه بکارهم بسیار لو بوده وکالت میر صاحبان با تعین داشت
و بعد وفاتش [illegible]
جابل و حیران لا ینفعل میر آلی برادر کار صورت نمی بست بنا برای عالم آرای اقتضای آن نمود

که منشی صوبه را که در خدمت بهرام نشان میر غلام علیخان برود هرچند که میر موصوف بغایت
دانا و بهمه اوصاف مستثنی است اما شدید البطش + ابیات + فرستاده باید که دانا بود +
بگفتن دلیر و توانا بود + فرستاده باید فرستاده + در دل پر ز حکمت بر دل ساده +
تا این عظیم الشان یک نوع رسانیت بهم رساند هر نیک و بد را با حسن تدبیر اوقع فی الدین سازد
و باستخراج مدعا اغا بخوبترین وجه پردازد درین منشی صوبه را سلیقه سخن دانی و سخن رانی
پیوسته صحبت خود را خوب آراسته و شاه والا سرکار زین زیور خرد بهره بهفت ساخت
و لشکر سرکار که به تسخیر احمدپور و محمدپور و کوت سبزل مامور بود و این هر سه مکان و قلعه به ایلچی
مصالحه احمدپور بدست آوردند درین اوقات حضرت میانصاحب عالم علم لدنی مستجمع اوصاف
حسنی میان عاقل محمد جیو در احمدپور تشریف فرما حضرت علم دوست استفاضه از خدمت
ایشان و صحبت همایون نموده فی الظاهر از مدارج النبوة و درس فی الباطن از اسرار حسنی
الهی جل شانه که اسم اعظم تواند گفت تعلیم پذیر فتند و باین وسیله در عالم صغری بر ولایت
نفس چون مهر سلیمان پیروز گشته بر دیوان شیطان و سوسه و وساوس و خیالات مظفر و هر پنج
حواس ظاهری و قوی باطنی را مسخر فرموده + بیت + دل که مهر سلیمان یافته است
کو نام بنام تحمد بیافته است + و در شیخ اللطف رحیدی و شوقی و خیلی ذوق پدید غزلیات
رنگین نام ترجمه فضل در توحید و منقبت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی و نعت جناب
سید المرسلین علیه الصلوة و السلام هر روز اقوال بینا حاضر به افعال حسب الحکم قضا حال
با دیده و که در خلوت نقد مصنف حاضر و مطرب خوش آواز گاهی مجرد و گاهی بساز و اندام

و انداز دیده در عرض میساخت و جناب عالی را روز سه نفس از مطلع فیاض پر منظر دل می‌تابید
و حضرت صاحبزاده جهان اقبال محمد عبد الله خان نیز بحضرت میان صاحب حضرت شان تعجیلا
کرده استفاضه و استقبال سعادت بیمال فرمودند

فضل علی بو الفضول سرداد و صاد در ورود وارد شده از ابتدای انبای آبیل تا رایج فو افل حاج
در پیغ نمیساخت همت همایون این خداد رست با قتدار آن پیوسته که متانت ذوی از
طریق زایری حرمین ترسیم یقین یکسو کرده شود و عثمان خان کور پرکج دهان هم چون و میرزا ادهم و مرزا بو
بر فضل علی مقتضای طالع ابطا واژگون و بخت گرشته سرنگون باتحصان حصیه حصون مطهر
مفاسد گونا گون میگردد باید که قلعجه باستقلمه اش را منهدم و منعدم سازند و رایتدای ماه
ربیع الثانی صلاح دولت این سلیمان زمانی بران تقاضا فرمود که دیگر قلاع او بکلی مفقود گر
قلعه بها در پور معمور باشد لشکر فیروزی نشان که بهر قسم ساز و سامان برفاقت آن لشکر
شجاعت نشان که مامور هست دران قلعه نشسته اگر فضل علی ستم کیش تقاضا کوشش
ازین تادیب موروب و بدین تهذیب مهذب شده با طهار ظلم نامه عمال خود آید
ترکنند فهو المرام و الا که چنین جبل سنگین گردیده تجرع خون بیگناهان سرشار رس ما
و بحکم ساقی جنایت جام جو رو خیانت بدور و تسلسل و ادمم بیا یه مینای سرکشی که از شراب
خیال محال پر باشد بسنگ تنبیه قسمی خورد بشکنند که تکرار سر خوشی و خود سری نکند و از نغمه
آهنگی راه مستان گذشته و بحرق پرده عشاق و ترک مقام عراق قصد سلوک بعابر نیاورد
بسر راه حسینی با بکلیم و نبت نشیند مامورین قلع همه قلاع ان قالع اساس بی خویش

نموده قلعهٔ بهادرپور که فی الجمله از بعض جا شکست بحث یافته بجبر نقصانش پرداخته استحکامش
افزوده شد   و چون درین سنوح باقتضای قضای کن فیکون
نوادر روزگار رنگارنگ گوناگون از معاملات از حد افزون بتواتر و توافر واقع شد لهذا شمه‌ای
عنبر ریز خامه + بیت + ز تقدیم و تاخیر بر من مگیر + که نو ر گذارنده را گر گسیر + در میدان
بیان جولان داده به تبیان بعض از داستان بنا بر سهولت فهم قاریان و مستمعان لا محاله بدون
ملاحظهٔ ترتیب تواریخ شهور و سنوات هم یکجا تشریح داد + بیت + سخن راست ای
خردمند بین + بیا و سخن در میان سخن + تا عقول عقلا در تفرس این قصص شاخ در شاخ
توهم و انقسام در نیفتند   حضرت مخدوم صاحب
که جناب ایشان در تلاش تحرک بسته‌اند و خود بهر دو جهلا و ریغ نساخته لقای شاه
عادم را صورت هیکل ام امیری از امرا قریب جوار عظیم الوقار مشهود یافته اینه
خاطر را چنان در خانه صبطا ز تجمل خیال از رای قسمی در غده استقرار دم استقصار رحید که قلق
عکوس خطر در آن منطبع نشد که قلعهٔ کهری را معاذی و حاجیان مسند آلی را ملاذ سے
می دیده اشتند هر گاه قلع قلعهٔ مذکور و قلع حاجی مسطور حصول ربدل آمد حضرت ایشان خیلی
مایوس و از غم و افسوس در نسیم الطلعت ایشان آثار حرارت غریبه پدید آمد از فرط اللوع
غلیان مواد و ثوران ابخرهٔ شدید اختلاط در دماغ و حواس و توحش و اختلال در دل شمه لطیف
ادشان شایع و رطوبات اصلیه محلول و حرارت غریزی منطفی و روح حیوانی لطیفت رو
تحلیل داده از بدان عنصری و ترکیب استقصائی افتراق یافته فایز روضهٔ رضوان خدام کرام

خدام کرام اینجانب که بتشریف حضور احترام و اشتمند مصلحت صاحبزاده عباس علی را در قادر پور بر مسند امامت و سجاده کرامت جلوس داده بمخدوم حامد محمد شمس الدین ملقب نهادند که همه اشیا در اسباب از زر و جواهر و اثواب و تبرکات حضرات مقدس جناب در رکاب مخدوم مرحوم مستطاب دیگر عالم مستورات عظمت و حکمت قباب به همراه و مکان بسرحد و وزدان تیره درون و سیاه دران نواحی بوده بی حصار با وجودیکه صاحبزاده از وستان کلانتر و رایج منتر که نشسته بود لیکن خلفای از رکاه بصلاح میر صاحب میر سهراب خان تا الیوم همین اولی داشته بلا تامل و تحمل بران پرداختند و در بنجا که حضرات مخدرات عفت آیات بجوار فرارات مطهرات و عتبات مقدسات نشسته خصوص والده حضرت مخدوم مغفور حرم محترم اوشان که عمه عبد الله خان دهر باشند همه در حضور این خدیو خداپرست دین پرور مستدعی استقصا کردند که این صاحبزاده را دستار داده شود حضرت خدیو حق نهاد باستصواب و استرضا ان عفیفه عفاف شعار عفت و کمال مستور کشور عصمت و جلال خود بفر دولت و اقبال رایج متمنه تشریف ارزانی داشته بزیارت فرارات مطهره مستفید و ان گل گلشن سفارت و غنچه گلبن امارت را بعمامه شرف و طهارت رونق عز و علا انضارت و صدارت تازه افزودند هر چند که بتشریف سرادق شریف و همه متکفلان این بوستان فضایل و لطایف از حضور حضرت عین استجازه و استمداد این تکرار نمودند که خیابا مخدوم محمد غوث تا لقا در پور نهایت خدمت میر سهراب خان برد و و بال میراث از حضرت مخدوم شمس الدین بموجب فرایض الله قسمت کرده بیاید و در حضرت خدیو رسید و یونهایت مصلحت روانه شتند کردند خورشید

در یک سما خدای تعالی نیافریده و دو شمشیر در یک نیام که دیده تلاقی و التقا رستا محمد رحم در یک
مقام و مجالس دو صاحب دستار بر یک سجاده احترام خالی از مفسده نتواند شد تباعد مکانی
بهتر است و خود این ماین جهان از مروت و احسان درباره ایشان دریغ نفرمودند

نافه پیرایان نافه تاتاری و طبله‌گشایان عود قماری این عود هندی را بر آتش پارسی
آزموده چنان مشام فرو داران سخن گردیده اند که بعد از ارتحال مهاراجه بجی سنگه والی
جودپور راجه بهیم سنگه نبیره اش بر چار بالش فرمان روایی ماروار متربع نشسته مقتضای مآل
اندیشی و مصلحت امور ملکی نیابه خود راجه مانسنگه برادر علی بسپاه لشکر بر قلعه جالور فرستاده
بمحاصره قلعه اشتغال داشت حرب و جدال اشتعال گشت و درین نوبت مدت محاصره از حد فزود
محصورین از قلت آذوقه ناچار طالب امان و در تفویض کلید قلعه بسیار و انقضا یک شب
درمیان بود که از فزادر حکمتهای الهی جلشانه و عز اسمه بقدرت خدا سبب ناسپاسی عزیز ترمه
بمضمون کل یوم هو فی شأن چه کمال است و بیان تحقیق آیت بلال تو ذار و پایان +
و درمیان شب ... وکلان تقاضا قلعه بدان و راجه بهیم سنگه را از عالم و هستی انتزاع نمودند
سپس ارکان سلطنت بعد از آن راجه مانسنگه صدی را مستحق ریاست نموده در عرصه پایتخت مهاراجه را
در جودهپور آورده بر مسند ایالت تمکین دادند رعایای آن ملک بهر رسم سلام تسلیم کردند لیکن
سوای سنگه جاگیردار پوکرن که امیر اعظم است و در آن هنگام انتقام رضا بود از ول منتفس
چه اگر او مهاراجه بهیم سنگه را دست نشانده خود تصور دیده در هر امور ملکی ید طولی داشت

داشت و حال دست تصرف بالکلیه از هر کار کوتاه ساخته در صدد آن شد که نوعی راجه دیگر
بهم رسانده و ریسمان اطراف را جو نشانده و مواد فاسده جمعیت شان تحریک و تحریص
شوریده و هر یک بدعوت خوانده اخراج لهنسنگه گردانده شود لهذا چندی از رؤسای جیلت
دریابلیاس دوستی مانده و عاقلانه آب تدبیر و رگ و ریشه نهال تدبیر دوانده در پرده
اخفا در سوانکل سنگه پسر راجه بهیم سنگه را که طفل بچه صغیر و بیخبر از عالم فهم و تمیز بود ذات
پدر تر و راجه جگت سنگه والی جی نگر به پرورش گیر بود دستاویز رواج قرار داده و ظاهرا بنابر
ایصال رد ابطال اتحاد در عقلا مایه بود و او بهمان راجه جگت سنگه و راجه صورت سنگه متوسلی
بیکانیر بود راجه جیسلمیر کشن گده و هم امرایان جوده پور را به بهانه ملاقات بر تالاب پوکهر که
معبد هنادید هنود است فراهم آورده و بسیم امرایان جوده پور را با گرفته عزم درانجا
بوده معبد بر حمله و موانعه ظاهری راجه جگت سنگه و راجه صورت سنگه باطنا بصلاح و ترغیب
در آمده آماده آن شدند که لهنسنگه را بگیرند در آتش فتنه را اشتعال بدهند گر او نیز برابر
شان مطلع و مستعد بمحافظت نفس خود دار گردیده و بقطع طمع اسباب فی الفور بقلعه
جوده پور رسیده متحصن گردید و مهاراجه جگت سنگه و سوائی سنگه و دیگر لشکر مخالف قطره زن
تعاقب آمده بمحاصره قلعه اشتغال و ملک و اموال رعایا بغارت بردند مهاراجه
لهنسنگه مجبور و محصور شده هیچ کسان مقاومت داشت و نه تاب ممانعت بحکم ضرورت بحراست
قلعه بهر حال استقلال نموده توپ بالخصوص می‌زدند لاکن سوائی سنگه اسیر و تمام سر شورش
بر داشته در خرمن حیا و وفا برق کفران و طغیان زده در صدد و بیم تهیه ناگور علم عصیان

برافراشته ودیرخان مصروف تدارک اوست لیکن درباب رعایا استمداد او مصروف که این
ازان ظالم تر و قلیچه قلودی در تصرف راجه بیکانیر و دیگر اضلاع و بلاد در تحت قبضه امرای
شوریده آرای فتنه سرشت سراپا بلادانه راج که مختار کار است اگرچه خدمت را چه واقعی ساخته
لاکن در استیلای اعدا نه سردار و نه پابل از انچه در عهود راجگان سلف خورده است بعلت آن
در قبضه و ابتلا و صد تیشه اندیشه خار اشکاف جگر کار و فرا د اعتبار جانکاه شیر پنجال ستانده زده
استمداد ازین حضرت و دین اقبال و وسیله استیصال اصول دشمنان بد سگال اندیشیده بالتجا
استدعا و استنبال عنایت شود ذات کریم الصفات که منهل جود و فیضان مستفیدان و معاصران
دستمان اماثل و اعیان و مستغاث اقران و جیران است همت عالی مقتضی اعانت آن مستغیث
گردیده و معهذا ظاهر است که حدود ماروار بسرحد سرکار از چند جا التصاق دارد خصوص اولکه
بیکانیر که قبل ازین دیگر جا از این معموره خیر نشان به [illegible] آبادی بیکانیر معمور بی نضارت
این گلشن همیشه بهار را الحقا ربذیرفته راجه صورت سنگه بخلاف آیین اسلاف از طریق وفاق
این شاکل نتیجه افاق انحراف گرفته بر رفاقت و اتفاق دارد بوتره سور سنگه که حق تربیت مند هم
و در حیله ره بهابوده مستعد اختلاف گشته بسبب قرب جوار حکم ماروار دستین دیگر کسی استیمر
دارد و درین ایام که مسموم و مغموم و منهوب [illegible] مغرور بسبب سلیون بل النفس بوم بیشی
نیست اندفاع او ازان قلاع متقبوضه و انتزاع او از اضلاع مقصوده از اقتضای همت فلک
نهمت که جزای سیئه سیئه مثلها است متعهد است بنگی بران خبر و ضعیف تهرنسا ختند
کداین معاونه مساهمت باو از مسامحت دور نپذیرفته تعیین مصلحت و التزام فتوت فرسب

ضرب و کسر آن بار بار و از مطابق قواعد امرار خورشید اشتهار و دأب عطارد گردون وقار
تصور بندد تا من بعد از آن سم خورده سمی المزاج باد سموم تقلب لیای دلبستگی رسد و ازینکه
تا تنش به تمه خارج آهنگ نخیزد و در معاینه محاسن و مقابح مثل نرگس با وجود چشم شهلا نابینا
است بنفشه مشابه قد تبرا از شیخ خم داشته سوسن وار بصد زبان لب با غنچه از گشاید و مثل سرو چه بها
استر خفای خط عالی این مجتبی بیک پا اقتدام نماید و لبیان فاخته بطرق تحا لصفت انصاد
این عین اعیان عالم گردن جانفزا زینتی تازه در فراید بر حسب التماس مهاراجه بابنسنگه و اندراج
در ماه رمضان الواج سن یکهزار و صد و بیست و سه گل محمد خان گوریج و قاضی عبدالرحیم دیب
متصدی که کفیل مصارف و کفیل گفتگو و مصالح باشد با لشکری گران کوه نشان آتش فشان
مأمور که در حدود بورنلا قامت تا جد و اندراج رسیده اقتضا دور استظهار آنها گردیدند قلعه قلود
باندک توجه مستخلص بر ابرار نجا اند اندراج مذکور مع افواج راجپوتان و قشون سرکار بر مکان
کنجبیر که تالاب وسیع دارد و معبد و عمارت رفیع در مسافت هفت کروه از شهر بیکانیر
در قع واقع و دایره و بهاست فذر باشد اطراف را آتش داده سوخته شد و بنا رفت اموال و ذخایر
و آتشش جدال و قتال از خس و خاشاک حباب هم باک بیکانیریان خوب افروخته راجه که ایشان
بعبر تشر از طراز قوتها ابراد و دشاه حمیتش از حلیه تحمل معرا از بیم دمولهم بها در آن شمشیر توان
اگر چه از گربه کمتر است لیکن چون موش در سوراخ قلعه خزیده خرگوش مانند گوش تساهل
بر دیده تجاهل دارد و از عساکر سرکار شجاعان رستم آثار رو دلیران اسفندیار تیار برق کردار
بر خرمن وجود مکان حصار تاخته از میان برد قلعه که نعره وار مسافتیست مردم را با شیر گرفته

آورده‌اند و راجه در قلعتین می‌نشست و با تکلم لاچاری می‌نشست و بزبان سوخته دل او با آتش حسرت

بریان و از کردار ناهموار پشیمان و گریبان تاب می‌درید و لیکن نه بمحل اجابت + ابیات +

چه سود از دزدی آنگه توبه کردن + که نتوانی کمند انداخت بر شاخ + بلند از میوه گو کوتاه

کن دست + که کوتاه خود ندارد دست بر کاخ + روزیکه راهب دیر مینا زد بیرون از مهر با شقه

شفق و زنار خطوط شعاعی از دیر مشرق برآمده و ز بالا بنیلی سپهر بقصد آب از بی‌شتاب آغاز

نهاد دلاوران اسلام و مبارزان خلافت شعار تا بالاب تالاب شتافته با همه راهبان

گرفتگان را عبادتکده و پیشوایان سلسله خود دانند و چندین را بان در چنگال شاهین بردند

معابد و صنم خانه طرح اقامت انداخته و اکثر تا صاحب این فرق این بیت الاصنام را بعقیده

باطل در محل احترام مثل بیت الحرام میدانسته بطواف و اعتکاف این مقام و عزم التثام سنگ

رخام از مسافت بعید و امکنه شدید و طوارق مخوفه از حرامیان عنید رسیده بطریق حاجیان

لبیک گویان برابر مناسک حج آداب مرسومه تقدیم رسانند و دوازده سال کم زیاد و در آن

موضع دیر بنیاد و معتکف مانند همه مقیمان کفر التزام از جا بجواب برخاسته بقصد پرستش

آنند مطلوبان بنابر نجاست اعتقادی و ظنی و نه عینی در محل تالاب شدند که اکثری را اسیر

بتیغ را القطع هر دو دست با غضب خونها بشتیار سوخت و هم بتخانه را منهدم ساخته

چند روز هم که بدان منزل تالاب چپا کردند و لشکر ... قلعه پوره و مرشد دیر کهر امور

شده و بروند کفار ریگانه کردن قلعه محصن در انحصار داشتند راجه خود را بحالت منکر و ذلیل

رخوار دیده قلعه مرشد دیر کهر فی الفور گرفته نشستند و محاصره پوره بیست و پنج روز کشید بیست چهارم

بیست چهارم ماه رمضان المبارک خبر فتح قلعه پوره بمسامع جاه و جلال حضرت مجسم عقل
و اقبال رسید و چون ذات همایون حضرت خدیو فرخی شکوه که سراپا حزم و مصلحت و سراسر عزم و شکوه
است قلعه اسلام گده که در تصرف سپهر جاهی خان است به روش که محبوس است هرچه نویسد این
عبدالله خان نظر استخفاف بدان داشته وقعی نمی نهد و با استحکام آن قلعه متین و متانت سکین که از
چهار دور شش آب مثل عنقا ناپدید و بحوالی آن مرکز حصانت و نقطه صیانت تلال و جبال دایره
اساس نقره قدان سما فرق فرسا استقلال ورزیده و ساسان گذاکان در ملک سرکار تاخته [illegible]
رعایا را غارت میبرد و فضل علیخان در اقطاع جاگیر که برکنار دریای خیر دارد هر چند تقاعد
سارقان ذو فنون بجان و مال خود با ایذا می رساند لیکن نمی‌تواند که علانیه مصدر انتقام [illegible]
این خدایگان گرد و یک قلعه در میان چارستان سپهی که متانت آن در بیان نمی آید
و فرعون سپه سامان عون بدان حصن پر پناه پناه داشته نیل گوهر مقصود از آن می آید
و بخیال محال می پندارد که مزرع آمال او از این سراب آبنوش ریاست سرسبز و بارور می شود
در حال هرگونه باطن جهان افروز این خدیو حق شناس اندیشه نوعی گردید که این هر دو قلعه از دست
این ظالمان مظالم توامان کشیده شود تا خلق الله که نوایر جور و ستم این ستمگران برشته
و دل خسته و دست مقاومت بسته و پای قرارشان شکسته و مهبط بلیات گشته و منتظر
الطاف الهی نشسته اند جل جلاله در سایه امن و امان بیاسایند و شتهای رعایت و حمایت
ما را از مبدا مرحمت در آب متعال فرا گرفته لب تحمید مسعود و محمود و من له الملک و له الحمد باز گشایند
بنابر آن اعیان دولت کشا و این داعیه صولت بر اولیای بحر امواج و الی جیش و اطاع قلیل ایام

بدان شد فریب مناع الخیر مقارن مصلحت بینه اشتند منشی چیند بهان که بمولد و منشا لی خاک
بلده گرور که داخل قلمرو حضور است و با وجودیکه مطلع جبهه او مثل ثور از نور خرد ضیائی نداشت
و در ایام سرکار شاه تیمور متمکن این کان زمرد در ضلع یارد ار ازان ساده لوح نقوش وفا
نمود از این اولین حرف قلم قدرت فرمان استقامت او را البلغرائی عز امتیازات و کرامت
مزین فرموده از رضا هرکه او دلپذیرانش بلازم راول و بحقیقت در سلک منسوبان من دولت
منسلک نموده به پسر فرزندانش که کرپا رام و ستارای و بهکیت رای و نبیره او گلشن رای
همیشه بلطفیات مشمول مراسم تربیت پرورش برده اند درین روز که بهکیت رای بطریق
وکالت از قبل راول حاضر بحضور است باتفاق گلشن رای که خلف ستارای مذکور است
مامور گردیدند تفویض این شادیات این پیرمرشد مباهات ورزیدند و در حصیر بلاد پر رسیده
مکنونات باطن قدسی موجب فهم خود ابلاغ و جهه ابلاغ ادعیه [illegible] دارد و در امور
خطیره و مقدمات عظیمه بزرگ بر داشته چون در سوابق این خلاصه عناصر اربعه خود را در راه
مودت یکرو و یکسو فرا نمود و بعد سمع مرکوز است دل ما این سیج چون و چرا کرده انگشت
قبول بر دیده رضا نهاده و دست دل بسوگند پیمان در داد شکر منظور از حضور پسر گردیدی
جز محمد خان کوچک و بهار خان تیمیری مامور گردید

محققین حقایق اخبار و مدققین دقایق روزگار جهان بیان مینمایند که وطن الوف و قرارگاه
اصلی صاحبان عالیشان کمپنی انگلیس بهادر جزیره انگلستان است که در [illegible] هزار کروه [illegible] عبارت

که عبارت از بیست و صد سی و هشت و سنگ و قدری باشد وسعت میدارد و خطاب بادشاه انجا
جارج مقرر و حال درین سن که بیست و سیوم از صد سیزدهم تحریر یافت سلطان انگلستان جارج
سیوم است در عمر هشتاد ساله بغایت دانا و عاقبت اندیش که بحسن تدبیر رای رزین اکثر
قلاع حصین و محال متین را از تصرف چندین زرنگان بسعوت کیش بحوزه اقتدار خویش کشیده اند
ودر صنف صاحبان عالیشان اتفاق و اتحاد را نهایتی نیست و از عاین ریسانیت خرد رسا
کارگزاری از روسای قریب هزار و سیصد داران ذوالاقتدار در سلک موالفت فرد داو آورده کرانهای
عهد وفاق و میثاق اتفاق بغایت ثابت باللفظ و مستحکم المعنی اند و درین اوان که در سلطنت
خراسان از ضعف و سستی پدیدار گردیده آرای صواب نمای ارکین اندولت بران قرار یافت
که بادشاه خراسان را از مساعده مصارف و مساعدت عساکر قوی افزوده بشتر تهیات
در خلاص مستظهر نموده شود لهذا از پیشگاه عز و جاه سلطانی نواب معلی القاب گورنر صاحب
بهادر فرمانفرمای دار الخلافت کلکته که به خطاب لارد مفتخر است ارشاد صادر گردید که امیری
ذیشان در هست دگیاست نشان از راه ماروار و بیکانیر و حدود ملک سرکار نواب مستطاب
رکن الدوله محمد بهاء الدین خان بهادر عباسی باید فرستاد و از لارد صاحب ناظم الدوله
سهتین صاحب بهادر که در حضور حضرت بادشاه شاهجهان آباد مینشند اشارت
فایز که اوشان نخست ایلچی با هوش فهیم سلیم را بنا بر اطلاع عبور در خدمت نواب
کریم الطبع ارسال دارد و ناظم الدوله میر عزت الله خان را که سید نجیب لبیب است
مع خریطه لارد صاحب و خریطه خویش ارسال نمود که در قلعه دیراور معرفت حکیم غلام حافظ

احسن الله شرف ملازمت دریافته نوشته و گفته را بابلاغ درآورد خدیو والاشکوه انسلاک
رشته مصادقت صاحبان گردون قدر را نتیجه انواع خرسندی و انبساط تصور نموده میر عزت
الله خان را بتفویض مفاد مضامین اجابت عنوان رسائل شرف سرفرازی بخشیده یکدست
خلعت گران بها و مبلغ پانصد روپیه وجه مرخصانه نقد مرحمت ساختند و او در آخر شهر
ربیع الثانی عازم شاهجهان آباد و بخدمت نواب ناظم الدوله فایز شده به تبیین سیاحات
حضور پرسرور رنگینی خاطر مهر مظاهر گردید بعده الفنستن صاحب بهادر سکرتری صاحب
حضور که حسن خدمات باقصی غایت ممتاز بودند و سوای این در دوازده کلاه پوش بزرگ
با پوشش بغیر معیت ملازمت سعادت مضاعفت شاه شجاع الملک با سپاهیان کثیر وزیر
خطیر و جم غفیر از افیال و سپاهیان و حمال و پالکی المعروف بیش پیش روانه دهلی مراحل
در یکان نیرواد گردیده بعد مشاهده رسوم اطاعت و اختلاط رحیم صورت نشکر دایی
انجا بجاده پیمائی منازل مدعا پرداختند و کارکنان سرکار حسب نفوذ فرمان قضا
نفاذ قطار قطار شتران آب بردار مخاصه برای صاحبان رفیع مقدار شکب ها
حبری مطلوب و سامان خواب قدر پنجاه شتر بار و دیگر انواع اجناس ارسال داشته
بمجرد ورود شان و میر جاگیر محمد عظمت خان معزولی و دیوان هردیال داس گذارشه
پشت مختار کار سرکار و بر سامیت خدمت میرزایی لاثانی بود باستقبال شتافته
ملازمت صاحبان عالیشان دریافته خیام مرجعی چنانچه شان برپا دفرش بسیط
روان آسا بر گذار ... سامان مهیا نموده صاحبان کرام را بصد عزت و احترام فرود آورده

آورده رسوم امتنان ضیافت بلزوم لوازم تواضع تشریفات تقدیم رسانیدند صاحبان
ممدوح قدر سه روز در آن موضع فیروزپور بآرام و آسایش رحل اقامت انداختند و در روز چهارم مشمول راه
منازل پیما و بتعلق رفت قلعه مونگهیر که بهم بیگیست قدر قلیل این خضر سکندر منش و راه‌نما نیز همان
جهت و اقتدار بر روی کار داشته نخواست که گردی از هیچ نوع انتظار بر دامن قلوب شان نشیند
قدر دو منزل راه محمد نصیر خان سپهسالار و رگوسائین بهار رای شیر سرکار به استقبال پیشتر
رفته نزول مقدم گرامی صاحبان رهنت کیان پذیره شدند و بهمه اصحاب عالی مقام گفتند
مرحبا خوش آمدید و صفا آوردید مشرف گردید و گوهر مضمون این بیت را در خدمت صاحبان
کلان مخصوص مشتقب زبان حال سفتند ❊ بیت ❊ رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست
کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست ❊ در حضور که از حرکت و آرام و بیداری و نام نیکو
و کلام صاحبان ذوالاحتشام از هر منزل و مقام لحظه بلحظه خبر می‌رسید بر بر تحرک شان
از مونگهیر موکب اقبال از دارالاماره قلعه ویران متوجه احمدپور روزانه بجا بهجهت نهضت
بهار دلپور بطلبور روا زمرهٔ عوام و ملازم رکاب اقبال به استقبال مقرر شده پیش‌تر شتافته
و مراجعت صاحبان عالیشان دریافته بدانچه لازمهٔ خصایل جمیله میزبانان کرام الطبع
باشد باظهار و ابلاغ پیوستند و بفراشان نوبهار نشان فرمان باصدار پذیرفت
دخیمه‌ها خاصه سرخ گلگون و بانجم بسم هوشه و سراپرده‌ها گلرنگ گلزار خانه از رنگ
و فرش بوقلمون گلگون رشک گلزار ارم نمون بر کنار رود بار رنیلا ب منصوب ممهد
ساختند و در غلات درسته خرمنات برپا و از اقسام آرد و خروارها مهیا و دیگر اقسام مطلوبات

ازروغن زرد وبرنج وبازیر خالص از تزیین و تقدیر دو که فایق از تحسین و تحریر ⁂ بیت ⁂
رقصنده بطرز روشن تر بار ⁂ زفانیده سری بجز دار ⁂ حسب الاحکام قضا نظام همه کجکلاهان تنعم
را موکلان خیام متصل سرادق خیام جمع آورده دها ساعت که این حاتم زمان در محل
دار السرور بهادر پور گردید صاحبان عالیشان بها در واقعه شهر شوال سنه یکهزار و دو صد
و بست و سه بنا بر نزل حین نازل و امر واجب الانفاذ گرفت که بهر شارع و بواسطه راه کشک مقرر و در
حوالی خیام پیشکاران قایم و قرق فرمودند که احدی از عامه نیاید و صاحبان عالیشان
نزد دور از خواص بیرون الا باجازت بدان میدان چون کودکان از روی ارادت بیشینه
این کتاب سیادت و دولت فرود آمد شد که صد سبو شربت دو ده شیشه گلاب و همین قدر
بید مشک و بست من نبات و بدان مقدار شیرینی مسک مطیب ممزوج نقابهات همراه
برده مساینده ولا از رنج راه بسیار برسیده و در مراسم جا تقدیم و از قبل سرکار ریزه خوانان
دو سرکار رست حرف مناسب ملایم طبایع بدایع مبلغ گردیده استرضای استماله قلوب
لطافت سلوبشان نماید هرگاه بصاحبت صاحبان عالیشان پیوستیم متحیر گشتیم سبحان
الله یک مجلس حکما بود یا یک عالم حکمت روزگار دیگر محیط الفضائل یا یک یونان کمال هر فرد
افلاطون کریم یا بقراط دهر از حدا رسطاطالیس یا سقراط خصوص صاحب کلان
ثبات خودش توان گفت یا بطلیموس در اختلاط نهایت حظ و انبساط حاصل و از آنجا
معاودت در محفل قدس واصل شده شنیده و دیده در التماس ورزیدیم و در شهر صد رای
نشئ زنده آسا دی بسوامع سرو صبح شریعت از نقال ربزاز و جوهریان و تا دمر افاضا

و حرف دان نقاد رسید که ملازمان صاحبان بها در هر چیز که نجز نه قلیل یا کثیر قیمتی یا حقیر کسی
بلا مصرف بری فروخته به هیچ وجه اشیا تنکه بفروشند بلا غبن رتقا دست گرفته ثمن در ابرطبق
رضای بایع و مشتری ادا سازند و همین روز بعد ظهر آنحضرت به دولت انتبت حدیث ارحم
الضعفا در منزل صاحبان بسیار قدر نور افشانی فرموده دلهای صاحبان که از دوری جبر در
رنج و تعب نزد و ملالی و کلالی داشتند به آب زلال الفاظ مهر و محبت کمال پاک شسته به مقر
دولت بازگشتند روز دیگر بین الظهر و العصر استرجی صاحب رشته کش از اصحاب بالا خلاف
به منزله عناصر اربعه بلازمت انجملا صحبا ارکان آمده به دولت ملازمت حضور پیوستند
استرجی صاحب نهایت زیرک و فهامه و یک حکیم هم راه بها کرده اصطلاح ایشان دکتر خوانند
بغایت علامه صحبت خوش اتفاق افتاد از هر در سخن پیوست تا که لطایف و ظرایف
ولایت ایران بذله سنجی و سخن فهمی و اشعار و غیره ظرایف سکان شیراز و اصفهان و طهران
و کثرت اولاد و علو طبع و حسن انتظام مهام سلطنت فتح علیشاه خاقان مذکور گشت ذات
همایون حضرت خداوندی مصدر انواع کمال و شیون و مظهر اصناف معالم فنون و در
مخاطبه و محاوره صاحبان مشابه به افلاطون قریب مغرب برخاست معاودت و ثاق کیوان
رواق بندگان نعالی دو عنان اسب یکی لستام زر و ثانی از سیم و دو شتر بادی با وسار نقره
جل و بالان زرکش نباتی و ده خوان رخوت عمده هدیه دادند روز سیوم صاحب کلان
صبح سفید دم سحاب در زمانیکه ترسای مهر با چهره نورانی کلکون و قامت رعنای موزون
از کلیسای مشرق برآمده درجات فیروزه رنگ گردون نشسته عزیمت خط معدل النهار

نمود با قران این نیر نور بار مثل اختران سیار گشتند و یکبار از دروازه دار الاماره از بهین
فزود آزاده بود و از این قصر اوج عظمت و سرور ماه برج خلافت و برتری هاله وار حلقه بسته
نشستند گویا وجود مسعود خداوندی مرکز عالم اقبال و ذوات منورات صاحبان دایره
جاه و جلال + بیت + شمار اختران سبعه دوباره ٭ گرفته دور مسیح چون ستاره +
در عهد سلطان سنجر ماضی سبعه سیار در میزان جمع گشتند و از ان فلک ازان از کفه کفایت
هر نوع جنبش و شور گشید که کشید شیر نجنی این خضر مسیح نفس است که چهارده کوکب سیار
درین شهر خانه این آفتاب قتدار که حکم برج حمل دارد باول نقطه اعتدال ربیعی اجتماع نموده اند
گویا روز نو روز بود و سعادت و فرخی و همایونی و مبارکی در جهان افزود جناب حضرت
خداوند صاحب که جان جهان هست از چهارده طبق رهنوردان و از چهارده معصوم علیهم السلام
فیض ستان و مستان ماه چهارده در مجمع چهارده اختران نور فشان داد در جلست ان
در تلفظ و مکالمه مشغل و داری دار رفیسان در بار و جواهر ریز گوهر نثار صاحب کلان که در فهم
ذکیاست و عقل و درست یکتا و در سخن زرانجی لی بتها از حقه لب لعل یاقوت الفاظ
که قوت جان و فرحت دل افزاید و در دامن سامعه حاضران زیاده از حوصله جواهر پاک
الفاظ دلپذیر تحفیت و مروارید با مرجان می آمیختند اکنون بدایع ولایت و محاسن شمایل
پادشاه و عجایب ممالک روم و غرایب اقلیم فارس از زبان فارسان عرصه فراست که
معرض تبیان آمد که خردمندان دراراک کنهه کماهی ان بوجه کمال آگاهی سپاهی
ستم ساعت کوکب سیار دیگر منزل بل برگشته جد و دقیقه احکام نجوم هست دو داشتند بعده آن

آن کواکب اربعه عشره مانند خمسه متحیره بحرکت رجعی راجع منازل نورمشاکل جناب خانصاحب
چهار رقعهٔ خوان قمشه لطیفه شریفه زربافت و چهار رقعهٔ خوان آریاپان با سامان مطلا نورفشان بطریق
برات نوروز رسم هدیه دارمغان بصاحبان عالیشان وادند و اکثر هم نشینیان و قرینه شناسان
را ابتناء بهجت هم پای صاحبان عالیشان فرستادند روز پنجم خود بدولت بمجالست صاحبان
عالی فطرتان متوجه و بعد نشاط اختلاط جلوهٔ بزم خلوت با خص ترین منظر استقرار صاحبان بها در
ست کسی که خود دانشمند صاحب بهادر بمنزله مشتری و دستور صاحب که عطارد را دانش توان گفت
و دو اکثر صاحب که مریخ برج حذاقت و حکم است و از سرکار که نفیس نفیس ماه اوج سعادت
و بختیاری و قمر برج میمنت و شهریاری اند و امید منش گسایش بهار رای و وزرهٔ مثال
و دولت رای که مرد حد طاوسی بدست گرفته بر فرق فرقدان همای بی فارق زمان گلس را ان
بود محاکات مهرانگیز و سخنان دلاویز و الفاظ شیرین و لطیفه‌های نمکین و حکایات رنگین و مخاطبات
سنگین و متین و محاورات دلنشین زرین درین محفل بخود نگین متن می پذیرفت از لطافت
خطاب سخن چون لو لو برآب روان غلطان و حسن جواب از گل خوشبوتر عطرافشان چراکه هم
که شهد با شیر می آمیختند و با عنبر با عبیر قدر هم ساخت و دیگر مجلس یگانگی و یکتایی رنگین و نقشه
اتحاد بر صفحه دلها مثل نقش نگین محکم نشست بعده برخاستند و خیابان‌های عالی بعادت در دار الاماره
پیوسته مسند دولت بوجود گرامی آراستند از مساعلم مکارم خدادادی که در روز دوشنبه مرتبه اعیان
سلطنت شناس ادب پاس برای خیریت پرسی و رضاجوئی صاحبان عالیشان رفته و از
گذشت آمد و بغزاله و بز غاله و کباب و بره نیم ساله و کرته با بیه درست و دراج و تذرو و صد حصه گشته

و حلویات گوناگون و فواکه مما یشتهون و اشربه ممسکات و اغذیهٔ فرح‌افزا مقوی و هر قسم نعم و مطاعم
هر ساعت و هر دم فرستاده نشاط طبایع صاحبان عالیشان میبخشید روز هفتم بکرار صاحبان
تشریف آورده حضرت اسیر خاص و ترخیص را تخصیص نمودند حضرت مرزبان میزبان با کمال تجلیل
مهربانی یوسف مصر جان اند فرمودند که مهمان عزیز باید بر کنار زلیخا سبب چند روز بیاساید از ره
دراز آمده آیه سفر دور در پیش دارید قدری استراحت فرمایید درین بلده را بنور قدم منور فرمایید
جواب دادند که از پیشگاه جاه و جلال پادشاه کیوان بارگاه بمهمی به خدمت عالی مامور گشته‌ایم نمیتوانیم
که بخلاف حکم سلطانی از طی منازل طولانی تکاسل ورزیم و تا بمقصد مقصود نرسیم حرف
آسودگی از دل فراموش محظورست خطره در خاطر خطور وا ندهیم مطعومات جلیله در باطن اطباقه
طلجان و هشته نیکو یاد کرد تساهل نمائیم حضرت همه دان باریک‌بین ملفوظ شرف آوردند ❊
بیت ❊ صلاح ما همه دادست کان ترا است صلاح ❊ بعده صاحبان رخصت از ملاقات یافته سب
شوهجه روز هشتم از حضور ولیعهد با ینها از ره لی تو از حکم شد که در خدمت صاحبان عالیشان
رفته از ابتدا الی انتهای تشریف‌شان بپرسد رفتم و از قبل جناب خداوندی سلام الکم رسانیدم بشاشت
و نشاط طبایع لطیفه استفسار کردم صاحبان شفیق خلیق مقتضای مکارم اشفاق و محاسن
اخلاق از راه مهربانی و ملاطفت دیر مگاهی تا دیر رطب اللسان عندلیب البیان بوده بپاسخ
مسطور داو دیده و اشنیده فرمودند و بنده را بجای خود فرستادند که در حضور عرض کند و شصت شتر بار
بردار قوی الجثه ثقیل الاثقال بسیار دشوار کریوه گرفته پیدا نشنیده ابسته رضای ایشان
رخصت و ریزده به میر باشی مطابقت نمی‌نما باب اقای دریای دل میفرمود کورت با اکرام و کاستی

کاست بعرض التماس رسانیدم حضرت جواد ابر فیض بحضار شیرخان توم مهردار و عمله شتر
خانه فرمان فرمودند درهم حاضر آمد امر شد که شصت زمام شتر کلان کوه پیکر جمال بارگران فربه
با توان مع جل ها نو و پالان و همه سامان از جوال و رسیمان سحرگاهان در پیشگاه ایوان
ستمهر آورده و بنده را اشارت شد که هنوز لیلی لیل از گیسوی مشک ریز غالیه بیز ناشسته
که عاجز رسیده از عبیر عنبر آمیز خاک آستانه دولت غازه رخ سعادت نماید بامدادان گنجها
با قوش کوهان مهر با جل زرتاب کمخاب و پالان طلاناب از شترخانه مشرق در مزرع
خضرای سپهر بعزم چرا برآمده به بنده ایما رفت که قطار شتران مشابه ایشان مهیا است
فی الفور فایز سازد شیرخان داروغه را همراه بردم بعد ادای آداب موافق قاعده ساربان
صاحبان سپردم مبلغ یکصد روپیه بشیرخان و شتربانان مدارات ساختند روز پنجم خود
بدولت نیابر تفحص صاحبان عالیشان تشریف فرما در خوة قسمت تقنیه این دیار رفتند یک
هزار روپیه نقد وجه مرخصانه چهار هزار روپیه بدیه داده بمولف وساطت وداع فرمودند
داد و مان ناسق ولایق صحبت صاحبان مامور و روانه رو برو نمودند که تنها ملتزم رکاب
اصحاب بوده از عبور معابر تا مرور سرحد سرکار هر قسم خدمت ساخته از وجوه کل مشار الیها
خاصه صاحبان و تمام لشکر همراهیان و رسیمان شتران مغیلان حاضر کرده باعث رضامندی
خاطر عالیه توانند بود رخصت همگی جناب عالی بما دوست فرخی مسند اقبال را فرخ تر فرمودند
سفیران صاحبان یک دوربین و یک ستاره بین و یک جواهر بین و یک سقراطین و یک
شیدرق و دو تفنگچه و دو ساعت و یک سیس و یک فیلپا و دیک پایه ساعت که مانند مرغ

ساعت دعلامت نصف ربع دشمن دعشره بر صفایح او کشیده نصب گردیده مانند چند
عدد چاغوره مقراض خوردگی لطیف هدیه و تحفه آوردند حضرت فیاض بر دست مبلغ یکصد
پنجاه و شش روپیه بفیلبانان و بست روپیه بجالان و یکهزار و بست و شش روپیه بمنشی دکارخانه
داران فراشان و غیره خدمتکاران و ملازمان صاحبان یکجا عطا فرمودند روز دیگر صبحدم صاحبان
عالیشان از گذر بحر نیلاب که پل کشتی الستر بود در افیال و اسپان و اسباب کثیری اشیا
در آب بتاریخ دهم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و بست و شش و قلیلی باندهم ماه صدر گذشتند
لیکن اطراق شان بدان روی آب دریای نیلاب در تنع علی نخجیر و سلطان شیر سوار آفتاب
به نبید و تنها خطوط شعاعی فی الحال از نجر گردون سنکار رجوت ظلمت نموده در بیشه سپهر
بقصد نور نیله رنگ شب متوجه شدگاه تعالی سواری فرموده از دریای فنکار را فکنان
عابر در بیشه اشتعال ادهم راهن بستغیچه معمول علی الرسم سرآمده نخجیر اس کوته پایه تا حد استوا
نخجیر فرموده از آنجمله چهار کوته پایه زرده بره اهی مصحوب شیخ حبیب الله ارسال بسمت
صاحبان عالیشان نمودند آن صفا منشان از رغبت گوشت کوته پایه راه دو فرمای
جناب عالی خیلی مسرور و شادمان شدند ذکر وفات حاجی خان مندهانی
و خدابخش خان بعمر و فانی و رونق بخشی حضور عالی بقلعه دیراور
و استظهار عبد الله خان بظلال هما مثال و تفویض قلعه سلام
گهر حاجی خان مندهانی که در ایام کامرانی و تسلط بغانی رطوبات غریبه نامیده در احشا
و عروق او سببیان و حرارت غریزی و نقصان در این ایام که محبوس بست توت ضمه

هاضمه معده و جگرش منکسر و منطوی علامات استسقاء طبلی مشهود و از شدت سوء القنیه که ورم
بالیش افزوده بعضی کم فهمان ز علم دار العلیل داشتند و قلیلی از اطبای ناقص آن نواحی فرصت
فریبی می نمودند اشتند و حضور که شرح آزار او معروض گردید طبیبی مأمور شد که معالجه‌اش نماید اطبا
در دوا دادن او هرچند کد و جهد دیدند با بی تردد شان تا زار نو فرسوده لیکن بسود مفقود و
نفس عنصری از شکست و منع روحش شاخ دوحه استحقاق نشست علیه شار الله که خدا بخش
معروف فانی که از دست شتاجنش قافیه امید نجاتش تنگ شد و به سمت طالبخان برادرش کس فرستاده
طلب سم الفار نمود مشار الیه این قسم مرگ را عار فهمیده نپذیرفت خود بسیار گریست پیغام
فرستاد که حیف است برین حیات و صد حیف برین ممات چند روز صبر نمایید تا عطار
کهنه کار فلک طبله غیب چه عرض دهد و دیگر رسیدند عاوز نیدر الله اعلم که از برادرش یا از
دیگری قدری سم باو رسید و مسموم گردید و از غلیان الجره و فقدان قوت ممیزه متفکره باده و سم
سلسل نشسته بر رفقا به کلی برداشته بر سر محافظین زده باد شان در افتاد و شمشیر یکی از حفاظ
کشیده دیگر برادر خسم داد و ولوله عظیم برخاست و غلغله شدید تا بدو رسید نگهبانان که بر اسطبل
حوایج چون نبات النعش پراکنده بودند مثل پروین بیک منزل جمع آمدند از آن جمله دو سه
کس که زور دار و هوشیار لائق بضابط بکوشش هوشش کشیدند که تو سرداری درین مردم سپاهی
کم پایه بی پا پیش سرداری نیست که با اینها هم سنگ و هم عیار شوی ـ بیت ـ چون که با زر
شود هم عیار ـ نرخ زر از دستش اندر شمار ـ او که از نشار زهر سرشار و از تعقل بیگانه
و بیزار هوشش کجا که به هوش باز آید بود بهر کس در نزع و زندگی را الوداع میگفت آن ریاش نیش

دریده و این پیخته الشن شکست هنگامه فتنه گرم گشت اول که حافظین حفظ مراسم ادب و حرمت
حایلش میکردند که حکم سرکار نیست بدون اذن گذشته نشود چون او دید و کسی دست درازی
که مقتول شدند یکی مجروح لامحاله شمشیر احدی از اعادی بگردنش حایل گردید بیفتاد و روح او
بموضع مستحقش رسید علیه ما علیه سبحان تو شش جهانیانش بپیوسته و تریاق عالم بازهر
منضم گشته در مرتع بهشت سبت و جد دارد و در معدن زمرد بست رسم الفقار بندگان تعالی
که بتاریخ چهارم ماه شوال المکرم از دار الملک بیجاپور متوجه پانزدهم شهر صدر در رو مقتبسه عطا
فلک برکار که سلطان التجار نیست مشک ظلمت شب در طبله تولج اللیل فی النهار نهفته کافور سپیده
دم صبح را از صندوقچه مشرق بیرون کشید بدار الاماره قلعه بیجاپور رسیده متعطشان
زلال وصال فرخ فال خود را از شربت دیدار قمر آسا و مفرح بار و تکلف انبساط
و سرور بخشیده از حرارت انتظار رهانیده چون مدت سطوت و قهرمان خاقان
و نکال قوم اهل فتنه مقتضی بعزل در عطوره با خبر شد سلطان نجم سپاه از دار الخلافه مشرق
کلاه فرماندهی کج داشته و اعلام نور افرشته حصار فیروزه سما ساخت هنگام عشا
قاصد قمر آسا بسرعت جواد رنگ بهر دو جهان خاک ادب بوسیده عرض نمود که عمید فتنه‌ها
شده‌اند از صولت دولت خداوندیگانی برترسیده سرگردان لشکر شده بود اینجا دوازده قلعه
طلبیده و از شنید مرگ پدرش که در غم سوخت او از آشیانه دماغ پرید و در دامان هوا نشسته
قلعه قلعه اسلام لمبر آشوب ساخته و ابر و دشت دانه تو تشکی از قضیه بر جا نه خدیو انه
در جمیع ادبی درج بوده و … اگذشته بطل غایت خسروانه مستقل … ارتدیه کمرشکان

گماشتگان جناب عالی در آن حصار رونق افزای استقرار و استقلال گردیدند خلعت و انعام
بشارت به تبشیر و صدقات و نذر بجماعت سادات و علمای و فقرای بتوقیر بر وفق سعی و شد
توفیر خود بخشیدند و حفاظت این حصن حصین بعهده شیخ بهار خان کهیری برادر اتش
و عبدالله خان را مکان نشست مطموره کهری که عمارتش معمور اند و دیوار حصارند مرمت
و جاهان و قطعات اراضی و مضافه آن و مکان محادراسن که موضع سبز حاصل و زرع بریخچ
با فراط دار دبجاگیر و مدد معاش او مجوز و مکرمت و عبای بهر نوع مدعا او جون تیر زند
بعلم و نقش قبول معلم و قبا فتیم متنا ی او شل تصیبای بسموم اجابت در تسم حسن او صفات
این یوسف کنعان جمال و کمال است که هرگاه برادران غدار ناهموار جفا کار رو آورند
بحضرت رحمت و مهابتش آرند و زبان معذرت بآیت کریمه یا ایها العزیز مسنا و اهلنا
الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی
المتصدقین مرطب و عذوبت ناگوار ندای نیل کرم و احسان الوان معاصی نشان
پاک می شویند؛ مثنوی: که تا نید ای پلیدان سوا + که گرفت از خوی بد دل
خوی ما بالسنه اخوان الصفا بی اختیار و بشکریت مکارم این کریم الطبع
باین کلام در تکلم آیند لقد آثرک الله علینا و عبدالله خان از پر شغل و نقصان
خود نش خادمان ولایت نشان حضرت قاضی صاحب مسند معاظم عرفان مظهر معارف و جدان
ستمع هدایت نشانین مصباح ظلمت دارین عقل اول قاضی محمد عاقل ضمان داده در سایه
حمایت آن پیشوا ابرار و ظل عنایت این خلیفه کرد کار استظلال و استظهار جسته استمرار حشمت

واستقامت و سهند همت ورزید و مضمون این بیت را مبلغ لسان دل بلیغ گردید ✤ بیت ✤
کجا شاه را پایه‌ای بار است ✤ ولی گو کزین داور برتر است ✤ و حضرت نواب صاحب
هلال رکاب خورشید قباب که باستصحاب سعادت بی حصر و حساب زیارت بیت رب
الارباب و حرم محترم معظم حضرت نبی علیه السلام عزم جناب متوجه اند نواب همایون خطاب
محمد سرفراز خان بهادر صفدر جنگ خلف ارشد و امجد ایشان که زیب بخش مسند نظامت
ملتان بطبق رسم سنیه آبای علیه خود این مصدر مکارم همیشه روابط اخلاص مصافات
و ضوابط اتحاد و موالات بنهج رضیه و منهج مرضیه مربوط و مضبوط داشته استرضای خاطر فیض مآثر
اینجا خوشترین ترسیم قلم ارادت مقدم الامور خیر و بر و زمی تصور ید قصبه بلکها ابن رنجا پنور
که پیشتر نواب صاحب کلان بابن خلاصه تشخص جهان نوشته داده درینا ایام که محمد عظیم خان
افغان ابای وکیل مختار خلوص شعار سرکار دربار نواب نامدار کامکار تشرف حضار دارد
برواد یکرنگی و یگانگی و یکتایی افزوده نواب صاحب شیر که به جاهان جلال توقیم غره قطعات
سفاقه پرگنه کهانی شیام نامی عقار این خیر بسج شرف ایالت و گوهر درج صدف
بسالت نوشته ارسال داشت جناب عالی ازین مهربانی نواب عالی نشاط و خوشحالی فرمودند
و بر حسن نظام سلک لآلی متلالی محبت که از ان احسن الذات و اکمل الصفات مقتضی
حسنات بظهور آمده استحسان و تحسین نمودند و هم درین اثنا منهیان آگاه انها رسانیدند
که حضرت نواب صاحب غازی حاجی نواب محمد مظفر خان مع الخیر و الظفر از صوب صواب
شیر بیت البلهی بتحصیل سعادت لاتعد و لاتحصی معاودت بندر جده و از انجا براه دریا وارد مسقط و از ان

داران به بندر کراچی نزول فرخی آورده حضرات پیر صاحبان فلک شکوه ثریا مکان
موافق عظمت شان نواب بهرام پاسبان باعزاز و احترام می پایان پیش آمده از کثرت بهجت
و حیدرآباد بسرور و نشاط تا خیرپور رسانیده مورد نیحا سپهر اسباب بساط انواع مدارات
و مواسات ممهد گردانیده امروز فردا داخل بلاد قلمرو خدیو خورشید نهاد خواهند شد حضرت
ممدان درود مقدم گرامی نواب صاحبی مقدمه اضافت بهجت و آلاف خیر و برکت تصور نموده
قاعده شناسان مراسم میزبانی دقیقه فهمان لوازم مهمانی در دهم مقرر فرموده بودند که بجناح
استعجال و سرعت صبا شتافته سعادت ملازمت ملازمان عیوق آستان نواب فلک
سریر دریافته به آداب [illegible] خوشامد و ضیافت پرداخته ان نور حدقه اقبال و نور حدیقه
اجلال را به ایوان نوردیده و آب دره دو صد هزار غرفه [illegible] درست بیارند و حکم شد که
متصل بهشت نور دالدخشخانه البطر عجیب و وضع غریب که طوق قصور به قصور قیصر فغفور
و الزام کسر به قصر کسری نهند در اسرع الساعات ترتیب داده اند و همه سامان ضیافت فراخور
قدر و منزلت سرکار [illegible] عظیم القدر مهیا و موجود نهادند و لطایف استقبال بوجه اتم استقبال
نواب مشتری تمثال واقعه ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و بیست شش در رکاب هلال مثال
پای فرخی گذاشته در زمانیکه سلطان چار بالش عناصر و خاقان هفت اورنگ اجرام
بر اشهب اسب آسمان سوار شده از مشکوی مشکبوی شبستان عنبر فشان برآمده بانیار کافور
و اندازه رطب باشیر سفیده ی صبح دماغ عالم را نکهتی و طبایع جهان را ترقی ارزانی داشته
بنیاد گلهای [illegible] در [illegible] چه دوری بسایه همایون انداخته لمعات نور حضور آفتاب کشور [illegible] نمایی

نفی

عرباً منور ساختند بارگاه عروس عشا در حجله باختر سبیل استراحت نمود و شاهد نورانی سلیمانی
ماه بتماشای گلزار انجم در فضای دلکشای سپهر زبرجد بار بجلوه گری برآمد خاطر لطف
خدایگانی رغبت تفرج و استفسار کنار رود و تکیه ای که شعبه ایست از دریای نیلاب فرمودند
در خیام احتشام بدان مقام بفرجام فرود آمده چشم عبرت بین لب بمشاهده صنایع و بدایع
الهی جل حکمته گشاده بتوحید و تقدیس و تحمید حمید مجید و تسبیح که تفتیح ابواب قلوب تحقیق و تنقیح
نماید حلاوت مذاق جان و عذوبت ذائقه روح و روان افزودند در وقتیکه سلطان
سپهر سریر ایام از سفر مغرب مدور کره ارضی بدار الملک مشرق معاودت میمون نمود و
حضرات نواب کامیاب بنهر اران سعادت همایون و شادمانی و دل افزونی چون نوبهار
و نسیم گلزار صد و بیصد و بیصد تمکین و وقار فرموده به نشر ارجمند و اصحاب استظهار
افزودند حضرت صدر الصدور باستقبال نواب عالی شتافته دولت حضور نواب اسلام
مآب و سلامت و عافیت آنجناب از موسسان سلام و ارباب علیم بذات الصدور و دیده استشمه
نذوری که در انتظار قدوم ادارت مهاجرت ایشان بسته بودند بالقاء آن پرداختند
و بادرار رسوم نثار از درهم و دینار و تصدقات بلا انحصار بمساکین استحقاق آثار و مسافرین
بی دیار توجه ساخته بساط انواع مرادات و سماط اقسام ضیافت گسترده تفریح باطن
اهل فتوت مودت نواب لطف مصور جهید و ادراک در علت کالی مبدا دل شبه لحظه بلحظه از الوان
اطعمه مزعفر و اشربه معنبر و اغذیه گوارا ممسک و فواکه با ضوم مطیب هدیه می فرمودند
روز دیگر نواب قمر رکاب تابان ماه کیهانی این مهر سپهر شرف و بها تشریف آوردند تجی

صبحی بلطیفه اتفاق افتاد برگاه افلاطون نشینید نجم معرب فرو رفت و از مستطر ماه
بکرسی زمردین سما نشست حضرات نواب خضر خصال الی طلاع و اثام بعد شام با دو غلام
نزد این سکندر اقبال فرخی فرجام قدم رنجه فرمودند چون نگه بر وی رو آمدند السلام علیکم گفتند
فاضل صاحب آداز نواب سرا پا عز از شناخته بتواضع بر خاسته اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن
منها و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته در جواب ادا ساخته نواب عالی را بصدر
جا دادند و خود به بسط ادب یک پای بر آورده زانی بر فرش نهاده مرحبا مرحبا
بقدوم انتم اهلا و انتم سهلا زبان مبارک را عذوبتی میدادند چون معتدله
دلکشا طبعین مقدسین در انبساط و اختلاط چکوپم شیرین سما شرف دارالقادر یک منزل
باهم مواصلت داشتند که انوار سعادت اتصال شان بنشاتین و اصل و بالبحرین عذب ردم
و فارس بیک ملتقی باهم مخالطت یافتند که امواج از غوامض ایماءات و التقاءات شان
نش رموز حکمت العین حاصل تا به ماه از مهر افزود و آب سخن از گوهر انجمن مهمین لسان
پروین دیدن و بزم گلشن از نسرین و نسترن روشنه منعقد حکمت لقمان را صد سامع
کور باطنان که گوش و دل شان کر اند تحمل نکنند * ایک موسی فهم گفتن نا کند +
کودنی چاره چه داند ای سند ؛ نمیدانم که این در حسن خطاب از دم عیسی شیرین بود یا
آن در لطف جواب از کلام موسی نمک میربود فصاحت مخاطبات را نهایتی کجا و بلاغت
محاورات را غایتی کو الی نصف اللیل که لیلی شب زلف شکلین از کمر فرو هشت این دو
حسنه و بره و بیز از مکالمه شیرین و لفظ عنبر سر سیر نشده بتکلف اوقات تهجد و عبادت

خلوص آمیز معهود لطیف لطف ریز بر خاسته معبد تقدیم شرایط عبد بیت معبود بیت
قیام اقدام ساختند تا بیچه ور درین محفل سنج پنجه شاهد مذاکره مانند پنجه مرجان رنگین ذکر
بیت الله شریف نقش شرف شمر محافه بسیار رهسپد از لوح دل بگذلک تحت بعض بشدت بشارت
حرمت حریم حرم احترام ملقب بحجره فلک اثر دل می پرورخت و صفت حجر الاسود شعار سعید بود
دل را نور روشنا پرده و صفا سینه را صفتی اظهر باد و زلال زمزم رشحه کوثر برین بهشت نکهت
بوای عرفات سوس معرفت در ضمیر می بخشید از مدینه فیض گنجینه چه مدرج رود که خاکش
توتیای دیده خورشید درخشان آبروی شخص امید و جنت البقیعه که روضه رضوان بیک
هر کشش نمی ارزد و طایفه که فراکه بهشت پیک عنایش نمی سنجد و ترا لقیه اصحاب کرام
و عتبات عالیات رفعت معالی مقام و شرافت مشرف اشراف حرمین را بعکاف ان معاکفت
نباشد و درین تسلط و تعدی قوم ولی و تغلب بجبر آنها بجناب حضرت نزال حرم حرمت
در مدینه منوره آمده تعالی خدا ایکی اقتضای اتحاد معانی و تجدد مبانی نواب خورشید مکانی خدیو ایام موسی زمام
حضور مجلس فیض و سرور منتظم در نشسته که نعمت مینمود از رزق انبساط دستیار بخشی دامنه رسا نیکو نامه چون خمسه
مسترقه حتی لقدر ساعات یوم الکبیسه رقت فیض نور از زین نیرین الوزین مینمودند
یکی روح علوی بود و دیگری نفس قدسی ان کوی سعادت از مدبر ربوده درین قوس
میمنت از مشتری بسهم اقتدار کشیده + بیت + حضور مجلس انس است و دوستان جمعند +
و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید + ترو شتم که حاجیان [illegible] که جهه بعد فراغ شرایط
احرام و ادای مناسک حج بیت الحرام بعد عکاف [illegible] به بیت زین آب فیروزه

یفروزه رنگ سپهر نشسته از بیت الله عزم بیت بیت خود نمود نواب حاجی را ایالت صوبهٔ
ملتان برافراشتند و از این بهار دین و دولت با چتر خاص پرداختند حضرت بحر کف دریا دل یک
فیل ماده پیلکان خوش رفتار عظیم الجثه کوه وقار نسیم تک صبا گردار بشت دست خرقهٔ
اعلی لایق شان و منزلت نواب مستغنی عن الالقاب مکارم اثار در مبلغ نقد دو هزار یکصد و پنجاه
روپیه بطریق هدیه و نثار در خدمت آن معدن مروت و ایثار داده به تفرجی و خورمی برخصت
و تودیع مقدار یک راه بمشایعت آن شهباز عنبر نوش کمولادس جلوه آهو خرام عنانی رانده حین
مفارقت سوره سورت اخلاص بحفظ یکدیگر خواندند موکب اقبال تبدگان فرخ فال الفر وصلا
متوجه احمدپور وکیل نواب عبدالجبار خان ناظم دیره برادر وزیر اعظم فتح خان که در این اقرب
ایام منفصل(?) مست دیره غازیخان وابسته رسیده در سلام گاه مشرف کورنش مشرف گردید
مراسلهٔ تهنیت آمیز موکل به پیغامات خلوص و رسوخ رسانیده در هر قسم مهام استدلال توجه تام
این خدیو با احتشام ساخته بابلاغ پرداخت که نشد هر دیوان دیره از دست جور ستاجران(?)
سابق رمیده رسیده بسایه دولت حضرت استقلال در رنید و نواب مذکور که برادرزاده
حضور را ادب دنیا زرین جناب تمام الوس بارگزی مشهور باد گفته که مقتضای اتحاد
قدیمه ضمیمه عهد می بندم که سر موئی تکلیف نظام دور بعت نظامت به نظام نظم ابرو پیش
خوش گردانم و بعد عزل از در پاسبنده عهد و داده به تقلد و سرکار رسالماً و اصل سازم و برنیا
تحفهٔ التماس و الله بالله که نه بردو تا نبازم و برب الکعبه که تعیین و عزل بنا نداریم امور نواب
مسطور به معطل که دیگر دخل ادار تمام زمین دیره بان رسانیدنت خیر و بهبود سرکار نواب

بدامن عنایت حضور بست ازدیاد از سرکار رخصت شود که فی الفور رفته بتمشیت مرام
در انتظام سلسله نظامت پرداز و تفقدات و التفات جناب عالی معید شوند و چندگاه
که از دیوان پرسیدند که تا ثبت ضمیر شش گردیده معلوم شد که اولیم نان عطیهٔ حضرت فیاض مطلق
در صحبت جان وابسته بقناعت سازد و از رفتن دیره بردلش دشوار اگر از حضور ارسال دارند
خواهم رفت لیکن گرا دلها عاجز است رعایت خاطر خطیر نواب معید الجبار خان تقاضای سوابق
عهود مهد وقت منظور ضمیر انور فرمایند ادراپروا که در بره رضا ساختند وکیل را در باب عام طلب داشته
تسلیم بار دیگر دیوان نموده فرمودند که امانت ماست بسلامت دارید در باره آتش خیال
خیانت بدل نیارید الا که از جاده راستی در باب انحراف ورزیدند پنجاه هزار پیاده و سوار
همه قواعد دان از علم اندازی که ای مورچه به تیر بندوق برسرش میزند و فتیله تفنگ از شعل
خورشید افروزند زیر لوای فرمانفرمای فراهم اندازیم شب هنگام پرچه پا از سر تقدیم
خدمت شتافته خانه خیمه ترا بسوزند و در طریق اتقیا در فاجر و سفیدی اندوزند حاشا
ثم حاشا که در اظهار این الفاظ سیاست اضافت سنجا باشد تا که افعال محموده عقبا
عهود و مصادقه مرفوعه استغفر الله که خرابی تحوا بین مضاف الیه کسبر قول محمود شتابید فی المجلس
وکیل هم دیوان را خوشدل و متوقع نموده تعاقب و دعایت سرکار را که عنایت نمود با این استظهار
روانه شد و نیم صفت شهر سیر فرام خوشتر از حضور بقصد صید و تماشای شکارگاه
کبهی تاریخ چهارم ذی قعده کس صد بظهور آمد بخیر و در ده توضیح دل افروز نشاط اندوز
گشته بازده دامن کوه تا چه دیگر گوزن نخجیر اند نشده از شکار پر درد باره خرگوش

و ذکر کوشش که تعداد نتوان گرفت تا تاریخ دهم عابر از دریای نیلاب به شهر اتک کوته با چند یک
راس درست از اینها مصنف مرحمت میکردند دوازدهم ماه صبحی تفریح کنان وحید افغانان عظمت
عنان یکران عزیمت نموده رونق بخش احمد پور سیزدهم اطراق چهاردهم شهر مذکور متوجه دارالامان
قلعه دیرا در بطالع سرطان که قمر و مشتری در آن قران داشتند بساعت سعید زهره اساس
عمارت دیوان سرای که بطرز قصر کسری طرح نهاده شده دالان باهم متصل و از جانب جنوب
و شمال و مشرق و مغرب واز که باد صبا و دبور شرقی و غربی را جائی بباشند و مزخرف و دریچه و
و سطوح مقرنس و مطلا و شباک بسمت مرتفع و درین ماه دکیل بیکانیر مشرف در رود و بدرگاه
از ادای تسلیمات دستوری یافت احوال تباه محمد کل پرخاش جو ستیزه خواه خرابی ملک از دست
سپاه همراه کل محمد خان حرف بحرف بمعرض عرض حضرت عذر پذیر عفو فرما رسانیده استغفار
جسارت و خسارت سابقه ادا گردانید چون افواج موج ظفر امتزاج شهریار در مقام تجهیز
اقامت پذیر و دقیقه از دقایق غارت و انتقام و قصاص ابرام در نهب و تخریب مهمل
نگذاشته بودند و معهذا جبلت ذات مقدس که از عناصر رحمت و لطف کرامت تشریف
است گویا یک بحر بسیط عظیم از مراحم جناب رحیم که هر قسم لوث بالوث معاصی که بصابون
معذرت در حضرت مغفرت بیاید و با آب استغفار و انفعال ذلات نماید این محیط کرم
آلایش جوب ذنوب او را پاک بشوید و مزارع آمال او را از زلال احسان نضارتی بخشید
و طراوتی جناب عالی آستین عذر او را بطراز پذیرای مطرز و گرجیان انکسارش را بجیب قبول
و اعزاز مزین و معزز فرموده شتر سواران بیع مراسلات سفارش همت نهار اجه با نستگه

رسول و هم بطرف دیوان اندراج و کل محمد خان نگارش نمودند که ما معذرت را چه بذیرفتیم و از سر
خطاهای او درگذشتیم حالیا او را معذور داریم و کرده اش را ناکرده انگاریم و درین ماه ذیقعده
ستاره گیسودار بصوب مغرب پدیدار و بعد غروب شمس طالع و نمودار میگشت منجمان دقیقه
شناس و حکمای هیئت هراس عضادهٔ اسطرلاب بدست گرفته بنظر تعمق و نگاه تامل در دقایق
و حقایق آن بتمام استغراق و تدقیق در استقصای تحقیق فکر کامل و عقل نامی متوجه داشته
برای اعطای صدقات و اعتاق و قربانی و خیرات و دیه و فدیه و عقیقه بر حسب شایان
خسروانی التماس ساختند جناب عالی زیاده از حوصله و احاطهٔ عرض نشان دست فیض گشاده
در ظاهر و پنهانی بفقرا و ارباب ربانی و فرارسیت اولیا و معتکفان معاکف خلوص حقانی و زهاد
و عباد و حفاظ و قراء کلام صمدانی و محدثین و مفسرین و مجتهدین و سالکین و زوار و ابناء
السبیل و بیوه ها و مستورنشینان بینوا اینقدر از نقد و جنس و چارپا و ملبوس و مفروش و جایهای
آباد و اراضی و زروع و مساجد و مدارس و معابد و منازل و خانه ها معمور و مملو از سامانهای بخیابان
و مهمان سرای نیازمندان و مستحقان و درویشان بخشیدند که گوش عالم از شنیدن عطایا
جز بلیه کر گردیده و سامعه معین از سمع این مواهب زیاده از حوصله در وقر + فرد + به بخشش با
کفها و ساعتی وفا نکند + اگر ستاره درم گردد و فلک صراف + قول شارح

والعدل وضع الشی علی موضعه فیض این فیاض را بمواضع استحقاق و مواقع استحسان بود بصلحا
و اتقیا نه بر محل غیر مستلزم مبذرین و اشقیا و در بستون مبالغه ذکر شده و میت در
مجلس ... بعضی زرهت واگر احدی احیانا از احاد بواسطهٔ عدم وقوف بر مرضی الاحرف

حرف مرگ کسی قصداً یا سهواً در حضور حدامست نشور بر زبان میراند اگر شخص مشخص است ازو
استنکاف می فرمودند و از صحبتش استنجا و الخیال الحال از خاطر اشرف فراموش و اکثر
اوقات با این عاجز مصنف که ندیم گاه بیگاه است ارشاد میباختند که مصاحبان و مشیران
و حکما بار وند یا در امر المجلس ما از ابتدای جلوس بر مسند دولت الی یومنا هذا آنکه رفتند از احوال
بر یک بیان میفرمودند و بر فوت شان تاسف میخوردند باز میفرمودند که مسلمین که میمیرند
البته از قبر آنها چار خشت یا دو سه مشت خاک موجب آثار میمانند و هندوان که میروند جسم
شان بر بند رود در آتش سوخته استخوان آنها را آب کردند و خاکستر شان بباد لاله بینی ای
مصنف عم و برادر و پدر که گذشتند هیچ از انها نشانی دیدی نه جای قرار است بل سرای
رحیل و فرار و این ابیات میخواندند ❁ همانست این چتر فیروزه فام ❁ که گردید
گرد سر سام و حام ❁ همانست این زال زیبا نقاب ❁ که در عقد جم بود و افراسیاب
چه باید برین خشت کردن مدار ❁ که هر دم ز دستی بود در گذار ❁ و اغلب ساعات اینها
کلام ورد زبان برگزیده انام الهی انت ربی و علمک حسبی فنعم الرب ربی و نعم الحسب
حسبی اللهم کفی علمک عن المقال و کفی کرمک عن السوال و گاه با ایجاز بلفظ مبارک
می آوردند علمک بحالی حسبی عن سوالی و این بیت که تکرار لسان از ورد زبان بود
جز عهد وفای تو که محلول نگردد ❁ هر عهد که بستیم هوس بود و هوا بود ❁ و در این ایام استاد
صالح محمد حداد خلف الرشید استاد حاجی میرخان که تا حداد و بنیاد فلک گوهر سهم را با آتش
سمش گرم ساخته چون او استاد در فن آهنگری از مادر گیتی نزاد و نیامده تا بجز هر چند

زآب گوهر بحر دکان افروده ودر عمل حدادی معجزه داودی و حکمت لقمانی مساوات نموده دارد
در دولت وبندگان قدردان مهر درست مهربان بوفور تکریم بسان خلیل الرحمن مهمان نوازی
فرموده در قلعه ارک به پهلوی مسجد متصل عمارت کلاه فرنگی نصب ساخته وطاقها و مقرر شاردواوند
که بهر دو جنبه قریب دیوار دکان ترتیب داده کوره ها مانند گلزار ابراهیمی افروخته بندوق
کار حاجی لقمان شعار که حسب سررشته و بهدف بتصور بصنعت بالغه و حکمت کامله کجی آنرا است
نماید منشا رالیه که درین پیشه ها مساعیت عقل واندیشه نعم البدل بار خود هست درین فن
معجزه داودی بکار برده و پای عقل و دیدان کسبی و دانش حسبی فرسوده پیایک فهم بدست
پیش گرفته پسندان تجربه بنیان در جسم هاوردن بندوق سی بظهور آورد که آسمان خمیده قامت
در اظهار این استقامت از غایت حیرت خمیده تر د لقمان از مشاهده این صنایع حسرت
گرفته چون افلاطون مجسم بهیئت شوریده سر خود بدر است که به صنایع بدایع ملاحظه فرموده
شفقه از حسن عمل اللطف کار باو اشفاق ونوازش می فرمایند معاینه شعبده بیضا از دستش
موسی دار در عمل ... خلاص تا ر فرموده فرایع آلاتش را از بتکار رعم عقد با کسیر آب
و فور ... قسم ... مرعی ... ماریا ... شد بجا رفرعون ... نموم
در عمل ریت گرفته روزگار دیگر ... جناب مولوی محمد امام الدین خلف الصدق
مولوی محمد فیض الاسلام مرحوم که طبع وقاد ایشان انباشته ... حقایق
فنون ... افلاطون بدون تعلیم است ... فرنگی را کشاده ...
وترکیب ... بدست ... قسمی این فن خطیر را پیرایه ... داده ... فلک

فلک دستش نی کوسپید و صنعت ساعت و کار بندوق علم استادیش تا بحیوق میرسید حرف حاشیه
نشین بساط دولت و دیگر چندین حذاق که در شکارگاه جلال و اشفاق ملوکانه قرب و بستگی از فرط نوازش با
بصنعت امر شد که پایه مساحت را که صاحبان بهادر در تحفه داده اند همراه بردار و کیفیت بدیر
و تقدیر منقاد بر مسافت آن که برکدام ترصد یافته دریابد از آن شخصا مرکار خاصه بکر فته نگاه
تامل و نظر تفکر کردم پایه نهایت فیح وسیع و مخترعان این هنر صنیع مثل سطح ساعت بر صفائح آن
علامات درجات و دقایق و ثوانیات الی مالانهایت کشیده و ربع و ثلث و نصف کرده وضع
گردیده و فرش شکل مربع ساعت باتمام دوره دایره بر مبدا نقطه که بهمه و مسافت کروه منقطع
ساخته میگشت و عضاده مانند اسطرلاب داشت که در دست بحقیقت گرفته بر دوق تحریک
داده می شد و بر قطع زمین مستوی آسمان میرفت قدر یک کروه نیابه اتهام و انضباط حقیقت
و استدراک کماهی آن بنده بدست خود راند و بعد تجدید حیات حاشیه برادر نقد تلقین نمود
خود بر اسپ سوار شدم و او نرم نرم در رکاب هلال آسا روان داشت یکی هرده کروه را در آمد
رفت موکب اقبال حرکت فرمود دیگر بین آهو زبان کلان و ثانی نادیدان دو تعهد بحکم کردند
منیمه از آهو ماده و یک تعهدی با بین را تعهد خوار باید دران ایشان یافته و دیگران آن آهو تحقیر
بود زیر بال اسپ بالا رعبا گردید چون حضرت عقل بحسم طبع الطفت داشتند و در معده شرف
[illegible]
فطرت اعلی بود قلعه دیوار که موجب تشخیص حکیم غلام مرتضی و حافظ حسین
و محلل رطوبات و کاسر الریاح است موافق مزاج شریف دید و در این تعهد اکثیر المنافع

طلاع در حسن انطباع تصور نموده اگر دران سواد نور چون ماه نور افشان در اوج شرف بسعادت
دران وا داشتند و هم نشیمن حضرات مخدرات مطهرات معصومات همان مکمن ادب مقر نفرجی و مبارک
عید سعید اضحی دران موضع دلکش قلعه همایون خوشش اتفاق افتاد قربانیها فرمودند که روح حضرت
اسماعیل ذبیح الله روحی بر وی داشت و ترویجی ازین فدیه هر چه وافی یافت و نوزدهم ماه صفر سنه الف
که سلطان شیر سواران هفت مربع آسمان بعزم نخجیر آهوان مشکین کواکب علم خطوط شعاعی از مستقر
الخلافت مشرق برافراشت این خلیفه الله از دار الاماره دیر او بر سپهر حصار شکار گردون وقار
و بیت + قناعت منزلی پر سبزه کاری + نگذار جهان قانع بخاری + سوار و بقصد صید
آهوان رم خورده این نسیم سحر از رجاد و بدشت آهو رکمند حبت با دل و زیده بندوق خاصه افراخته
در دو آهو بسبد نظر صید ساخته سر شام بمعاودت دار الاماره دبار رجوع بیکه در صدادم از سکان قلعه شریف
التزام رکاب فیض تضمین مشرف گردید با جماعتهم بالمطابقت با وجود حرمت سمت شوارع
و وقفیت طرق و جهات بدون گرد و باد غبار زاید و از تمام مردم برگشت یکسر تب از طریق
فراست رصد بست دور تر افتاده راه غلط کردند هر چند که بپای تفحص دویدند از هیچ سوردی
شارع مقصود ندیدند قدم تفرس در تردد تا زانو فرسوده نسود نمود بسلسله لیل از گیسوی مشکین
نکهت افشان ایام دستور مردم رکابی چون انجم در نیاین هرگاه شب از ربع متجاوز انتظار و
رضعار لب طلوب قدر بان مترا به باد دیل ستمها مهتاب سر ظلمت زوال متواری نهانی ها
بر بروج اقدر خشیدو باشتعال آتش نایلی بر ظن فرد و مشتان ا خواه فراه خشند توپ ها
کلان متواتر زدند تا که خضر هدایت الهی و الیاس ... ناتنها هی رهنمای این سکندر وقت رسید

رسید بحیره ماهیت فایز قلعه غنیمت اساس گردانید شب یلدا اضطرار بصبح نوروز استبشار مبدل
رها ندم هزاران هزار صدقات و خیرات و نثار فرق مبارک فرخی آثار و صدای تهنیت سامعه
افروز بلند شد رونق هلال رکیب این بوستان سپهر بنیاد آسمان سوده و سراب آتش افشان
لب تشنگان وادی تر دود التشنگی تشنگی افزوده قطع اتلال و من فلک و از زمین خورشید
در جولگان حرارت لبان کوی چرخ خزان آب جز رطوبت چشم آهو و دانه بردن دانه اشک منصور
میشد معزات در حکم عنقا خیمه گرگ غول را کمین رما داخل طرف شرقی و غربی و جنوبی این صفات
دانق فوق از این مستثنی لیکن از جهت شمالی باوجود ذر سیه آبادی چه نویسد که اکثر مردم از احد پور صد هزار
بار بقلعه دیراور رفته و برگشته و در جاده شناسی و طریق دانی خود را ماهر گرفته باوجود آن در
نزالکم کریوه و مغاک سهواً بانحراف از جاده بمغاک هلاک افتاده بحسرت جان داده و بار نفس کمر
و انواع آفات موجبه برای جانستانی و سبوح باقی دران تیه آماده القصه شبگاه نماز
بیست و دویم شوجه احد پور بیست چهارم وارد و درین روز در دز کوتا با چه صید و بیست پنجم
اول روز در معبد ظهر پنجاس شکار انداخته بیست ششم عابر از دریای نیلاب و بیست هفتم از
جناب عبور نموده میان دو آب شتل ماهی کنان و شکار افگنان متوجه بیشه نور و الله
رویت هلال ماه محرم الحرام سنه یکهزار و دو صد بیست چار روز بهار راه اتفاق افتاد
بدستور اعلای اشرف بسبیر مظفر ذاهمه زنگین بیطریه مغفر شام و بستن خود گرفته از داح
حضرت ائمه اهلبیت و تعزیه شهدای کربلا علیهم الصلوة و نواحی دیگر فراچیح [illegible]
ساده و تنها از این نموده و فراغ ... کرامت لطف ... جامه ...

؛ بیت ؛ بیک جنبش دوباره سر نشود ؛ چو مه هر روز از برجی نمود ؛ در عشره
که باید بیک لباس ماند روز نهم و دهم هیچ امری از امور دنیوی نپرداخته متوجه کار دین شاد و دستان
مصایب روا رو داشته مناعب و مصایب که ظاهر حال کربت اشتمال سید الشهدا امیر المومنین
ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین گشته و دوازده شنبه ششم که شمس شگفته بر مطلوب حضرات
مقدسه دلارا ست جناب جبار پاک ذات حسرت میخوردند و عبرت می بردند در اقوام بلوچ
نیاتی در عقاب تجمع سرکشان استلاع و میره غازیخان بر تقبل امتثال ما لکت رقاب و آمد
معز الدوله میان تاج محمد خان بهادر عباسی فیروز جنگ تنسک ثلث محاصل راجن پور
بطور شفقت و شرکت نامه عرض نموده و درست قلعه بکور گذشته مصحوب میان تاجه لیکی فقیر مینگی
که امیر الامرا در ریاست خلیفه طریق از شاه کلهوره ها بود والله اعلم که بر صراط اهد اند یا بر نهج
ضلالت و حشمت مستعدی ارسال داشت در تحا دیانید دولت ابد اتصال ذریعه استظهار
و باعث انتفاع و موجب استقلال انگاشته ثنیات چرب سا شیرین ابلاغ ساخته بنگار العالی
حرمت خاندان شان محفوظ و بحفظ مرتب گیتای قدیمه این رسم جدیده نه پذیرفته شد
و وکیلان بعز و مرور برگشتند بنده نشان از سکار رگاه چیست نهران واله صیبه افکنان
معاودا حمد پور و غلام محمد تحابانه وکیل میر صاحب کیوان منزلت میر غلام علیخان مشرف
ملازمت گشته دست بندوق کار حاجی شتا میرخان بهبند در بار طلای قرین بمیناکی
فرقوره از قبل هر سه میر صاحبان که در کتیای حکم رعد وا رند و با عتبار رشته واحب مم
بمنزله موالید ثلاثه در جهان عمارت را مع هر سه مرسله و کتابت اینکه دیگر شخصی دراین تقنین

بتضمین ریاض الشعرا تالیف کرده و ذکر شاعران متأخرین ضمیمهٔ محاسن تذکار متقدمین
نموده و خلاصه با آنها محبت و مطالقت حسن خلق از طرف میر صاحب مشخص کرم میر کرم علیخان
به پیغامات اتحاد و یکرنگی رسانید و میر کرم تصویر بر صفحهٔ سفید العینین بخط خویش برنگاشته
+ فرد + دی صبح بچه دیدم در طرف حرم میگفت + این جانب هرین خوبی نشاسده باشی +
جوان و ذات عالی که مستجمع مفاخر معالی و مقتضای علم لدنی و جامع علوم رسمی و دینی عالم الذی الجور
رین بیت بلفظ مبارک آورده + فرد + چنان رقصید عرفی بر در میخانه کز حسرت +
ملایک گفت کاین کافر چه استادانه می‌رقصد + و به سید ابلاغ فداکرست و مساوات
و استماع مکالمات محاورات التماس کرد که خرید فرمایش حضرات عالیات از دار الملک
بهاولپور حضور دارم و بدان مامورم یک آدم از سرکار همراه شود تا بسیاست اریاسای
حضور غیبی و اتفاقی در بیع و شری نزود و بجبونت رای حکم فرمودند که همراهیش باشد
هر چند که رافع نوشتش رساند هشت گلرا و بدرشش نتوانم که بوکالت حیدرآباد میرفتند
علی الرسم والعادت زبان شد که در امور حضرات میر صاحبان بیدخل باشد و خانه زاد را نسبت
عطلت او موجب ذلت او نگردد من ماثر العهد السنت لقمان نامی دهقان
مع منکوحه و خواهرش بسبب انقلاب روزگار روز اول لیل و نهار از اضلاع شرقی که
موطن آبائش بوده بواسطهٔ قحط یا موجبی دیگر گذاشته برجاه مولوی محمد معین الدین خلف
حاجی مولوی حافظ محمد حفظ الاسلام مرحوم در احمدپور مسکن گزیده کاه در فصلی از فصول

بحکم پیشش شغل زراعت اشتغال می‌ورزید قضاءً خواهرش هم با ناقصات العقل والدین

در شورش حرارت طبع ابجره ردیه شهوت نفسانی برانگیخت و بنزاع چاه مورثی صاحب
مقتضای همین لباس لکم و انتم لباس لهن چون شهد و شیر در هم ریخت تا که موانست و مصادقت
و دوام معاشرت و مباشرت منجر گردید و بمرور شهور این فرمهی و بار خفی فاش و ملقان موضوع
در تقصد معاندت و مقاتله زانی و زانیه برخاست و آن فزایع فرزیع محارم را نقش عداوت
و کینه با این مسافر رنگین دل ثابت نشست هر دو در کمین ترصد قتل شوهر گشتند و مستعد میاندند
آخر الامر آن ناخدای بیهیچ نوع حرمت حق و شرمیت مروت ملحوظ نساخته بجرمان عقل محروم از دین
و سیه خون بگردن جان برداشته باتفاق رفقا و اخوان و صلاح فرزند سراپا خسران
بجا سیاستش او را مقتول و در لحد کرد و این قضیه منعکسه در حکایت حضرات مولویها صاحب
بسان میت در گور مکتوم و مدفون ماند و سالها بر این و تیره برآمد + ابیات + پس از
سالها که داروی بهشت + بیایند و با خاک باشیم رخشت + تا بلبسی ماه و بیرون شد
هور + که سر بر ندارم ز بالین گور + حضرت نوشیروان عدل و لقمان عقل روزی بشکار
سوار و از تدبیر دوره دوار گذارا دهم دولت در آن حوالی رفتا و تفرج کنان بر خشت ها
کهنه و پوسیده استخوان که از شکافهای مزارها ... گشتند و نگاه تامل و تفرس رسید فهمیدند
که اگر قبر خویشی از اقارب شان می بود اول در مرمت بسبیل بیت رانی نهادند
و الا هر سال که محافظت آن می بردند ... برسبت غریب که در گشتاد این ظلم محتمل که جویه
بظهور رسید در افتیش چاه درافتیده ... بلرز سیاست و تفحص تجسس ... برآشفتند که این
لحد مسافری ... اتفاقا ... تمام ... از زبان رفت

رفت هر دو حاضر و زنش که ابواب ملالت وا دید و حضرت فریدون فر را بالنشا مستقبل
بانگ تظلم برداشت و نوحه و شیون بنیاد گذاشت حضرت که مظهر اسم لطیف اند از سر لطف و رفق
او را پیش خوانده شرح واقعه پرسید و زاد او در قصر الصورت وقوع واقعی عرض کرد ارشاد صادر
که خواهرش را اول زجر و توبیخ و تهدید زبانی رود و زن که دل آتش از جنب جیب در شست کج
در واقع اگر به راستی آمده سخن صدق را ظاهر سازد فهو المرام و الا کام ناکام به سیاست و ظهور آثار
قهرمانی مصدق تواند شد عاشیه کشان دو سه وقت برادران به بیباکی شاطران چالاک استفسار
ورزیدند فایده مترتب نگردید گرفته رسانیدند مستوجب ضرب و شلاق گشتند منکره فاجره بفسق
مقره و فسق عشق و تعشق و ثبل و قتل بقتل مفصل بیان نمود حسب الامر فاسق عاصی مرتکب
معاصی را در موقف مهابت آورده ندا و بیم در ابتدا رنجید و انکار استغفار کرید چون بعیز الظهار
کلمه الحق از هیچ سو راه رهائی ندید قاتل بارتکاب قتل قایل و راست بزبان خود گواه محکمه مقتضی
قصاص گردید هر چند که مولوی محمد معین الدین درین قضیه ملزم که قاضی ملک و هرگاه این نوع
مفسده بر جاهاش که یک نیره و از پیش نیست از حمه یوم پیش نیست بوجود آید داد و داد درک
و تنقیح و مرافعه تساهل نماید بهرآینه میان منصب قضا باشد لیکن بندگان عالی از مزاج
مولوی با هر که بلغم و ترکیب او وقوف دارد فلهذا بلادت حواس و ثقالت قوای نفسانی
سرشت اوست بدین عذر و سبب فطری معذور داشته چند استعفا با حضارش فرمان
فرمودند فی الفور حاضر و بعض ندمار که ملازم رکاب بیسعر آشنا بوده بنا باشاره در رفع درد استشفاع
و استشفاع رفیق شاه و جم استشفاع بر داشت و مضمون این آیه من ذالذی یشفع عنده الا باذنه

ملحوظ نداشت و حضور رعیت مسموع و مجرم واجب الانتقام غیر مشفوع و بقصاص مقتول و قطع
و وضع این عدل خالصاً لوجه الله بر موضع نصفت و حقیقت موضوع که اصلاً شایبهٔ ریب و ریا
و قطعاً غایلهٔ شبهه و اشتباه در ان مجمول نگشت + بیت + عدل این کز غایت انصاف داد +
استخوان مردگان را داد داد + در مقدم این مقدمه که تا الآن بعبر عدل ساعة عدل ساعة
خیر من ستین سنة فی العبادة و در شرطیکه خبر از آن کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته
است حضرت سلیمان نظیر آصف تدبیر عطا م رسیم در پیش مولوی صاحب نهاده پرسیدند
که اینها چه میگویند مولانا عرض کرد که حضرت روح الله بشیر سیداند فرمودند که از ما عدل میجویند
در لحق و تعالی الله نصفتی که ازین حضرت آراء ان بظهور نتافته نه از فریدون و نه از نوشیروان
و نه از جمشید و نه از اردشیر بابکان بهرام از عدلش در گور خزد و اردشیر بابکان با رزش بگرده
این عدالت گستر معظم ذو الاقبال بتاریخ بست و ششم ماه محرم سنه یکهزار دو صد و پنجاه و چهار
بر سر شیر ... قمر بود و خورشید ... نیم رنگ گلگون شیر صولت ... سوار فرموده بسیر تماشای
سواد ... باد ... متوجه ... در ... ایام ... ششم ... والا ... عیون ...
... ... نظاره ... که ... بکار ... باغ ملحوظ ... نقش ... نقاش منظور
+ ابیات + نقش ... در جهان نگذشت + لاجرم ... شیدا شد + کجا غیر کو
... نقش غیر + ... اتی الوجود + ... فاعتبروا یا اولی الابصار
بدیدهٔ عبرت ... هشیار را آگاهی ... بند و ازمرتبت کونی و مرایا مجازی جلوه شواهد
انوار الهی و اشعات تجلیات حقیقت نامتناهی ملاحظه نمودند درین اثنا در جی با بهابجی

باتهاجی از نهالی تیهال دیگر انتقال نمود از زبان کرامت بنیان آن محو فی الله در وجود که پیاپی
فی الفور از غیب شهبازی بری پرواز نامد چشم از بیان هما زکه بطرز رقص انداز صید طیور
قادر نماید در رسیده دراج را بگرفت و از خرق عادت تا گرفت شگفت در دلهای حضار
در گرفت بعضی حمل بر سید اقبال ان نعم الاقبال نعم المثال کردند که بدین بیت متمثل شده چون
نسر طایر فایز گردید و بعضی بر معظمه کرامت بیقین پیوست که ظهور این تقسیم جلالت از قبیل کمالات
است + اینا شد + این دعای خاصان فی چون هر دعا است + فانی است و لفظ او لفظ خدا
چون خدا از خود سوال و کد کند + پس دعای خویش را چون رد کند + و درین عرصه سبیل
خاطر شریف بسیر و شکار حیات پور دنهروالی در اهتزاز و انبساط الویه بسمت اختصاص
یافت و چون اینهمه تحرک و توجه حضور باطراف و ضلاع مالک خداداد نه از قبیل هرزه بوده نه
مقتضیات نفس بل برای آنکه اطلاع از آنکه به بهانه صید و تسخیر نخجیر برای این هشام و فرموده
یک وجب زمین اگر غیر آباد مسبب بدند وجه ویرانی آن می پرسیدند و بعد تحقیق است باشند از
آن متوجه می گردیدند تا بیگا احدی از رعایا و در یزه و رعایا که از ظلم عمال متاذی شود و فریاد لنا
نبا بر عجز در حضور متعذر باشد پس در انصاف بلا واسطه غیر فایز و استماع شده و بداد رسد
دگر گماشتگان را این بعید امکان تاذی نماند و چهار روز بر طبق ورق از تنبیه ایام سوال المسالکین
از کوتهایه و غیره صید انداخته عازم شکارگاه پهلادپور گشته با نزور در آن موضع خوش
و منزه دلکش بسر برده یوم الرابع بقصد دار الحضور احمدپور سوار و باز تیز چنگال قوی منقار
و چره عقاب کردار را چرا از مرغان و دراج انبساط خاطر می افزودند من بعد خاطر المکارم

یک کشاورز قدری ماست ترش در ظرف گلی مستعمل کرده مر سواری از نظر گذرانید که خانه‌صاحب
این ماست نهایت مزه دارد و خوشگوار برای تصرف حضرت آورده التماس بدان میل فرمایند که من دل
خوش کرده باشم ذات عالی که مصدر صفات ارکان شمالی اند نظر بر دلجوئی در خاطر آن پیچه صغیر
حقیر فقیر داشته بر وفق ان الله ینظر الی قلوبکم ولا ینظر الی صورکم دل نه پاره گوشتین است
بل عرش رب العالمین * ابیات * عقل اینجا ساکت آید یا مضل * یا که دل با اوست یا خود
اوست دل * دل بدست آور که حج اکبر است * از هزاران کعبه یکدل بهتر است * آن کوزه
کهنه نجس خس را درود دل بدو دست گرفته قدری بلب لعل که صد جان شیرین فدای آن مصر
شکرین باد برده آن خسرو دین بلطف و ملاطفت فرمود که عجیب ماست لذیذ و خوش ذایقه
است آنچه خاصه بطرز ثانی مخصوصه اختصاص طلبیده تکلفا تناول فرموده ماست را بسالار
محمد نصیرخان بخشیده ذایقه ترش است تمام خورشید ارشاد شد که همان کوزه از ماست مملو کرده
بیارند پاک ساخته آورده بدست بزرگ ابر فیاض دربار فیضان است پر از نقره خالص نموده
بان عاجز عطا فرمودند و ملکشان تفقد حالش بر دارندگان نقره مات انفار رعیت بیقیاسان
از وار قرب حضور حضرت خورشید عالم از ذره نوازی عرض شرف رسانیدند که او عیش و سرا با رنج
است مادری کور دارد و یک گاو زیر پرورشش بود رسیده بدان قلیل زراعت می کارد
استطاعت او معلوم از مردم قرض کشیده زرع گندم کاشته بود تقاضای آن روزی گاو او
شده در مزرعه بیگانه افتاد آن کشاورز پیش حاکم برد ظالم همان گاو را کشیده دو گاو
بر دم ضبط کرده فرمان عنایت ترجمان نفاذ پذیرفت که جور کننده شورش فروغ

بزراعت عمارت مشغول نمایند و یک گاو دیگر از سرکار معه یک ماسه غله گندم با وار رسانیده
نمایند تا قدری بخورد و بقدر داری در فصل آینده تخم افشاند و هم چنان عرب بدوی بسوی
آب باران و حضور خلیفه بغداد که تماشای دشت عرب برآمده بود پدید داد و آن
دجله زوال گشته آمال را سیراب ساخته فرمود که او را از پل دجله گذرانده بدشت فارسی گردانیده
باز بدشت عرب سرد بشد که بهمه موضع دریا روان ببیند تا آب خورده خیالات گزینند و باز
بشاطران شاه فرمودند که او را تا چاه عارب همراه آرند و در زاد راه چیزی فیض بهر گونه
سلام دستار سم شکم سیر نمایند گماشتگان حسب الامر معمول داشتند و او در از مطلع عنایت
بی غایت به نعمتهای والوان اطعمه مسکه از عنبر و قند و طلا با قطره سبت ثمر بخشید و دوغ بخشید بی پارچه بخشید و قوالک
و قسمتی با عشق بخشیدند که ما از اول گستی زاده بدین طور سیر گاهی در خواستیم بخیال نیفتاده سبحان الله الکریم ابدا
بود می جو بد گدایان صفا فت ⁂ سم جو خوبان کابه جو بید صفات ⁂ پس بقدر احتیاج
اسے محتاج زدو ⁂ تا بحر شد از کرم دریای جود ⁂ خود بدولت که خاک احمد پور را
از یمینت خضر توام روکش روضه خضرای فلک اخضر نمود حضرت خضر زمان الیاس آوان
اکمل اکمل سر مسیر عقل معدل قاضی صاحب میان محمد عاقل تقریب عرس جامع فیض فیوض
کثیر جامع علوم صغیر و کبیر حضرت حافظ صاحب نور محمد نور الله مرقدهما با حمد پور تشریف
فرما و جناب این سکندر ارسطو ذکاوروداآن خضر آسمار از مقتضات عالم کبریا فرزانه
بیداسب میدان حمد رفت انتها و نگاه ارادت پیر ایشان آمده اهلا و سهلا و مرحبا در
شهوار کنون این مضمون بسلک بیان سفتند ⁂ بیت ⁂ چشم منی خانه تو چشم خانه

حق القدوم تو گوهر داشته دامنم + پسران محمد نصیر خان کوریچ و شیخ محمد غوری و غیره
بسیاری از نامواران که حلقه بگوشی سرکار و مداران روزگار بنده اعتبار و در قدر و وقار افتخار
داشتند بتحریر ارادت حضرت قاضی صاحب در آمده سرها از کمند مکاید نفس و شیطان کشیدند
و به دولت بیعت و استرشاد از مقاصد کونین استغنا ورزیدند من نتایج الکرامت
حضرت صاحبزاده سلیمان فر آصف صولت محمد عبدالله خان که در سابق بحضرت بیعت داشتند
در خلوت مشرف و از خلوص ارادت گوهر این نظم را نثار فرق مبارک حضرت خلیفه صاحب
رسول الله + شعر + لبیب نجیب نقیب قریب + حبیب حبیب اولیب طبیب +
وسیع العطایا رفیع الهمم + منیع السجایا شفیع الامم + خلیل جلیل جمیل جزیل +
دلیل کفیل نبیل وبیل + اللهم بارک علیه و صل و سلم نمودند که بدرگاه ذات تقدس +
بیت + چون بمعراج حقایق رفته بود + ب بهارش غنچه اش شگفته بود + و از حالت
پر ملالت بشرح و بسط بسامعه مکارم جامعه رسانیده استبدال بهمت عالیه کرد بدان قاضی
سو القضا رو مقتضی و مصلح مفاسد کلها بمقتضی احاسن قدر امر فرمودند الشقی و السعید
فی البطن امه آنم مراد از ام الکتاب است بدرگاه قلم قدرت بر لوح فطرت شما از ازل منشور
امامت ثبت کرده باشد جای شکر است نه شکایت + قطعه + در امتحان تو ای ام ارض
است + گر از صفحات با صفت دولت نشان گیرد + و گرنه پایه جاه بلند تو را ست
که آسمان به دو حرف امتحان گیرد + سبحان الله از غره ماه صفر الی سلخ ماه جمادی الثانی
پنج شهر کامل اند و هلال رجب المرجب که از افق عظمت پدید گشت گویا ستاره نحست صاحب

صاحبزاده فریدون سپهر که بر فلک ناموری و نامداری کوکب کشوری و شهریاری حضرت
عالی گهر است که بر مدار ارتقا و استعلا درخشان گردید + فرد + زبان اهل صفا ترجمان تقدیر
است + بود قاب بوالبیان شان مثال صبح و علم + چهارم ماه صفر سن یکهزار و دوصد و
چهار حضرت قاضی صاحب متوجه گوشه نشینی خود بود و ولت چهار دهم شهر صفر رونق بخش
قلعه دیراور و از چهار روز سامان جشن سالگره همایون الطرز فرخ و میمون سپهر وکیل راول
جیسلمیر آمده مشرف اشرف کورنش پیشگاه اشرف الاخلاق مندیر شریف آفاق در آنچه
مو کلشن فهمیده بود با بلاغ آن پرداخت جناب عالی که مجمع شرایف فضایل اند فرمودند که ما
هم در یک نقطه داریم و سوای قدرت احدیت یزدان بر آنجا عقیدت اولویت نمی آریم +
بیت + در صد اندر ملک در ایار شد + نیدگان نشیش اجزا و سالار شد + و شما مقربان ما
و معتقد با و شان رجان و رنبای آن + فرد + ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا +
ز عشق نا صبوری بهار فرسنگ است + و مروت و مهمان نوازی که شیمه رمیده جبلی اکثر
است مدارات بواجبی فرموده رخص نمودند و وکیل مهاراجه بانسنگه والی جوده پور رسیده
بجز کورنش مشرف گردیده اعانت لشکر و ارسال گل محمد خان که توجه بمدعا حضور لطف
پیوست مهاراجه مشار الیه ممنون و مسرور و باظهار شکر بیت رطب اللسان گشته ندا
که عقل آموز عقلا و دهر افزا تدبیر رسا و عقل کامل عقال تسخیر دریای شتر عقلش محکم
اند رخشد روز چهارشنبه آخرین شهر صفر المظفر سنه صدر بزم جشن سالگره مبارک جشن
ترتیب انعقاد یافت متصدیان عمال بر حسب اعمال و محاصل محال مفوضه نذور از هر نوع

بنظر انور گذرانیده بحصول خلاع بر وفق مناصب و طبق مناسب عزت یافتند قلعه دیراور که
چون داغ است حکم بالغ پیدا کرد شهر را آیین بستند و از زینت ایوان جلوت ارژنگ رنگ
نگارخانه چین و کارنامه ارژنگ ثانی علی رغم نیرنگ سپهر دورنگ گردید ماه آسمان شان در طلب
پلنگ پیدا آمد هلال ماه ربیع الاول که معاینه فرمودند بیادو بنت مهد و دوتیره مرسوم هر روزه
از مطعومات متعدده لذیذه متکلف خوشبودار و ماکولات متنوعه خوش مزه دار خوشگوار
و مشروبات شیرین گلاب آثار و مشمومات عطر به روح پرور و مشک با هیچ سادات
عظام و علمای کرام و حفاظ قرار داد ابناء السبیل و حجاج و مساکین و ارباب احتیاج مسلمانان
در وا کشیده گستردهٔ خوانی بر یکسی می نمودند مقتضای بیت ازل نقل اول بعین عنایت
از کمال تقدس و بلوغ تقدس دریافته هر کرا از مساکین و مسافرین که احتیاج بکرته و پاجامه
و چادر و کفش و زاد راه می بود کشفهای فی الضمیر مایه الحاجت در دم بالغ وجه کفایت
می ساختند الی دوازده یوم صلای کرم و ایثار دینار و درم عام بود دوازدهم ربیع الاول باز متوجه
احمدپور شدند روز دوم تحرک موکب اقبال بسمت بهاولپور و از آنجا بساحل افکنان رونق
بخشش معاد شهنی بستر روز دران مکان میمنت نشان تجرید افکنده از دریا و سیلاب عالیه
و شهر و در مصر فرحت افزا یوسف آسا بهره کامران در سلخ ماه صفر در دو فرخی
با احمدپور ورود و همان شب بیست هلال ربیع الثانی فرموده مبتدا و رسم نوازی بهجت
بار الامارت دیراور ساختند حسن النوادر الامداد نامی افغان کرکری متصوف
ساکنین بستان بود شیخ الاسلام محمود ساکن پاکپتن شریف از جمله معرفت ایشان بالقصور

لازم دانسته و شاه بینی را مورد پرسید که جناب عالی از نجوم و رمل بی شناسانه اعتقاد محض
متوکل علی الله و من یتوکل علی الله فهو حسبه فیض مساعیت معین مطلق کفایت مرام مهام
انصرام ولایت می‌بود بیت از بهر قیتش همه ماه و سال زحل دیده شد گردنده جدی
فال با وجود همین توکل بقصد ادا خدمت چندین منجمین و رمالین شاهنشاهان نوکری پیش قرار
دو چهره فراخور معاش و خلعت ناگران قماشش عطیه‌ها می‌یافتند در اکثر ایام که تذکار این
عادم پیش پیش می‌رفت استمداد بذکر موجب کل آثار تیر سهم به جا فیه از کوزه بمون بردن آن بود
که در دست خود نگه دارد خلی و فوقی که در معاینه کشف گوسفند و پشت سبز داد اول فی روز
احکام تجربه در تبیانش بجا خود نموده شد چون بکرار صادق بر آمد اعتبارش بوقار بیلقی
در روزی پیش بنده بمبرز که من از پیش ابراز نمی‌دهم لیکن آرزوی علم شانه میگویم که یکی از
صاحبزاده‌ها که به فضیلت بست تفضیل داشته بر ولی نعمت خویش عاصی گردد و دیگر بزد و بمصنف
این سانحه غریب با موتن ربط حضرت ادیب لبیب بیان شنید خود بدولت از استم استفسار
فرمودند از دو پرسیدم او گفت که رستم ورنه شاه مستخرج نمیشود تا به تاریخ هفتم ربیع الاخر بعید
آهوان توجهه ساخته از سیر تختی و بیامن قدوم خضر لزوم ایشان چون رایات ان دانشک
رود روان و بحر عمان کردند در نخجیرستان خبر رسید که صاحبزاده در رخت بخشیدن خان که
زعمالکم عالکم که کردار ناهموار و گفتار جنون آثار و رفتار ناهنجارش سلسله جنبانش بود
درمیان قلعچه اسکلی که مسبر دولت پیداینش محبوس می‌ماند از میان دیوار سر کاهش منفصل شده
می‌بخشند و فی الحال اصحاب داشت رفتند در دو سرور خود کرده بسته صاحبزاده بیع بیان

باوجی نقاب سوزش تا باز رخنه دیوار سرکشیده وخیالات خام در دکانها دسته بسته پیاده
جاده پیمای فرار دبار گردیدند محافظین که بطریق نوبه بر دربار گوش نشسته از گوهر مکنون
در صدف حفاظت اثری نیافتند آب از جو رفته بود و از نافه مشک خوشبو نمانده سراسیمه
پروانه وار بیتقید گشتند در بزم شمع مرده فهوم خویش دم نفرین دمیده مشعل افروختند سرتا
آن بوم شومان شوم طالع بویرانه بر دوخته آن شوربختان شوریده سر را بانک قشقشه دریافته
شیخ محمد غوری از احمد پور دیوانی داده بود تره از جاگیرست قریب قطره و نزد رسیده از قطار
شتران گسیخته مهار با دیده پیمائی اعتبار را در آن حال در قلعه راسکی نجزای ایل اتفاقی بیتقال
سلسله پابند ساختند و چون خبر دیوانگی در سر صحرا نهادن این مجانین بعرض اشرف پیوست
رقعه دستخط خاص بنام مصنف کمتری با خلاص سیب شرف صدور پذیرفت که حکم شاهانه
باذن الله تعالی صادق آمد الحال از دست قضا رضا نیند که مقتضی متضمن از استقبال اینها یافته
سوء و ضرار و حسب الامر جلیل القدر که با ستکشاف پرداخت در آمد که گنجینه تفتیش در بکن
باز نگر بر روضه هشتم مطالعه فرموده آستین بیافشاند بیان ایشب آینده تکرار داد فرار بکام
ناکامی سپردند و برگاه حکیم افلاطون رحل در شاهنشهی غبار نشکر شفق دیده داران شیو
قطلو وظ ثنا آن اسکندر نفس رسیده در یونان مغرب مجسم لو فرو رفت و سلطان خورشید
چار آئینه ضیا دیدها ربهلو کرده بر چهار زانشین حاضران ام ثور کابل امر سیر فیروزه فام چار
افلاک را بنفیر زری قزیین ساخت حضرت ماصبح چار ارکان جهان بمیمنت قدر فیروزی مشتری
از اسپرد دولت ومقر سواتی بر خاستند نیرمیت حسبه آبوان بر شب شکر عنبر بوسوار فرمودند

زبودند که جدّ دارگی صاحبزاده گشته بخشت تنکرا محروض در تصدیق لفظ شاهد برین عالیجناب
وزیر بیده محمد نصیر خان تعاقب بهو خنده و شادی به آن مخذولان دستور بخشید نسق قرار دادند
که بعد چند مطلبی در دیگ غلط اسب چنان بلیغ دید که آخر نیش بر باشو نا تا بحکم و تشخیص جسد حادث
شد در لی در بیا که عسبت تقصیر نمیشد سبب و تو تبلیغ و تشخیص نمیشد بر آب و شاید نا تکوی در بحجه غلط
… بعمل مع … لا سیل … و تصریح و تلویح بر فتح نوعی مقصور … و ذکر از کاشتن شان
شوربای این آخوص خام بریزد و دیگر از هر رشته بود اوچکر بچه انها اخلاط کلیها احتراق داده
سوداوی غیر طبعی را الطبعی نیامیزد و محمد نصیر خان اسبان بر قانتش با بر هر من و جور دل …
ظلمت آثار تا حصه بعضی معدوم و مفقود و بنیاد هستی اکثری منهدم نمایند و ساخت و بلاغ کبیرا
دیگ فتنه بر آتش افساد بار کرده اوست در سلخ عتاب و تسلیخ بلا کبیرتر بیع شیراز شده …
جدا کردند که محض بهوس فقیر خام بر بود و از نیک‌کاری و توفی نداشت در سلک فرزندی پدر والد
ماجد و نعمت خویش عاصی شود و مصدر عقوق بمعاصی گردد قوله تعالی اشکرلی ولوالدیک
فردوس برین در … رضای والدین و سعادت دارین در رضی این قبیلان … که خلاف
خورسندی ایشان کند و رضای پدر رو جه بهشت او بوده باشد که فی الحقیقه پدر خدای مجازی
است سلیلا رود … بخشش خان را همه پسر … در جهان مجلس جنتا من محروس ساخت که بدان سلسله
از انها کاهی صدای … بجاست بندگان تعالی از شکارگاه مراجعت … روز … دو شکار افکنده
معاودت قلعه دیر اورد غلام محمد … میر … غلام علیخان بعد خرید … فرمایش
فرمایشات حضرت وزیر بیده مشرف ملازمت بحصول رخصت مع جمعیت برای روانه حیدرآباد

و درین شبها ستاره گیسو دار سپهر نمودار گردید شام درخشان و چون پاسی از شب گذشته مخفی
و پنهان میگشت و تشریح تاثیر آن منجمین حضور پادشاه جهان آباد و لاهور بتعبیرات عرضداشتند و خیرات
موفور بمستحقان ارزانی داشتند لاکن قضای مبرم و قدر محکم را دفع نتوانستند مگر بمشیت جف القلم
بما هو کائن حضرت نفس قدسی درین ایام اکثر اوقات مراقب میگشتند و شنبه ۲۰ ذی قعده
رو در قبله شیرین نشسته و غالب اوقات در مقام مناجات و استغنا رطب اللسان این رباعی
بلفظ مبارک مکرر میفرمودند رباعی مستقل هر مرکب بهم زیر بیا زین که شود چه میشود زیر
نگین حکم ما چنین کشود چه میشود حاصل ان دین و دل بغیر هوی فروردن ندانی که
نشد چه علم از ان ذهنیکه شود چه میشود و در استغراق مسایل وحدت بدرود و تنزل و اجمال
توحید خلاصه باطن کمال بود درین ایام دوام اوقات کردار انحضرت قدسی تنزیه تقدیس
ذات مطلق عن قید الاطلاق و دوام تفکر فی المصنوعات و گفتار مبنی بر حقایق و رفتار بر جاده
مستقیم شریعت و نور پرور کاینات علیه الصلوة و التحیات و الاسلام و معاملات ظاهری دنیا
ضرورت توجه نفس نبوده بود در گذشت همیشه بیادار رضا تفریح در اتقاد در امر تفویض
و تسلیم داشتند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید محفوظ ایادی عالم نسبت بقدرت الهی
تعالی شانه در حکم آستین می نیاشتند در روز یکشنبه که مکان مرادی شریف
فرموده بودند بلفظ شریف بیان فرمودند که روزی حضرت گاه نشسته بودیم و دلان آمو بریان گلان
گردانیده آوردند شکست شد دست بستیم و در نشستیم که بخیلا خواهد شد هرگاه در نجات در در
دوم ما شاء الله کان دست تقدیر از نهاد حضرت نشسته و تیز شد در هوای انداخت

اندوخت و بار بجستگاه دیگر که اتفاق افتاد رخصت معاودت برابر بود و مشیت ایزدی بر گ این
آنچه مقتضی اصبعین ارادت حق جل حکمته بمقابل داده کار رسید بکجا منحصر بساخت فی الحقیقت هر چه در
دست این عالم موهوم جز رهی پیش نیست خیالیست یا خوابی که در آبیست دریا نما حبابیست بر هوا
+ ابیات + لباس هستی ما سخت سستی دارد + حباب‌سا از رنگ بشوش کرده ما را + حباب وار
برای تماشا ره آمده ایم + که سر کشیم و نگاهی کنیم و آب شویم + مگر فیض فیاض قدر ریاض
آمال بمقدار ظرفیت حیاض اقبال هر یک اشتمال دارد + رباعی + ای آنکه ثنا بهر مقامی نامی +
داری از تو بهره دل شده پیغامی + کس نیست که نیست بهره مند از کرم تو + الا خورد بحجم خود
یا جامی + والا مانت معین متعال که ثنا محال ذات نعم المثال است بهر کار روبا رو رسید سکار
دست خود آستین دست قدرت می پنداشتند و این رباعی شیخ مصلح الدین شیرازی بتکرار
بر لفظ بر داشتند + رباعی + اگر چه شاعران نغز گفتار + بیک جام اند از فیض سخن مست +
ولی باده بعضی حریفان + فریب چشم ساقی نیز پیوست + و آن گوهر صدف جهان
و جواهر اعراض امکان و عین عینیه نوع انسان بلسان وحدت بیان میفرمودند که چشم دوم را
بصیرت نمانده و الا عین ذات که در حجاب اسما و صفات نهان است بعینه عین معاینه
عیان ببینید + جامی + ساریست سر عشق در اکوان الی الدوام + کالبدر فی الدجیة
و الشمس فی الظلام + کس را چو تاب سطوت دیدار خود ندید + در پرده سوی اهل نظر میکند
حرام + ممکن ز تنگنای عدم تا کشیده رخت + در جنب جلوه گاه عیان نهاده گام +
در حیرتم که این همه نقش غریب چیست + بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام +

باده نهان در جام نهان آمده پدید + در جام عکس باده و در باده عکس جام + جامی جاد
مبدا را وحدتست و بس + ما در میان کثرت موهوم والسلام + به تبدیه مصنف کمال
اشفاق ارشاد میشد که بجز خود از قوال که با الحان شیرین یا بدر انجالت میداد غزلیات
توحید و نعت رسول کریم و منقبت ولایت مآب یاد بود لیکن اکثر از محمد جامی یا مولانا جامی
در بنگاه ادا با وجود خاموشی زبان نکته میساخت اتفاقا بنا بلی نفاق در خلوت تصوفی
صافی که خلاصه النفس آفاق ست رسیده بوزن و تزیین و حرکات تسکین حسن عرض میداد
ذات موحد کل در سکر وجد و ذوقی حاصل کامل میشوند بی سرور خشیار و گریه میبودند
و بعض اوقات لالی بهای اشک از سحاب چشم می باریدند + مثنوی + که برابر می نهد شاه
مجید + اشک در تفصل فوت شهید + و سر زبانی فهمیدند کلاه از سیر این فواج
زر تخت شنیده بودند در غلبه محویت مستغرق که بعض حیان + ان آن ابر مشکین متیغ زعفران
زر در جان بیک بو نکشیدم میگیر ذکر این سلک گم دارید این رباعی عربی در علاقه دراسی
و ندان آهسته آهسته میخفتند + شعر + تقدیست جبهة الهوی کبدی + فلا طبیب
بها ولا راقی + الا الحبیب الذی قد شغفت به + فان عنده رقیتی و تریاقی + و روز
دیگر کرد و حال کمال وجدان موفان که [illegible] ان اربی سامعه را
بیشتر داشتیم که ذکر [illegible] کلام جامی [illegible] این دو بیت که بر یک منزل
فیض [illegible] تشریح گروه دل که [illegible] با [illegible]
[illegible] مجمع البحرین [illegible]

نهاد + ابیات + من چگونه هوش دارم یک نفس + چونکه باشد نور یارم پیش و پس +
نور او از یمین و یسیر و تحت و فوق + بر سر و گردنم چو تاج و طوق + کلام معجز نظام مثنوی
مولوی معنوی سرشار فیض باده قیومی حضرت جلال الدین رومی گویا تفسیر قرآن مجید است
بطون دارد چنانکه در شان فرقان مجید واقع للقرآن بطن وللبطن بطن الی سبعة ابطن
بیان مولانا هم معانی دارد متعدده المعنی فی البطن قایله لاکن حسب فهم ناقص مصنف ناکس
این بیت ترجمه همین است + بیت + خود از برون و درون جلوه کردن زمیان +
چو سایه محو شدم گرد سو چراغ آمد + در خود دارند کو که غزل مولوی جامی که مطلعش این است
+ غزل + مرحبا ترک مست یغمائی + دل زما میبری برعنائی + در حضور شریف
میکرد حضرت حاضر الحضور را غیبت از خود دست میداد و هنداباد فرق میساختم که سر سوداری این
غزل را که منشا سرشاریست قطعی بخواند درین ایام که بر طبق عرض قراولان بالتزام
فلک نظام باوجود یک آغاز فصل گرماست و هم باقصی نهایت می وزید متوجه جزا را سهوا
داده در عوض را مضمون گفته شده را که سهو ساخته برخواند + مصرع + مرحبا ترک مست
یغمائی + بمجرد استماع همین مصرع از بیت زرین بتو اجابر گلزمین فراز رسیده در عین بیهوشی
که کمال با هوش عالم موجب توان گفت از وجد ممکن هوش و مثل سلطان تبارکین تاج ترک
بطاق آسمان و مطابقت. فاخلع نعلیک با هوش بر آورد و دنبالا به کوشش بسوا خفت
درع نفسک و فرمانبری بجهان فریب فروش مسلم داشته تا رنج معالج صحو اول
مستوح این سانحه غریب که از مشغول کار فارغ و از فارغ کار مشغول بظهور آید موجب

عبرت نگران بوالفضول دخشند که ان سرو سرفراز جویبار جلالت و گل گلدار نوبهار ایالت
در گلستان جمال و سروستان کمال بهزاران آب و تاب فراهی برعنائی سیاهی وضع تفاخر بنیان
کج کلاهی نمودی که معاصران عهد و همسران روزگار بلبیل وار رفاقت کردار خواهی نخواهی چهره صفیر
استجابت که سبحان الله له الملک و له الاقتدار مدون تغیر مستوجب که العظمت لله و له الحکم
و له الکبریا اگرچه در ذره وجه درقفا برادران نمیتوانستند و بکمال کمال کثرت نزولست مراقبه
و وفرت محاسبت مکاسبه مصارفه اوقات سر جیب تفکر و چشم بگریبان تامل در شستن ملکه
و مهاورده انجذاب گردیده مدرزی کموخان طلبانی که جهل محض است در حضور مرصد بهشت
گرامی قبله عالم کعبه حوایج انام است و خواص عوام چون ساعیان صفا و مروه سعی در استلام
حجر الاسود آستانه فیض التزام سابق که و اعیان تشنه لب وادی حاجات بدرگاه مکارم
ایات حضرت خلیل الرحمن میرسیدند اسماعیل وار پای توجه در راه تسقیه لب تشنگان نهایت
ما از زمزم کرم و نوال زلال جان بخش مرحمت سیراب بودند. و حال که مراقب فی نشینند احدی
امکان نیست که سوای گرزش التماس سبب تو اندگشاد وان حداد وسط جلتین عالم لسبب
[illegible] فتنه طبع و علو منش از دو اعراض کرده مصنف عاجز فرمودند که لا اله + مصرع + بیت
نیست کار پرده بردن افشد راز + بار گناهان و معاصی مهرها کردن رحاب جنان گذا
مضافه که رهنت مستقیم الاقامه نمیتوانم گشت و فارغم شفاعت کار دل مخطور بوده
باسید شفاعت عنایت عام و دست استشفاء بدامن احکم جناب شفیع المذنبین
رحمت للعالمین استوار داشته بی استدعا بحضور حضرت قاضی حبیب مقتضی الصاحب

المصاعب بسته داریم الحمد لله والمنة که نفس قدسی و روح علوی در هر دو عالم دستگیر است
بیت: بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود ** عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت ** لیکن
از فرط خجالت سر افکنده‌ایم و دست دل بذیل عفو متمسک شده مترقب که میباشیم شاها یا
محاسب مکاسب ریا معاتب نفس اماره دفتر طلب مطلسنه که اگر متابعت اماره نرفتی چرا از
المیان بلوامت علوم در طلب کشتی رجال حرمت اوست تا بحرمت شیخ کونین لوث جرم
ما بدریای رحم و عفو بشوید ** بیت ** عصیان ما همیشه در آغوش رحمت است ** وقت
سوار کردن اسب چراغ ما ** در اول عهد شباب که آنجناب مالک رقاب بمعارج آثار عروج
ساخت قوانین ملک گیری و ملکداری و قواعد دشمن گدازی و سعادت شعاری و رسوم محافل
علم و فضل و لوازم مواقع فیض و بذل و شروط مراسم حزم و عزم و آیین اوضاع محاربات
و رزم تشخیص هم هم از مبدا عقل کامل و فطرت بالغ نبوی ابداع نمود که بر گزین سلاطین
و اعاظم معاصر چنین بخاطر مبارک رسم این بدر منیر مستفنی از خورشید ضیای بدل یافته بلا اختیار
گفتی که نعم الامیر و اکنون که ولایت صورت و معنی چون قران السعدین اقتران پذیرفته
و پایه کرسی شرف این اسعد اکبر از هفت ام اخضر ترقی گرفته این لفظ متفق علیه جهانیان
گشته که خلیفه [illegible] و قدیری که نه دنیا گذشت نه دین نقد ثقلین بر نج برداشت
و لسان ابر [illegible] بهمت در فضای تقوی و کرم گرم تاخت: رمیدان رضا گوی زهد
و تقوی و صفا بچوگان [illegible] داد [illegible] شاه شجاع کرمانی در بود زیان این
مالک دینار همه سود و بهبود و وجود ذی جود این ذوالنون مصری همه قند مقصود و لبان ماهی

کوثر آشنائی نیل وحدت وجود یوسفی است عزیز مصر ایمان و سلیمانیست فرمان فرمای انس و جان
اسم اعظم در نگین لعل دلش نقش گشته و اسکندریست که خضر مصباح تتبعش و مسازی گرفته جز عذر
و استغفار ز توبه و استغفار بلفظی بر زبان در فشانش نگذشتی و خود از لطیفه لطیف گفتی که با وجود
بلیغ سست تخت انابت دارم اگر نعم الغفار آسان پذیر اجابت فرماید و در تغذیه بسبب
تصور تفهیم خلق تقلیل میفرمود و نه کرسید تخت پاس که وقت کم بیش میل میفرمودند در حالی که در
شهود و تجلیات و خلود در ترقی مقامات و شمول مشاهده و حصول مکاشفه مینمایند مراقبه
و مذاکره و اشتغال تلقیت ریحجر و زبان که افاقت مینمود و با وجود دوام طهارت تجدید آن
بحسب اقتضای اوقات در ادای نماز از سفر و حضانت و نوافل و مسنونات مع تهجد حتی که
مستحب هم بحب و محبت میگذرانیدند و تغذیه تسقیه این نفس قدسی از نعمت خانه ابیت عند ربی
یطعمنی و یسقینی است + بیت + قوت جبرائیل از مطبخ نبود + بود از دیدار خلاق ودود +
جلایل فضایل باطن بود ابیت و مرطن و صدور از هزار یکی وز بسیار اندکی گفت ترقیما فت
ما لا یدرک کله لا یترک کله در ظاهر که بحسب لباس امارت و جهانبانی و تکمیل اهم بر بدمشن
وسنانی در تفتیش و تحریر و پرسش احوال رعایا از اقویا و ضعفا و درویشان ساکین و علما
و تیما م د زیر با ر فیض باضافه عام و لطف وافی و اتمام شمل فرید و ابرکف دریا ل
که معین بن زاید وجود و نوالش را از حوصله خود دیده با بینه عین عنایت این گنج
بخشش زغایت حیرت در کنج عدم خجل و حاتم از استماع کلیات مکارم افضالش که بموجب
ذوق سامعه خود فهمیده بمسامع مکارم و سوامع افزون این جان جهان از نهایت حسرت

حسرت رحم گشته در منظومه بیتی چلی سر نجاک و کل + شاهنامه + فریدون فرخ فرشته
نبود + ز مشک و ز عنبر سرشته نبود + بداد و دهش یافت این نیکوی + تو داد و دهش
کن فریدون شوی + ذکر در بقیه ماه ربیع الثانی الی اواخر ایام ماه
جمادی الاول و شرح شکار گورخر که چسان اکثر یوزبانان نیز با
سگان شکار نموده بود فی سنه نهم اندرین ماه ربیع الآخر که بحساب هندی
چار هست این همای اوج سعادت و اقبال و ماه شرف سپهر اجلال که کلاهش مستغنی جهاندار
مفتاح ابواب است بدون آنکه از جناب واهب که مبدا فیض است استدعا نماید
و با نشاط متوجه مهر زدگوده دعای بغایه عنبر آمیز استجابت آراید از منشای مطر رحمت الهی
باران چسان مترشح و جمیع مغاک نشیب بصافی قلعه دیرا در مالامال زلال افضال
و اکثر مکامن آهوان از سبزه آب استکمال یافته حضرت مشغول بحق این تماشاگاه
حکمت فعال لما یرید گرده در شکار نه غرض قتل حیوانات متوحشه بوده بل معاینه بدایع صنایع
مبدع بیچون دگوناگون شئون جناب صانع ذو فنون شکار گور بتاریخ پنجم ماه
جمادی الاول که بمسند فرخی نشسته قریب چهار ساعت روز در انجاح حوایج محتاجین
و هنگامیکه فراغت از اشغال جلیله مصالح سنیه فرموده متوجه دولت خانه همایون بر دولت
سرای میمنت قدم نگذاشته بودند که قراولان و چشبیان شکار دویده رسیده بعرض
رسانیدند که گورخر سمند رنگ خیلی قداور و فربه گردانیده متصل مغاک آورده چهار شتر
سوار قراول دنبالش گذاشته خود جهت التماس اخبار ره در دولت شتافته حضرت بهرام

افسری که مثل مشتری سعد اکبر اند از قوس طاق رواق بسهم سعادت اوج گشته مانند خورشید
بر اسب شیر صید سوار و در شدت احتباس هوا و کمال حرارت آفتاب از آتش بازی سماکره
سازون است بقوت ابی جل نمره مقتضای همت فلک گیر متوجه اچون قلیلی از رشته راه
بقراتی مقدم اسب غار افرسا انقطاع یافت مخبری عرض کرد که آن وحشی رمیده خود را بسوی
جنوب سبک رو نمیرود و قراولان در تعاقب او دیده حضرت عاقبت الله از پس گرفته در عقب او
بسمت عطف عنان فرمودند گشتا و درجه حرارت تا بدرجه که سپهداری جناب
عالی از حوصله عاری و فنا لی و چشمنش بدانسان خیره کرده که هنوز تبل ریگ نرسید که برای
صعود بر سینه شست و از ملازمان رکاب بلال نصاب چه تحریر در آید که اکثر لغف هوای
گرم آلوی بخار را در دهن گرفتند بعضی از خوف سمیت باد سموم پیاز می بریدند بعضی عنان
استقلال کمیت درخی را از نام تماسک دی ربودند + فرد + شد هوا باز چنان
گرم که در آب روان + سینه بر ریگ نهاده است ز گرما سرطان + چرخ سیار رفتادی
ز عطش بی حرکت + گر نه در مجلسش بودی از انجم جوان + در خود بدان لطیف آن شهر
جلایل منظر الطیف خضر ابتر را جر ازسته بسته بهار سبز بختی خود چون گل و سبزه تر و تازه
انتهای سبقر بود و با همتر از سبقر بود تا که گوز زرین سم خورشید بدشت مغرب پس حقب
و نقب اختفا مختفی قراولان که در کشک و نرک و پاس و توزک بسته سرشته حفظ از جانداند
وجود حضرت بهرام خضر التزام قریب لیشیاب نزول فرمودند برای حضور که آب
دریای چناب بهر مکان فرمان سبیر و اطعمه نفیسه لذیذه پخته را فراز داد و فرو سامان تعدی

تغذی می خوردم زیرا در نیشابور قاعم فایز و همه کس زیره خوار هستند معده را از الوان اغذیه انباشتند
تا که شاه بهرام مهر زین مشرق سوار شده کلکه گورخر ثوابت و سیار را یکسر قلم چه بدید نمود و صبحدم
حضرت سکندر نشین بر خنگ تعلی شبدیز یا بر آمده سراغ آن خر صحرای بر داشتند در خزیده ریحانی
زر پیمان ... شاها الداران ... بند و احل بیخاک بسته بودند از خیال کلمه ها کاوان بچرا مشغول
گرفته تا گرفتار این بزرگ علم نو پا رخا یغین الانوار پیمان ده دو چار در حضرت قطبیت مآب
الخلق عباد الله بزرگ تفاخر خود طلبان کو هر شمار از آن صحرای رخش کرد استفسار فرمودند
که گورخر را دیدی از کجا آمد و کجا رفت آن خر بدمزاج بی ادب مانند رخش نهند بر الاغش بجای
جنوب جنبانید برق سطوت قهر باینده صاعقه صولت سلطانیه در التهاب قریب بود خرمن وجود
او همچو خار بسته رخش با آتش قهر بسوزد ولیکن فرشته بانی لطف با سبا یا قتضای
رحمت وسعت کل شیء غالب بصلوة بلغوا کجد ید بهاید کار رسیدند که باری حقیقت گور را ای مرده
دل زبان بگو و چون عنان رکاب درتیوقت ز هیبت سلطان بر زمین بر آمده مثل بنات النعش
متنشر و در عقب خر همه اسب سواران و شتر سواران سو بسو متفرق گشته طالب بیابان زمره
در قدام و دیگر شتر سوار چون قطار و از خلف آن افتان خیزان تا سوا دست اشتقاق این بادیه
نشین بادیه پیما فهمید که کدام امیر بر کار است که بنفرم مونشکار بر آمده فی الفور شوریده بانگ زد
که ای امیر حکم سلطان محمد بهاء الدین خاست که از شکار بر ای اقبالش گرگ شبان است
و دزد پاسبان اگر ابا تمرد می و تعلل کردی در بارگاه عدالت آن سلطان نواطب سعادت تراو ان شد
... بیکسر گروه دشت ... شوریده ...

از رسیب مصلا آمده دوگانهٔ شکرانه جناب واجب یگانه بخلوص تمام ادا ساخته باز بر اشهب
عنبر بوی سوار و در تعاقب خر وحشی حرکت بخشیدند تا که آفتاب بسمت الراس رسیده درسی و تردد
و عرق ریزی و قطره زنی قصور نبود مهر بخت برپلپل مهر سپهر هوا آسیب داد گرمی در یحموم محلل
ارواح و شدت تف ریگ مغربل رطوبات اشباح چراغ شاه بهرام خورشید نظیر شکار بهرام صید
کار زرین از ذوق تحت خط معدل النهار میل تحت الارض نمود در حضور این اولو العزم قراولی
قراولان رسیده بعرض رسانیدند که دشت رین گور حال از خر وحشی بود مرغزال بعید فرسنگ
و صد هزار ز تلال فرق جسته ام که قیمت مگر باز هم می آریم حضرت بهرام کین کرسی تمکین سپهر تمکین
برین موضع دلنشین که جستگاه درست است جلوس فرمایند تا آن وحشی وحشی صبا آسا را از نظر
انور بقدر تیر پرتاب سعادت لی قصا کی ای خورهم گذرانید حضرت بمدلول مصلحت همیان الله حیه وقرولان
آن فرار بتقریر رد خر وحشی رم شعار را بهر حیله تیر پرتاب از جستگاه حضرت بهرام نظیر گذرانیدند مگر چون
بهوا بسرعت گذشت حضرت قدر دست بندوق را رسو داد قضا قدر جنبیدن جست او خورد
تیر بندوق در رحشا رها ماند از خوف وحشی که مزید بران منصور ثبت رساند بهم رسیده
بجست دیو دیو خیز زود و دم برنخواستش نفسی ام بکمال رم رسیده میرفت لاکن الحمد لله و المنة
که در ملیش سوی قلعه دار الامارة شد گویا اقبال بندگان عالی کمندی بود در بستن گلو لیش
سر صورتش را جبرا کشید حضرت عالی باتمام ملتزمان رکاب سعادت انتساب آن خر خزاب بر دار سمند لطافت
عنان بکمران معزم فرمودند هرگاه که از زرین خورشید برین از فرسا جنبش افلاک فشیده ادبی
بمغرب خواب رفته و قراولان در پاس از وحشی بهر او حضرت سوی آن رجوع ساختند توان یکه

انکه دعا اللهم انزل علینا مایدة من السماء ملفوظ شریف ارند خوان الوان نعمت ها از اقسام قلیه که
حلیه سار رنگی و حمرتی زعفران و کوکبان که کور را نور چشمیان کشاید و کوفته که کوفته ها را از کوفت رهاند
و کباب تر که از خشکی خوش گرداند و پلاو مزعفر که سرور آرد و معنبر که غم بردارد و انواع حلویات
قندی و شیرینی و نمکی دندان شکن و دماغ گیرندان کاک و عیزه قطری خوش گوار دلپذیر و پیاز زیره
در مس کسیر علی الرغم سلسله ادبیات قوانین متین برای این سنا و بان است مرحوم عطا یه هر چند
که مرا از رنج درس و بیاهی نیست لیکن این عطیات بسبب یا بسبب نظر مبدا فیض افاضه فیاض
واحد است بیت از سبب سازیش من سوفسطاییم و از سبب سوزیش من سودائیم
تا در است که خرق عادت کند و علت و آلت از میان بردارد و خواه صد حجاب اسباب
از یکدیگر بردارد سحرگاه که بهرام بجمع کلاه شمس بر اسپ فیروزه فلک سوار و بیار لمعه نور
گور دهشت افزای شب دیجور را در لمحه فی الفور شکار ساخت حضرت خسرو شیرین کار برای
شکار گون عنبر بار بر آمده در عقب گور مجروح مفرور بتعقیب پرداختند تقلیل مسافت در یافتند
و باز بجستگاه کمین فرموده بمنیکه بحرفت قراولان بریه شصت آمد بیک گوله بندوق از پا
بیسرکاران و دویدند کاردها کشیدند و بسنت ابراهیم خلیل الله بسم الله الله اکبر گفته تکبیر
زدند بنجشش بخشند [illegible] حضرت فریدون فرشته فر و سلیمان دیو بند دین پرور با انبساط و فر
در همان ساعت متوجه دار الاماره و دو رسنی که سلطان الکواکب در وسط السما بدرجه
اوج و اعتلا رسیده این بهتر پیرا ارتقا برابه دولت بهار ارتفاع گرفت از عاکفان کردیت
قربت اواب نذر و نثار را باظهار انجامید قربانیان کعبه جلال اسماعیل دار رحمت

فدیه و تصدق کردند و خود بدولت این رجا بعد شد شد و حصول رجا بعد صورت مسرور
و حکم قضا توام قدر صدور یافت که بخشی از گزشت گور خزینه دولت نواب صاحب صفدر جنگ
بهادر بمقداری که مرکب بیر صاحبان نجیب‌آباد و قدری طرف حسام الدوله نواب محمد خان
رسال یابد تا ازین ثواب خاص فایده صواب عام یابند و بارش باران در اوایل ایام
ماه جمادی الاول مطابق اواخر سفر که از تمام شهور تابستان حاره در هفت بارش باران
با قصی درجت دولت و سطایا م گویا بنا بر رضای باطن قدسی کسکار رعودی ابتشار سرور
فرمایند + بیت هر چه تو خواهی خدا خواهد همان + ای قضا با خواهش تو توامان +
امساک ترشیح مطر واقع و ورد او خرد روزها شهر صفر که روزی اعتبار من هوا آشفته و حرارت
خورشید و غبار بر سیمای هوا و قلیلی سحاب رقیق لایعنی بهیان شایع ذات ذی لهب بر بساط
و اشتهار طلوع موجب سم و سعادت از شیخ الاسلام پرسیدند که پیج و ستاره موافق قاعده
علم معلوم میشود که باران که بارد ارزوغن و ساخته با التماس پرداخت که در حال آثار تشکل
مشهور نمیشوند در استقبال ایام معهود تواند شد انشاء الله ... علمت الهی جل قدرته
بر تکذیب و تخطیل بصیرت کوران بینا نما و عبرت مبصران باطن ضیا منور شیخ مذکور
انداز قلعه در بسته و کرم صنت رحیمی از مسطار ریطلی اقطار فیض مقتضای کرمی قطار در قطار
ابطار فرمیت سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم در حق عنده علم الساعه
و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام مشاهده مبین از کم عیاری نقد علم نجوم که غبار تیره از دلها
برخاست با بین سبب تنبیه کلی از آن معتقدین مشغول داز این تردد ... دور خواهد گشت

و عوارض بول معروف گشت ذکر در اسباب علل و مرکب احتیاجات جهان

تحریر پیشه سانحه واقعه حضرت جان جهان دل اقلم لب ان صنوبر تا زتار و کبد دوست چون جگر لاله

خون بار رنگ کاشانه سوسن جامه نیلی در بر کرده در نگارش داستان الم شکافته زبان خامه هر جامه

مثل نفیر جامه گلو سوز دنفیر آتش و صوت و حرف این عبارت مانند صدا کر ارباب فشار رست

عقل فرسا و جان تراش اهوای این سموم که در صحرای ختا و ختن گذشته خون در نافه

آهو نافه گشته و باد این سموم که در فضای کشمیر و چین رفته زعفران حکم قیروان گرفته بها تا شرح

این واقعه جگری هست افروزان و مهر لفظش جگر بیست سوزان که دلها چون عود بران میسوزند

و در تحریر آن آتش بنیستان میگیرد لا محاله با سبیل شکسته طاقت این نوا بر احوال ساخته

نظر بتکمیل کتاب بر اینچه واقعی است مرقوم میباید که آن قوت بخش جوارح شخص عالم و قوت

ده اعضای جسم جهان را ضعف معده و قصور هضم و نفخ شکم از مرور شهور و دهور شایع

شده ایلوس جید نفخ می یافت و در جگر حرارتی واقع که در مرض کیموس افراط تفریط ظهور می پذیرفت

و بمشارکت کبد در کلیه قصور و تکسر حجری راه یافت که گاهی بسبب ریح و گاهی بعلت حصات

نی الجمله ثقل محسوس و احیاناً قلیل وجع و احتباس بول و اعتقال طبع پدید آمده حافظ الحسن البقا

حکیم که در معالجه کار مسیحا میکرد و در استعمال معجون کمونی کبیر و زر عونی و معجونات و جوارشات

مشتوعه و اقسام سفوف عرق ها ابه انچه اصلح و انسب بود پیش میساخت و ازانجا که حسب معلی القاب

نواب محمد مظفر خان که بزیارت حرمین الشریفین تشریف می بردند چنانکه در صدر ذکر یافت

در محفل مذاکره از سفر سخن در پیوست تا که درین سرزمین جاه و جلال حدیث شفا از وجع

الکلیه تفسیر پذیرفت نواب عالی شدت اوجاع گرده و صعوبت خروج ازان بحوی بحال
[illegible] نموده مال شان گذشته بوده بیان [illegible] سوده و صفت معجون زرد و عرق تلخ معمول ساخته
تخصیص و اقتصار خود در مداوا بران فرمودند بندگان عالی نسخه بر دو در خواستند خواجه عظیم الدین
حکیم که در هنر خویش در مداوی ید بیضا داشت یا دم عیسی نقل بیاض نسخه بر حسب اصل از بیاض
بر داشته در حضور رسانید موافق صلاح حافظ گاه گاه مستعمل میشد لیکن از سوء انهضام
انتفاخ در احشا میماند با اجزای اقاحی [illegible] تحلیل اتفاقی نرسید اکثر تعب تردد
سواری شکار و حرج و تعب [illegible] که [illegible] حکیمی را [illegible] مزاج کرده از حرکت
حرارت خونریزی اشتغال [illegible] بخصوص [illegible] دو دو [illegible] نمودن
گور [illegible] گشت و وفرت تحرک بیمار در کمال حرارت آفتاب [illegible] سموم از تقاضای
شوق شکار اظهار نمودند دران زمان که حضرت آن شیوع گرفت که طبیعت [illegible] آن که
نمود لاکن در حال [illegible] از [illegible] بدینجهت تقلب زرد گردد [illegible] سلطان طبع درین آن
[illegible] بتاریخ [illegible] ماه [illegible] الثانی که از خواب قیلوله تحقیق [illegible] رفته
حاجت غسل داشتند [illegible] شیره [illegible] رسانیده که [illegible] جگر و کلیه را
مناسب و مفید باشد بصلاح اطبا [illegible] موجود بود [illegible] انتقال [illegible] داشتند
که میل فرمودند فی الفور [illegible] بیهوش ماندند
[illegible] طبیب [illegible] در [illegible] بود ذو التعالی را
که جان جهان و تریاق عالم است [illegible] سموم ساختند حافظ احسن الله حکیم باستقلال

باستقلال و بچه حوصله دوست بعلاج شده گوی سبقت از جالینوس ربوده دوائی داد که زیادت
بهمایون را از غشی افاقتی حاصل لاکن درد گرده و انتفاخ بطن بهم چنان در شدت که تخیر روز
فیروز بهی بود بدن بلو سه بیقراری و التواء گاه گاه از سنه بدتر شد که گاه از چهار پای انقال بچه افتاد
و بهیچ نوع تسکین نمی شد و تب ضیق عظیمه گردیده آزار اطبا را زجمله امراض و محرق یکی بر دیگر
بعجز گرائید آخر حافظ حسن اشد حکیم از همه اتقن و ابحسنه تدبیر معالجه میکرد و بحکمت حکیم تعالی
شانه در اوجاع تخفیفی رو نمود از نفخ بکمیه و تمریخ تنبیه حقن ثقیله ذکر در تریاق دلی عطرها
و در علت خناق صاحب جنت مکان علیه الرحمت من الله الرحمان
خدا حافظ ناصر بست پنجم ماه جماد الثانی وجع در کلیه شدید بکلی نشد تا آورد
و نفخ شکم عرض جزئی است در آنوقت که طبع من وجهیه قوتی داشت تا ب مقاومت
بانی مرض از امکان خود بیشتر در این زمان بهر مرتبه بسیاربان بافتند از دفع نمود
عذر و قصور را معذور شمرد روز منتوا تر غلبه او جاع و من بعد تغیر در اوضاع پدید آمد ضیق که باشد
لضیق دگاه گاه بر تو کشیده و فواق در اکثر اوقات التزام و در قبل ساعات افتراق می یافت
و تب حقیقت که بهیچ زمان مفارقت نمی جست بیست هشتم روز شنبه از همه امراض و اعراض
افاقت حاصل و ضیق قابل لاحق روز یکشنبه هم برین نهج گذشت و صبح دوشنبه هم شده
از بهار و لیوز موجب قصه و دستخط خاص مشرف ملازمت و فانوس سی چهار جنح داری
صد فیه کرده دیوان معین که حضرت خواجه معین الحق و الدین ولی الهند نور الله مرقده
تصنیف فرموده اند از نظر انور گذرانید و بسکه توجه باطن قدسی بمجوری ملک رفاه بما

مصروف بوده از شنیده احوال خلق الله و معاش مردم شهر و بارش باران پرسیدند و برخاسته
به دولت خانه تشریف فرما شدند همچنین که سعادت زیارت قریب عصر دریافتم از چگونگی خیال
مولوی محمد امام الدین ساعت ساز در تیاری ساعت و شنید رقی فرمایش به اتفاق تمام اشفاق
استفسار فرمودند همه عرض کردم دو پته ململ بر دوش گرفته موسی مثال عصای اقبال
در دست راست و بقوت دعوای قوی بقوی عالم متوجه حرم سرای شدند و بنده ببرنج گلوها
که در ان نشاط هست معاودت تا که سر شام هلال رجب بگرو همه مصاحبان و متصدیان منشیان
بنا بر عرض تهنیت ماه نو مشرف و عرض مبارک رویت قمر و حصول شفا یابی مشتری [illegible]
به صد خلوص دعا موجب مفهوم قاصر از خاطر فاتر گذارش ساختند خود به دولت بلفظ مبارک
مقتضای * مصرعه * یک لفظ تو صد هزار معنی در بر * او ثبت جوامع الکلم را ب
مثال فرمودند که شما همه مبارک باد و چون خرابی گمرانی از دست تعدی سپاه شهر اسب
غلام به در دولت به تظلم حاضر گشته و عرض حالت شان به سامعه همایون رسیده لیکن بواسطه
تغیر مزاج قدسی [illegible] ذکر یاد و اندرین وقت سپاه مذکور سلام و کورنش سربلندی
دیده [illegible] و غضب آمده بزجر و توبیخ او را از حکومت حاصل نمود عزل لالا [illegible] برای
پسر لاله مجلس رای این عهده نصیب داد و از زبان گوهرافشان بطریق نسق تفهیم تهدید
فرمودند که عزیزان همراه سینه به صراط مستقیم در راه حق تا ثابت قدم بوده دگرگونی
[illegible] رسوخ در تقیا و فرمان پذیرفت گردانده اند رعایت درفاه احوال ایشان قسم
منظور [illegible] نامرسش شان چشم بصیرت همراه به همت مصروف [illegible] بیدار

و نه پنداری که هوای تنها از هیچ جهت با نهار رسد و ما فشنویم انشاء الله تعالی شفقت باطن ها بر یافت
هر نوع روید او نشان بند دل واگر بر قصور غیرت رای تا رمود توقف رسید یک کوه سیاست
بر سر او خواهد ریخت سبحان الله و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً + فرد + که داند که فردا
چه خواهد شدن + که پوشد حریر و که پوشد کفن + الی هر دو چهار ساعت عیشت همه بیدیان کان
خصوص صاحبزادگان جلالت نشان نشسته ماندند من بعد حکم عالی بنفاذ پذیرفت که صاحب
خانه هم کاری دارد و همه کس بامکنه خود ها بروند و هر یک بجای خودش راجع تا نصف شب که
حافظ احسن الله حکیم حاضر و در ضیق دستی به طبع حاصل و چون شب از ثلث کمتر ماند وضو کرده
نوافل تهجد ادا و وظیفه معموله میخواندند هرگاه صبح کاذب که فروغ صادق ندارد طلوع نموده عدم
متواری و صبح صادق طلایه شیر نور بقدر الالف [illegible] بر محرو رمز رجان رخصت [illegible] ناتیار
ساخت خود به تشریف بارادهٔ بول متوجه و بعد ادرار و ذ هشت استنجا بکلوخ و تطهیر آب نموده
بر قالیچه تخت مسندی خواستند که جلوس فرمایند دیدند که دو دسته سفال پاره افتاده نزد پایه
شکسته زینت بخش چار بالش دولت گردیدند ابراهیم فراش گلچی را فرمان به دستمال پیش آورد
برای نیت نماز فجر آستین جیب پیراهن که از مرفق بالاتر برده قایم ساخته بودند خواستند که آستین
آستین را ابراهیم بلند کرده تجدید وضو پرداختند که درین اثنا دو نوبت فواق شد و دیگر تبه
خمیازه بطور فاره بی اندازه نموده سر به بالین کلان گذاشتند گویا حضرت جبرئیل علیه السلام
که فرشته رحمت است بطلب روح لطیف ایشان نازل که مثل حضرت یوسف علیه السلام
یک سیب را اگر که بو بینند و بلا صعوبت بیکار رفت [illegible] روح علوی ایشان بجنت الماوای

رسید و با حوران فردوس مهد مغفرت آورده آن مهدی وقت را بکمال تمهید تلطیف و رحمت
روح قدسی ایشان بروضهٔ رضوان بردند تغمده الله. قصه غلام حسین کشمیری خدمتگار خاصه
سرکار بر دویده و حافظ احسن الله را از مسجد ارک طلبیده و او در دم رسیده و حالت نزع را دیده
آه سرد از سینه پر درد بر کشیده و اشک حسرت از سحاب سحاب چشم بی اختیار بارید و گفت
انا لله و انا الیه راجعون همان ساعت آن نخبهٔ عالم را به سرپوش برگسد و راز خوابانیدند
غلام حسین را بجا داشته کلید ابواب قلعه از صاحبزاده خدایار خان در خواسته دریچه را
گذاشته صاحبزاده عبدالله خان که مقصود دولت و نعم الخلیفه آنحضرت بود و محمد نصیر خان
سپهسالار و سوکوه نوشت بخش و فتح محمد غوری و دیگر امنای دولت را اندرون قلعه گرفته
در دریچه را باز قایم بست و درین تنها لیلی لیل از شیوع این ماتم زلفین دراز بپیچ کشیده
مجنون وار آواره دشت و کوهستان گشت و هند تا هیچ بوقوع این واقعه [illegible] بهم گذاشته
و انش کردار در خون شفق نشست خورشید سر برهنه از کوهسار سوگوار بر [illegible] سلک ثریا
زهم رفت و [illegible] کهکشان از هم گسیخت [illegible] هر گنبد و برج و باره ارک صدای نوحه و ندای شیون
تا افلاک تا [illegible] رسید و غلغله وا اسفاه و دوا [illegible] صدای گوش [illegible] سپاهیان [illegible] مبارز خان
افتاده [illegible] بعنصر نیابت ملک الموت گشادند [illegible]
عباس به جاهلیه [illegible]
[illegible] محیط عقل صاحبزاده [illegible] خان [illegible]
[illegible] من حرب الحرب حلت به الندامة [illegible]

نیز مستحق قطعی و نهی دل برشته حضرت صاحبزاده فرید ون فرسلیمان سیر محمد عبدالله خان
را که مثل محمد امین بن هارون الرشید هاشمی الطرفین نجیب الجانبین صحیح النسبین که از ابتدای
حضرت عباس الی یومنا هذا در علو نسب و سمو حسب این عالیقدر تا رمو تفاوتی نرفته
مستحق این همه معاظم مکارم الهی جل لطائف تصوربیده سابق درر ودیکارات کفریار وار
مد خدابخش خدا دشمن خدا نیز را انتیاز رو اقتدار بخشیده و در اظهار دا هیت عهد بکرات
مرات الفاظ لطف بلسان اشرف آورده و در غلب که همین شب در ضمن وصایا جی
بغلام حسین کشمیری خدمتگار حرفی بحافظ احسن الله شاه این شرعی قرار داده فرموده
باشند کیف ما اتفق سپهسالار محمد نصیر خان برخاست و یک جلد مصحف مجید و یک دست
دستار شریف از خدابخش حواله دار صندوق خانه درخواسته در دم حاضر ساخت
محمد نصیر خان قرآن حمید اول پیش مولوی غوث بخش و ثانیا پیش روی فتح محمد غوری
نهاده از هردو قسم گرفت من بعد این صاحب ثلاثه در خدمت حضرات صاحبزادگان
نوجوان آمده گذارش کردند که ما نمک پرورده و دست موز این سرکار فیض آثاریم
و حقوق اضعاف نعمت ها و الاف اشفاق و الطاف خانصاحب فردوس آشیانی
آنچه برهست از عدد ریگها بدن زیاده تر والله بالله قسم یاد کنند خلاصه با طن ما همینکه
اینه دولت تا قیامت قایم در این سرکار الی القراض نشسته وارد ایم و برقرار دار امین
الکمال ایچ نوع زوال باد لیکن حضرت نرسا دشما سمیه صاحبزاده لیاعهد باید که از
صلاح من دگر طور نفرمایند تا خاکسار یکیست جمع شمرده از قوة خیال الفعل اظهار دارد و همه

صاحبزادگان گلگفته بشش رضامند گردیده دست نقیبان شریف مستقضی شرف شدند سپهسالار
سپر دستار بدسته صاحبزاده ولیعهد محمد عبدالله خان داد وکورنش کرده مبارکباد عرض جنت آشیان حضرت
علام الامامت دستار خلافت به نور آفتاب عالمتاب در اول رجب سنه که بیت خود است
بسی اسم قوه و ارتفاع تحویل میمنو که بساعت سعید قمر روز دوشنبه غره ماه رجب المرجب
المیمون الغرق همایون دستبشند حکم شد که توپها بر سر دن قلعه چون قلوب خود از ظنون عبرشای
سازند و شادیانه فرحی و تهنیت مینوازند ما بساعت تام لسوره قلم لسیره و تبدیل کمر بالجای شیون
حصار مبارک دست افشانی و پاکوبی بلند و ساعه فروزاد لیادامد گردید ما نعم بغسل
آن جسم نورانی به وجه بعید قسم گلاب و عرق بید مشک شسته بانواع عبیر و عنبر و مشک
و اذفر وغیره عطریات تواریخ آغشته به بیارودی و بروپانی که به هفت آب زمزم قبر کش
ساخته و کفنائی علی و نسوج بیش چین دخیلاء دوشاله زربفت و اطلس زرکش الصورت کفن را
تجهیز و تکفین داده آن یاقوت خورشید بها که صد هزار لعل خشان آفتاب به بهایش بیا
نیارزد در تگین و آن تابوت نشانده بدون الی حصی که در قلعه قائم بسته و دیگر صاحبزادگان
در همراه برداشته از قلعه جانب مشرق بر آمدند هنوز ساعت دقیقه زن که در هنگام نماز جنازه
از مردم انبا بس گرفته از یک لک کس متجاوز بود و اکثر سبزپوشان و سیاه‌پوشان نماز جنازه
فرض کفایه یکی از آن قلعه پوشان ندیدند و الله اعلم حقیقه سرار بود حافظ محمد شجاع که تلقی
عاید الی الله مولوی محمد معین الدین و مولوی محمد شیر علی وغیره صلحا آیات استغفار
استغفر منه و استقفای در قسمت خوانده آن گنج معنی را بخاک پاک گذاشتند روشن که در

[illegible] در بیان [illegible] حضرت [illegible] سید [illegible] طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه الحمد لله که آن
[illegible] در دولت [illegible] ماند و بر مسند جان داد حافظ صاحب موصوف تاریخ وصال
آن [illegible] از این [illegible] پیرایه تضمین بخشید + تاریخ + چون بهار [illegible]
[illegible] + [illegible] در دنیا نوشت + از پئے تاریخ سال رحلتش گفت
[illegible] + [illegible] خان جنت مکین کمالات مرتبت مولوی
۱۲۲۴ ۱۲۲۴
[illegible] که [illegible] مولوی محمد صالح که تمام [illegible] و فضل [illegible] درین واقعه جانفرسا گفته
+ تاریخ + چو سردار [illegible] زین جهان رفت + [illegible] از زمین بر آسمان رفت + فلک گفتا
چرا این شور و غوغا [illegible] + مگر خان کلان جنت مکان رفت + جهان [illegible] آرام خاطر
[illegible] زین داماں رفت + [illegible] لب [illegible] + که از جود و سخا نام و نشان
رفت + [illegible] سرور گیتی پناهی + [illegible] فیض بخشی کامران رفت + رعیت پرور و غمخوار
عالم + دلیر و دادگر نوشیروان رفت + چگویم کز غمش آمد جهان را + جهان افتاد
چون جان جهان رفت + چو دنیای دنی دار فنا دید + بقا جویان بملک جاودان رفت +
ز تاریخ وصالش گفت اعظم + که داور صاحب عالی مکان رفت + صفات مستقصی
۱۲۲۴
[illegible] مستوفی [illegible] کمالات مستوعب جلایل شمایل و مستجمع تشریف فضایل جگرگداز
جوانی [illegible] فصیح [illegible] لطیف نظیف شریف ظریف حریف خوش خو خوش رو خوش
خو خوش [illegible] معتدل القامت قوی الاستقامت منبع الکرامت فسیح الشهامت رحیم
السلامت ولادتش بتاریخ بیست و هفتم ماه صفر المظفر روز [illegible] اربعین [illegible]

و وفات روز دوشنبه غره ماه رجب سن یکهزار و دو صد و بیست و چهار هجری بسن چهل پنجاه و هشت
سال چهار ماه چهار یوم عمر یافت هیهات هیهات که این خلاصه وجود عالم که خضر سے
گرفتی تا از منهل فیض او مزارع آمال خلق بشد همیشه طراوتی پذیرفتی لیکن دوام بذات
الهیست + مصرع + بقا بقای خدا هست ملک ملک خدا + و چون ده ساله شد مثل ماه
چهارده در منزل فرخی که عبارت از مسند نیابت خانصاحب جنت آشیان محمد مبارک خان
است ارتفاع گزید و کمال داب جلوس نیابت [illegible] بلطف کلام و فصاحت تقریر و بلاغت
جواب و سایر قواعد فرمانفرمایی و فرمان روایی از قواعد مملکت داری بیاد گرفت و از
سادگی از ولایت عهد خود در ولایت ابهت در پیشگاه کمال ترقی پذیرفت تخت بسال
دهشت ماه فرمان فرمایی فرمود و در کنار داشت از معدن جود جواهر زواهر اقسام سخنان در این سواد
مستفیضان رشادت طلب تخمی گردید پاره چیست با اتمام لوازم عربی به آنچه داخل کتب
احصا و رشته در تیم کتب تواریخ قدما مطالعه ساخته تجربه اینکو یا تجربه بهشت و آنچه تمکین
منحوظ الفت در طلب صحبت آن مایل به هرچه [illegible] مفهوم گشته تیر که [illegible] قایل سوم
و دانایان اکابر که در حضور حضرت خانصاحب جنت آشیان بوده بنشین قرب و فضیلت
در زنده هر قدر که از عرب و ایران و توران [illegible] هند [illegible] از این راه مرور کرده اند و من خود
شعور داد و شنیده ام در مجلس انس [illegible] تجربه مقصود [illegible] تمام ادا [illegible] صحیح
و ادراک ساخته طریق [illegible] صفا [illegible] منظور داشتم و آن حضرت بعوض فرزند [illegible]
صاحبزاده در مجلس خان که به یار گفتار ملقب شده بود از خرق عادت [illegible] نسبت

از فاصله پنجاه و [illegible] سال و [illegible] ماه و چهار یوم

نسبت جناب ولی نعمتش بظهور آمده شطری از آن در سبق ذکر یافته و صاحبزاده ولیعهد بخت منصور
محمد عبدالله خان و فیضیاب خان و خدایار خان و حاجی محمد خان و ایزدیار خان المخاطب بمحمد
نصیر خان که خط خوشش می نوشت و حافظ قادربخش خان و با نصد اسب زیبا ن سواری آماده ایشان
در طویله خاصان خاص خواص جناب کبریا فراهم و از گله های شتران که تعداد آن نبود و یکصد
پانزده توپها خورد و کلان در سرکار آن صاحب السیف مجتمع و از جید و قیمتی جواهر دار
کارخانجات حاجی میرخان و از دستکاری که بنا بیت بی خطا منطبوع و در توشکخانه خاصه
حاضر و از کتب معقول و منقول عربی و عجمی منشوره و منظومه معروفه و غیر مشهوره باین جیب
اضافت پناه حاصل بیست کیات قلمرو بلستان بعضی … … …
که … … گفت لایق بحثین بعضی … … اعدا و بر حدود و منبع هستند ولی
جهت سرزنش … که طغیان کرده … قتل بواسطه تخریب دزدان تصرف
آن متصرف … … بعضا … بوده هما روح القدس متنقل بصورت
گشته بنابر صلاح و نظام نظم جهان متوجه عالم علوی که فیض علوی او را انتها
نبوده و علی الله جزاء الحسنین یغفره الله یغفرانه + فرد + شکر که این نامه بپایان
رسید + بحمدالله این خرقه بدامان رسید

مبصران بصارت افزای و حاذقان
بصیرت پیرای معین بصر و بصر عین ملاحظه میفرمایند که نور نور شناسوار سخن از فقرعیان

علم و صدف رخشان دل لب با هل منطق با صد آب و تاب معانی کشیدن بمعرض بیان

رعرض بازار جوهریان دقاد و صرافان نقاد جلوه نما بخشیدن کگوشواره گوش

فصیحان عرب و بلیغان عجم شود غواص محیط انشا رر چند غوطه جان فرسا زد

+ رباعی + گر بار بوز تا معنی بدست آید + کو بر محک افاضل بود تمام عیار +

برای گوهر لفظی بشبی بدست آرد + که منع دعا بی باشند خفته بیدار + استغفر الله

استغفر الله این چه ترهات است که میبافم و چه هرزه گویی دارم ایشان را نه چشید

رند از شور ابتر و ناقص بهم رسیده و خوف پاره کار از سراب فکر تر حاصل گردیده

[illegible] الا الله که [illegible]

مردمان جلیل این نامه [illegible] رقیمه البقای نام این کتاب [illegible]

+ سعدی شیرازی + بماند سالها این نظم و ترتیب + ز ما هر ذره خاک افتاده

بجایی + غرض نقشیست کز ما باز ماند + که هستی را نمی بینم بقایی + مگر

صاحب دلی روزی برحمت + کند در کار این مسکین دعایی +

تمت تمام شد بعون عنایت الهی کتاب بتاریخ

[illegible] دولت [illegible] بتاریخ هفدهم ماه

اکتوبر سنه ۱۸۵۰ عیسوی مطابق [illegible] ماه ذیحجه

سنه ۱۲۶۶ هجری موافق سنه ۱۳ جلوس الا

بتوفیق الله [illegible] اتمام [illegible] شد